



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

# مستندات حقوق فردی و اجتماعی معلولان

آراء تفسيری شعبه دربارہ سورہ اعنص (تایینا)

به اهتمام: عبدالله جادری کشاپش  
مدرس دانشگاه



مجلس شورای اسلامی ایران



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مستندات حقوق فردی و اجتماعی معلولان: آراء تفسیری شیعه درباره سوره اعمی (نابینا)

نویسنده:

عبداله هادی گشایش

ناشر چاپی:

توانمندان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۷	مستندات حقوق فردی و اجتماعی معلولان: آراء تفسیری شیعه درباره سوره اعمی (نابینا)
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۹	فهرست
۱۲	پیشگفتار
۱۴	مقدمه
۱۶	تفسیر قمی
۲۰	تفسیر جوامع الجامع
۳۱	تفسیر مجمع البیان
۵۰	روض الجنان و روح الجنان
۶۲	مواهب علیه
۶۶	تفسیر شریف لاهیجی
۷۳	الصادق فی تفسیر القرآن
۸۶	تفسیر البرهان
۸۹	تفسیر نورالثقلین
۱۰۷	تفسیر عاملی
۱۱۷	اطیب البیان
۱۵۴	تفسیر نوین
۲۱۳	پرتوی از قرآن
۲۵۸	تفسیر نمونه
۳۰۱	تابشی از قرآن
۳۰۴	همگام با وحی: تفسیر تنزیلی (به ترتیب نزول)
۳۲۷	تفسیر جامع

۳۳۴	بیان معانی در کلام ربانی
۳۴۴	تفسیر روان و تفسیر ساده قرآن کریم
۳۸۵	تفسیر بیان الرحمن
۳۸۸	تفسیر روشن
۳۹۱	تفسیر اهل بیت (ع)
۳۹۵	تفسیر نسیم رحمت
۴۰۶	تفسیر آسان
۴۲۴	تفسیر قرآن کریم
۴۳۰	نسیم حیات
۴۴۱	تفسیر صفی علیشاه
۴۴۸	تفسیر گازر
۴۵۵	خلاصه المنهج
۴۵۸	تفسیر نفحات الرحمن
۴۶۱	روان جاوید
۴۶۷	مخزن العرفان
۴۷۷	تفسیر اثنی عشری
۴۸۳	تفسیر خسروی
۴۹۰	تفسیر احسن الحديث
۵۰۱	تفسیر راهنما
۵۳۵	قرآن برای همه
۵۴۱	تفسیر روان
۵۵۶	منابع و مأخذ
۵۶۴	درباره مرکز

## مستندات حقوق فردی و اجتماعی معلولان: آراء تفسیری شیعه درباره سوره اعمی (نابینا)

### مشخصات کتاب

سرشناسه: هادی گشایش، عبدالله، ۱۳۶۷ -

عنوان و نام پدیدآور: مستندات حقوق فردی و اجتماعی معلولان: آراء تفسیری شیعه درباره سوره اعمی (نابینا) / عبدالله هادی گشایش.

مشخصات نشر: قم: توانمندان، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۳۱۲ص.

شابک: ۲۰۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۷۸-۶۲۲-۹۹۳۱۱-۴-۱:

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۰۹-۳۱۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: تفاسیر (سوره عبس)

موضوع: تفاسیر شیعه

موضوع: Qur'an -- Shiite hermeneutics

موضوع: معلولان (فقه)

موضوع: People with disabilities (Islamic law)

شناسه افزوده: دفتر فرهنگ معلولین

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ م ۵۲- / ۱۰۲ / ۹۴۴ BP

رده بندی دیویی: ۱۸ / ۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۹۸۷۴۴

ص: ۱

اشاره

مستندات حقوق فردی و اجتماعی معلولان

آراء تفسیری شیعه درباره سوره اعمی (نابینا)

به اهتمام: عبدالله هادی گشایش

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۷ شابک: ۱-۴-۹۹۳۱۱-۹۶۲۲-۹۷۸

ناشر: توانمندان شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه قیمت: ۲۰۰/۰۰۰ ریال

قم، بلوار محمدامین، خیابان گلستان، کوچه ۱۱، پلاک ۴، دفتر فرهنگ معلولین

تلفن: ۰۲۵-۳۲۹۱۳۴۵۲ فکس: ۰۲۵-۳۲۹۱۳۵۵۲ همراه: ۰۹۱۲۵۵۲۰۷۶۵

[www.HandicapCenter.com](http://www.HandicapCenter.com) , [www.DataDisability.com](http://www.DataDisability.com)

[info@handicapcenter.com](mailto:info@handicapcenter.com) ,

ارتباط با نویسنده: ۰۹۱۲۷۵۱۳۱۰۲ [abdollahgoshayesh@gmail.com](mailto:abdollahgoshayesh@gmail.com)

ص: ۲



## فہرست

پیشگفتار. ۵

مقدمہ. ۷

تفسیر قمی... ۹

تفسیر جوامع الجامع.. ۱۱

تفسیر مجمع البیان.. ۱۷

روض الجنان و روح الجنان.. ۲۷

مواہب علیہ. ۳۳

تفسیر شریف لاهیجی... ۳۵

الصابی فی تفسیر القرآن.. ۳۹

تفسیر البرہان.. ۴۷

تفسیر نورالثقلین.. ۴۹

تفسیر عاملی... ۵۹

اطیب البیان.. ۶۵

تفسیر نوین.. ۸۵

پرتوی از قرآن.. ۱۱۷

تفسیر نمونہ. ۱۴۳

تابشی از قرآن.. ۱۶۵

ہمگام با وحی: تفسیر تزیلی (بہ ترتیب نزول). ۱۶۷

تفسیر جامع.. ۱۷۹

بیان معانی در کلام ربانی... ۱۸۳

تفسیر روان و تفسیر ساده قرآن کریم.. ۱۸۹

تفسیر بیان الرحمن.. ۲۱۱

تفسیر روشن.. ۲۱۳

تفسیر اهل بیت(ع).. ۲۱۵

تفسیر نسیم رحمت... ۲۱۷

تفسیر آسان.. ۲۲۳

تفسیر قرآن کریم.. ۲۳۳

نسیم حیات... ۲۳۷

تفسیر صفی عیشاه.. ۲۴۳

تفسیر گازر.. ۲۴۷

خلاصه المنهج.. ۲۵۱

ص: ۳

تفسیر نفحات الرحمن.. ۲۵۳

روان جاوید. ۲۵۵

مخزن العرفان.. ۲۵۹

تفسیر اثنی عشری... ۲۶۵

تفسیر خسروی... ۲۶۹

تفسیر احسن الحدیث... ۲۷۳

تفسیر راهنما ۲۷۹

قرآن برای همه. ۲۹۷

تفسیر روان.. ۳۰۱

منابع و مأخذ. ۳۰۹

ص: ۴

قرآن کریم، کتابی جامع و راهگشا برای همگان است، افراد دارای معلولیت هم می توانند از این کتاب مقدس بهره مند شوند. سابقه تاریخی نشان می دهد که تعامل دو سویه بین قرآن کریم و معلولین در سال های نخست بعثت به وجود آمد. قرآن بر خلاف رویه جاری و موجود زمانه، از حقوق و شأن اجتماعی و انسانی آنان دفاع می کرد. نمونه عالی آن سوره عَبَس است که در مکه نازل شد؛ از طرف دیگر معلولین با تمام وجود به ترویج اسلامی می پرداختند. متأسفانه مورخین و مفسرین مستقلاً به موضوع معلولیت دوره صدر اسلام نپرداخته اند.

ابعاد فقهی و حقوقی، فرهنگی و اجتماعی معلولان در قرآن کریم به صورت های مختلف بررسی و تجزیه و تحلیل شده است و لازم است ابتدا دیدگاه های مفسران ذیل موضوع کلان فوق استخراج و منظم شده منتشر گردد.

اینجانب به اقتضای رشته ام که حقوق است، درصدد هستم آراء قرآنی و تفسیری در زمینه معلولیت ها و معلولین را جمع آوری و در چند جلد منتشر کنم.

کتاب حاضر، دفتر نخست این پروژه است و درصدد است متون تفسیری درباره سوره عَبَس (یا سوره اعمی) را کاوش و با گزینش بهترین آنها یک جلد شامل حدود چهل متن از دیدگاه های مفسران شیعه به زبان فارسی عرضه کند. اما صرفاً متن نیست بلکه به بررسی مقایسه ای متون و استخراج و برجسته سازی نکات حقوقی مهم هم پرداخته ام.

لازم به ذکر است که یکی از مستندات و مصادر فقیهان به هنگام استنباط احکام و اجتهاد وظایف مکلفین قرآن کریم است. همچنین امروزه حقوقدانان بر اساس آراء مفسرین و دیدگاه های تحلیل گران قوانین را به دست می آورند و تدوین می کنند. در مورد معلولین همین رویه وجود داشته است. از این رو برای سهولت در پژوهش های فقهی و حقوقی، به گردآوری، تجمیع و تنظیم مستندات قرآنی نمودم.

فرهنگ اسلامی شامل متون مهم و مؤثر درباره حقوق، اخلاقیات، معیشت، زندگی و دیگر ابعاد حیات معلولان است. دفتر فرهنگ معلولین درصدد است تا این پاره های فرهنگی را از قرآن کریم، روایات، تفاسیر، کتب فقهی، کلامی و تاریخی شناسایی و جمع آوری و سپس به روزرسانی و آنگاه منتشر سازد. این دفتر شامل آراء مفسران شیعه است که به تبیین و شرح سوره عَبَس پرداخته اند.

این متون به ترتیب تاریخی مرتب و معرفی خواهند شد. اولین متن از تفسیر علی بن ابراهیم قمی مربوط به سده سوم قمری اخذ شده است. البته این دفتر شامل دو ورژن عربی و فارسی است و هم اکنون ورژن فارسی و ترجمه فارسی متون انتخاب شده اند.

هدف این است اطلاعات و متون لازم برای کسانی که درصدد پژوهش و نگارش مقاله یا کتاب یا پایان نامه هستند، مهیا و در اختیارشان قرار گیرد. ویژگی های متون منتخب عبارت است از: شامل مطالب تکراری نباشند، شامل مطالب مهم و قابل توجه و سودمند باشند.

مشخصات مأخذشناسی هر متن در پاورقی صفحه اول همان متن آمده است. همچنین نکات مهم هر متن ذیل مبحث «ملاحظه» درج و بررسی شده است.

برای اینکه مدیران دولتی، مسئولین مراکز مردمی و پژوهشگران عینی تر و ملموس تر این پروژه را مفهوم نمایند؛ این پرسش را مطرح می کنم: چرا و به چه دلیل تاکنون قانون معلولین در ایران جامع تصویب نشده و کاملاً اجرا نشده؟

از بین چند پاسخ، یک پاسخ هم این است که چون در زمینه حقوق معلولین، فقهاء مسلمان به ویژه شیعه در ایران کار اجتهادی نکرده اند و کتابی یا درسی به نام فقه معلولین نداشته ایم، از این رو مستندات و محرک های فکری لازم وجود نداشته است.

اما با انتشار کتاب حاضر بخشی از این مستندات دسترس پذیر می شود. بالاخره جامعه مطلوب و ایده آل بر اساس قانون مطلوب استوار می گردد و بدون قانون نمی توان جامعه ایده آل ساخت.

لازم است از مدیریت دفتر فرهنگ معلولین تشکر کنم که در تدوین و آماده سازی این اثر مساعدت کردند. همچنین از حمایت ها و پشتیبانی های جناب حجت الاسلام والمسلمین سید جواد شهرستانی نماینده آیت الله العظمی سید علی سیستانی مدظله تشکر می نمایم. ایشان با راهنمایی ها و توصیه های سازنده خود راه درست را به مدیریت این پروژه معرفی فرمودند.

عبداله هادی گشایش

مدرس دانشگاه

اردیبهشت ۱۳۹۷

ص: ۶

متأسفانه آمار محصولات فرهنگی در زمینه موضوعات معلولان و معلولیت ها در ایران و سپس جهان اسلام پایین است؛ به ویژه در ایران به زحمت تعداد عناوین کتاب های جدیدالانتشار و چاپ اول در هر سال به چهل عنوان می رسد.

همچنین تولید نشریه و تیراژ نشریات، تولید و ساخت فیلم، تولید کتاب گویا، کتاب بریل، کتاب الکترونیک و کتاب با زبان اشاره بسیار نامطلوب است. البته در برخی زمینه ها مثل کتاب گویا و کتاب بریل وضع بهتر است و در زمینه هایی مثل تدوین و عرضه کتاب مرجع وضع بدتر است؛ ولی آمار سرجمع محصولات مطلوب نیست. از همه اینها گذشته، نرخ مطالعه و درخواست محصول فرهنگی هم پایین است. اما چرا؟ و علل و عوامل این وضعیت چیست؟

حتماً کارشناسان عوامل و علل متعدد و متنوع برای اندک بودن محصولات فرهنگی معلولان خواهند گفت، اما عدم تولید آثار سودمند و مؤثر و جذاب را هم باید به عنوان یک عامل در ایجاد این وضعیت مهم دانست. ولی خود این مسئله معلول و نتیجه چند علت دیگر است. از جمله اینکه پژوهش در عرصه ریشه ها و بنیان های ملی، دینی و مدرن معلولیت و معلولان ضعیف بوده است. منابع فکری در زمینه معلولین، متون و منابع ایرانی مثل شاهنامه، گلستان و بوستان و مثنوی معنوی و دیگر منابع اینگونه ای است. اما منابع دینی ما در رأس آن قرآن و روایات سپس کتب تاریخی مثل تاریخ طبرسی و تاریخ ابن هشام، کتب فقهی، کتب کلامی و سیاست نامه های شرعی است. غیر از این دسته منابع، دسته سومی هم هست که گویای تجارب جهان جدید و اندیشه های مدرن است، مثل منابع درباره سلامت و پزشکی جدید، کتب درباره جامعه شناسی، توان بخشی و رشته های جدید توان بخشی و پزشکی. اما کدام یک از مراکز فرهنگی یا امور فرهنگی سازمان بهزیستی در این سه عرصه ورود کرده و به کاوش، بازشناسی، بازخوانی و باز تولید افکار مندرج در این منابع پرداخته اند؟

تاکنون چند کتاب، مقاله، پایان نامه درباره دیدگاه های متفکران بزرگ ایرانی مثل مولانا جلال الدین یا سعدی درباره معلولیت منتشر شده است؟

چند پژوهش درباره معلولیت از نظر قرآن کریم یا نابینایی در روایات کار شده است؟ پاسخ این پرسش ها اگر منفی نباشد اما تعداد کارها آنقدر کم است که ذکر آمار آنها، ناپسند است.

طبیعی است وقتی مراجعه و کاوش در منابع نباشد، تولید و اندیشه ورزی هم نیست؛ وقتی تفکر نباشد و محصولی به عمل نیاید؛ آثار در خور شأن و متناسب با نیازها و جذابیت هم نیست.

اما در عرصه فرهنگ و جامعه معلولین راه درست این است که نهادهای فرهنگی مراجعات و مطالعات و پژوهش ها در عرصه منابع سه گانه دینی، ملی و مدرن را جدی گرفته و تولید سالانه خود را افزایش دهند و در کنار آن پژوهش های نظری را همگام با پژوهش های اطلاع رسانی و آن دو را همگام با توسعه آموزش بسط دهند.

اما کتاب حاضر که به اهتمام دکتر عبدالله هادی گشایش نهایی شده است به منابع و مستندات حقوق معلولان در ایران و اسلام می پردازد و درصدد است متون تفسیری درباره سوره عبس را گردآوری و همراه برجسته سازی نکات حقوقی عرضه کند.

همین جا بر خود فرض می دانیم از حمایت ها و پشتیبانی های جناب حجت الاسلام والمسلمین سید جواد شهرستانی و دفتر آیت الله العظمی سید علی سیستانی مدظله در شهر قم تشکر نماییم.

انتشارات توانمندان

ص: ۸

علی بن ابراهیم قمی (قرن ۳ق) (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَبَسَ

وَتَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يُدْرِيكَ

لَعَلَّهُ يَزَّكَّى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى (۴) أَمَا مِنْ اسْتَعْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى (۷) وَأَمَا مِنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱)

۱- چهره در هم کشید و اعراض نمود. ۲- هنگامی که آن مرد نابینا به نزدش آمد. ۳- و تو چه می دانی شاید که او مردی باتقوا و پاکیزه باشد. ۴- یا متذکر گردد پس ذکرش به حال او سودمند باشد. ۵- اما آن کسی که ثروتمند است. ۶- پس تو به او روی می آوری. ۷- و اگر او خود را پاکیزه نسازد چیزی بر تو نیست. ۸- و اما کسی که به نزد تو می آید و کوشش می کند. ۹- و او می ترسد. ۱۰- تو از او غافل می شوی. ۱۱- هرگز (چنین نیست)، همانا این (آیات قرآن) برای پند و تذکر است.

تفسیر آیات

(عَبَسَ وَتَوَلَّى \* أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى)

در شأن عثمان و عبدالله بن ام مکتوم که مؤذن رسول خدا(ص) و نابینا بود نازل شده بدین سبب که روزی ابن ام مکتوم به خدمت حضرت رسول(ص) آمد و در مجلس آن سرور عالمیان(ص) اصحاب نشستند، حضرت ابن ام مکتوم را مقدم بر عثمان نشانید. عثمان از توجه حضرت به ابن ام مکتوم عبوس کرده از او اعراض نمود پس این آیه نازل شد (عَبَسَ وَتَوَلَّى) یعنی عثمان (أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى) و چه چیز تو را به حال شخص کور دانا گردانید یعنی ابن ام مکتوم که او پاکیزه و مطهر از گناهان می باشد (أَوْ يَذَّكَّرُ) یعنی رسول خدا(ص) او را پند و اندرز داد و سپس عثمان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: (أَمَا مِنْ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى) اما آن کس که مستغنی است به مال خود و ریاستی نظر به اقوام و عشایر خود دارد پس تو ای عثمان به سوی او روی می آوری و متوجه به او می شوی و اگر مقدم بر تو نشیند آن را مکروه نمی داری (وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى) یعنی باکی نداری تو که آیا آن مستغنی خوب است یا نه و آراسته به ایمان است یا در کفر خود غوطه ور می باشد.

(وَأَمَا مِنْ جَاءَكَ يَسْعَى) و اما آن کسی که آمد به تو یعنی ابن ام مکتوم در حالتی که سعی می نمود و شتاب می کرد.

(وَهُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى) یعنی پس تو از او رو می گردانی و ملتفت به او نمی شوی. (۲)

(كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ) یعنی قرآن.



---

۱- ترجمه تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ترجمه جابر رضوانی، قم، انتشارات بنی الزهراء، ۱۳۹۲، ج ۵، ص ۳۱۵-۳۲۲. تفسیر قمی مورد استفاده همه مفسران شیعه بوده است. این ترجمه بر اساس نسخه چاپ دارالکتاب جزائری است و اولین ترجمه فارسی از این کتاب می باشد.

۲- بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۸۵ و ج ۳۰، ص ۱۷۴؛ تفسیر صافی، ج ۷، ص ۳۹۹؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۰۸؛ تفسیر برهان، ج ۸، ص ۲۱۲.

۱- اولین تفسیر شیعه اثنی عشری است.

۲- در شأن عثمان و عبدالله ابن ام مکتوم نازل شده است.

۳- رسول خدا(ص) ابن ام مکتوم را مقدم داشت و به همین دلیل عثمان ناراحت شد و عبوس شد و تولی کرد. شاید در ذهنش آمده که چرا رسول خدا(ص) من را احترام نکرد و یک کور را احترام نمود.

۴- حتی در مورد وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكِّي بدون اینکه مشخص کند منظورش پیامبر یا عثمان است می گوید چه چیزی موجب دانایی تو نسبت به عبدالله شده است. و در پاسخ می گوید شاید پاکی و طهارت او موجب شده است. یعنی فاعل یزکی را ابن ام مکتوم می داند.

۵- قمی فاعل یذکر را رسول خدا(ص) می داند و می گوید رسول خدا(ص) عثمان را تذکر و پند داد. با اینکه دیگر مفسران فاعل یذکر را ابن ام مکتوم می دانند.

۶- أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى، قمی مستغنی را عثمان دانسته، اما در تصدی با دیگران اختلاف دارد چون فاعل تصدی را هم عثمان می داند و می گوید عثمان به سوی ابن ام مکتوم گرایش پیدا می کنی و مقدم داشتن او را مکروه نمی دانی.

۷- وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكِّيَ خطابش به پیامبر است و می فرماید: ای پیامبر تو نسبت به مستغنی (عثمان) باکی نداشته باش که او تزکیه دارد یا ندارد یعنی هرگونه باشد به تو ربطی ندارد.

۸- وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى یعنی ابن ام مکتوم وقتی داشت نزد تو می آمد شتاب و سعی می کرد. در اینجا هم با دیگران تفاوت دارد مثلاً فیض در صافی می گوید منظور این است که ابن ام مکتوم در راه کسب دانش دینی تلاش می کرد.

۹- آیه وَهُوَ يَخْشَى را تفسیر نکرد.

۱۰- آیه فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى فاعل

را پیامبر گرفته یعنی چون ابن ام مکتوم در آمدن شتاب کرد و پیامبر متوجه و ملتفت او نشد. در این مورد هم تفاوت دارد با دیگران صافی اینگونه تفسیر کرده است: ابن ام مکتوم خدا ترس و ساعی در راه علم است ولی تو ای پیامبر از توجه به او خودداری می کنی.

ملاحظه آیات ۱۳ تا ۴۲

به نظر قمی موضوع این آیات عوض شده و ربطی به ابن ام مکتوم و نایبایی ندارد.



امین

الاسلام ابو علی فضل بن حسن طبرسی

(۴۶۸-۵۴۸)

(ق)

سوره عبس

مکی است.

و به قول کوفیان چهل و دو آیه دارد و به قول بصریان چهل و یک آیه.

[فضیلت قرائت این سوره]

در حدیث ابی (بن کعب) است که هر کس سوره عبس را قرائت کند روز قیامت [به محشر] می آید در حالی که صورتش خندان و شاد است.

از حضرت صادق (ع) روایت است: هر که سوره عَبَسَ وَ تَوَلَّى - وَ إِذَا الشَّمْسُ كَوَّرَتْ را بخواند در بهشت در زیر سایه لطف خدا و کرامت او قرار خواهد گرفت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَّا مَنْ اشْتَعَى (۵) فَأَنْتَ

لَهُ تَصَدَّى (۶) وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَّكَّى (۷) وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَ هُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قَبْلِ الْإِنْسَانِ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمْرَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳)

ترجمه: به نام خداوند بخشنده بخشایشگر. چهره درهم کشید و روی برتافت. (۱) از این که نابینایی به سراغ او آمده بود. (۲) تو چه می دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند. (۳) یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد. (۴) امّا آن کس که مستغنی است. (۵) تو به او روی می آوری! (۶) در حالی که اگر خود را پاک نسازد چیزی بر تو نیست. (۷) اما کسی که به

سراغ تو می آید و کوشش می کند. (۸) و از خدا ترسان است. (۹) تو از او غافل می شوی. (۱۰) هرگز چنین مکن، این (قرآن) یک تذکر و یادآوری است. (۱۱) و هر کس بخواهد از آن پند می گیرد. (۱۲) در الواح پر ارزشی ثبت است. (۱۳) الواحی والا قدر و پاکیزه (۱۴) به دست سفیرانی است. (۱۵) والا مقام و فرمانبردار و نیکوکار. (۱۶) مرگ بر این انسان، چقدر کافر و ناسپاس است؟! (۱۷) (خداوند) او را از چه چیز آفرید؟ (۱۸) از نطفه ناچیزی او را آفرید، سپس اندازه گیری کرد و موزون ساخت. (۱۹) سپس راه را برای او آسان ساخت. (۲۰) بعد او را میراند و در قبر پنهان نمود. (۲۱) سپس هر زمان بخواهد او را زنده می کند. (۲۲) چنین نیست که او می پندارد، او هنوز فرمان الهی را اطاعت نکرده است. (۲۳)

تفسیر:

عبدالله بن شریح بن مالک فهری (ابن امّ مکتوم) به محضر پیامبر (ص) آمد در حالی که بزرگان قریش، ابوجهل بن هشام، عتبه بن ربیع و برادرش شیبه و عباس بن عبدالمطلب، و ابی و امیه پسران خلف، نزد پیامبر بودند و حضرت آنها را به اسلام دعوت می کرد به این امید که با مسلمان شدن آنها

ص: ۱۱

---

۱- ترجمه تفسیر جوامع الجامع، امین الاسلام ابو علی فضل بن حسن طبرسی، ترجمه گروه مترجمین بنیاد به مدیریت عبدالعلی صاحبی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۵۵۱-۵۵۶

(ابن امّ مکتوم) عرض کرد: ای رسول خدا برایم قرائت کن و از آنچه خدا به تو آموخته به من بیاموز و این تقاضا را تکرار می کرد و از سرگرمی پیامبر به آن گروه بی خبر بود پس پیامبر(ص) از این که وی سخنش را قطع می کرد ناراحت شد و چهره درهم کشید و روی به حضار آورده به سخن گفتن پرداخت، پس این آیات نازل شد. پیامبر(ص) [پس از این جریان] هرگاه ابن امّ مکتوم را می دید احترام می کرد و می فرمود: آفرین بر کسی که خدا مرا در مورد او سرزنش کرد.

پیامبر(ص) دو بار او (ابن امّ مکتوم) را در مدینه جانشین خود قرار داد.

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى؛ أَنْ جَاءَ، به اختلاف دو مذهب، منصوب به فعل (تَوَلَّى) یا (عَبَسَ) است، یعنی عَبَسَ

لِأَنَّ جَاءَهُ الْأَعْمَى وَاغْرَضَ لِدَلِكْ، پیامبر(ص) برای این که نابینایی نزد او آمد چهره درهم کشید و روی بر گرداند(۱)

روایت شده که پیامبر(ص) پس از این جریان هرگز بر روی فقیری چهره درهم نمی کشید(۲). و به ثروتمندی [به خاطر مسلمان شدن] روی نمی آورد.

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزَكِّيْكَ؛ یعنی چه چیز تو را از حال این نابینا آگاه ساخته شاید به وسیله آنچه از دین فرا می گیرد پاک شود.

أَوْ يَذَكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى؛ یا متعظ شود و پند تو به حالش مفید افتد.

بعضی گفته اند: ضمیر در (لَعَلَّه) به کافر بر می گردد یعنی ای پیامبر تو طمع کردی که کافر با اسلام آوردن پاک شود یا متذکر شده و حق را بپذیرد، و نمی دانستی که آنچه طمع کردی در او محقق خواهد شد.

## Bottom of Form

فتنفعه؛ به رفع قرائت شده بنابراین که عطف بر یذکر باشد و منصوب قرائت شده بنابراین که جواب برای (لعل) باشد.

فَأَنْتَ لَهُ تَصِيْدِيْ؛ تصدی در اصل (تَتَصَدَّى) است یعنی با روی آوردن به او [شخص ثروتمند] به وی پیردازی و با ادغام (تاء) در (صاد) نیز قرائت شده است.

حضرت باقر(ع) (تُصِيْدِيْ وَ تُلْهِيْ) هر دو را به ضمّ (تاء) قرائت کرده است. یعنی انگیزه ای تو را به پرداختن به ثروتمند فرا می خواند چرا که به مسلمان شدنش سخت علاقه داری و کار بزرگان قریش تو را از (ابن امّ مکتوم) باز می دارد.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّيْكَ؛ بر تو باکی نیست [اگر مسلمان نشد] یا در پاک شدن کافر با اسلام آوردن؛ چیزی بر تو نیست تنها وظیفه تو رساندن پیام و احکام است.

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسِيْرًا؛ اما آن کسی که نزد تو می آید و در طلب خیر تلاش می کند در حالی که از خدا می ترسد یا از

کافران و آزارشان بیم دارد.

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى؛ تو بجای پاسخ دادن به او [ابن امّ مکتوم] سرگرم سخن گفتن با دیگران می شوی «تلهی» از لهی عَنْهُ و تلهی است.

ص: ۱۲

- 
- ۱- . مقصود از شخصی که با آمدن نابینا چهره درهم کشید، رسول خدا(ص) نیست بلکه آیه درباره مردی از بنی امیه نازل شده است و این آیه خبر محض است و از مخبر عنه خبر نداده است و متوجه به پیامبر اکرم(ص) نیست. چنان که سید مرتضی(ره) به آن تصریح کرده است. به مجمع البیان، ج ۵، چاپ صیدا، ص ۴۳۷ رجوع شود. علاوه بر آیاتی که سید مرتضی برای عدم توجه آیه به پیامبر(ص) آورده است آیات دیگری نیز بر عدم توجه آیه به پیامبر دلالت دارد (مترجم)
- ۲- . روی انه(ع) ما عبس بعدها فی وجه فقیرٍ قَطُّ و لا تصدّی لِغَنَى.

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ؛ كَلَّا مَنع پیامبر(ص) از تکرار آن عمل است و آن آیات قرآنی موعظه ای است که لازم است از آن پند گرفته شود.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ؛ هر کس بخواهد آن را حفظ کند و به فراموشی نسپارد، ضمیر در فعل [ذَكَرَ] را به این دلیل مذكر آورده که تذکره به معنای [ذَكَرَ] است.

فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ؛ «فِي صُحُفٍ» صفت برای (تذکره) است یعنی قرآن که تذکره است در کتاب هایی که از لوح محفوظ نسخه برداری شده ثبت گردیده و در پیشگاه خدا بزرگ و گرامی است.

بعضی گفته اند: منظور کتب انبیاست مانند آیه: إِنَّ

هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى؛ «این دستورات در کتب آسمانی پیشین آمده است». (اعلیٰ/۱۸)

مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ در آسمان رفعت و بلندی دارد یا پر ارج و والا مقدار است و از مس و

## Top of Form

دست زدن شیطان ها منزّه است.

بِأَيْدِي سَفَرَةٍ؛ و تنها دست فرشتگان پاک به آن می رسد که کتاب ها را از لوح محفوظ استنساخ می کنند.

كِرَامٍ بَرَرَةٍ؛ در پیشگاه پروردگارشان محترم و متقی و پاک اند.

قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ؛ این آیه نفرینی بر انسان است و (مَا أَكْفَرَهُ) شگفتی از افراط آدمی در ناسپاسی از نعمت های خداست، آنگاه آغاز پیدایش انسان و انجام کار او و نعمت های اصلی و فرعی که بشر در آن غرق است و باید او را به ایمان و توحید که موجب سپاس و عبادت است، توصیف می کند و می فرماید:

مِنْ أَى شَىءٍ خَلَقَهُ؛ یعنی آدمی را از چه چیز پستی ایجاد فرموده است سپس به بیان آن شىء پست پرداخته و می فرماید:

مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ؛ از نطفه ای او را آفرید و آن را برای آنچه شایسته است و مختص اوست حالی پس از حالی و طوری بعد از طوری مهیا ساخت، نطفه، علقه تا آخر خلقتش.

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ؛ «سَبِيلَ» منصوب به فعل مقدّری است که «يَسَّرَهُ» آن را تفسیر می کند. یعنی، ثُمَّ سَبِيلَ سَبِيلَهُ. سپس راه خروج آن را آسان ساخت و خداست که او را از شکم مادرش بیرون می آورد، یا خدا با توانایی دادن به او، راهی را که از میان دو راه خیر و شرّ برای سلوک بر می گزیند برای او آسان فرمود، و نظیر این آیه است، وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ؛ «و او را به راه خیر و شرّش هدایت کردیم». (بلد/۱۰)



از ابن عباس روایت شده که خداوند برای انسان راه خیر و شر را بیان فرموده است.

ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ؛ سپس او را بمیراند و از باب گرامیداشت او را دارای گوری قرار داد که در آن دفن شود و او را طوری قرار نداد که در بیابان افکنده شود و طعمه درندگان و پرندگان قرار گیرد.

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ؛ سپس هر گاه خدا بخواهد در نشئه دیگر [آخرت] او را از قبر بیرون می آورد.

كَلَّا

لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ؛ «كَلَّا» منع انسان از کارهایش است که پس از گذشت زمان از زمان حضرت آدم(ع) تا هم اکنون آنچه خدا به او امر کرده انجام نداده است تا از عهده تمام اوامر خدا بیرون آمده و حَقَّ نعمت های فراوان خدا را که بر گردنش دارد ادا کند و آن طور که شایسته بوده او را نپرستیده است.

ملاحظه

ص: ۱۳

۱- افرادی که در محضر پیامبر بودند را نام برده است: ابوجهل، عتبه، شیبه، عباس، امی، امیه همه اینها سران قریش بودند. همه از سران قریش هستند.

۲- برخلاف قمی و بسیاری نام عثمان در آنها نیست.

۳- جلسه برای دعوت آنها به اسلام بوده به امید اینکه با مسلمان شدن اینها دیگران هم مسلمان شوند.

۴- ابن ام مکتوم برای آموختن آموزه های الهی آمده بود و خبر از جلسه نداشت.

۵- چون سخن پیامبر را قطع می کرد، پیامبر ناراحت شد و چهره درهم کشید.

۶- پیامبر هر وقت ابن ام مکتوم را می دید می فرمود: آفرین بر کسی که خدا مرا در مورد او سرزنش کرد و او را جانشین خود در مدینه قرار داد.

۷- مفعول له عبس جاءت یعنی عبس لان جاءه الاعمی و اعرض لذلك

۸- مترجم نظرش متفاوت است و در پاورقی فاعل عبس را یک فرد از بنی امیه دانسته است.

۹- طبرسی روایتی در تأکید گفتارش آورده است.

۱۰- وَ

مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى

خطابش به پیامبر است و فاعل يزكي و تنفعه نابینا است.

۱۱- یک قول این است که لعله به کافر برگردد یعنی ای پیامبر تو طمع کردی که کافر با اسلام آوردن پاک و متذکر شود ولی این قول را رد کرده است.

۱۲- فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّقْتَهُ وَ تَلَّهْتَهُ، به شخص ثروتمند روی آوردن و علاقه نشان دادن به ثروتمندان برای اینکه اسلام آورند پیامبر را از پرداختن به نابینا باز داشت.

۱۳- مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى نَابِينَا در طلب خیر تلاش می کند در حالی که خدا ترس است یا از کافران و آزارشان می ترسد.

۱۴- كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ، كَلَّا منع پیامبر از تکرار آن عمل است و این رخداد (که در قرآن آمده) حادثه ای است که باید از آن درس گرفته شود.

۱۵- طبرسی آیات ۱ تا ۲۳ را به هم مرتبط و دارای یک موضوع می داند و موضوع اصلی همه آنها آمدن نابینا نزد پیامبر و

جلسه داشتن پیامبر با سران قریش و چهره درهم کشیدن و پشت برگرداندن به نابینا است. بعضی مفسرین ۱۰ یا ۱۱ یا ۱۲ آیه اول را به هم مرتبط می دانند ولی طبرسی ۲۳ آیه را

۱۶- آیات سیزده گانه ۱۱ تا ۲۳ تماماً حول این محور است که این حادثه تذکر و بیدار باش است که در قرآن و دیگر صحف هم به آن توجه داده شده است. سپس به این نکته تذکر می دهد که انسان در اصل نطفه بوده و در خلقتش حکمت هایی است که نشانگر تدبیر الهی است. در واقع این آیات درصدد القای این نکته است که خداوند با تدبیر و حکمتش انسان کوچک را به مقامات رسانده، در مورد شخص نابینا هم تدبیر می نماید.

Bottom of Form

Bottom of Form

آیات ۲۴ تا ۴۲

Top of Form

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعِنَبًا وَقَضْبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۲) فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصَاحِبَتِهِ وَ

ص: ۱۴

بَيْنِهِ (۳۶) لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَجُوهُ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (۴۰)  
تَرَاهُهَا قَتْرَةٌ (۴۱)

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ (۴۲)

ترجمه:

انسان باید به غذای خویش بنگرد. (۲۴) ما آب فراوانی از آسمان فرو ریختیم! (۲۵) سپس

زمین را از هم شکافتیم. (۲۶) و در آن دانه های فراوانی رویاندیم. (۲۷) و انگور و سبزی بسیار. (۲۸) و زیتون و نخل فراوان. (۲۹) و باغ هایی پر درخت. (۳۰) و

میوه و چراگاه. (۳۱) تا وسیله ای برای بهره گیری شما و چهارپایانتان باشد. (۳۲) هنگامی که آن صدای مهیب (صیحه رستاخیز) بیاید (کافران در اندوه عمیقی) فرو می روند. (۳۳) در آن روز که انسان از برادر خود فرار می کند، (۳۴) و از مادر و پدرش (۳۵) و زن و فرزندانش، (۳۶) در آن روز هر کدام از آنها وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می سازد. (۳۷) صورت هایی در آن روز گشاده و نورانی است، (۳۸) خندان و مسرور است. (۳۹) و صورت هایی در آن روز غبارآلود است، (۴۰) و

دود تاریکی آنها را پوشانده، (۴۱) آنها همان کافران فاجرند. (۴۲)

تفسیر:

خداوند سبحان پس از برشمردن نعمت هایی که در خور انسان است به ذکر نعمت هایی پرداخته که آدمی بدان نیازمند است و فرموده:

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ؛ باید آدمی به غذایی که قوت و روزی اوست بنگرد که چگونه آن را برای روزی او مهیا ساخته ایم.

أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا؛ «اَنَا» به کسر همزه نیز قرائت شده بنابراین که جمله مستأنفه باشد. به فتح قرائت شده بنا بر این که بدل از طعام باشد، منظور از «ماء» باران است.

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا؛ آن گاه زمین را به گیاهان شکافتیم.

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا؛ مقصود از «حَبِّ» جنس حبوباتی است که آدمی از آن تغذیه می کند.

وَ عِنْبًا وَ قَضْبًا؛ انگور را به علت منافع فراوانش به یاد کردن امتیاز داده است. و «قَضْبٌ» رطبه های نارسی است که یکی پس از دیگری می افتد تا علوفه چهارپایان شود.

وَ حَيْدَاتِ غُلْبًا؛ و باغ‌هایی که درختانش درهم پیچیده است و اصل آن از غُلْبِ الرَّقَابِ، گردن‌های ستبر است، و برای درختان ستبر و درهم پیچیده استعاره آورده‌اند.

وَ فَاكِهَةً وَ أَبًا؛ و دیگر میوه‌جات و چراگاه‌ها، چراگاه را از این نظر «أَبٌ» می‌گویند که قصد می‌شود و مردم دنبال آن می‌روند «أَبٌ» و «أُمٌّ» نظیر یکدیگرند.

شاعر می‌گوید:

جَدُّنَا قَيْسٌ وَ نَجْدٌ دَارُنَا وَ لَنَا الْأَبُّ بِهِ وَ الْمَكْرَعُ (۱)

مَتَاعًا لَكُمْ؛ یعنی [همه آنها را] برای بهره‌وری شما قرار دادیم.

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّائِخَةُ؛ «صائِخَةُ» صیحه قیامت است، پس هرگاه صیحه قیامت بیاید، و از آن جهت صائِخَةُ فرموده که گوش‌ها را چنان می‌خراشد که احتمال کر شدن آنها می‌رود.

ص: ۱۵

---

۱- ما از قبیله قیس هستیم و خانه ما نجد است و در نجد چراگاه و آبشخور داریم. تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۷۰۴-م.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ؛ رُوزِي كِه انسان از نزيكترين خويشاوندانش مي گريزد چون سرگرم به كارهاي خودش است يا براي پرهيز از بازخواست هاي آنها از ناراحتي هايي است كه در دنيا از او داشته اند مثلاً برادر مي گويد: در مال خود نسبت به من مواسات را رعايت نكردي و والدين در نيكي به ما تقصير كردند و مادر به من غذاي حرام خورانيدي و كار خلاف كرد و فرزندان مي گویند كه والدين ما را تعليم نداده و ارشاد نكردند.

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ؛ هر يك از مردم در اين روز وضعي دارند كه پرداختن به آن آنها را به خود مشغول و سرگرم مي كند.

وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ؛ در اين روز چهره هايي مي درخشد، از اَسْفَرِ الصُّبْحِ، هر گاه صبح بدرخشد.

از ابن عيَّاس روايت است كه چهره ها از قيام در شب به عبادت درخشان است، و در حديث است كه هر كس در شب بسيار نماز بخواند چهره اش در روز نيكو شود(۱)

وَ وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ؛ منظور از غَبَرَةٌ، غبار است. بر روي چهره هايي غبار است.

تَزَهَّقُهَا قَتَرَةٌ؛ بر روي آن چهره ها سياهي نشسته است كه همانند دود است.

ص: ۱۶

---

۱- . و في الحديث، من كثر صلوته بالليل حسن وجهه بالنهار.

## تفسیر مجمع البیان

تفسیر مجمع البیان (۱)

ابوعلی

الفضل بن الحسن الطبرسی

(۴۶۸-۵۴۸)

(ق)

آشنایی با این سوره

این سوره در سال دوم از بعثت فرود آمده است. به جا است پیش از آغاز ترجمه و تفسیر آیات آن به شناسنامه اش بنگریم:

۱- نام این سوره

این سوره مبارکه این گونه آغاز می گردد:

عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى

چهره در هم کشید و روی گردانید، که آن نابینا آمد.

نام این سوره «عبس» می باشد که از نخستین آیه آن برگرفته شده است.

پاره ای نیز این سوره را سوره «سَفَرَه» به معنی «سفیران»، خوانده اند، که از آیه ۱۵ برگرفته شده است.

۲- فرودگاه آن

این سوره در مکه و در کنار کهن ترین معبد توحید و تقوا بر قلب پاک پیامبر فرود آمده است.

۳- شمار آیات و واژه های آن

از دیدگاه بیشتر مفسران و محدثان این سوره دارای ۴۲ آیه است، امّا همین آیات و واژه ها را برخی ۴۱ آیه و پاره ای چهل آیه می دانند.

این سوره از ۱۳۳ واژه و ۵۳۳ حرف ساخته شده است.

از پیامبر گرامی آورده اند که در این مورد فرمود:

من قراء سوره عبس، جاء يوم القيامة و وجهه ضاحك مستبشر. (۲)

کسی که سوره «عبس» را بخواند در روز رستاخیز در حالی وارد محشر می گردد که چهره اش خندان و شادان است.

از حضرت صادق آورده اند که:

و من قرأ سوره عبس و تولى و ... كان تحت الله من الجنان و فى ظل الله و كرامته فى جنانه و لا يعظم ذلك على ربه

عزوجل. (۳)

هر کس سوره «عبس» و «کوورت» را بخواند در زیر عرش خدا و در بوستان ها و باغ های پر طراوت و زیبا، و در سایه لطف و کرامت او، و در بهشت پر نعمت او خواهد بود، و این کار بر پروردگارش بزرگ نیست.

ص: ۱۷

---

۱- . ترجمه تفسیر مجمع البیان، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ترجمه علی کرمی، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۷۸، ج ۳۰، ص ۷۲۷-۷۴۹.

۲- . نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۰۸.

۳- . ثواب الاعمال، صدوق، ص ۲۶۰؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۰۹.



گروهی از سردمداران قریش در حضور پیامبر بودند که ناینایی وارد شد، و با ورود و نشستن او، یکی از آنان چهره در هم کشید؛ چرا که خود را به خاطر داشتن زر و زور دارای حقوق و امتیازات ویژه می پنداشت. آن گاه بود که این سوره فرود آمد و ضمن انتقاد از آن سبک و آن فرهنگ برتری طلبانه همه را به ارزش های انسانی و اخلاق و تربیتی رهنمون گردید و این مفاهیم را طرح کرد:

اصل نقد و نقدپذیری در قرآن،

شکوه و عظمت قرآن در بارگاه خدا،

با این همه وسایل هدایت و راهیابی چرا ناسپاسی و کفرانگری؟

باید به حق جوینان و کمال طلبان بها داد نه اصلاح ناپذیران،

اصل اختیار و حق انتخاب.

آیات و ترجمه

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَ مَا يُدْرِيكَ

لَعَلَّهُ يَزْكِي (۳) أَوْ يَذَّكُرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَا مِنْ اسْتَعْجَلِي (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَى (۶) وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكِي (۷) وَ أَمَا مِنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَ هُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي

سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قِيلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَّانَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ لِمَا أَمَرَهُ (۲۳)

به نام خداوند بخشنده مهربان

چهره در هم کشید و روی گردانید، (۱) که آن نایننا نزد او آمد. (۲) و [تو ای چهره در هم کشیده] چه می دانی، شاید او به پاکی گراید [و اصلاح پذیرد]، (۳) یا اندرز گیرد و آن اندرزگیری او را سود بخشد. (۴) اما آن کس که بی نیازی جست، (۵) تو به او روی می آوری؟! (۶) با این که اگر پاکی نجوید، [چیزی] بر عهده تو نیست. (۷) و اما آن کس که شتابان نزد تو آمد، (۸) در حالی که [از خدا] می ترسید، (۹) تو از او غفلت می ورزی و به دیگران سرگرم می گردی؟! (۱۰) نه، چنین نیست؛ بی گمان این [قرآن] اندرزی [جاودانه] است. (۱۱) پس هر که بخواهد، از آن پند گیرد. (۱۲) در نامه هایی ارزشمند [ثبت شده] است، (۱۳) که بلند مرتبه و پاکیزه است. (۱۴) به دست نویسندگان، (۱۵) گرانقدر و شایسته کردار [نوشته شده است].

(۱۶) کشته باد انسان! چه چیز او را [در برابر خدا] ناسپاس ساخته است؟! (۱۷) [خدا] او را از چه چیزی آفرید؟ (۱۸) او را از نطفه ای [ناچیز] آفرید و اندازه مقررش بخشید. (۱۹) سپس راه [رشد و کمال] را برای او آسان ساخت. (۲۰) آن گاه او را به مرگ رساند و در گورش نهاد. (۲۱) سپس هر گاه بخواهد او را بر می انگیزد. (۲۲) نه، این گونه نیست [که او می پندارد]؛ او هنوز آنچه را که [خدا] به وی دستور داده، به انجام نرسانده است. (۲۳)

نگرش بر واژه ها

تصدی: به معنی رو به روی چیزی ایستادن و به او توجه کامل کردن آمده است؛ نظیر توجه و تعرض ماهی گیران به آب.

ص: ۱۸

صحف: جمع «صحیفه» به معنی نامه یا هر نوشته دیگری نظیر کتاب و ورقه نازک یا نوشته بر روی پوست آمده است.

سَفْرَه: در مورد نویسندگان کتاب های حکمت و فلسفه به کار می رود. این واژه جمع می باشد، بسان «کسبه» و مفرد آن «سافر» آمده، بسان کاسب. این واژه از ماده «سَفر» در اصل به معنی پرده برداری از روی گفتار و سخن، و روشن ساختن آن است. به همین تناسب به زنی که پرده از چهره برگیرد، می گویند: «سفرت المرئه». و به کسی که میان دو فرد یا گروه و یا دو کشور رفت آمد می کند تا دیدگاه آنان را به یکدیگر برساند و صلح و آشتی پدید آورد «سفیر» می گویند و کارش را ایجاد صلح و آشتی.

بَرَزَه: این واژه از ریشه «بر» در اصل به مفهوم وسعت و گستردگی است، به همین جهت به بیابان های پهناور «بَرّ» می گویند. و به همین تناسب به کار شایسته و سودبخش که گسترش دهنده دوستی ها است، «بَرّ» گفته اند، و به انجام رسان آن «بارّ» که مفرد «برره» است. به گندم نیز که سود همگان در گسترش تولید آن است، «بُرّ» می گویند.

اقبره: در گورش قرار داد. واژه «قبر» که جمع آن «اقبار» می باشد، به معنی مکانی است که مرده را در آن می گذارند. واژه «قابر» به کسی گفته می شود که مرده را با دست خود به خاک می سپارد.

انشار: این واژه به معنی گستردن لباس یا هر چیزی پس از جمع کردن آن آمده، و به همین تناسب به مفهوم زنده ساختن مردگان و گردآوردن آنان در آستانه رستاخیز آمده است.

## شأن نزول

از دیدگاه گروهی از مفسرین، آغازین آیات این سوره در مورد مردی به نام عبدالله فرزند «ام مکتوم» فرود آمد، که داستانش این گونه است:

گروهی از سردمداران قریش بسان «عتبه»، «ابوجهل» و عباس در حضور پیامبر نشسته بودند و آن حضرت با ظرافت و ریزه کاری، آنان را به توحیدگرایی و پروا فرا می خواند و نبض مجلس را در دست گرفته بود و امید هدایت آنان را داشت، که عبدالله وارد شد و پس از سلام در کنار سران قوم نشست.

او از پیامبر خواست تا آیاتی از قرآن را بر او بخواند و تفسیر کند و در این مورد شتاب و اصرار ورزید. آن بنده خدا که نابینا و فردی عادی بود و از شرایط مجلس و حساسیت آن خبر نداشت، کار اصرار و شتاب را به جایی رساند که رشته سخن پیامبر را گسست و او را آزرده خاطر ساخت؛ چرا که آن بزرگوار در اندیشه هدایت چهره های مؤثر مکه بود و به همین دلیل هم از او روی گردانید و به گفتار خویش با سران مکه ادامه داد. درست آن گاه بود که این آیات بر قلب مصفای پیامبر فرود آمد و از سوی خدا مورد خطاب و عتابی لطیف و سازنده از سوی دوست قرار گرفت.

پس از این رویداد هرگاه پیامبر آن مرد را می دید می فرمود: مرحباً بمن عاتبنی ربی.... درود بر کسی که پروردگارم مرا به خاطر او مورد عتاب قرار داد. آن گاه از او دلجویی می کرد و مورد لطف قرارش می داد، و دوبار هم پس از آن جریان او را

به هنگام رفتن به میدان جهاد به جانشینی خود در اداره مدینه گماشت.

«انس» در وصف او می گوید: او را در جنگ قادسیه دیدم که با این که از نظر چشم هایش سخت مشکل داشت زره بر تن و پرچمی در دست داشت.

ص: ۱۹

مرحوم سید مرتضی اندیشمند نامدار شیعه می گوید:

۱- آنچه از آیات دریافت می گردد گزارش از رویدادی است که روی داده، اما هیچ دلیلی نیست که نشان دهنده این دیدگاه باشد که منظور آیه پیامبر است.

۲- افزون بر این از آیات چنین دریافت می گردد که مخاطب آیات پیامبر گرامی نیست، چرا که در این آیات فردی که مورد عتاب قرار گرفته است، به عنوان «عبوس» وصف می گردد، در حالی که آن بزرگوار نمونه درخشان اخلاق انسانی و خوش رویی و خوش خویی بود، و خدا در وصف او فرمود: اِنَّكَ لَعَلٰی خَلْقٌ عَظِيْمٌ (۱). به راستی که تو ای پیامبر! به اخلاق والایی آراسته ای.

و نیز مهر و مدارای آن حضرت و بشر دوستی و مردم خواهی اش را از رازهای موفقیت و پیشرفت او در دعوت آسمانی اش عنوان ساخت و روشننگری فرمود که به برکت مهری سرشار از سوی خدا قلب او کانون عشق مردم است و از تندخویی و سنگدلی و نیز پرداختن به زورداران و غفلت از محرومان کمال جو سخت به دور می باشد. فیما رحمہ من اللہ لنت لهم... (۲) با این وصف چگونه می توان گفت که این آیات در مورد آن حضرت فرود آمده است؟

۳- از امام صادق آورده اند که فرمود: در آن نشست یکی از سردمداران بنی امیه، هنگامی که «عبدالله» نزد او نشست، به دلیل نابینایی و فقرش از او روی گردانید و رو ترش کرد و آیات در نکوهش کار او فرود آمد.

اما اگر شأن نزول نخست و خبر آن درست هم باشد، باز هم چیزی در حد یک ترک اولی است و نه بیشتر؛ چرا که چهره در هم کشیدن در برابر یک نابینا چیزی نیست که مشکلی پدید آورد، مگر نه این که «عبدالله» نابینا بود و نمی دید؟ افزون بر آن او رعایت ادب مجلس و حساسیت شرایط را نکرده و هدف پیامبر را که تنها ارشاد اصلاح ناپذیران و شکستن اتحاد و تعصب و یکدندگی شوم آنان بر ضد اسلام و قرآن بود به خطر افکنده بود؟

آری، اگر شأن نزول را هم درست بدانیم این عتاب و خطاب سرشار از مهر و ظرافت هشدار است تا پیامبر را بیشتر از همگان و همیشه به کرامت اخلاقی توجه دهد، و به همگان روشن سازد که دلجویی و توجه بیشتر به مردم کمال جو در جهت استوار ساختن ایمانشان بهتر از تلاش و کوشش در جهت اصلاح پذیری کفرگرایان و خود کامگان و طمع بستن به هدایت آنان است.

«جبایی» می گوید: اگر داستان فرود درست باشد، نشانگر آن است که چهره در هم کشیدن، پس از هشدار خدا و فرود آیه در این مورد نارواست و ربطی به پیش از آن ندارد.

و به باور پاره ای، «عبدالله» ادب مجلس و گفت و گو با پیامبر را رعایت نمی کرد و آن حضرت در اندیشه ادب آموزی به او بود، نه این پندار که آن انسان والا و بشر دوست و آن تجسم اخلاق پاک و مترقی به سردمداران شرک و استبداد به خاطر زر و زورشان نگریست و یا به آن نابینا به دلیل محرومیت اش توجه نکرد و خدای فرزانه او را به این جهت مورد عتاب قرار داد، هرگز.

از امام صادق آورده اند که: پیامبر مهر و اخلاق از آن پس هر گاه «عبداللّه» را می دید، می فرمود: مرحباً، مرحباً، لا واللّه، لا يعاتبني اللّه فيك ابداً... نه، هرگز، به خدای سوگند دیگر خدا مرا درباره تو

ص: ۲۰

---

۱- .سوره قلم، آیه ۴.

۲- .سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

مورد عتاب قرار نخواهد داد. و به گونه ای به او مهر می ورزید و او را گرامی می داشت که او از شرمندگی کمتر به حضور پیامبر و مجلس او شرفیاب می شد.

تفسیر

باید به حق جوینان بها داد نه اصلاح ناپذیران

این سوره مبارکه پس از یاد و نام پرشکوه و الهام بخش خدا این گونه آغاز می گردد:

عَبَسَ وَ تَوَلَّى  
□

چهره در هم کشید و روی برگردانید.

که آن نابینا نزد او آمد.

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى  
□

و تو ای کسی که چهره در هم می کشی، چه می دانی شاید او به پاکی و پاکیزگی گراید و اصلاح پذیرد، و به برکت اخلاق و عملکرد متری و آموزه های تو به سوی خدا بال گشاید و خویشتن را بسازد، و آن اندرزه های قرآن و اندرزی پذیری اش او را در دین و دنیایش سودبخش افتد.

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى  
□

گفتنی است که در این خطاب و عتاب تفکرانگیز، مهر و لطفی ویژه نهفته است، چرا که از سویی خدای مهربان کمترین ترک «اولی» را به بنده برگزیده اش نمی بخشد و نقد می کند، و آن تجسم صداقت و پاکی نیز در معجزه جاودانه اش به صراحت و روشنی تحسین برانگیزی آن را می آورد، و از دگر سو جالب است که واژه غایب به کار می رود و نه مخاطب و نمی فرماید: تو ای پیامبر! رو ترش کردی.

آن گاه در ادامه سخن می فرماید:

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى  
□

اما آن کسی که بی نیازی می جوید و در جامعه به ثروت و قدرت بادآورده اش می نازد،

تو هم به او روی می آوری و به او توجه می کنی؟

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى  
□

و این در حالی است که اگر او پاکی و اصلاح نپذیرد و ایمان نیاورد چیزی بر عهده تو نیست، و گناه اصلاح نپذیریش به گردن خود اوست.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ

سپس خطاب و عتاب ادامه می یابد که:

وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى

اما آن کسی با شور و شوق نزد تو می آید و برای آگاهی و ایمان و آموزش و عمل شایسته شتاب می کند...

و در همان حال از خدا ترسان است...

وَ هُوَ يَخْشَى

تو از او غفلت می ورزی و به امید اصلاح پذیری و هدایت دیگران به آنان سرگرم می شوی؟

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى

ص: ۲۱



در آیه بعد هشدار می دهد که:

كَلَّا

نه، هرگز چنین کاری درست نیست و دیگر تکرار مکن و از آن برای همیشه سخت دوری جو.

إِنَّهَا تَذَكِّرَةٌ

تو در دعوت خویش نباید در اندیشه و اندوه حق ناپذیری زورمداران باشی، نه، هرگز، چرا که این قرآن و آیات روشنگر آن برای مردم کمال طلب و ترقی خواه اندرزی جاودانه است.

پس هرکس خواست و شایسته بود، می تواند از آن پند گیرد و اصلاح پذیرد.

فَمَنْ شَاءَ ذَكِّرْهُ

آیه شریفه نشانگر آزادی و حق انتخاب برای انسان در اندیشه و عقیده و دین و مذهب است، و نشان می دهد که هم جبرگرایان در بیراهه اند و هم تحمیل گران و خودکامگان.

و نیز نشانگر این نکته است که پس از این هشدار دیگر روی ترش کردن ناپسند و نابخشودنی است، اما پیش از فرود این آیه تنها ترک «اولی» است و بس.

و در شکوه و عظمت قرآن در بارگاه خدا می فرماید:

فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ

این واژه ها و آیه های گرانقدر قرآن، در نامه ها و نوشته هایی ارزشمند به ثبت رسیده است.

از دیدگاه «ابن عباس» منظور این است که: این قرآن در نوشته ها و نامه های پرشکوه نزد خداست و در لوح محفوظ ثبت است.

اما از دیدگاه برخی منظور همه کتاب های آسمانی است که به پیامبران فرو فرستاده شده است.

و می فرماید:

مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ

این نامه ها و نوشته ها، بلند مرتبه هستند و بسیار گرانقدر.

به باور برخی منظور این است که در آسمان هفتم قرار دارند. اما از دیدگاه برخی دیگر منظور این است که: خدای فرزانه اینها را از دسترس دست های پلید و ناپاک دور داشته است.

از دیدگاه پاره ای منظور این است که خدا آن را از هر ناپاکی و پلیدی به دور داشته است؛ و از دیدگاه پاره ای دیگر از هر تناقض و تضاد و شبهه ای؛ چرا که در برترین مکان و در دست فرشتگان اوست.

افزون بر این آیه ها و نامه های آسمانی در دست سفیران گرانقدر خداست.

بِأَيْدِي سَفَرِهِ

به باور «ابن عباس» این قرآن و آیات نورانی آن در دست فرشتگانِ نویسنده است.

اما به باور «قتاده» منظور از «سفیران» تلاوت گران راستین قرآن هستند که آن را می خوانند و می نویسند.

از امام صادق آورده اند که فرمود:

الحافظ للقرآن العامل به مع السفره الكرام البرره. (۱)

ص: ۲۲

آن حافظ قرآنی که ضمن حفظ آیات آن، به مقررات عادلانه و انسانی اش عمل نماید، به همراه فرشتگان نویسنده و نیکو کردار قرآن خواهد بود.

آن گاه در گرامیداشت آنان می فرماید:

کرامِ بَرَرَةٍ

همان سفیران گرانقدر و شایسته کرداری که فرمانبردار پروردگارند.

از دیدگاه پاره ای منظور این است که: همان سفیران گرانقدری که خود را برتر از گناه و زشتی می دانند و می دارند و همواره نیکوکار و شایسته کردارند.

«مقاتل» می گوید: قرآن شریف در شب قدر از لوح محفوظ به فرشتگان نویسنده وحی در آسمان دنیا فرود آمد؛ آن گاه فرشته وحی آن را، به صورت تدریجی بر قلب پاک پیامبر فرود آورد.

در ادامه آیات در هشداری سخت و تکان دهنده به کفرگرایان و انکارگران قرآن می فرماید:

قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ

عذاب و نفرین بر این انسان ناسپاس! چه چیزی او را در برابر خدا به کفرانگاری کشانده است؟

از دیدگاه پاره ای پیام و هشدار آیه متوجه هر انسان ناسپاس و حق ناپذیر است.

اما از دیدگاه پاره ای دیگر منظور یکی از سردمداران شرک و بیداد، به نام «امیه بن خلف» یا «ابولهب» می باشد، چرا که پس از فرود سوره مبارکه «نجم» یکی از آن دو، نعره برآورد که: او به پروردگار ستاره فروزان کافر است. به همین دلیل قرآن روشنگری می کند که با وجود این همه دلیل و برهان بر وجود خدا و یکتایی ذات پاک و بی همتای او، و با این همه وسایل هدایت و اصلاح، چگونه این انسان در گمراهی پای می فشارد و ناسپاسی می کند!

از دیدگاه «مقاتل» و «کلبی» در آغاز آیه، «ما» پرسشی است و می پرسد: راستی چه چیزی او را گمراه ساخته است؟ و این بیان نشانگر آن است که اگر انسان درست بیندیشد و بر کران تا کران هستی نیک بنگرد و به فطرت پاک خویش باقی بماند و خردمندانه رفتار کند، با این همه اسباب نجات و وسایل هدایت و راهیابی به سوی حق و این نعمت های متنوع و بی شمار، راه و موجبی برای گمراهی و ناسپاسی نیست.

آن گاه به انسان های ناسپاس و مغرور توجه می دهد که آیا به راستی از یاد برده اند که خدای توانا آنان را چگونه و از چه چیزی آفریده است.

مِنْ أَى شَىءٍ خَلَقَهُ

راستی خدا او را از چه چیزی آفرید؟

قالب و چهره آیه شریفه پرسشی است، اما مفهوم آن تقریر و بیان می باشد، و منظور این است که: چرا این انسان ناسپاس، به اصل آفرینش خویش نمی نگرد که خدا او را از چه چیزی آفرید، تا آفرینش شگفت انگیز خود او باعث بیداری و هشیاری او گردد و او را به یکتایی خدا راه نماید.

سپس در بیان روشن تر همان اصل می فرماید:

مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ

او را از نطفه ای بی مقدار و ناچیز آفرید و به صورت گوناگون در آورد و اندازه مقررش بخشید، و به او نعمت شنوایی و بینایی و دیگر اعضا و اندام ها ارزانی داشت، و رزق و روزی و عمر و جوانی و حالات و شرایط گوناگونی را برای او مقرر فرمود.

ص: ۲۳

و در همین مورد می افزاید:

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ

سپس راه رشد و اوج به سوی کمال و جمال را برای او آسان ساخت.

به باور گروهی منظور این است که: آن گاه پس از آفرینش او از نطفه ای بی مقدار، راه را برای بیرون آمدن از شکم مادر و ولادت را برای او آسان ساخت؛ چرا که کودک در تالار وجود مادر به گونه ای است که سر او به طرف بالا و پاهای او به طرف پاهای مادر است، و دست توانای آفرینش به هنگام ولادت او را بر می گرداند، و از سوی سر به خارج راه می نماید و ولادت را بر او آسان می سازد.

امّا به باور گروهی منظور این است که: سپس راه شایسته کرداری و کمال طلبی و یا گناه و گمراهی را، با ارزانی داشتن قدرت مقایسه و انتخاب برای او هموار ساخت.

با این بیان آیه مورد بحث بسان این آیه است که می فرماید: [وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ \(۱\)](#) و دو راه حق و باطل را به او نمایانندیم.

سپس در اشاره به پایان زندگی او در دنیا می فرماید:

ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ

سپس او را به پایان زندگی رساند و با پدیده مرگ به حیات او پایان داد و در دل خاک نهانش ساخت.

به باور پاره ای سرانجام او را میراند و در دل خاک جای داد تا طعمه درندگان و پرندگان نگردد. امّا به باور «ابو عبیده» دستور به خاکسپاری او را داد.

در آیه بعد در اشاره به رستاخیز انسان ها می فرماید:

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ

سپس هنگامی که خواست او را برای حسابرسی و دریافت پاداش و کیفر کارش در دنیا بر می انگیزد.

و سرانجام در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ لِمَا أَمَرَهُ

نه، این گونه نیست که او می پندارد. او هنوز در برابر نعمت های بی شماری که خدا به او ارزانی داشته، حق سپاس ارزانی دارنده آنها را به جا نیاورده و پروردگارش را آن گونه که باید خالصانه پرستیده و فرمان او را نبرده است.

به باور «مجاهد» پیام این آیه جهانشمول است و هشدارای است به همگان؛ چرا که هیچ کس در این جهان نمی تواند آن گونه که شایسته و بایسته است سپاس نعمت های او را گذارد و او را بپرستد.

پرتوی از آیات

به باور ما قرآن در آیات روشنگری که از کنارشان عبور کردیم به نکاتی چند که بسیار دقیق و زندگی ساز و شخصیت پرداز است توجه می دهد:

۱- اصل نقد و نقدپذیری

ص: ۲۴

---

۱- . سوره بلد، آیه ۱۰.

بسیاری از قرآن پژوهان به هنگام تلاوت و ترجمه و تفسیر آغازین آیات سوره عبس، تلاش می کنند تا به گونه ای شأن نزول و داستان فرود آنها را، که به ظاهر به پیشوای گرانقدر توحید نظر دارد، یا نپذیرند و یا به گونه ای توجیه کنند.

به باور ما هرگز نیازی به این کار نیست، چرا که اگر منظور این آیات پیامبر گرامی باشد، و شأن نزول هم همان گونه باشد که ترسیم شد، تازه افتخاری بر افتخارات قرآن و پیامبر و انسان های کمال جو افزون می گردد، این گونه و با این بیان:

الف - تازه این درس را می دهد که اصل نقد اندیشه ها و عملکردها که از رازهای ترقی و رشد و کمال فرد و خانواده و جامعه ها و تمدن هاست و اینک از افتخارات نظام های مردم سالار و مترقی است، در قرآن شریف در پایه ای از اهمیت قرار دارد که خدا ناچیزترین ترک «اولی» را از محبوب ترین بنده اش نمی پذیرد و در قالب عتاب و خطابی اندیشاننده و درس آموز چون و چرا می کند و مورد نقد قرار می دهد.

ب - درس جالب دیگر نقدپذیری شگفت آور پیامبر است که با آن معنویت و اخلاق والایش به گواهی قرآن، به گونه ای که در روایت آمده است، نه تنها این نقد را می پذیرد که تا پایان عمر «عبدالله» - که موجب و باعث این نقد شده است - او را گرامی می دارد و از او تجلیل می کند، تا به همگان درس دهد که انتقادگر و حق گو و هر آن چه و هر آن کس که باعث یادآوری و تذکر و نقد گردد، باید گرامی داشته شود و نه تحقیر و سرکوب گردد و بدون دلیل درست و به صورت خودسرانه به بند و زندان و دخمه های انفرادی و وحشتناک کشیده شود.

ج - افزون بر این، این عتاب و خطاب همان گونه که بر پیامبر وحی می گردد، با نهایت صداقت و امانتداری حفظ می شود و نه سانسور و یا تحریف و یا کتمان حقیقت، آیا اینها افتخار نیست؟!

## ۲- شکوه و عظمت قرآن در بارگاه خدا

نکته دوّم در این آیات توجّه دادن انسان ها به شکوه و عظمت قرآن در بارگاه خدا است، و قدرشناسی و پاسداشت آن از سوی ما انسان ها باید این گونه باشد

۱- به صورت دریافت درست پیام آن، به دور از هر نادرستی و ناپاکی و خرافه بافی و با ذهن و مغز سنگواره ای و یا با برخورد ابرازی با آن.

۲- آن گاه ارائه جاذبه ها و زیبایی ها و ظرافت های مفاهیم آن به بندگان خدا، با زبان مهر و محبت، نه زبان خشونت و بی رحمی و خرافه و خرد ستیز و در تضاد با حقوق و آزادی انسان و حق حاکمیت او بر سرنوشت خویش .

۳- و سرانجام عمل به پیام عدالت خواهانه و حریت طلبانه و بشر دوستانه آن در همه ابعاد، و نه گزینشی و بی قواره و بدون برنامه و خردورزی و خردمندی و آگاهی به زمان و شرایط.

از این زاویه است که امام صادق فرمود: الحافظ للقرآن العامل به مع السّيفره الكرام البرره(۱) فرد و جامعه و نظامی که قرآن را حفظ نماید و به راستی خالصانه و به دور از سوداگری بدان عمل کند، با سفیران گرانقدر و نیکو کردار خدا خواهد بود؛ نه

كسانی كه تنها آن را بخوانند و چاپ کنند و زینت و

ص: ۲۵

---

۱- . نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۱۰.



زیور دنیای خویش و یا ابزار سلطه و سرکوب سازند، و یا با تاریک اندیشی و اوهام، چهره ای گریزاننده و خرد ستیز از آن بسازند و به نمایش نهند!

۳- با این همه نعمت ها و وسایل هدایت، ناسپاسی چرا؟

قرآن در این آیات پس از توجه دادن انسان به آفرینش شگفت انگیز خویش و مراحل گوناگون آن، و آن گاه یادآوری نعمت های بی شمار خدا به انسان، از او می پرسد که: راستی با این همه نعمت ها و وسایل هدایت و اصلاح و خودسازی، ناسپاسی و بیداد چرا؟

۴- اصل اختیار و حق انتخاب

و سرانجام روشنگری می کند که با این همه نعمت های مادی و معنوی که به انسان ارزانی شده است، و این همه وسایل بیداری و راهیابی و هدایت که بر سر راه او نصب گردیده، او از نعمت آزادی اندیشه و مقایسه و حق سنجش و حق گزینش برخوردار است، به همین جهت باید او را در این راه با مهر و مدارا و روشنگری و دلیل و برهان قانع کننده و خردپذیر، در انتخاب درست یاری کرد، و جایی برای تحمیل و اجبار و خشونت در کلام و عمل در این راه نمی گذارد؛ ای کاش تاریک اندیشان و خشونت طلبان این را در می یافتند و بذر خشونت و ترور و پایمال ساختن حقوق و کرامت بندگان خدا را نمی افشانند.

ص: ۲۶

این سورت مکی است و چهل و یک آیت است به عدد بصریان و چهل و دو (۲) عدد کوفیان و مدنیان، و صد (۳) و سی و سه کلمت است و پانصد و سی و سه حرف است.

و روایت است از اَبی کعب که رسول (ع) گفت: هر که او سوره عَبَسَ بر خواند، روز قیامت روی او خندان و روشن باشد. (۴)

قوله: عَبَسَ وَ تَوَلَّى، بعضی مفسران گفتند: سبب نزول آیات (۵) آن بود که عبدالله ابن ام مکتوم - و او مردی بود مکفوف و هو عبدالله بن شریح بن مالک بن ربیع الفهری مِنْ بنی عامر بن لؤی - به نزدیک رسول آمد، و او با عتبه بن ربیع و ابوجهل بن هشام و عباس، و عبدالمطلب (۶) و پسران امیه بن خلف سخنی می گفت و ایشان را دعوت می کرد با اسلام [۶۴-پ] و از سر حرص او بر ایمان ایشان خویشتن با آن داده بود، (۷) این مرد نابینا بود، نمی دید که رسول (ع) مشغول است، گفت: یا رسول الله؟ أَقْرَبْتَنِي وَ عَلَّمْتَنِي مِمَّا عَلَّمْتَكَ اللهُ؛ چیزی از قرآن بر من خوان و مرا از آنچه خدای تو را آموخت مرا (۸) بیاموز از شرایع اسلام. یک بار و دو بار بگفت و رسول (ع) روی بگردانید و او را از آن کراهت آمد که سخن او قطع می کرد، و دیگر آن که نخواست که آن کافران گویند: اتباع و مُجیبان دعوت او نابینایان (۹) و سَفَلَه اند، از اینکه سبب کراهت در روی رسول پدید آمد، خدای تعالی (۱۰) آیات (۱۱) فرستاد: عَبَسَ وَ تَوَلَّى، أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى، و این قول عبدالله عباس و مجاهد و قتاده و ضحاک است.

امّا خلاف میان مفسران در آن افتاد که مراد به وصف به عبوس و این صفات کیست. جماعتی گفتند: مراد رسول است، و محققان گفتند: مراد رسول نیست برای آنکه این صفاتی است مذمومه، و اگر در حق بعضی فقها و علما گویند (۱۲)

منفراً باشد، فَكَيْفَ در حق رسول (ع) که خدای تعالی او را از این

- ۲- آج، آد، گا+در،
- ۳- کذا در اساس و آج؛ کا و دیگر نسخه بدل ها: صد، که به واقعیت نزدیک تر می نماید.
- ۴- آج + صَدَق رسول الله (ص).
- ۵- آج و دیگر نسخه بدل ها: آیت.
- ۶- کاو دیگر نسخه بدل ها: عباس بن عبدالمطلب، که ظاهراً بر متن رجحان دارد.
- ۷- کا، آد، گا: خود را به ایشان داده بود.
- ۸- آج و دیگر نسخه بدل ها: ندارد.
- ۹- آج و دیگر نسخه بدل ها: نابینایان.
- ۱۰- آج و دیگر نسخه بدل ها + این.
- ۱۱- آج و دیگر نسخه بدل ها: آیه.
- ۱۲- کا، آد، گا: بعضی از انباء دنیا.

صفات مذمومه تنزیه کرد بقوله: وَ لَوْ كُنْتَ - فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ، (۱) و او را به حسن خلق و کرم طبع وصف کرد فی قوله: وَ إِنَّكَ - لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ (۲) و اخبار متواتر است بر آن که عادت رسول (ع) با دشمنان و کافران برخلاف اینکه بود، فَكَيْفَ با دوستان و مؤمنان و محققان.

و در اخبار آمده است که: رسول (ع) دست در دست غلامی سیاه نهادی گریه الخلق [۶۵- ر] و الزائجه، روا نداشتی که دست از دست او ببرد (۳) تا هم (۴) آغاز کردی و دست از دست رسول ببردی از فرط حیا و کرم خلق. دگر آن که بلاشک منفر باشد و رسول (ع) از منفرات اخلاق منزّه است.

روایت کردند که اینکه عبّوس و اعراض از مردی بود اموی که به نزدیک رسول حاضر بود. چون این مرد نابینا آنجا آمد، او خویشتن را فراهم گرفت به تَفَرُّز (۵) و تَرَفُّع و روی ترش بکرد و روی بگردانید، خدای تعالی در حقّ او این آیات فرستاد، و این قول به صواب نزدیک تر است از قول اوّل لِذِلَالِهِ الْقُرْآن و تَوَاتُرِ أَخْبَارِ (۶) عَلِيٍّ خِلَافِهِ.

أَمَّا «عُبُوس» و «قُطُوب» و «كُلُوح» به یک معنی باشد و آن تَقَبُّضی بود که در روی پیدا شود عند آن که چیزی بیند یا شنوند که طبع از او نافر شود. و «تَوَلَّى» اعراض باشد، يُقَالُ: تَوَلَّاهُ إِذَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ وَ تَوَلَّى عَنْهُ إِذَا أَعْرَضَ عَنْهُ.

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى، أَيْ لِأَنَّ جَاءَهُ الْأَعْمَى، گفت: روی ترش کرد و برگردید برای آن که اینکه نابینا نزد او آمد.

آنکه گفت: وَ مِمَّا يُدْرِكُ، چه دانی تو و تو را چه آگاه کرده است از حال او. لَعَلَّهُ يَزْكِي؛ همانا او پارسا باشد، و التقدیر: يَتْرَكِي، فَادْعَمِ النَّاءَ فِي الزَّاءِ لِقُرْبِ الْمَخْرَجِ.

أَوْ يَذْكُرُ، أَوْ (۷) يَتَذَكَّرُ، [تا] او اندیشه و تفکر کند. فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرُ، أَيْ التَّذَكُّرُ، و آن تفکر او را سود دارد. و «ذِكْرِي» مصدری است مؤنث اللفظ برای این «تَنْفَعَهُ» گفت، و كَذَا قَوْلُهُ:

فَإِنَّ الذُّكْرِي تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ، (۸) و این لفظ مصدر فَعَلَ را شاید و مصدر تَفَعَّلَ را، چنان که در این دو آیت پیدا کردیم (۹) [۶۵- پ] گفت که: او متفکر شود و آن تفکر و تدبّر او را سود دارد.

أَمَّا مَنْ اسْتَيْغَنِي، فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى، گفت: اما آن کس که توانگر باشد تو او را تعرّض کنی و اقبال کنی بر او. بعضی دگر گفتند: مراد عتبه و شبیه اند پسران ربیعہ. سفیان گفت: مراد عبّاس (۱۰) عبدالمطلب است.

وَ مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكِي، گفت: اگر او زکی و پارسا نباشد، بر تو چیزی نباشد. و «ما» رواست که نفی باشد، و رواست که استفهام بود. و إِنَّمَا آنچه بر تو است، بلاغ و رسانیدن است.

ص: ۲۸

۱- . سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹.

۲- . سوره قلم (۶۸)، آیه ۴.

- ۳- . کا، آد، گا: برگیرد.
- ۴- . آج و دیگر نسخه بدل ها + او.
- ۵- . آج، گا: تقدّر.
- ۶- . آج و دیگر نسخه بدل ها: الاخبار.
- ۷- . آد، گا: ای.
- ۸- . سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۵.
- ۹- . کا، آد، گا + فَتَنْفَعُهُ الذُّكْرَى.
- ۱۰- . آد، گا + بن.

وَ أَمَّا مَنْ لَجَّءَ كَكَ يَسْعَى، وَ هُوَ يَخْشَى، فَأَنْتَ عَنْهُ تَلْهَى؛ وَ أَمَّا أَنْ كَهْ بِهْ تُوْ آيْدِ شَتَابِ زِدْه، وَ اُوْ تَرْسَانِ بَاشْدِ اَزْ خُدَايْ تَعَالَى، تُوْ اَزْ اُوْ مَشْغُولِ مِيْ شُوِي، يَعْنيْ اِبْنِ اُمِّ مَكْتُوْم. وَ التَّلْهَى، تَفْعَلُ مِنْ لَهَيْتُ عَنِ الشَّيْءِ إِذَا تَرَكَتَهُ وَ تَرَكَتَ ذِكْرَهُ.

كَلَّا، اَنْگِهْ بَرِ سَبِيْلِ رَدْعِ وَ زَجْرِ گفْتِ مَكْلَفَانِ رَا: اِنَّهَا تَذَكِّرُهُ، كِهْ اَنْ- يَعْنيْ سُوْرَتِ يَآ مَوْعِظَت- تَذَكْرَهْ اِيْ وَ يَادْ گَارِيْ اَسْت.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ؛ هَرِ كِهْ خُوَآهْدِ كِهْ يَادْ كَنْدِ وَ مَتَّعْظُ شُوْدِ بَهْ اَنْ وَ مَسْتَبْصِرُ شُوْدِ.

فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ؛ دَرِ صَحِيْفَهْ هَايْ مَكْرَمِمْ مَعْظَمٌ. گفْتَنْد: مَرَادِ لُوْحِ مَحْفُوْظِ اَسْت، وَ گفْتَنْد: مَرَادِ كُتُبِ اَنْبِيَا اَسْت، دَلِيْلَهْ قَوْلَه: اِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْاُولَى، صُحُفِ اِبْرَاهِيْمَ وَ مُوسَى. (۱)

مَرْفُوْعَه، يَعْنيْ رَفِيْعِ الْقَدْرِ، بَلَنْدِ مَنَزَلْتِ بَهْ زَرْدِيْكَ خُدَايْ تَعَالَى. مُطَهَّرَه؛ پَاكِيْزَهْ كَرْدَه. بِاَيْدِيْ سَيِّفَرَه: بَهْ دَسْتِ سَفِيْرَانِيْ اَزْ فَرِيْشْتَاَنْگَاَنْ، عِبْدَاللّٰهْ عِبَّاسِ گفْت: جَمْعِ سَافِرٍ (۲)

وَ جَمْعَهْ اَسْفَارِ، فَعْلٌ بَهْ مَعْنيْ مَفْعُوْلٍ، يَعْنيْ كِرَامِ الْكَاتِبِيْنَ. قَتَادَهْ گفْت: مَرَادِ قِرَاْءَاَنْدِ، وَ بَاقِيْ مَفْسِّرَانِ گفْتَنْد: فَرِيْشْتَاَنْگَاَنْدِ كِهْ سَفِيْرِ بَاشَنْدِ مِيَّانِ خُدَايْ وَ پِيْغَاْمِبِرَانِ.

وَ سَفِيْرِ الْقَوْمِ اَنْ بَاشْدِ كِهْ سَعِيْ كَنْدِ مِيَّانِ [۶۶- ر] اِيْشَاَنْ بَرَايْ صِلْحِ، وَ سَفَرْتِ بَيْنِ الْقَوْمِ إِذَا اَصْلَحْتِ بَيْنَهُمْ، قَالَ الشَّاعِرُ:

وَ مَا أَدْعُ السَّفَاْرَةَ بَيْنَ قَوْمِيْ / وَ مَا أَمْشِيْ بَغِيْشٍ اِنْ مَشَيْتُ

وَهَبِ مَتْبَهْ گفْت: يَعْنيْ اَصْحَابِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ رَضِيْ عَنْهُمْ.

كِرَامِ، جَمْعِ كَرِيْمِ، كَرِيْمَاَنْدِ. بَرَزَه؛ نَكُوْكَارَاَنْدِ، جَمْعِ «بَارٍ» وَ «بَرٌّ» وَ فَعْلَهْ فِيْ جَمْعِ فَاعِلِ قِيَاسِيْ اَسْت مُطَّرِدٌ، كَسَاْحِرٌ وَ سَيَّحْرَه، وَ كَافِرٌ وَ كَفْرَه.

قُبُلَ الْاِنْسَانِ اَكْفَرَه، اِبْنِ عَطَا گفْت: مَمْنُوْعُ بَادِ اَدْمِيْ اَزْ طَرِيْقِ خَيْرَاتِ، مَقَاتِلِ گفْت: مَرَادِ بَهْ اِنْسَانِ عَتْبَهْ بِنِ اَبِيْ لَهَبِ اَسْت. وَ دُكْرِ مَفْسِّرَانِ گفْتَنْد: هَذَا عَلِيْ طَرِيْقِ الدَّعَاءِ عَلَيْهِ، كَقَوْلِهِمْ: قَاتِلَهْ اَللّٰهَ، كَشْتَهْ بَادِ اَدْمِيْ. مَا اَكْفَرَه؛ چِهْ كَافِرِ اَسْت بَهْ خُدَايْ وَ نَعْمَتِ هَايْ خُدَايْ.

مِنْ اَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ؛ اَزْ چِهْ اَفْرِيْدِ اُوْ رَا. مِنْ نُطْفَهْ خَلَقَهُ؛ اَزْ اَبِ مَنِيْ اَفْرِيْدِ اُوْ رَا. «مَا» تَعَجَّبِ رَاسْتِ وَ «اَيِّ» صُوْرَتِ اَسْتَفْهَامِ دَارْدِ وَ مَعْنيْ اِيْنْجَا تَقْرِيْرِ اَسْت. فَتَقَدَّرَه، يَعْنيْ اَزْ اَبِ مَقْدَرِ بَكْرِدِ بَهْ اَنْدَاْزَهْ اَنْ كِهْ اَزْ اُوْ خَلْقِ اَفْرِيْنْدِ نَهْ زَايِدِ وَ نَهْ نَاقِصِ. وَ گفْتَنْد: تَقْدِيْرِ كَرْدِ كِهْ چَنْدِ رُوْزِ مَعْيِنِ نَطْفَهْ بَاشْدِ وَ چِهْ مَدَّتِ عَلَقَهْ وَ چِهْ مَقْدَاْرُ مُضْغَهْ وَ كِيْ عِظَامِ شُوْدِ وَ بَهْ چِهْ قَدَرِ گوْشْتِ بَرِ اُوْ پِيْدا شُوْدِ، وَ اَزْ پَسِ چِهَارِ مَاهِ خَلْقِيْ دُكْرِ دَرِ اُوْ اَفْرِيْنْدِ، يَعْنيْ حَيَاتِ.

ثُمَّ السَّبِيْلَ يَسْرَه، اَنْگِهْ رَاهْ بَرِ اُوْ اَسَاَنْ كَرْدِ، يَعْنيْ بَهْ رَاهِ بَرُوْنِ اَمْدَنْ اَزْ شَكْمِ مَادِرِ. حَسَنْ وَ مَجَاهِدِ گفْتَنْد: رَهْ حَقِّ وَ بَاطِلِ بِيَّانِ كَرْدِ اُوْ رَا وَ عِلْمِ بَهْ اَنْ بَرِ اُوْ سَهْلِ كَرْدِ. اَبُوْبَكْرِ بِنِ طَاْهَرِ گفْت: مَعْنيْ اَنْ اَسْت كِهْ مِيْسِرُ كَرْدِ هَرِ كَسِ رَا بَرَايْ اَنْ كِهْ اُوْ رَا بَرَايْ

آن آفرید، بیانش قوله (ع): اعملوا کل میسر لما خلق له. (۳)

ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ؛ پس بمیرانید او را [۶۶-پ] و او را گور پدید کرد، يقال: قبره إذا دفنه، و أقبره إذا جعل له قبرا، تقول العرب: بترت ذنب البعير و أبتره الله و غضب اذنه و أعضبه الله، یعنی آنچه فعل ما است از بنای فَعَلَ گویند، و آنچه فعل خداست به این معنی از بنای أَفْعَلَ، و بر این وجه معنی یکی

ص: ۲۹

---

۱- .سوره اعلیٰ (۸۷) آیه ۱۸ و ۱۹.

۲- . کذا در اساس و آج؛ کا و دیگر نسخه بدل ها + یعنی نویسندگان و سَفَرْتُ الْكِتَابَ إِذَا كَتَبْتُهُ، و منه السَّفَرُ لِلْكِتَابِ.

۳- . کا، آد، گا: ودد و دام.

باشد. فَرَّاءٌ كَفَتْ: جَعَلَهُ مَقْبُورًا، یعنی او را گوری پدید کرد تا دفن کنند او را و بر روی زمین رها نکرد او را تا سَبَاعٌ و دَدَه (۱) نخورند، (۲) یا بر عادت گبران که در نوایس افکنند. پس گور از جمله کرامت مسلمانان است. ابو عیسه گفت: أَقْبِرُهُ، یعنی اَمَرَ بِقَبْرِهِ و دَفَّنِيهِ، بفرمود و واجب کرد بر مکلفان که دفنش کنند. و گفتند: چون عمر بن هبیره، صالح بن عبدالرحمن را بکشت، بنو تمیم بیامدند و گفتند: أَقْبِرْنَا صَالِحًا، یعنی مرنا و ائذن لنا فی دفنه. (۳)

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ، آنکه که خواهد زنده کند او را پس از مرگ.

كَلَّا، حسن گفت: مَعْنَاهُ حَقًّا، و دیگران گفتند: کلمت ردع و زجر است کافران را که منکرند بعث و نشور را. لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ، بَنَهٌ گزارد این کافر آنچه خدای فرمود او را، و ادا نکرد فریضی که خدای بر او واجب کرد.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ، بگو این آدمی را تا احوال طعام خود نگردد که من روزی او را از چه ساختم و چه سبب ها کردم (۴) تا روزی به او رسید. مجاهد گفت: إلى مدخله و مخرجه، که چگونه (۵) می رود و چگونه بیرون می آید.

أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا، گفت: ما بریختیم آب را ریختنی، یعنی آب باران. (۶)

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا؛ پس بشکافتیم زمین را شکافتنی، یعنی به نبات.

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا [۶۷-] ر؛ برویانیدیم در زمین دانه. مراد جنس (۷) است یعنی انواع حبوب. کوفیان خواندند: «أَنَا صَبَبْنَا»، به فتح «الف» علی تکریر العامل، کأنه قال: فلینظر الإنسان إلى طعامه و إلى أنا صببنا، و باقی قراء به کسر «الف» خواندند علی الابداء.

وَ عِنَبًا، و نیز انگور برویانیدیم. حبوب برای طعامت و فواکه برای اِدَامَت. (۸) وَ قَضَبًا؛ و سپست برای چهار پایانت.

وَ زَيْتُونًا؛ و زیتون برای روغن. وَ نَخْلًا، و درختان خرما.

وَ حِدَائِقَ غُلْبًا؛ و درختانی ستر گردن، جمع أَغْلَبٌ وَ هُوَ الْغُلَيْظُ الرَّقَبَةُ. عبدالله عیاس گفت: دراز بالا. مجاهد گفت: بر هم پیخته (۹) قناده گفت: درختان خرما ی گرانمایه.

وَ فَاكِهَةً؛ و میوه. وَ أَبًّا، و گیاه زار. وَ الْأَبُّ الْكَلَأُ وَ الْمَرْعَى. ضحاک گفت: أَبٌّ، کاه (۱۰) باشد. عکرمه گفت: «فَاكِهَةٌ» آن است که آدمیان خورند و «أَبٌّ» آن است که چهارپای خورد. ابراهیم التیمی روایت کرد که از ابوبکر الصدیق پرسیدند که: «أَبٌّ» چه باشد! گفت: أی سماء تظلنی أی (۱۱) أرض تقلنی اذا

ص: ۳۰

۱- . کا، آد، گا: و دد و دام.

۲- . کا، آد، گا: نخورد او را.

۳- . کا، آد، گا: لنا بدفنه.



۴- . کا، آد، گا: سبب ها پدید کردم.

۵- . کذا در اساس و آج؛ کا و دیگر نسخه بدل ها + فرو.

۶- . کا، آد، گا + را.

۷- . کا، آد، گا: اجناس.

۸- . کا، آد، گا: اِدام.

۹- . آج: برهم پیچیده.

۱۰- . آج و دیگر نسخه بدل ها: گیاه.

۱۱- . آج، آد، گا: وای؛ کا: فای.

قلت فی کتاب اللہ برأیی، أما الفاکهه فأعرفها و أما الأب فلا اعرفها، گفت: کدام آسمان مرا سایه کند یا کدام زمین مرا برگردد چون در کتاب (۱) خدای به رأی خود گویم. «فاکهه» می دانم، «أب» نمی دانم.

و أنس مالک روایت کرد که یک روز عمر خطاب این آیت بخواند، آنکه گفت: این همه می دانیم، أب چه باشد! آنکه گفت: آنچه از این کتاب روشن است آن را متابعت کنی (۲) و آنچه روشن نیست دست برداری، (۳) و این هر دو خبر ثعلبی امام أصحاب الحدیث در تفسیر بیاورده است به اسناد.

مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ، نصب او بر مفعول له است [۶۷-پ]، گفت: تا تمتع باشد و برخورداری شما را و چهارپایان شما را، تا اول به او انتفاع عاجل (۴) برگیری به طعام و غذا و خوردن آن و انتفاع آجل به نظر کردن در او تا شما را به علم به صانع رساند و تفکر کردن در اول و آخر، و تا اعتبار گیری (۵) و بدانی (۶) که دنیا را محلی نیست.

سُفیان الکلابی گفت رسول (ع) مرا گفت: طعامت (۷) چیست تو را! گفتم: یا رسول الله؟ گوشت و شیر. گفت: آنکه چه شود! گفتم: یا رسول الله؟ آنچه دانی. گفت: خدای تعالی طعام آدمی را در مدخل و مخرج مثل زد دنیا را به آن، به اول نکو و لذیذ باشد و به آخر وحش و مُتین.

أبِی کعب روایت کرد که رسول (ع) گفت: خدای تعالی مطعم بنی آدم را مثل زد به دنیا که آدمی اگر چه طعام خورد مُقَرَّح (۸) مُمَاح کند، یعنی به افزار و نمک خوش گرداند، عاقبت آن شود که می داند، گفت: دنیا به آن ماند. عبدالله عمر وقتی در وعظ می گفت: چون آدمی در طهارت جای شود و برآز از او جدا شود، فریشته ای او را از روی اعتبار گوید: یا هذا: این آن است که به او بخل می کردی، بنگر که چه شده است!

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّائِغَةُ؛ آنکه که آواز (۹) صیحه نوح صور بر آید. و برای آن «صائِغَه» خواند آن را که گوش ها کر بکند. و گفتند: برای آن که به همه گوش ها برسد بر وجهی هر کدام بلیغتر.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ؛ آن روز که بگریزد مرد از برادرش.

وَ أُمَّهُ وَ أَبِيهِ؛ و مادر و پدرش.

وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ، و زن و فرزندانش، یعنی شفقه خویش (۱۰) و رحم میان ایشان برجای نباشد از آنجا که به خویشتن مشغول باشند. و گفتند: برای آن که ترسند از مطالبت [۶۸-ر] تبعاتی و مظالمی که از میان ایشان باشد. و گفتند: برای آن که دانند که ایشان یکدیگر را غنای نکنند از خدای تعالی.

ص: ۳۱

۱- . کا، آد، گا: چو تفسیر کتاب.

۲- . آج و دیگر نسخه بدل ها: متابعت کنید.

- ۳- آج و دیگر نسخه بدل ها: دست بدارید.
- ۴- کذا: در اساس؛ آج، کا: عامل؛ دیگر نسخه بدل ها: عاجلاً.
- ۵- آج و دیگر نسخه بدل ها: برگزید.
- ۶- آج و دیگر نسخه بدل ها: بدانید.
- ۷- آج، گا: طعام.
- ۸- آج و دیگر نسخه بدل ها: مفرح و.
- ۹- کا: که او را.
- ۱۰- کا، آد، گا: شفقت خویشی.

قتاده گفت از حسن بصری که گفت: اوّل کس که از پدر بگریزد ابراهیم باشد، و اوّل کس که از فرزند بگریزد نوح باشد، و اوّل کس که از زن بگریزد نوح باشد و لوط، و اوّل کس که از برادر بگریزد هابیل بن آدم باشد که از قایل بگریزد. و بعضی مفسران گفتند آیت در اینان آمد.

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ، [هر کسی را از ایشان کاری افتاده باشد که او به آن مشغول بود و به دیگری پردازد، و این آیت دلیل قول اوّل می شود، و نیز ظاهر آیت به آن لایق است. و مفسران گفتند: معنی «يُغْنِيهِ» يَسْغَلُهُ باشد بدلاله قول الشّاعر:

سَيُغْنِيكَ حَزْبُ بَنِي مَالِكٍ / عَنِ الْفُحْشِ وَالْجَهْلِ فِي الْمَحْفِلِ

ابن مَحِيصِن (۱) در شاذّ خواند: «شَأْنٌ يُغْنِيهِ» به فتح «یا» و «غین» (۲) معجم.

عطاء بن یسار گفت از سوده جفت رسول الله شنیدم که رسول (ص) گفت: يُحْشِرُ النَّاسَ حُفَاةً عُرَاهُ غُرْلًا يُلْجِمُهُمُ الْعَرَقُ وَيَبْلُغُ شُحُومَ الْأَذَانِ؛ (۳) روز قیامت خلقان را حشر کنند پای برهنه و تن برهنه و ختنه ناکرده، عرق لگام در دهن ایشان کند و تا به گوش ایشان برسد. سوده گفت: یا رسول الله؟ چون برهنه باشند در عورت یکدیگر نگرند! رسول (ص) گفت: آن روز به آن پردازند که در عورت یکدیگر نگرند، آنگاه این آیت بر خواند: لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ. (۴)

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ، آنگه باز نمود که خلقان در قیامت برد و وجه باشند روی هایی بود روشن و خندان و خرم و گشاده. وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ، و روی هایی باشد گرد زده. عَطَا كُفْتٌ: روی های ایشان روشن باشد در دنیا در راه خدای و جهاد گرد زده شده باشد، و آنان که بر عکس این باشند از تنعم و رغبت ناکردن در جهاد و صیانت روی از آن که گرد آلود شود روز قیامت خداوند (۵) آن روی ها گرد آلود باشند، و ذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ.

تَزَهَّقُهُ، أَي تَعْشَاهَا. قَتْرَةٌ، خَاكٌ بَرَّ او نَشِيسْتَه بَاشَد و دَر خَاكٍ پنهان شده. در اخبار آمد که: چون خدای تعالی مقاصت کند میان بهایم و ایشان را خاک گرداند، آن خاک گرد شود و بر روی کافران نشیند، و قَوْلُهُ: قَتْرَةٌ، أَي ظَلَمَهُ و سَوَاد. وَالْقَتْرَةُ الظُّلْمَةُ.

ابن زید گفت: فرق (۶) میان «عَبْرَةٌ» و «قَتْرَةٌ» آن باشد که قَتْرَةٌ گردی بود که در هوا برود، و عَبْرَةٌ گردی باشد که بر روی زمین پهن می شود.

آنگه گفت آنان که با ایشان اینکه معامله (۷) رود کافران و فاجران باشند: أُولَئِكَ هُمُ الْكُفْرَةُ الْفَجْرَةُ، وَاحِدٌ هُمَا كَافِرٌ وَ فَاجِرٌ.

ص: ۳۲

۱- آج، کا: ابن محیص.

۲- آج+ با، (شاید که «نا»؟).

۳- کا، آد، گا: شحه اذانهم.

- ۴- . شائبه افتادگی در اساس به مقدار یک صفحه می رفت، بنابراین تفسیر آیه از آد آورده شد که با دیگر نسخه بدلها به جز آج همخوانی دارد.
- ۵- . کا: خداوندان.
- ۶- . آج و دیگر نسخه بدل ها + از.
- ۷- . کا: معاملات.

(آورده اند که عبدالله ابن ام مکتوم به مجلس پیغمبر آمد و آن حضرت به دعوت صنایدید قریش به اسلام مشغول بود ابن ام مکتوم به جهت غمی که داشت آن حال را ندانست که نزد حضرت (ص) کسی نشسته است و با وی سخن می گوید آمد و قطع سخن کرد آن حضرت از قطع کلام ملول شده روی مبارک ترش کرد و از او اعراض نمود جبرئیل آیت آورد که) ترش کرد روی خود را و روی بگردانید (۱) با آنکه آمد به سوی او نایبنا (یعنی عبدالله ذکر اعمی اشعار است به عذر او در قطع کلام برسید انام) (۲) و چه چیز تو را دانا کرد شاید که ابن ام مکتوم پاک شود از انام (۳) یا پند می شنید یا پند گیرد پس سود دارد او را پند دادن تو (۴) اما آن کس که توانگری دارد (یعنی بی نیازی می کند از ایمان) (۵) پس تو برای او رو می آوری یعنی بر او اقیال می کنی از بهر حرص بر ایمان آوردن او (۶) و نیست بر تو زر و مال بر آنکه آن مستغنی پاک نشود به اسلام چه بر تو بلاغ است و بس (۷) و اما آنکه می آید به سوی تو می شتابد در طلب تعلیم (یعنی ابن ام مکتوم) (۸) و او می ترسد از خدای یا آزار کفار به سبب آمدن نزد تو (۹) پس تو از او رو گردانیده به دیگران مشغول می شوی (منقول است که چون جبرئیل این آیت می خواند بشره مبارک آن حضرت متغیر می شد در لباب آورده که یک ساعت نرگس دیده آن سرور جویبار رسالت (ص) بی آب و تاب شد به مثابه که می رفت و راه نمی دید و نزدیک بود که رنگ و روی مبارک دیوارهای مکه را مشرف سازد امام زاهد فرمود که سید عالم از عقب عبدالله رفت و او را باز گردانید و به مسجد باز آورد و وراى خود بگسترانید و دلش را شاد ساخت و برابر آن نشانند و بعد از آن هرگاه که وی را دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا به من عایتی فیه ربی و دو بار او را در مدینه خلیفه ساخت وقتی که به غزوه می رفت و باید دانست که این صورت از حضرت رسالت پناه خطا نبود چه به حکم اجتهاد این عملی به جای آورد و کراهت او از سوی ادب ابن ام مکتوم بود که سخن بر وی قطع کرد ولیکن معذور بود سبب عمی) (۱۰) حقا که این آیت قرآنی پند است مرخلاق را (۱۱) پس هر که خواهد یاد کند آن را و بدان متعظ گردد و این آیت ها ثبت کرده شده است (۱۲) در صحیفه های گرامی کرده شده نزد خدای (۱۳) برداشته شده و بلند قدر پاکیزه از همه عیب ها (۱۴) در دست نویسنده گان یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ استنساخ کردند) (۱۵) بزرگان نزدیک خدای یا کریمان و مهربانان که بر مؤمنان استغفار می کنند مرایشان را نیکان (۱۶) لعنت کرده باد انسان (یعنی کافر و به قول بعضی آن است که مراد عتبه بن ابی لهب است که اول داماد پیغمبر بود و به آخر دختر آن حضرت را طلاق داد و گفت کفرت برب النجم اذا هوای و حضرت رسالت پناه او را نفرین کرد که اللهم یسلط علیه کلب من کلابک و اندک وقتی نگذشت که شیر سر او را بکنند در این باب حسان بن ثابت قصیده دارد القصه حق سبحانه و تعالی او را لعنت کرده می فرماید) چه کافرترین خلق است هیچ نمی اندیشید که خدای (۱۷) از چه چیز بیافرید او را از مقدار آب منی پس اندازه او پدید کرد از اعضاء و اشکال و هیأت در بطن مادر (۱۹) پس راه بیرون آمدن آسان کرد او را تا متولد شد و نشو و

نما یافت تا برسید (۲۰) پس بمیرانید او را به وقت انتهای عمر او پس به خاک رو آورد او را تا همچون مردار بر سر

ص: ۳۳

---

۱- مواهب علیه یا تفسیر حسینی، کمال الدین حسین کاشفی، تهران، اقبال، ۱۳۲۹، ج ۴، ص ۲۹۰-۲۹۲.

راهی نیفکنند (۲۱) پس چون خواهد زنده گرداند او را در وقت نشور باز بسته به مشیت اوست (۲۲) حقا که نگذارد انسان و ادا نکرد آنچه خدا فرمود او را (یعنی کافر به همه میثاق وفا نمود و امر ایمان و طاعت را گردن نهاد و گفته اند مراد همه آدمیانند چه هرگز آدمی از ادای حقوق اوامر الهی کما ینبغی برون نیامده و نتواند.

قطعه

بنده همان به که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه خدا آورد

ور نه سزاوار خداوندیش / کس نتوان که به جا آورد

(۲۳) پس باید که نظر کند انسان به خوردنی خویش و به چشم عبرت و ببیند که به چه وجه احداث کرده می شود (۲۴) به آنکه ما ریختیم آب را از ابر ریختنی (۲۵) پس بشکافتیم زمین را شکافتنی (۲۶) پس برویانیدیم در زمین دانه که قوت توان کرد و چون حنطه و شعیر و امثال آن (۲۷) انگور و سیب (۲۸) و درخت زیتون و خرما بنا (۲۹) و باغ های دیوار بست بزرگ درخت (یعنی اشجار او متکاسف و بسیار) (۳۰) و میوه های تر و میوه های خشک یا چراگاه این همه کردیم (۳۱) برای برخورداری شما و برای تمتع چهارپایان شما (۳۲) پس چون بیاید آواز کر کننده (یعنی صیحه که هر که بشنود کر گردد و مراد نفخه ثانیه است جواب اذا آنکه به بیند احوال و شداید بسیار) (۳۳) روزی که بگریزد مرد از برادر خود با وجود مؤانست و مهربانی (۳۴) و از مادر خود با وجود کثرت حقوقی که او را است و از پدر خود با وجود وفور شفقت و عاطفت که از او دیده (۳۵) و از زن خود با وجود آنکه مونس روزگار او بوده و از فرزندان خود با خیال استظهار بدیشان (۳۶) مر هر مردی را از اهل قیامت آن روزگاری است که مشغول می دارد او را از مهم دیگران و در باب مشغولی قیامت شیخ فریدالدین عطار (قدس سره) حکایتی منظوم دارد.

نظم

کشتی آورد در دریا شکست / تخته زان جمله بر بالا نشست

گره و موشی بر آن تخته بماند / کارشان با یکدیگر پخته بماند

نی ز گربه موش را روی گریز / نی ز موش آن گربه را چنگال تیز

هر دوشان از هول دریای عجیب / در تحیر باز مانده خشک لب

در قیامت نیز این غوغا بود / یعنی آنجانی تو و نی ما بود

(۳۷) روی ها باشد آن روز تابان و درخشان از نور ایمان (۳۸) بر خندان و فرحناک و شادمان به سبب نجات از نیران و وصول به روضه چنان (۳۹) و روی ها باشد آن روز پر از غبار و تیرگی از کفر و عناد و خیرگی (۴۰) فرا گیرد آن را تاریکی و سیاهی از انکار عصیان (۴۱) آن گروه که روی سیاه گرفته و گرد آلود دارند ایشانند ناگرویدگان و دروغگویان و نابکاران و



تبه کاران.

ص: ۳۴

عَبَسَ رُوی ترش کرد و تَوَلَّى و بگردانید روی خود را اَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ای: «لأن جاء الأعمى»، یعنی به واسطه آن که آمد به سوی او نابینایی؛ علی بن ابراهیم روایت کرده که: سوره عبس در شأن عثمان و عبدالله بن اُمّ مکتوم نازل شده، بدین سبب که روزی ابن اُمّ مکتوم به خدمت حضرت رسالت پناه (ص) آمد و در مجلس آن سرور عالمیان (ص) اصحاب نشسته بودند. حضرت ابن اُمّ مکتوم را مقدم بر عثمان نشانید. عثمان از توجه حضرت به ابن اُمّ مکتوم عبوس کرده از او اعراض نمود. پس این آیه نازل شد.

وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا گردانید تو را به حال اعمی یعنی ابن اُمّ مکتوم؟ لَعَلَّهُ يَزْكِيّ می باشد او مزکی و مطهر از گناهان، اَوْ يَذَّكُرُ «او» را بعضی به معنی «او» گرفته اند، یعنی و پند می گیرید از مواعظ و نصایح، فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرُ

پس نفع رساند او را تذکر و پند گرفتن؛ قال علی ابراهیم: «ثم خاطب عثمان فقال»:

أَمَا مِنْ اسْتِغْنَى \* فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى اَما آن کس که مستغنی است به مال خود و ریاستی نظر به اقوام عشایر خود دارد، پس تو ای عثمان، مر او روی می آری و متوجه به او می شوی و اگر مقدم بر تو نشیند آن را مکروه نمی داری و مَآ عَلَيَّكَ اَلَا يَزْكِيّ و نیست بر تو مکروهی از این که آن مستغنی پاک نباشد از کفر و عصیان؛ علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه گفته: «أى لا تبالي أزكياً أو غير زكياً»، یعنی باکی نداری تو که آیا آن مستغنی خوب است یا نه و متحلی به ایمان است یا متدنس به کفر، غرض این که همین غنا را کافی می دانی در توجه، هر چند آن شخص کافر باشد.

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسِيْعًا و اَما آن کسی که آمد به تو، یعنی ابن اُمّ مکتوم، در حالتی که سعی می نمود و شتاب می کرد، وَ هُوَ يَخْشَى و او می ترسید از عقاب الهی، فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى پس تو از او رو می گردانی و ملتفت به او نمی شوی. آنچه مذکور شد موافق تفسیر علی بن ابراهیم است، و مؤید این است آنچه صاحب مجمع البیان گفته که: «و قد روی عن الصادق (ع) أنّها نزلت في رجل من بني أمية كان عند النبي (ص)، فجاء ابن اُمّ مکتوم، فلما رآه تقدر منه، أى کره منه و عبس و جمع نفسه و أعرض بوجهه عنه، فحكى الله سبحانه ذلك و أنكره عليه»، و عثمان از بنی امیه بود و امّیا مخالفین فئه ناجیه، یعنی مجوزین قبایح بر انبیا، عبوس را که از صفات ذمیمه است به حضرت رسالت پناه (ص) نسبت داده، سبب نزول را چنین گفته اند که: روزی با صنّادید قریش در باب ایمان آوردن ایشان نجوا می فرمود. در این وقت که گنجایش آمدن کسی و مشغول ساختن حضرت به امری دیگر نبود، ابن اُمّ مکتوم آمده طلب تعلیم معالم دین نمود، لهذا حضرت روی مبارک خود را در هم کشیده از او اعراض کردند، پس جبرئیل (ع) این آیت را نازل گردانید؛ و گفته اند که: هر گاه حضرت ابن اُمّ مکتوم را می دید اکرام او نموده می فرمودند که: «مرحباً بمن عاتبنی فیه ربّی» و اگر او را حاجتی می بود قضای حاجت او می کردند، و حضرت (ص) دو نوبت او

را به مدینه جانشین خود گردانید. سید مرتضی علم الهدی

ص: ۳۵

---

۱- . تفسیر شریف لاهیجی، محمد بن اشکوری لاهیجی (درگذشت ۱۰۹۰ق)، به کوشش جعفر پژوم، تهران، علمی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۷۷۱-۷۷۶.

ذوالمجدین (ره) در کتاب تنزیه الأنبیا گوید که: در این آیات امری نیست که دلالت کند بر این که مضمون این آیه متوجه به حضرت رسالت پناه است؛ زیرا که مضمون این آیات خبری است که تصریح به مخبر عنه آن نشده، بلکه اگر کسی تأمل در این آیات کند معلوم شود که مراد غیر حضرت است؛ چه عبوس از صفات حضرت نبوده و آن حضرت با اعداء دین این چنین سر نمی کرد تا به مؤمنین مسترد شد چه رسد و همچنین تصدی به اغنیا و تلهی از فقرا مناسب به خلق کریم حضرت نبوده و حق تعالی در وصف آن حضرت فرموده: «و إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ (۱)» و «لَوْ كُنْتَ فَظًّا عَلِيظَ الْقَلْبِ لَا نَفَضْنَا مِنْ حَوْلِكَ (۲)»، پس ظاهر این است که مراد از عبس آن حضرت نخواهد بود و بعد از آن که گفته که: «و قِيدَ قَيْلٍ: إِنَّ هَذِهِ السُّورَةَ نَزَلَتْ فِي رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) كَانَ مِنْهُ هَذَا الْفِعْلُ الْمَنْعُوتُ فِي الْآيَةِ» ظاهراً حدیث حضرت صادق (ع) که شیخ امین الدین طبرسی در مجمع البیان آورده، به نظر سید (ره) نرسیده که عنوان این سخن را مصدر به قیل گردانید.

آیات ۱۱-۲۳

كَلَّمَ رَدْعًا وَ مَنَعَ مِنْ عِبُوسٍ اسْتِ، یعنی این چنین مکن، اِنَّهَا به درستی که این سوره، یا این آیات، تَذَكِّرُهُ پندی است مر خلاق را.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ پس هر که خواهد یاد گیرد آن پند را؛ ضمیر «ذکره» راجع به «تذکره» است، به اعتبار آن که به معنی تذکر و وعظ است.

فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ می تواند که صفت «تذکره» باشد، ای: «تذکره مکتوبه فی صحف مکرمه»، یعنی این «تذکره» موصوف است به این که نوشته شده است در صحیفه هایی که گرامی کرده اند نزد خدای تعالی.

مَرْفُوعَةٍ بَرَدَاشْتَه شده اند در آسمان هفتم یا بلند کرده شده است قدر آنها، مُطَهَّرَه پاکیزه گردانیده شده اند و چون مراد از «صحف» اوراق لوح المحفوظ است و آن را به غیر از ملائکه مس نمی کند، پس صحیح است که گفته شود که آن مطهر است از ملامسه شیاطین انس و جن.

بَأَيْدِي سَفَرَةٍ نوشته شده آن صحف به دست های جمعی از ملائکه که مرتبه سفارت و پیغام گذاری دارند میان خدای تعالی و میان رسولان او و می تواند که «سفره» به معنی نویسندگان باشد، یعنی نوشته شده به دست های نویسندگان، یعنی ملائکه آن را نوشته اند؛ و بعضی گفته اند که: مراد از «صحف» کتب منزله اند برای انبیاء، به این معنی که آن «تذکره» مثبت و مکتوب در کتاب انبیا است، بنابراین می تواند که مراد از سفره نویسندگان کتب الهی انبیا باشند، مثل قراء که تلاوت آنها می کنند؛ و علی بن ابراهیم روایت کرده که: مراد از «بأیدی سفره» «بأیدی الأئمه (ع)» است.

كِرَامِ آن «سفره» عزیزانند نزد خدای تعالی، بَرَرَه نیکو کارانند.

قُتِلَ الْإِنْسَانُ در کتاب احتجاج شیخ طبرسی از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که: مراد از «قتل» «لعن» است؛ «قوله تعالی: قتل الإنسان أی: لعن الإنسان» و در تفاسیر عامه نیز «قتل» را به «لعن» تفسیر کرده اند؛ یعنی لعنت کرده باد آدمی، یعنی کافر و از رحمت دور باد، مَيَا أَكْفَرَهُ چه چیز کافر ساخت او را با وجود کثرت شواهد بر توحید؟ و فی تفسیر علی بن ابراهیم: «قتل

---

١- . سورة ٦٨ قلم: آيه ٤.

٢- . سورة ٣ آل عمران: آيه ١٥٩.

«أَكْفَرَهُ» قال: «هو أمير المؤمنين (ع)، قال: ما أكفره، أي: ما فعل و أذنب حتى قتلوه» یعنی مراد از انسان امیرالمؤمنین (ع) است و حاصل کلام این است که: کشته شد امیرالمؤمنین (ع) و چه کرده بود و از او چه گناه سر زده بود تا او را کشتند؟ و بعد از این به اسناد خود از ابی اسامه زید الشحام روایت کرده که: من از حضرت امام ابی جعفر الباقر (ع) از معنی «قتل الإنسان ما أكفره» سؤال کردم. حضرت فرمود: «نزلت فی أمير المؤمنين (ع) «ما أكفره» یعنی بقتلکم ایاه» یعنی چه کفران نعمتی از او سر زد که موجب قتل شما شده باشد مر او را.

بعد از این حق تعالی می فرماید که: چرا آدمی نظر نمی کند بر اصل خلقت خود تا بداند که منْ أَىِّ شَىءٍ خَلَقَهُ از چه چیز آفریده خدای تعالی او را؟ استفهام برای تحقیر است، یعنی از امر حقیری او را ایجاد کرده، چنانچه در بیان این می فرماید که: منْ نُظْفَهُ خَلَقَهُ از اندک آب منی ایجاد کرد او را، فَقَدَّرَهُ پس مهیا و آماده ساخت آنچه را که موجب صلاح او بود از اعضا و اشکال و حواس ظاهره و باطنه و غیر آنها.

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرُهُ پس راه بیرون آمدن از شکم مادر را آسان گردانید برای او، چنانچه قبل از برآمدن از شکم مادر سر بر طرف بالا و پا به طرف پایین بود و به جهت آسانی خروج، حق تعالی او را منقلب گردانید.

ثُمَّ أَمَاتَهُ پس از استیفای عمر، بمیراند او را فَأَقْبَرَهُ پس امر فرمود که او را به قبر نهند تا بدن او غذای سباع و طیور نگردد.

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ پس هر گاه خواهد زنده گرداند او را و از قبر بیرون آورد برای مجازات و مکافات.

کلاً ردع و منع آدمی است از انکار حشر و از تکبر و تجبر، یعنی باید که آدمی منکر حشر نباشد و تکبر نکند لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ هنوز به جا نیاورده آنچه را که بدان مأمور بود از تأمل در صنایع بدایع الهی و دریافت قدرت کامله ربانی تا بدین وسیله خود را از دنس تکبر پاک کند و اقرار به حشر و نشر نماید. و بعضی «کلاً» را به معنی «حَقّاً» گرفته اند، یعنی حَقّاً که آدمی هنوز بدانچه مأمور بود به جا نیاورده از اخلاص در عبادت و انفاق حقوق الله با وفور نعمت؛ و در تتمه حدیث زید شحام است که: «ثم نسب خلقه أمير المؤمنين و ما أكرمه الله به فقال: «من نطفه خلقه» يقول: من طينه الأنبياء خلقه فقدّره للخير، «ثم السبيل يسره» یعنی سبیل الهدی، «ثم أماته ميتة الأنبياء»، و قبل از ذکر این حدیث در بیان معنی «ثم إذا شاء أنشره» روایت کرده که: «قال: أنشره في الرجعه، كلاً يقض أمير المؤمنين ما قد أمره و سيرجع حتى يقضى ما أمره» و کلمه «کلاً» در این صورت به معنی «حَقّاً» است، یعنی زید شحام روایت کرده که: حضرت امام (ع) فرمود که: معنی «قتل الإنسان ما أكفره» این است که کشته شده امیرالمؤمنین (ع) و به کدام کفران نعمت او مستحق این قتل گردید و بعد از این در تفسیر آیات دیگر فرمود که: معنی «من أَىِّ شَىءٍ خَلَقَهُ من نطفه خلقه» این است که آن حضرت را حق تعالی از نطفه انبیا ایجاد کرده، چنانچه حضرت رسالت پناهی (ص) مروی است که: «أنا و علی من نور واحد» و معنی «فقدّره» این است که تقدیر کرد او را برای خیر و نیکویی، «ثم السبيل يسره» این معنی دارد که راه هدایت عباد را بر او آسان گردانید، «ثم أماته» این معنی دارد که چنانچه انبیا را معصوم از دنیا بمیرانید آن حضرت را نیز چنین بمیرانید، و علی بن ابراهیم در معنی «ثم إذا شاء أنشره» روایت کرده که: یعنی آن حضرت را در رجعت زنده خواهیم کرد و معنی «كلاً- لم يقض ما أمره» این است که حَقّاً آنچه امیرالمؤمنین (ع) به گزاردن آن مأمور بود از قتل غاصبین حق بنابر حکم و مصالح الهی در دنیا آن



را به عمل نیاورد و زود باشد که خدای تعالی او را در رجعت زنده گرداند تا آنچه بدن مأمور بود به جا بیاورد و بعد از ذکر نعم ذاتیه اصلیه بیان نعم خارجییه عارضیه می کند.

ص: ۳۸



سوره مبارکه «عبس» که سوره «سَفَرَه» نیز نامیده می شود در مکه ی مکرمه نازل شده است و تعداد آیات آن ۴۲ شریفه می باشد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . عَبَسَ وَ تَوَلّٰی (۱) اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمٰی (۲) وَ مَا یُدْرِیكَ

لَعَلُّهُ یَزِیْکَی (۳) اَوْ یَذْکُرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْرٰی (۴) اَمَّا مِنْ اَسْتَعْنٰی (۵) فَانْتَ لَهُ تَصَدّٰی (۶) وَ مَا عَلَیْكَ اِلَّا یَزِیْکَی (۷) وَ اَمَّا مَنْ جَاءَكَ یَسْعٰی (۸) وَ هُوَ یَخْشٰی (۹) فَانْتَ عَنْهُ تَلَهٰی (۱۰) کَلَّا اِنَّهَا تَذْکِرَهٗ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَکْرَهٗ (۱۲) فِی صُحُفٍ مُّکْرَمَهٗ (۱۳) مَرْفُوعَهٗ مُطَهَّرَهٗ (۱۴) بِاَیْدِی

سَفَرَهٗ (۱۵)

به نام خداوند بخشنده مهربان

چهره درهم کشید و ترش روی گشت. (۱) چون آن مرد نابینا حضورش آمد. (۲) و تو چه می دانی ممکن است او فردی پندگیر و پاکیزه صفات باشد. (۳) یا به یاد خدا آید و ذکر حق او را سودمند افتد. (۴) اما آن که توانگر است. (۵) (چرا) تو ای رسول به او روی می آوری و به او می پردازی (۶) در صورتی که اگر او از کفرش به ایمان نپردازد بر تو تکلیفی نیست. (۷) اما آن کس که به سوی تو می شتابد. (۸) و او مرد خدا ترس و باتقوایی است. (۹) تو از توجه به او خودداری می کنی. (۱۰) این روا نیست که آیات حق برای پند است. (۱۱) تا هر که بخواهد پند گیرد. (۱۲) آیات الهی در صفحات مکرم نگاشته شده است. (۱۳) که آن صفحاتی که بسی بلند مرتبه و پاک و منزّه است. (۱۴) با دستان سفیران و فرشتگان حقّ به سوی پیامبر فرستاده شده است. (۱۵)

تفسیر روایی آیات ۱-۱۵

«عَبَسَ وَ تَوَلّٰی، اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمٰی» رو ترش کرد و پشت نمود آنگاه که نابینا به او وارد شد. این آیه در حقّ ابن امّ مکتوم و عثمان نازل شده است. ابن امّ مکتوم فرد نابینا و مؤدّن پیامبر خدا(ص) بود او پیش پیامبر خدا آمد

در حالی که در کنار او اصحاب و یارانش نشسته بودند و عثمان نیز یکی از آنان بود پیامبر خدا او را بر عثمان مقدّم داشت پس عثمان رو ترش کرد و از او إعراض نمود پس خداوند متعال آیه «عَبَسَ وَ تَوَلّٰی» را نازل فرمود «و تَوَلّٰی» یعنی عثمان پشت کرد آنگاه که نابینا وارد شد. (۲) و در مجمع البیان از امام صادق(ع) روایت کرده است که این آیه در حقّ مردی از بنی امیه

نازل شد او که در کنار پیامبر خدا(ص) بود پس امّ مکتوم وارد شد هنگامی که او را دید خود را از او کنار کشید و خود را جمع و جور کرد و روترش نمود و چهره درهم کشید و روی برتافت پس خداوند متعال حکایت آنان را

ص: ۳۹

---

۱- . الصافی فی تفسیر القرآن، محمد محسن بن شاه مرتضی مشهور به فیض کاشانی، ترجمه جمعی از فضلالی دوره عالی مرکز تخصصی تفسیر و علوم قرآن، زیر نظر عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم، نشر نوید اسلام، ج ۶، ص ۴۷۰-۴۷۵ لازم به تذکر است روی جلد آن، تفسیر شریف صافی نوشته شده است.

۲- . تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۰.

نقل نمود و این کار را بر او انکار کرد. (۱) «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكِّي» تو چه می دانی یا چه درک می کنی شاید او تزکی می نماید و می خواهد پاکیزه شود؟ «أَوْ يَذَّكَّرُ» یا تذکر بپذیرد. «فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى» و این تذکر سود بخش او باشد. «أَمَّا مَنْ اسْتَتَعَنِي فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» امّا آن کسی که طلب بی نیازی می کند تو به او تعرّض می کنی و رو می آوری. قمی می گوید: «سپس عثمان را مورد خطاب قرار داد فرمود: «أما من استغنى» امّا کسی که درخواست بی نیازی می کند تو وقتی ثروتمندی می آید به او می پردازی و بالا- می بری» (۲) «وَمَا عَلَيكَ أَلَّا يَزَّكِّي» تو مبالغت نداری که زکی باشد یا غیر زکی فقط در صورتی که غنی بوده باشد پذیرا هستی. (۳) «وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسِيحًا» امّا آن فردی که آمده است (ابن امّ مکتوم) تلاش می کند که چیزی یاد گیرد. «وَهُوَ يَخْشَى» در حالی که او خشیت و خوف دارد. «فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى» پس تو از او غفلت می ورزی و التفات و توجه نمی نمایی برخی تصدّی را با تشدید صاد خوانده اند. در مجمع قرائت امام باقر(ع) «تصدّی» به ضمّ تاء و فتح صاد و «تلهّی» با ضمّ تاء. (۴)

مؤلف گوید آنچه که گذشت این آیات در حقّ عثمان نازل شده است و امّا آنچه اشتها پیدا نموده است که این آیات در حقّ خود پیامبر خدا(ص) نازل شده است. پس سیاق این نوع عتاب ها و خطاب ها غیر لائق به شأن و منزلت او است و همچنین آن آیاتی که تا آخر سوره خواهد آمد آنچنان که ناپیدا نیست بر کسی که عارف به اسلوب کلام می باشد و شباهت دارد که این سخن از دست ساخته های اهل نفاق بوده باشد که خداوند آنان را ذلیل و خوار فرماید! (۵) «كَلَّا» اینگونه نیست بازگرداندن از معاقب علیه و بازگشت به مثل آن است. «إِنَّهَا تَذَكِّرٌ» اینها یک نوع یادآوری است. قمی گوید مقصود: «آیات قرآن» است (۶) «فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ» هر که خواست آن را یاد می گیرد. «فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ، مَرْفُوعَةٍ» در صحیفه های مکرمه که مرفوع می باشند و پیش خدا هستند. «مُطَهَّرَةٍ» پاکیزه و منزّه از دستبرد شیاطین می باشند. «بِأَيْدِي سَفَرَةٍ» با دستان سفیران یعنی مکتوب با دستان فرشتگان و انبیاء(ص) می باشند.

ملاحظه

فیض کاشانی از مفسران مشهور شیعه چند نکته مهم ذیل این آیات دارد:

ص: ۴۰

- ۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۴.
- ۲- قمی، ج ۲، ص ۴۰۵.
- ۳- همان منبع پیشین.
- ۴- همان منبع پیشین.
- ۵- سخن مفسر بزرگوار در اینجا نامفهوم است آنچه از ظاهر آن مستفاد است اینکه این عتاب ها و خطاب ها از دست ساخته های اهل نفاق بوده باشد که به قرآن افزوده شده است و تنهای مبنای این جسارت بزرگ آن است که شهرت دارد این آیات و عتاب ها متوجه پیامبر خدا باشد در پاسخ چنین پندار خطا عرض می شود اولاً چه بسیار شهرت هایی که اصل و مبنایی ندارد و گفته اند: رب شهره لا- اصل لها ثانیاً عتاب به سوی پیامبر خدا از لطف و عنایت الهی سرچشمه می گیرد که به کمال و

وارسته بودن پیامبر اطلاع دارد و می خواهد در مسیر هدایت مردم اسلوب و روش بهتر و والاتری پیش گیرد چنانچه بارها تذکر داده شده است قرآن نه یک حرف ناقص و نه یک کلمه افزایش داشته است این قبیل نسبت ها از ساحت قرآن که حافظ آن خداست بسیار دور است. (عقیقی بخشایشی)

۶- . تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۵.

۱- به هنگام آمدن عبدالله ابن امّ مکتوم، گروهی از اصحاب و نیز عثمان خلیفه سوم نزد رسول خدا(ص) نشسته بودند.

۲- رسول خدا(ص) ابن امّ مکتوم را تکریم و او را بر عثمان داشت؛ عثمان چهره درهم کشید و رویش را از ابن امّ مکتوم برگرداند و پشت کرد.

۳- مترجم معتقد است فیض کاشانی این مطلب را از تفسیر قمی (قرن ۳ق) اخذ کرده است؛ با اینکه خود فیض به سند و مستند خود اشاره نکرده است.

۴- فیض کاشانی به تفسیر مجمع البیان مستند می کند که به هنگام ورود ابن امّ مکتوم، فردی از بنی امیه نزد رسول خدا(ص) نشسته بود و او پشت برگرداند و چهره درهم کشید.

۵- فیض با استناد به تفسیر قمی استغنی را عثمان می داند یعنی عثمان فردی ثروتمند بود.

۶- اما مخاطب انت در فَاَنْتَ لَهُ تَصَدَّى و فاعل تصدی را شخص رسول خدا(ص) می داند. یعنی وقتی ثروتمندی مثل عثمان می آید تو ای پیامبر بر او می پردازی و او را بالا می بری وَمَا عَلَيْكَ اَلَّا يَزُكِّيَ تو مبالغت نداری که زکی یا غیر زکی باشد و فقط در صورتی که غنی باشد می پذیری.

مجدداً در فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى هم

به پیامبری گوید ابن امّ مکتوم برای یادگیری در تلاش خشیت دارد ولی تو از او غفلت می ورزی و التفات به او نداری.

۷- مقایسه دو نوع رفتار اجتماعی یکی ترجیح ثروتمندان بر معلولین و استقبال از آنان و دوم رفتار ارزشی و ترجیح کسانی است که معلولیت دارند و خشیت و اخلاقیات ممدوح را هم دارند و ترجیح رفتار دوم توسط قرآن کریم است.

۸- اگر مخاطب در عبس و تولی عثمان هم باشد باز نشانگر این است که رفتار نخبگان و رهبران جامعه مطرود است.

۹- غفلت نخبگان و رهبران از معلولین را نفی کرده است. غفلت حتی اگر در حدّ عدم توجه به آنان و روی برگرداندن و پشت کردن و چهره درهم کشیدن هم باشد مطرود است.

۱۰- آیه مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى را اینگونه ترجمه کرده است: فردی (ابن امّ مکتوم) که آمده تلاش می کند چیزی یاد بگیرد. یعنی «یسعی آن یعلم» بوده است.

۱۱- در پایان این آیات، این نکات را تذکرات الهی می داند که در صحف آسمانی ثبت شده و از دستبرد شیاطین، در امان است و سفیران الهی در ثبت آنها دخالت داشته اند.

متن و ترجمه آیات ۱۶ تا ۴۲

كِرَامِ بَرَزِهِ (١٤) قُتِلَ

الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (١٧) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (١٨) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (١٩) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (٢٠) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (٢١) ثُمَّ إِذَا شَاءَ  
أَنْشَرَهُ (٢٢) كَلَّا لَمَّا يُفْضِ مَا أَمَرَهُ (٢٣) فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (٢٤) أَنَا

صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ

شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا

فِيهَا حَبًّا (٢٧) وَعِنَبًا وَقَضْبًا (٢٨) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (٢٩) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (٣٠) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (٣١) مَتَاعًا لَكُمْ وَالْأَنْعَامِ كُمْ (٣٢) فَإِذَا  
جَاءَتِ الصَّاحَّةُ (٣٣) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (٣٤) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (٣٥) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (٣٦) لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (٣٧)  
وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ (٣٨) ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (٣٩) وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (٤٠)

تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (٤١) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ (٤٢)

ص: ٤١

که ملائکه مقرب عالی رتبه با خلق حسن و کرامتند. (۱۶) ای کشته باد انسان! چرا تا این حد کفر و عناد می ورزد؟ (۱۷) نمی نگرد) که از چه چیز خلق شده است. (۱۸) از آب نطفه بی قدری که خدا بدین صورت خلقتش فرمود. (۱۹) سپس راه خروج را بر او سهل و آسان گردانید. (۲۰) آنگاه او را بمیراند و به خاک قبر سپرد. (۲۱) سپس هر وقت خواهد باز او را از قبر برانگیزد. (۲۲) چنین نیست بشر کافر چرا آنچه خدا امر کرد به جا نیاورد. (۲۳) آدمی به قوت و غذای خود به چشم خود بنگرد. (۲۴) که ما آب باران فرو ریختیم. (۲۵) آنگاه خاک زمین بشکافتیم. (۲۶) و حبوبات برای غذا برویانیدم (۲۷) و باغ انگور و نباتاتی که بدرونند باز بروید. (۲۸) و درخت زیتون و نخل خرما. (۲۹) و باغ های پر از درختان کهن. (۳۰) و انواع میوه های (خوش) و علف های مراتع. (۳۱) تا شما آدمیان و حیوانات تان از آن بهره مند شوید. (۳۲) آنگاه که آن صدای بلند به گوش همه خلق برسد. (۳۳) روزی که هر کسی از برادرش می گریزد. (۳۴) بلکه) و از مادر و پدرش. (۳۵) و از زن و فرزندش هم می گریزد. (۳۶) در آن روز هر کس چنان گرفتار شأن و کار خود است که به هیچکس نتواند پرداخت. (۳۷) آن روز طایفه ای رخسارشان فروزان است. (۳۸) و خندان و شادمانند. (۳۹) و رخسار گروهی گردآلود است. (۴۰) و به رویشان خاک غم و اندوه نشسته است. (۴۱) آنان کافران و بدکاران عالمند. (۴۲)

#### تفسیر روایی آیات ۴۲-۱۶

«کِرَامٍ بَرَرَةٍ» بزرگواران و نیکوکاران مجمع البیان آمده است: امام صادق (ع) می فرماید: «حافظ قرآن که خود عامل به آن است با سفیران کرام و برره محشور است». «فِي لَبِّ الْأَمَانِ مَيَّا أَكْفَرَهُ» کشته باد انسان! چه چیزی او را به کفران کشیده است؟ دعایی است با شنیع ترین خواسته ها و تعجب است از افراط در کفران، در احتجاج از امیرمؤمنان (ع) آورده است: «مورد لعن باد انسان! «مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» از چه چیزی او را آفریده است؟ استفهام جهت تحقیر و کوچک نشان دادن انسان است. «مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ» از نطفه ای خلق کرده است پس او را مجهز نموده است به آن چیزی که اعضاء و اشکال صلاحیت آن را دارند و به صورت های مختلف در آورده است تا اینکه خلقت او تمام و کمال یافته است. «ثُمَّ أَلْسَبِيلَ يَسَّرَهُ» سپس راه را بر او آسان ساخته است. طریق خیر و نیکی را آسان نموده است. «ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ» سپس او را میرانده است و به گور سپرده است. «ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ» سپس هر وقت خواست او را نشر و پخش می کند. میراندن و به قبر بردن او را در ردیف نعمت ها شمرده است. چون میراندن نوعی اتصال به حیات ابدی و رسیدن به لذات خالصه الهی است و به قبر سپردن نوعی تکریم و صیانت از خوردن درندگان سباع می باشد. «كَلَّا» ردع و منع نمودن انسان است از آنچه هست. «لَمَّا يَفْضُ مَا أَمَرَهُ» هنوز انجام نداده است آن مأموریتی را که به عهده دارد از عهد آدم تاکنون چون احدی از تقصیر و قصور، خالی و عاری نیست (جز انبیاء و پیامبران الهی [مترجم]) «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» پس می بایست انسان به طعام خود بنگرد. تعقیب نمودن نعمت های ذاتی با نعمت های خارجی است. «أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا» ما آب ها را فرو ریختیم یک نوع فرو ریختنی. «ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا» سپس زمین را با نبات پاره نمودیم به نوعی از پاره کردنی. «فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعَبًّا وَقَضْبًا» پس رویاندیم در زمین حبوبات، انگور، علف ها.

«وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا، وَحَدَائِقَ غُلْبًا» زیتون، نخل خرما و باغ های بزرگ» حدائق را غالباً توصیف شده است به علت تکاثف و تراکم و توهم دیگر بودن و کثرت اشجار و درختان.

«وَفَاكِهَةً وَ أَبًا» میوه و مرتع آب: علف و حشیش بهائم و چهارپایان.

﴿مَتَعَا﴾

لَكُمْ وَ لِأَنْعَمِكُمْ» اینها متاع خودتان و چهارپایان می باشد در ارشاد مفید آورده است. ابوبکر از کلمه « وَ فَاكِهَةً وَ أَبًا» مورد سوال واقع شد معنای آب را از قرآن نشناخت و گفت: کدام آسمان به من سایه می افکند یا کدام زمین مرا روی خود می چرخاند یا چه کار می توانم انجام دهم؟ اگر بگویم در کتاب خدا چیزی را که معنایش را نمی دانم اما فاکهه که همه آن را می شناسید (چون خوردنی است) اما آب پس الله دانتر است. به آن سخن ابی بکر به گوش علی (ع) رسید پس فرمود: سبحان الله! آیا او نمی دانست که آب مرتع و جایگاه چرای حیوانات است؟ و آیه ی «وفاکهه و آبیا» یعنی آماده ساخت از سوی خداوند متعال آن انعام و احسان خویشتن را در آنچه به آنان غذا داده است و برای آنان خلق نموده است به حدی که ادامه حیات بستگی به آن غذاها و قوام اجساد آنان، منوط به آن تغذیه ها است. ﴿(۱)﴾

در کافی از امام باقر (ع) در مورد اینکه «فلینظر الإنسان الی طعامه» سوال شد طعام او چیست؟ فرمود: آن علم است که فرا می گیرد پس بنگرد که از کی دریافت می کند؟ ﴿(۲)﴾

تفصیلی در مورد دریافت های علمی:

مؤلف گوید: «طعام شامل هر دو نوع غذا می گردد خواه غذای جسمی و بدنی باشد و خواه غذای روحی و فکری به هر دو نوع غذا شامل می گردد آنچه آن که انسان شامل بدن و روح هر دو می گردد پس آنچه آن که انسان مأمور است تا به غذای جسمانی خود توجه داشته باشد تا بداند که روزی از آسمان از سوی پروردگار عالم آمده است به این ترتیب که آب را از آسمان فرو ریخته است و در زمین حبوبات، گندم، جو، عدس و نخود آفریده است. همچنین مأمور است که به غذای روحانی خود نیز بنگرد که عبارت از علم و دانش است و بداند آن هم از سوی خداوند متعال نازل شده است به این ترتیب که باران های رحمت وحی را به سرزمین نبوت و شجره رسالت و سرچشمه حکمت ریخته است. پس از آنان حبه های خلاق و میوه های معارف را رویانده است تا اینکه ارواح کسانی که قابلیت و استعداد و آمادگی تربیت را دارند تربیت شوند. پس قول امام (ع) که می فرماید مقصود آن علمی است که از کی فرا می گیرد؟ یعنی سزاوار است که علم خود را از اهل بیت نبوت (ع) فرا بگیرد آنان که فرودگاه های وحی و سرچشمه های حکمتند آنان علم و دانش خود را از خداوند سبحان فرا گرفته اند تا اینکه او بتواند صلاحیت تغذیه ی روح را داشته باشد آری تنها از اهل بیت نبوت نه از دیگران آنان که هیچ نوع ارتباطی بین او و بین خدا از نظر وحی و الهام نداشته اند. چون علوم این قبیل افراد که از سرچشمه های وحی نیست گفتارهای افرادی است که در اقوال آنان حجیتی وجود ندارد یا وسیله ی جدالی است که دخالتی در احتجاج واقعی ندارد. هیچ کدام از آنها از سوی خداوند متعال نیستند بلکه از ناحیه ی شیطان گمراه می باشند پس این نوع معلومات نمی تواند و صلاحیت آن را ندارد که غذای روح و ایمان گردد و چون ظاهر آیه معلوم است پس تعرضی به آن نمود بلکه به تأویل آن پرداخت و تحقیق آن است که هر دو معنی می تواند مراد و مقصود لفظ یا اطلاق آن بدون قرینه، بوده باشد.



---

١- . ارشاد مفيد، ص ١٠٧.

٢- . كافي، ج ١، ص ٤٩.

«فَإِذَا جَاءَتِ الصَّلَاةُ» هنگامی که نَفَخه های صور آمد نَفَخه را با صَاخَه مجازاً توصیف کرد چون مردم بر آن روز ضَجَه و ناله سر می دهند. «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ» روزی که فرد از برادرش می گریزد.

«وَأُمِّهِ وَآبِيهِ» و از مادر و پدر خویش «وَصَاحِيَّتِهِ وَبَيْنِيهِ» از همسرش و فرزندانش چون او فقط به گرفتاری خود اشتغال دارد و می داند که آنان نافع حال او نیستند یا اینکه از او مطالبه نمایند چیزی را که در حق آنان قصور ورزیده است و تأخیر محبوب تا محبوب تر جهت مبالغه است (به ترتیب برادر، مادر، پدر، مثل اینکه می فرماید: فرار می کند از برادرش بلکه از مادرش و پدرش بلکه از همسر و فرزندانش).

در عیون اخبار الرضا(ع) آمده است که امام رضا(ع) فرمود: «مردی بلند شد از امیرمؤمنان(ع) در مورد این آیه پرسش نمود امام(ع) فرمود: قایل از هابیل می گریزد و آنکه از مادرش می گریزد موسی(ع) است و آنکه از پدرش می گریزد ابراهیم(ع) است یعنی پدر تربیت کننده نه پدر والد و آنکه از همسرش می گریزد لوط است و آنکه از پسرش می گریزد نوح است و آنکه از فرزندش می گریزد کنعان است».(۱)

و در خصال از حسین بن علی(ع) همانند آن آمده است: جز اینکه اب مربی و والد، را ندارد و مصنف کتاب صدوق گفته است: موسی از مادرش می گریزد از ترس اینکه مبادا در حق او قصور کرده باشد و ابراهیم از پدر مربی مشکرش فرار می کند نه از پدر واقعی(۲) در مجمع البیان از سوده همسر رسول خدا(ص) روایت کرده است که پیامبر خدا فرمودند: «روز قیامت مردم پا برهنه و عریان و اجرد (مو در بدن ندارد) محشور می شوند عرق آنان را لجام می زند و تا بنا گوش آنان می رسد. سوده می گوید: عرض کردم یا رسول الله! وا أسفا برخی از ما به برخی دیگر می نگرند وقتی روز محشر گردید فرمود عرصه ی محشر مردم را از این وضع مشغول کرده است پس این آیه را تلاوت کرد: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ»(۳) «وَجَوْهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفَرَةٌ» و صورت هایی هم هست که در آن روز روشن و نورانی و تابان هستند. «ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ» خندان و شادان هستند در اثر آنچه از نعمت ها می بینند.

«وَجَوْهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهِمْ غَبْرَةٌ» و چهره هایی هم هست که بر آنها غبار غم و کدورت و اندوه، نشسته است. «تَرَاهُهَا قَتْرَةٌ» تاریکی و ظلمت آنها را فرا گرفته است.

«أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ» آنان همان هایی هستند که کافران و فاجران می باشند آنان که کفر و فجور را باهم جمع کرده اند از این رو به سواد صورت های آنان غبارها می نشیند.

ثواب قرائت سوره ی عبس:

در ثواب الأعمال(۴) و مجمع البیان، در ثواب قرائت سوره «عبس» آمده است: که امام صادق(ع) فرمودند: کسی که سوره «عبس و تولی» و «إذا الشمس كورت» را قرائت نماید تحت جناح الهی در بهشت قرار می گرد و در سایه ی خدا و کرامت او واقع می شود و در جنان الهی سکونت می ورزد و این امر بر خدای قادر و توانا بزرگ نیست. إن شاء الله تعالی(۵)

۱- . عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۱، باب ۲۴.

۲- . خصال، ص ۳۱۸.

۳- . مجمع البیان، ج ۹-۱۰، ص ۴۴۰.

۴- . ثواب الاعمال، ص ۱۲۱.

۵- . مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۵ در فضل قرائت

خلاصه سخن فیض کاشانی ذیل آیات ۱۶ تا ۴۲ این است که دو گروه در آیات نخست بررسی شدند. ریشه اختلاف های این دو گروه در دو عامل است:

اولاً- ارتباط با وحی آسمانی و تعالیم آسمانی در اتخاذ رویکرد و راه درست مؤثر است. دوم این اختلافات ریشه در طعام و تغذیه دارد. تغذیه صحیح موجب اندیشه درست و راه صحیح می شود.



[چهره در هم کشید و روی گردانید (۱) که آن مرد نابینا پیش او آمد (۲) و تو چه دانی؟ شاید او به پاکی گراید (۳) یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد (۴) اما آن کس که خود را بی نیاز می پندارد (۵) تو بدو می پردازی (۶) با آن که اگر پاک نگردد، بر تو (مسئولیتی) نیست (۷) و اما آن کس که شتابان پیش تو آمد (۸) در حالی که (از خدا) می ترسید (۹) تو از او به دیگران می پردازی]

(۱) علی بن ابراهیم: در خصوص عثمان و ابن امّ مکتوم نازل شد. ابن امّ مکتوم، مؤذن رسول خدا(ص) بود و نابینا بود. یاران رسول خدا(ص) نزد ایشان بودند و عثمان نیز در آنجا بود که ابن امّ مکتوم وارد شد و رسول خدا(ص) وی را بر عثمان مقدم کرد. پس عثمان ترش رویی کرد و روی برتافت. پس خداوند عزوجل این آیات را نازل کرد: «عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ» منظور عثمان است «أَنَّ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ \* وَ مَا يُدْرِيكَ

لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ» منظور این است که تو چه می دانی، شاید طاهر و پاک باشد «أَوْ يَذَّكَّرُ»، گفت: یعنی این که رسول خدا(ص) وی را پند دهد، «فَتَنَفَعَهُ الذُّكْرَىٰ». سپس عثمان را مورد خطاب قرار داد: «أَمَّا

مَنْ أَسْتَيْعُنِي \* فَأَنْتَ لَهُ تَصَدِّدِي»، یعنی این که اگر ثروتمندی نزد تو بیاید، به وی توجه می کردی و مقامش را بالا می بردی «وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَّكَّىٰ» منظور این است که اگر شخصی ثروتمند باشد، دیگر برای تو اهمیتی ندارد که آیا آن شخص پاک و باتقوا هست یا نیست «وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسِيْعِي» منظور، ابن امّ مکتوم است «وَ هُوَ يَحْشَىٰ \* فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ» یعنی این که توجه نمی کنی و به این شخص نمی پردازی و توجه نداری. (۲)

(۲) طبرسی: از امام صادق(ع) روایت شده است: این آیات در خصوص مردی از بنی امیه نازل شد که نزد پیامبر(ص) بود، و ابن امّ مکتوم وارد شد. هنگامی که وی را دید، متنفر شد و ترش رویی کرد و خود را کنار کشید و روی برتافت، و خداوند داستان او را بازگو کرد و آن را ناپسند دانست. (۳)

(۳) و طبرسی هم چنین نقل می کند: از امام صادق(ع) نقل شده است: رسول خدا(ص) آن گاه که عبدالله بن امّ مکتوم را می دید، می فرمود: خوش آمدی، خوش آمدی، به خدا سوگند! خداوند تبارک و تعالی در خصوص تو، مرا سرزنش نخواهد کرد و آن قدر رسول خدا(ص) در حق عبدالله بن امّ مکتوم لطف و مهربانی می کرد که او، خود را از پیامبر(ص) دور نگاه می داشت (کمتر به دیدار ایشان می رفت). (۴)

- 
- ۱- . ترجمه تفسیر روایی البرهان، سید هاشم بحرانی (درگذشت ۱۱۰۷ق)، ترجمه رضا ناظمیان و دیگران، تهران، کتاب صبح، ۱۳۸۸، ج ۹، ص ۳۸۱-۳۸۳.
  - ۲- . تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۸.
  - ۳- . مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۶۶.
  - ۴- . مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۶۶.

[زنهار (چنین مکن) این (آیات) پندی است (۱۱) تا هر که خواهد از آن پند گیرد (۱۲) در صحیفه‌هایی ارجمند (۱۳) والا و پاک شده (۱۴) به دست فرشتگانی (۱۵) ارجمند و نیکوکار]

(۱) علی بن ابراهیم: منظور از: «کَلَّا

إِنَّهَا تَذَكِّرُهُ»، قرآن است، «فی

صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ \* مَرْفُوعَةٍ» نزد خداوند «مُطَهَّرَةٍ \* بِأَيْدِي

سَفَرَةٍ»، می گوید: در دست امامان است - که صلوات و درود خدا بر همه آنان باد - «كِرَامٍ بَرَرَةٍ». (۱)

(۲) محمد بن عباس: از حسین بن احمد مالکی، از محمد بن عیسی، از یونس، از خلف بن حماد، از ابو ایوب خزازی، از امام جعفر صادق (ع) درباره آیه «بِأَيْدِي سَفَرَةٍ \* كِرَامٍ بَرَرَةٍ»، نقل می کند: آنها امامان (ع) هستند. (۲)

(۳) سعد بن عبدالله: از علی بن محمد بن عبدالرحمن حجاج، از صالح بن سندی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از برید بن معاویه عجللی نقل کرده است: از امام محمد باقر (ع) درباره این آیات پرسیدم: «صِيْحْفًا مُّطَهَّرَةً \* فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ» (۳) صحیفه‌هایی پاک \* که در آنها نوشته‌های استوار است [فرمود: سخنان ماست و در صحیفه‌هایی است که از دروغ پاک شده است. (۴)]

ص: ۴۸

۱- . تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۸.

۲- . تأویل الآیات، ج ۲، ص ۷۶۳، ح ۱.

۳- . بینه، ۲-۳.

۴- . مختصر بصائر الدرجات، ص ۶۴.



عبد

على بن جمعه حويزي

درگذشت

١١١٢ق

سوره عبس

١- في كتاب ثواب الأعمال باسناده عن أبي عبدالله (ع) قال: من قرء (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) و (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) كان تحت جناح الله من الجنان، و في ظل الله و كرامته و في جناحه. و لا يعظم ذلك على الله ان شاء الله. (٢)

\*\*\*

٢- في تفسير مجمع البيان أبي بن كعب عن النبي (ص) قال: و من قرأ عبس جاء يوم القيامة و وجهه ضاحك مستبشر. (٣)

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (١) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (٢) وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزَكِي (٣) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (٤)

٣- في تفسير على بن ابراهيم (عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى) قال: نزلت في عثمان و ابن أم مكتوم مؤذن لرسول الله (ص) و كان أعمى، و جاء إلى رسول الله (ص) و عنده أصحابه و عثمان عنده فقدّمه رسول الله (ص) على عثمان، فعبس عثمان و وجهه و تولى عنه، فأنزل الله (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) يعني عثمان (أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزَكِي) أي يكون طاهراً أزكى أو يذكر قال: يذكره رسول الله (ص) فتنفعه الذكرى. (٤)

\*\*\*

٤- في مجمع البيان قيل نزلت الآية في عبدالله بن أم مكتوم و هو عبدالله بن شريح بن مالك بن ربيعة الفهري من بني عامر بن لوى. و ذلك أنه أتى رسول الله (ص) و هو يناجى عتبه بن ربيعة و أباجهل بن هشام و العباس بن عبدالمطلب و أبيا و اميه ابني خلف يدعوهم إلى الله و يرجو إسلامهم، فقال يا رسول الله اقربني و علمني ممّا علمك الله، فجعل يناديه و كزر النداء و لا يدرى انه مشتغل مقبل على غيره، حتى ظهرت الكراهية في وجه رسول الله (ص) لقطعه كلامه. و قال في نفسه: يقول هؤلاء الصناديد إنّما اتباعه العميان و العبيد فأعرض و أقبل على القوم يكلمهم، فنزلت الآيات و كان رسول الله (ص) إذا رآه قال: مرحباً بمن عاتبني فيه ربّي، و يقول: هل لك من حاجه؟ و استخلفه على المدينة مرتين في غزوتين، قال انس بن مالك: فرأيت يوم القادسيه و عليه درع و معه رايه سوداء و روى عن الصادق (ع) قال: كان رسول الله (ص) إذا رأى أم مكتوم قال: مرحباً لا و الله لا

يعاتبني الله فيك أبداً و كان يصنع من اللطف حتى كان يكف عن النبي (ص) مما يفعل به.

ص: ٤٩

- 
- ١- . تفسير نورالثقلين، عبد علي عروسی حویزی، ترجمه محمد مهدی سازندگی و دیگران، مقدمه عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم، دفتر نشر نوید اسلام و نشر عقیق، ۱۳۹۱، ج ۸، ص ۲۱۶-۲۲۵.
  - ٢- . ثواب الاعمال، ص ۱۵۱.
  - ٣- . مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۶۱.
  - ٤- . تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۴.

به نام خداوند بخشنده ی مهربان

۱- ثواب الاعمال: با اسنادش به امام صادق (ع) [روایت کرده است که] فرمود: هر کس سوره ی (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) و (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) را قرائت کند، از خیانت در حقش، در پشتیبانی خداوند خواهد بود؛ در سایه ی او، مورد کرامت او در بهشتی خواهد بود؛ و این کار بر خداوند گران نیست؛ ان شاء الله.

\*\*\*

۲- مجمع البیان: ابی بن کعب از پیامبر (ص) روایت کرده است که فرمود: هر که سوره ی عبس را بخواند، در حالی وارد قیامت خواهد شد که صورتی خندان و شادمان دارد.

چهره درهم کشید و ترش روی گشت. (۱) چون آن مرد نابینا به حضورش آمد. (۲) و تو چه می دانی؟ ممکن است او فردی پندگیر و پاکیزه صفات باشد. (۳) یا خدا را یاد کند و ذکر حق برای او سودمند باشد. (۴)

۳- تفسیر علی بن ابراهیم: درباره ی (عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى) گفته است: درباره ی عثمان و ابن ام مکتوم، مؤذن پیامبر (ص) نازل شده است. ابن ام مکتوم که مردی نابینا بود، نزد رسول خدا (ص) آمد که یاران آن حضرت و عثمان در حضورش بودند، رسول خدا (ص) وی را نزد عثمان راهنمایی کرد [تا در کنار وی بنشیند] ولی عثمان روی ترش نمود و به ابن ام مکتوم پشت کرد. خداوند نیز چنین نازل فرمود: «چهره عبوس کرد و پشت کرد» یعنی عثمان «هنگامی که نابینا نزد وی آمد. و تو نمی دانی؛ شاید خود را تزکیه شود» یعنی طاهر و پیراسته گردد «یا یادآور گردد». فرمود: یعنی رسول خدا (ص) وی را متذکر سازد «و این یادآوری به حال وی سودمند افتد».

\*\*\*

۴- مجمع البیان: بعضی از مفسران گفته اند: این آیات درباره ی عبدالله بن ام مکتوم نازل شده است؛ وی عبدالله بن شریح بن مالک بن ربیعہ ی فہری از بنی عامر بن لوی است. نزول این آیات هنگامی بود که وی به حضور رسول خدا (ص) آمد که با عتبہ بن ربیعہ، ابو جہل بن ہشام، عباس بن عبدالمطلب، و ابی و امیہ پسران خلف، به صورت خصوصی سخن می گفت و آنان را به سوی خدا می خواند و امیدوار بود اسلام بیاورند. ابن ام مکتوم گفت: "ای پیامبر خدا، برای من بخوان و از آن چه خدا به تو آموخته، به من بیاموز" وی این سخن را پیوسته تکرار می کرد و نمی دانست که آن حضرت با قوم سخن می گوید. این جریان ادامه یافت تا به دنبال قطع سخنانش، آثار کراحت، در قیافه اش هویدا گشت و با خود گفت: "این بزرگان مکه می گویند پیروان او فقط نابینایان و بردگانند"، از این روی به وی اعتنایی نفرمود و با آن گروه، سخنش را ادامه داد. در نتیجہ ی این برخورد، آیات فوق نازل شد و آن حضرت پس از آن عبدالله را احترام می کرد و می فرمود: "آفرین بر کسی که خدایم مرا درباره ی او ملاکت کرده است!" و می فرمود: "آیا خواسته ای داری؟" و دوبار او را در دو غزوه، در مدینہ جانشین خویش ساخت. انس بن مالک گفته است: "او را در روز جنگ قادسیہ دیدم که زرہی در بر و پرچم سیاهی در دست

داشت."

امام صادق(ع) فرمود: رسول خدا(ص) چنان بود که هرگاه ابن ام مکتوم را می دید، می فرمود: "آفرین، نه، به خدا سوگند که خداوند مرا درباره ی تو عتاب نفرمود" و همواره به وی چنان مهربانی می ورزید تا آن رفتار را فراموش کند.

ص: ۵۰

قال المرتضى علم الهدى قدس سره: ليس فى ظاهر الآيه دلالة على توجهها إلى النبى (ص) بل هى خبر محض لم يصرح به المخبر عنه، و فيها ما يدل على ان المعنى بها غيره. لانه العبوس ليس من صفات النبى (ص) مع الأعداء المتبائنين فضلاً عن المؤمنين المسترشدين ثم الوصف بأنه يتصدى للأغنياء و يتلهى عن الفقراء لا- يشبه أخلاقه الكريمة، و يؤيد هذا القول قوله سبحانه فى وصفه (ع): (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) و قوله: (وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ) و الظاهر أن قوله: عبس و تولّى المراد به غيره.

و روى عن الصادق (ع) أنها نزلت فى رجل من بنى امية كان عند النبى (ص)، فجاءه ابن أم مكتوم فلما رآه تقدّر منه و عبس و جمع نفسه و أعرض بوجهه عنه، فحكى الله سبحانه ذلك و أنكره عليه. (١)

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَىٰ (٥) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ (٦) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ (٧) وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ (٨) وَهُوَ يَخْشَىٰ (١٠) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَىٰ (١٠)

٥- فى تفسير على بن إبراهيم ثم خاطب عثمان فقال: (أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَىٰ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ)

قال: أنت إذا جاءك غنى تصدّى له و ترفعه (وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ) اى لا تبالى أزيكاً كان أو غير زكى، إذا كان غنياً (وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ) يعنى ابن أم مكتوم (وَ هُوَ يَخْشَىٰ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَىٰ) اى تلهو و لا تلتفت اليه. (٢)

\*\*\*

٦- فى مجمع البيان و فى الشواذ قراءه الحسن «أن جاءه» و قراءه أبى جعفر (ع) «تَصَدَّىٰ» بضم التاء و فتح الصاد و «تلهى» بضم التاء أيضاً. (٣)

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (١١) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (١٢) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (١٣) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (١٤) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (١٥) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (١٦)

سيد مرتضى علم الهدى گفته است: ظهور آيه دلالت ندارد كه درباره ي حضرت رسول (ص) باشد، بلكه خبر محضى است كه به صاحبش تصريح نشده، بلكه دلالت دارد كه مراد، كسى غير از آن حضرت است؛ زيرا عبوس بودن از ويژگى هاى آن حضرت با دشمنان جدا شده از مسلمانان هم نيست؛ چه رسد كه با مؤمنان و رشد يافته چنين برخورد كند. پس بيان اين ويژگى كه آن حضرت به توانگران توجه مى فرمود و از مستمندان روى مى گردانيد، هيچ شباهتى با اخلاق كريمه ي ايشان ندارد. مؤيد اين سخن، قول خداوند سبحان در توصيف پيامبر (ص) است كه: «همانا تو بر خلقى عظيمى» [قلم: ٤] و «و اگر تندخو و سخت دل بودى، قطعاً از پيرامونت پراكنده مى شدند» [آل عمران: ١٥٩]. ظاهر اين است كه مراد از سخن خداوند: (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) كسى جز آن حضرت باشد.

از امام صادق (ع) نيز روايت گرديده است كه فرمود: اين آيات در مورد مردى از بنى اميه نازل شده كه در خدمت پيامبر (ص) نشسته بود كه ابن ام مكتوم آمد و در کنار او نشست، ولى او با ديدن ابن ام مكتوم، از وي فاصله گرفت؛ خود را جمع كرد؛ روى ترش نمود و از او روى گردانيد. خداوند سبحان نيز اين رفتار را حكايت فرمود و آن را بر او ناروا شمرد.

١- . مجمع البيان، ج ١٠، ص ٦٦٣.

٢- . تفسير قمي، ج ٢، ص ٤٠٥.

٣- . مجمع البيان، ج ١٠، ص ٦٦٢.

اما آن که توانگر است. (۵) (چرا) تو ای رسول به او روی می آوری و به او می پردازی (۶) در صورتی که اگر او از کفرش به ایمان نپردازد، بر تو تکلیفی نیست؟ (۷) اما آن کس که به سوی تو می شتابد. (۸) و او مرد خدا ترس و باتقوایی است. (۹) تو از توجه به او خودداری می کنی. (۱۰)

۵- تفسیر علی بن ابراهیم: سپس پیامبر به عثمان خطاب کرد و فرمود: (أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَىٰ فَأَنْتَ لَهُ

تَصِيْدٌ) فرمود: تو چنانی که چون توانگری نزدت بیاید، به او توجه [ویژه] می کنی و بزرگش می شماری، (وَمَنْ عَلَيْكَ إِلَّا يَزِيغُ)

یعنی آن گاه که غنی باشد، برایت مهم نیست که مهذب باشد یا غیر مهذب.

\*\*\*

۶- مجمع البیان: و در قرائت های شاذ حسن چنین آمده است: «ان جاءه»؛ (آیا که آمد؟). در قرائت امام باقر(ع) نیز آیه به صوت «تَصِيْدٌ» به ضم تاء و فتح صاد آمده است (فعل مجهول و بدین معنی است: با آمدن غنی، تو مورد توجه او واقع می شدی) و به شکل «تلهی» و ضم تاء قرائت شده است (مجهول و به معنی: روی برگردانده می شوی).

این روا نیست؛ چرا که آیات حق برای پند است. (۱۱) تا هر که بخواهد پند گیرد. (۱۲) آیات الهی در صفحات مکرم نگاشته شده است. (۱۳) آن صفحاتی که بسی بلند مرتبه، پاک و منزّه است، (۱۴) با دستان سفیران و فرشتگان حقّ به سوی پیامبر فرستاده شده است. (۱۵) ملائکه ی مقرب عالی رتبه ای با خلق حسن و کرامت هستند. (۱۶)

۷- فی تفسیر علی بن ابراهیم و قوله: (كَلِمَاتٌ لِّهَا تَذَكِرَةٌ) قال: القرآن (فِي صِيْحْفٍ مُّكْرَمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ) قال: عندالله (مُطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ) قال: بأیدی الأئمة عليهم السلام کرام برره. (۱)

\*\*\*

۸- فی مجمع البیان (كِرَامٌ بَرَرَةٌ) و قال قتاده: هم القراء يكتبونها و يقرئونها، قال: و روى الفضيل بن يسار عن الصادق(ع) قال: الحافظ للقرآن العالم به مع السفره الكرام البرره (انتهی). (۲)

قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷)

۹- فی تفسیر علی بن ابراهیم: (قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ) قال: هو أمير المؤمنين(ع) قال: (مَا أَكْفَرَهُ)

ای ما فعل و اذنب حتّی قتلوه، أخبرنا احمد بن إدريس عن أحمد بن محمد بن محمد عن ابن أبي نصر عن جميل بن درّاج عن أبي اسامه عن أبي جعفر(ع) قال: سألته عن قول الله: (قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ) قال: نعم.

نزلت فی أمير المؤمنين(ع) ما أكفره؟ یعنی بقتلکم ایاه. (۳)

١٠- فى كتاب الاحتجاج للطبرسى (ره) عن أميرالمؤمنین (ع) حدیث طویل و فیه (قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ) ای لعن الإنسان. (٤)

ص: ٥٢

---

١- . تفسیر قمى، ج ٢، ص ٤٠٥.

٢- . مجمع البیان، ج ١٠، ص ٦٦٥.

٣- . تفسیر قمى، ج ٢، ص ٤٠٥.

٤- . احتجاج، ج ١، ص ٥٨٨.



مِنْ أَى شَىءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲)

۱۱- فی تفسیر علی بن ابراهیم متصل بآخر ما نقلنا من الروایه عنه اعنی قوله: بقتلکم ایّاه ثمّ نسب امیرالمؤمنین (ع) و نسب خلقه و ما أکرمه الله به فقال: (مِنْ أَى شَىءٍ خَلَقَهُ) یقول: من طینه الأنبیاء خلقه فقدره للخیر (ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ) یعنی سبیل الهدی ثمّ أماته میتة الأنبیاء (ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ) قلت: فما قوله: (ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ)؟ قال یمکث بعد قتله فی الرجعه فیقضی ما أمره. (۱)

و فيه ای فی تفسیره أيضاً (ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ) قال: یسر له طریق الخیر. (۲)

۷- تفسیر علی بن ابراهیم: درباره ی آیه ی «هرگز، این یادآوری است» فرمود: مراد، قرآن است. ذیل آیه ی «صحیفه های مکرّم و مرفوع» نیز فرمود: مرفوعه یعنی با مقامی رفیع نزد خداوند. در تفسیر آیه ی «پاکند و بر دستان سفره» هم، چنین فرمود: مراد این است که در دستان ائمه علیهم السلام است که «اهل کرامت، و نیکوکارند».

\*\*\*

۸- مجمع البیان: (کِرَامٍ بَرَرَةٍ) قتاده گفته است: آنان قاریان قرآنند که آن را می نویسند و می خوانند. فضیل بن یسار از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: حافظ قرآنی که بدان عمل کند، با فرشتگان نویسندگی قرآن همراه می شد که بزرگوار و نیکوکارند.

کشته باد انسان! چرا تا این حد کفر و عناد می ورزد؟ (۱۷)

۹- تفسیر علی بن ابراهیم: ذیل آیه ی (قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ) گفته است که مراد، امیرالمؤمنین (ع) است و (مَا أَكْفَرَهُ) یعنی هیچ گناهی از او سر نزد تا آن که ایشان را کشتند. ابی اسامه از امام باقر (ع) درباره ی آیه ی (قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ) پرسید، ایشان نیز در پاسخ فرمود: آری، درباره ی امیرمؤمنان (ع) نازل شده و بدین معنی است که: چه چیز باعث شد با کشتنش به او کفر ورزیدید؟

\*\*\*

۱۰- احتجاج طبرسی: حدیثی طولانی از امیرالمؤمنین (ع) [روایت کرده است که] در بخشی از آن می فرماید: در آیه ی (قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ)، مراد این است که لعنت بر انسان باد!

(نمی نگردد) که از چه چیز خلق شده است؟ (۱۸) از آب نطفه ی بی مقداری که خدا بدین صورت خلقت فرمود. (۱۹) سپس راه خروج را بر او سهل و آسان گردانید. (۲۰) آن گاه او را می میراند و به خاک قبر می سپرد. (۲۱) سپس هر وقت بخواهد، باز او را از قبر برانگیزد. (۲۲)

۱۱- تفسیر علی بن ابراهیم: متصل به روایت پیشین (حدیث ۹) و در پی عبارت «با کشتنش به او کفر ورزیدید» آمده است: سپس نسب امیرالمؤمنین (ع)، نسب آفرینش و آن چه خدا به ایشان به کرامت بخشیده، بیان کرده و فرموده است: «او را از چه

چیزی خلق کرد؟» خداوند می فرماید: از سرشت انبیاء آفریده شده است «او را خلق کرد و تعادل بخشید» او را برای خیر، مقدر ساخت «سپس او را در مسیر، حرکت داد» یعنی راه هدایت را به وی نمود «سپس او را» همانند پیامبران «میرانید.

ص: ۵۳

---

۱- . تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۶.

۲- . تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۵.

سپس هر گاه بخواهد، وی را از قبر برمی انگیزد». گفتیم: معنی آیه ی (ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ) چیست؟ فرمود: پس از شهادتش، در دوران رجعت، خواهد زیست و آن چه به وی فرمان داده شده، جامه ی عمل خواهند پوشانید. نیز در آن آمده است: «ثم السبيل يسره» یعنی راه خیر را برایش آسان ساخت.

۱۲- فی کتاب علل الشرائع فی العلل التي ذكر الفضل بن شاذان أنه سمعها من الرضا(ع) فإن قال: فلم امر بدفنه؟ قيل: لثلا يظهر الناس على فساد جسده و قبح منظره و تغیر ريحه، و لا تتأذى به الأحياء بريحه و بما يدخل به الآفه و الدنس و الفساد، و ليكون مستورا عن الأولياء و الأعداء فلا يشمت عدو و لا يحزن صديق. (۱)

كَلَا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳) فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعِنَبًا وَقَضْبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۲) فَإِذَا جَاءَتِ الصَّخَاهُ (۳۳)

۱۳- فی تفسیر علی بن ابراهیم (كَلَا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ) ای لم يقض أمير المؤمنين(ع) ما قد أمره، و سيرجع حتى يقضى. (۲) (مَا أَمَرَهُ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا) ای قوله: (وَقَضْبًا) قال: القضب القت قوله: (وَفَاكِهَةً وَأَبًّا) قال: الأب الحشيش للبهائم. (۳)

\*\*\*

۱۴- فی إرشاد المفيد رحمه الله و روى أن أبا بكر سئل عن قول الله تعالى: (وَفَاكِهَةً وَأَبًّا) فلم يعرف معنى الأب من القرآن، و قال: ای سماء تظلنی أم ای أرض تقلنی أم كيف أصنع إن قلت فی كتاب الله بما لا أعلم، اما الفاكهه فنعرفها، و اما الأب فالله أعلم، فبلغ أمير المؤمنين(ع) مقاله فی ذلك فقال: سبحان الله اما علم أن الأب هو الكلاء و المرعى؟ و ان قوله تعالى (وَفَاكِهَةً وَأَبًّا) اعتداد من الله بانعامه على خلقه فيما غذاهم به و خلقه لهم و لانعامهم مما تحیی به أنفسهم، و تقوم به أجسادهم. (۴)

أقول: قد نقلنا فی سوره و النازعات عند قوله عزوجل (أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا) ما يكون بياناً لقوله عزوجل: (أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا) ای قوله: (مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ) فليراجع.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (۳۶)

۱۵- فی عيون الاخبار فی باب ما جاء عن الرضا(ع) من خبر الشامي و ما سأل عنه أمير المؤمنين(ع) فی جامع الكوفه حديث طويل و فيه: و قام رجل يسأله فقال: يا أمير المؤمنين أخبرنا عن قول الله تعالى: (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ) من هم؟ قال: قابيل و هابيل. و الذي يفر من أمه موسى، و الذي يفر من أبيه إبراهيم یعنی الأب المرابي لا الوالد، و الذي يفر من صاحبه لوط، و الذي يفر من ابنه نوح و ابنه كنعان. (۵)

۱۲- علل الشرائع: در عللی که فضل بن شاذان از امام رضا(ع) شنیده و نقل کرده، آمده است: اگر کسی بگوید: چرا خلائق مأمور شده اند میت را دفن کنند؟ در پاسخ گفته می شود: برای این که مردم بر فاسد شدن جسد میت، آگاه نشوند و از زشتی

دیدارش و بدبویی اش مطلع نشوند. نیز برای این که زندگان از بوی تعفن او و آفت، آلودگی و فسادى که در جسدش پیدا مى شود، آزرده نگردند.

ص: ۵۴

- 
- ۱- . علل الشرايع، ص ۲۶۸، باب ۱۸۲، ح ۹.
  - ۲- . تفسير قمى، ج ۲، ص ۴۰۵.
  - ۳- . تفسير قمى، ج ۲، ص ۴۰۶.
  - ۴- . ارشاد، ج ۱، ص ۲۰۰.
  - ۵- . عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۹۲، ح ۱.

همچنین بدین علت است که بدن میت از دید دوستان و دشمنان پوشیده بماند تا نه دشمنان، سرزنش کنند و نه دوستان از دیدن صحنه دلخراش از هم پاشیدگی پیکرش اندوه بخورند.

چنین نیست، بشر کافر چرا آنچه خدا بدان امر کرد، به جا نیاورد؟ (۲۳) آدمی به قوت و غذای خود به چشم خرد بنگرد! (۲۴) که ما آب باران را فرو ریختیم. (۲۵) آن گاه خاک زمین شکافیتیم. (۲۶) و حبوبات برای غذا رویانیدیم (۲۷) و باغ انگور و گیاهانی که بدروند باز بروید. (۲۸) و درخت زیتون و خرما. (۲۹) و باغ های پر از درختان کهن. (۳۰) و انواع میوه های (خوش) و علف های مراتع. (۳۱) تا شما آدمیان و حیوانات تان از آن بهرمنند شوید. (۳۲) آن گاه که آن صدای بلند به گوش همه ی خلق برسد. (۳۳)

۱۳- تفسیر علی بن ابراهیم: ذیل این آیات گفته است: (كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ) مراد، امیرالمؤمنین (ع) است که آن چه را بدان فرمان یافته بود، به پایان نبرد، باز خواهد گشت تا آن امور را به انجام برساند. درباره ی (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا... وَ قَضَاءً) نیز گفته است: «قضب» یعنی طراوت و تازگی. در تفسیر آیه ی (وَ فَآكِهَةً وَ أَبًّا) نیز آورده است: «أَب» یعنی علف چهارپایان.

\*\*\*

۱۴- ارشاد المفید: روایت کرده اند از ابوبکر معنی آیه ی شریفه ی (وَ فَآكِهَةً وَ أَبًّا) را پرسیدند، ولی وی نتوانست بدان پاسخ دهد و چون از معنی کلمه ی «أَب» ناآگاه بود، گفت: کدام آسمان بر سر من سایه می افکند، یا کدام زمین مرا بر روی خود جای می دهد، قرار می دهد یا چه خواهم کرد اگر کتاب خدا را از روی بی اطلاعی معنی کنم؟ زیرا معنی «فاکئه» را می دانم، ولی معنی «أَب» را خدا می داند.

بی اطلاعی او به عرض علی (ع) رسید و آن حضرت (ع) شگفت زده شد و فرمود: معنی «أَب» گیاه و چراگاه است، مراد خداوند از آیه، این است که نعمت های الهی خویش را به مردم بشناساند و به آنان بفهماند که چه خوردنی هایی برای خودشان و حیواناتشان آفریده و موجبات زندگی و نیروی بدنشان را فراهم ساخته است.

روزی که هر کسی از برادرش می گریزد. (۳۴) (بلکه) و از مادر و پدرش. (۳۵) و از زن و فرزندش هم می گریزد. (۳۶)

۱۵- عیون اخبار الرضا: در باب خبر شامی و سؤالات وی از امیرالمؤمنین (ع) در مسجد جامع کوفه، حدیثی طولانی از امام رضا (ع) روایت کرده که در فرازی از آن آمده است: مرد دیگری برخاست و کوشید با سؤال هایش حضرت را به زحمت بیندازد؛ او چنین گفت: در این آیات شریفه ی (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ \* وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ \* وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ) مراد، چه کسانی هستند؟ حضرت در پاسخ فرمود: قایل [است که از] هابیل [می گریزد]، و آن که از مادرش می گریزد، موسی (ع) است، و آن که از پدرش - یعنی سرپرستش نه پدر واقعی اش - فرار می کند، ابراهیم (ع) است، آن که از همسرش گریزان است، لوط (ع) است، و آن که از پسرش می گریزد، نوح (ع) است که از پسرش کنعان فرار می کند.

۱۶- فی کتاب الخصال عن الحسين بن علی (ع) قال: کان علی بن ابی طالب (ع) بالكوفه فی الجامع إذ جاء إلیه رجل من أهل

الشام فسأله عن مسائل، و كان فيما سأله أن قال له: أخبرني عن قول الله تعالى: (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ) و ذكر مثل ما في عيون الاخبار سواء إلّا- أنه ليس فيه يعنى الأبّ المرّبي لا الوالد. و بعده قال مصنّف هذا الكتاب رحمه الله: إنّما يفرّ موسى من أمّه خشيه أن يكون

ص: ٥٥

فصر فيما وجب عليه من حقها، و إبراهيم إنما يفرّ من الأب المربّي المشرك لا من الأب الوالد و هو تاريخ (١).

\*\*\*

١٧- فى كتاب التوحيد عن أمير المؤمنين (ع) حديث طويل و فيه يقول (ع) عن أهل المحشر: ثمّ يجتمعون فى مواطن آخر فيستنطقون فيفرّ بعضهم من بعض فذلك قوله عزّوجلّ: (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ). (٢)

(٣٦) لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (٣٧) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ (٣٨) ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (٣٩) وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (٤٠) تَزَهَّقُهَا قَتْرَةٌ (٤١) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ (٤٢)

١٨- فى تفسير على بن ابراهيم قوله: (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ) قال شغل يشغله عن غيره. (٣)

\*\*\*

١٩- فى مجمع البيان و روى عن عطاء بن يسار عن سوده زوج النبى (ص) قالت: قال رسول الله (ص) يبعث الناس حفاه عراه غراً لا يلجمهم العرق و يبلغ شحمه الأذان، قالت قلت: يا رسول الله و سواتاه ينظر بعضنا إلى بعض إذا جاء؟! قال: شغل الناس عن ذلك، و تلا رسول الله (ص) (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ). (٤)

\*\*\*

٢٠- فى محاسن البرقى عنه عن الحسين بن يزيد النوفلى عن السكونى عن جعفر عن أبيه عن على (ع) قال: و من وقر مسجدا لقى الله يوم يلقا ضاحكاً مستبشراً و أعطاه كتابه بيمينه. (٥)

١٦- خصال: از امام حسين (ع) [روایت کرده است] فرمود: على بن ابى طالب (ع) در مسجد جامع کوفه بود که مردى از اهل شام به حضور ایشان رفت و پرسش هاى کرد. یکى از سؤال هاى وی این بود که گفت: مرا از سخن خدای تعالی: (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ) آگاه سازید.

صاحب خصال، در ادامه، همانند روایت پیشین در عیون الاخبار را روایت کرده است؛ با این تفاوت که درباره ی «پدر» یعنی عبارت «یعنی سرپرستش نه پدر واقعی اش» سخنى به میان نیامده است.

مصنف: حضرت موسى (ع) فقط از ترس این که مبادا در حق مادرش کوتاهی کرده باشد، از وی گریزان است. ابراهیم (ع) نیز از پدری که وی را پرورید و مشرک بود، فرار می کند؛ نه از پدری که از وی پدید آمده و نامش «تارخ» بود.

در آن روز، هرکس چنان گرفتار شأن و کار خود است که نمى تواند به هیچ کس پردازد. (٣٧) آن روز، طایفه ای رخسارشان فروزان است. (٣٨) و خندان و شادمانند. (٣٩) و رخسار گروهى گردآلود است. (٤٠) و به رویشان خاک غم و اندوه نشسته است. (٤١) آنان کافران و بدکاران عالمند. (٤٢)

۱۷- توحید صدوق: از امیرمؤمنان(ع) روایتی طولانی نقل کرده است که از اهل محشر حکایت می کند و می فرماید: بعد از آن در موطن دیگری گرد می آیند و در آنجا از آنان خواسته می شود، سخن

ص: ۵۶

---

۱- الخصال، باب ۵، ح ۱۰۲، ص ۳۱۸.

۲- التوحید، باب ۳۶، ح ۵، ص ۲۶۱.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۶.

۴- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۶۸.

۵- محاسن، ج ۱، ص ۵۴.



بگویند، ولی برخی از آنان از برخی دیگر می‌گیرند. این همان سخن خداوند عزوجل است که: (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ).

\*\*\*

۱۸- تفسیر علی بن ابراهیم: درباره ی آیه ی (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ) گفته است: هر یک کاری دارند که موجب می‌شود به دیگران توجهی نداشته باشند.

\*\*\*

۱۹- مجمع البیان: از عطاء بن یسار، از سوده، همسر گرامی پیامبر(ص) روایت شده است که گفته است: رسول خدا(ص) فرمود: مردم؛ به صورت عریان، پا برهنه و ناتوان برانگیخته می‌شوند و از شدت حرارت، سیلاب عرق به دهان و پرده ی گوششان می‌رسد.

وی گفته است: به آن حضرت عرض کردم: وای بر ما ای رسول خدا! برخی از ما به دیگری که می‌آید، نگاه می‌کند؟ فرمود: مردم چنان مشغولیتی دارند که آنان را از توجه به این کار، باز می‌دارد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ).

\*\*\*

۲۰- محاسن البرقی:.... جعفر از پدرش، از حضرت علی(ع) [روایت کرده است که] فرمود: هر کس مسجدی را ارجمند بداند، در حالی به دیدار خداوند می‌رود که شادمان و خندان است و خداوند نیز نامه ی کردارش را به دست راستش می‌دهد.

ص: ۵۷



ابراهیم

عاملی (موتق)

آیات ۱-۴۲

معنی لغات: «يَزْكِي» از وزن تَفَعَّل است که يَتْرَكِي باشد یعنی شایسته و پاک می شود، فزون می شود، صدقه می دهد. «صِيْحْفٍ» جمع صحیفه به معنی کاغذ نوشته، ورقه ی کتاب. «قَضْب» جمع قَضْبَه، گیاهی که تر و تازه چیده و خورده می شود چون سبزی ها و در فارسی با کلمه ی تَرَه بار مناسب است، هر درخت دراز شاخه که شاخه های آن به هر سوی رود. «عُلب» جمع اغلب، باغ پر درخت. «أَب» گیاه چه خشک چه تازه، «قَتْرَه» گرد و غبار. و تقطیر دود کردن پشکل شتر در بیابان تا شکار بوی شکارچی را در نیابد. «تَرَهْقُ» از Top of Form مصدر رَهَق بفتح اوّل و دوّم به معنی سبکی، ستم، زشتکاری، دروغ، شتاب.

جهت نزول:

طبری: گروهی از بزرگان قریش نزد پیغمبر بودند و آن حضرت کوشش داشت که آنها را مسلمان کند عبدالله بن امّ مکتوم که مرد کوری بود و عصاکش او می دید که گروهی نزد پیغمبر هستند و اشاره می فرمود که نیاید ولی او نمی دید و عصاکش خود را وادار می کرد به جلو رفتن و پیغمبر ناراحت شد و روی درهم کشید و پشت به او کرد و با آنها که آنجا بودند به سخن پرداخت و از سخن او که می گفت: از آنها که خدا به تو یاد داده به من بیاموز دلگیر شد. و چون آن انجمن پراکنده شدند و پیغمبر خواست نزد خانواده ی خود باشد چشم های آن حضرت جمع شد و سرش سنگین و حال وحی او را گرفت و این آیات نازل شد «عَبَسَ وَ تَوَلَّى - الخ» و ابن زید گفت: در آن روزگار می گفتند: اگر پیغمبر می خواست چیزی از آنچه به او وحی می شد از مردم پوشیده بدارد البتّه این آیات را که بر ضررش بود برای مردم نمی خواند.

ترجمه: به نام بخشنده خدای مهربان به فرمانبران (۱) چهره بر هم کشید و روی بگرداند (۲) که آن کور نزد او آمد (۳) لکن تو چه دانی که شاید او پاکیزه کسی شود (۴) یا بیاد حقّ باشد و زان سودی برد؟ (۵) و اگر بی نیازی بود (۶) روی به او کنی (۷) با اینکه باری بر دوش نبود گر او حق پذیر نشود (۸) و چون کسی به سوی تو آید و کوشش کند (۹) و بدل ترسی داشته باشد (۱۰) تو از او به دیگری پردازی (۱۱) ولی نه چنین کن چه این قرآن و سخنان یادآوری است و رهبری (۱۲) پس آنکه خواهد بیاد حقّ باشد، یادآورش شود (۱۳) چه که این نامه در گرامی نبشته هایی است (۱۴) بلند پایه و پاک ز هر ناروا (۱۵) به دست نمایندگان (۱۶) بزرگوار و نکوکار [حقّ رسیده پس] (۱۷) مرگ بر آدمی که چه کافر است و ناسپاس [مگر نداند] (۱۸) ز چه او را خدا آفرید؟ (۱۹) ز مایه ای آفرید که به اندازه اش کرد (۲۰) وز آن پس راه زندگیش آسان نمود (۲۱) و آنگاه بمیراند و بگورش کرد (۲۲) و از این پس چو خواهد او را ز گور درآورد (۲۳) ولی آنچه خدا به او فرمان Top of

**Form** داد انجام نداد (۲۴) البتّه باید بنگرد و [پند گیرد] که خوراکش از کجا است؟ (۲۵) همانا ما [خداوند شما] ز بالا آب فراوان بریختیم (۲۶) و پس زمین به درستی بشکافتیم (۲۷) تا در آن دانه برویاندیم (۲۸) و انگور و تره بار (۲۹) و زیتون و خرما (۳۰) و بستان های ستبر درخت (۳۱) و دگر میوه و گیاه (۳۲) تا سود

ص: ۵۹

---

۱- . تفسیر عاملی، ابراهیم عاملی (موتق)، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، کتابخانه صدوق، ۱۳۴۴، ج ۸، ص ۴۷۷-۴۸۶.

شما و چهارپایان تان بود [پس به سرانجام خود بیندیشید] (۳۳) که چون آن سخت فریاد آید (۳۴) روزی بود که مرد از برادر خود گریزد (۳۵) و هم ز مادر و پدر (۳۶)

و زن و فرزندش (۳۷) چه به آن روز هر یک شان را کاری بود که پروای دیگرش نبود (۳۸) به آن روز است که چهره هایی روشن بود (۳۹) و خندان و شادان (۴۰) و چهره هایی هم گرد اندوه گرفته (۴۱) که گویی دود بر آن نشسته (۴۲) چنین کسان کافر بوند و بدکار.

سخن مفسرین: مجمع: این سوره را سوره ی سفره نیز می نامند و به مکه نازل شده است و به حساب کوفی ها و حجازی ها چهل و دو آیه است و مردم بصره چهل و یک آیه و مردم شام و مدینه چهل آیه دانسته اند که بعضی «إلى طعامه» و بعضی «لأنعامكم» و بعضی «جاءت الصاخه» را آخر آیه ندانسته اند.

صافی:

سوره الاعمی نوشته است. تنویر المقباس: سوره يُذَكَّرُ فِيهَا الْأَعْمَى.

«عَبَسَ - الخ» ۱ مجمع: سید مرتضی گفته است این آیه هیچ نشان نمی دهد که این سخن با پیغمبر باشد و این کار از آن حضرت بوده بیش از یک آگاهی از کار کسی نیست که نام آن کس هم آشکار نشده است با اینکه نشانه هست که مقصود غیر پیغمبر است چون روی ترش کردن و پشت به فقیر کردن و روی به سرمایه دار آوردن از اخلاق پیغمبر (ص) نبوده تا او چنین کند و جلوش را بگیرند که دیگر نکند. و از امام صادق (ع) نقل است: مردی از بنی امیه نزد پیغمبر بود عبدالله بن ام مکتوم آمد و آن مرد که او را دید از او بدش آمد و خود را فراهم کرد و روی درهم کشید و آیه برای آن اموی آمد. بعضی گفته اند: کار آن مرد کور از ادب دور بود و پیغمبر برای تربیت او روی ترش کرد و گوش Top of Form به سخن او نداد. و از امام صادق (ع) نیز نقل شده است: هرگاه پیغمبر عبدالله بن ام مکتوم را می دید می فرمود: مرحبا مرحبا که هرگز خداوند مرا برای تو سرزنش نخواهد کرد و آن اندازه به او مهربانی می کرد که او شرمنده می شد و خودداری می کرد از حضور پیغمبر. و کلمه ی «أَنْ جَاءَهُ» «أَنْ جَاءَهُ» با الف کشیده خوانده اند تا به صورت مخفف استفهام انکاری باشد ألا أَنْ جَاءَهُ یعنی آیا اگر آمد.

«لَعَلَّهُ يَزْكَى» ۳ کشف: ۱- یعنی شاید که بخواهد به وسیله نکوکاری و آنچه از تو یاد گیرد پاک شود ۲- یعنی یَتَزَكَّى مِنَ الذُّنُوبِ شاید که از گناهان پاک شود.

«فَتَنْفَعَهُ» ۴ مجمع: با رفع قرائت شده است که عطف بر جلو باشد و با نصب خوانده اند تا جواب بعد از فاء باشد.

«مَنْ اسْتَعْنَى» ۵ مجمع: یعنی کسی که در میان مردم خود بزرگ است و سرمایه دار است.

کشف: یعنی در نزد خود خویشتن را از خدا بی نیاز داند چون پیروی شیطان می کند. و هر که یکتاپرست نشد و نیازمندی های خود به خدا نبرد او خود را از خدا بی نیاز دانسته است. ابن عباس گفته است: یعنی برای سرمایه ای که دارد خود را از

خدا و ایمان بی نیاز می داند.

نیشابوری: نقل است که پس از این آیه پیغمبر نه روی به فقیری ترش کرد و نه با سرمایه داری متوجه شد و در این گرداندن سخن از غایب به شخص حاضر و به اصطلاح در التفات از غیبت به خطاب سختگیری و ناپسندی بیشتری است چنانکه از تقصیر کاری که حاضر است بدگویی می کنند و آنگاه روی به خودش می کنند به سرزنش او می پردازند تا بیشتر بر او سخت آید. گفته اند: در کلمه ی «أَعْمَى» نیز انکاری است بر آن حضرت چون برای کور مهربانی و گرمگیری مناسب تر است در نزد مردم خوش رفتار تا ترش رویی و کم مهری. و اگرچه نظر پیغمبر به مسئله ی Top of Form بزرگ تر و ارزنده تر بود که قریش را مسلمان کند تا همه مسلمان و آسوده شوند. لکن چون نظر به دلجویی فقرا و

ص: ۶۰

بی اعتنائی به سرمایه داران بود این را به اخلاص و رضای حق نزدیک تر دانستند. با اینکه هدایت این مرد کور و بهره مندی او از پیغمبر معلوم بود چون او خود پی آن آمده بود ولی قریش با بدبینی و مسخره آمده بودند و هدایت شان دور می نمود و دست از یقینی برداشتن برای گمان به دیگری دور از حزم و احتیاط است و از این روی گفته شد «مَا

يُدْرِيكَ لَعَلَّه - الخ» و بعضی گفته اند: های «لَعَلَّه» برای کافران است یعنی از کجا دانستی آن کافر که روی به او داشتی پاک و پندپذیر می شود؟ پس از آن بر تصریح به کار افزوده شد به این جمله «أَمَّا

مَنْ اسْتَعْنَى - الخ».

«فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» ۶ طبری: مقصود عباس بن عبدالمطلب است که با او برخورد می کرد به امید مسلمانی او یا عتبه بن ربیع و شیبه و غیره بوده اند که پیغمبر امید مسلمانی آنها داشته است.

فخر:

یعنی تو روی به او می آوری و دلت به سوی او است و این کلمه مشتق است از «تَصَدَّى فُلَانٌ لِفُلَانٍ» یعنی برخورد به او کرد و به دنبال و طلب و جستجوی او بود. و این کلمه با تشدید صاد که تا با آن مشدد شود قرائت نموده اند و نیز بضم تاء به صیغه ی مجهول خوانده شده است یعنی تو در معرض جستجوی آن غنی قرار می گیری و خوانده و مطلوب او می شوی.

«هُوَ يَخْشَى» ۹ فخر: ۱- از خدا می ترسد که در انجام وظیفه کوتاهی کند ۲- با ترس از کفار نزد تو می آید ۳- چون کور است و نمی بیند با ترس و رنج می آید.

«تَلْهَى» ۱۰ مجمع: از امام باقر نقل است که به صیغه ی مجهول قرائت فرموده تا معنی چنین باشد: سرمایه داران تو را از دیگران بر می گردانند و رو گردان از آنها می کنند.

«كَلَّا إِنَّهَا - الخ» ۱۱ کشف: ۱- یعنی دیگر چنین مکن که از فقیر Top of Form به سرمایه دار رو آری ۲- درست است که این سوره با این آیات ۳- خبردار باش که این سوره با این آیات و به معنی اول کلمه ی «كَلَّا» دنباله ی سخن اول است و به دو معنی دیگر آغاز جمله است.

فخر:

ممکن است ربط این آیات به جلو از دو جهت باشد: ۱- این یادآوری احترام فقیر و چشم نداشت به سرمایه دار در لوح محفوظ به وسیله ی ملائکه ی مقربین ثبت است ۲- با چنین قرآن که به دست ملائکه در لوح محفوظ پایدار است تو را نیازی نیست که از فقیر روی بگردانی و به سرمایه دار امیدوار باشی.

«فِي صُحُفٍ» ۱۳ مجمع: ۱- ابن عباس گفته است: مقصود از صحف کتاب های ارزنده ی به پیشگاه خداوندی است که لوح محفوظ باشد ۲- مقصود کتاب های پیغامبران است که این یادآوری ها در آن کتاب ها نیز بوده است مثل «إِنَّ هَذَا لَفِي

«مُطَهَّرَه» ۱۴ کشف: ۱- یعنی چنان پاک است که جز پاک کسی آن را نپساید ۲- پاک است از دسترس کافران ۳- پاک است از آنکه جز کلام حق در آن گنجانده شود ۴- پاک است از دروغ و ناسازگاری.

«بِأَيْدِي سَفَرَه» ۱۵ طبری: ۱- ابن عباس گفت: یعنی در دست نویسندگان است ۲- قَتَادَه گفت: یعنی در دست قاری ها است و آنها که آن را می خوانند ۳- ابن زید گفته است: یعنی ملائکه که شماره ی کارهای مردم را دارند.

«مَا أَكْفَرَه» ۱۷ مجمع: ۱- به معنی تعجب است یعنی شگفت است از آدمی که با این نشانه های یکتایی آفریننده چگونه او کافر شده است ۲- استفهام است یعنی با اینکه نعمت حقّ فراگیر است چه چیز موجب کفر آدمی شده است.



عبد: این آیه برای مزید معرفت است که حق شناسی محتاج به یادآوری نیست بلکه در سرشت آدمی نهاده شده است که اگر به نعمت های حق به دقت بنگرد و از خواسته های خود بگذرد، حق به چشم او روشن است و جز اراده ی خودش جلوگیری از اقرار به حق ندارد.

«ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ» ۲۰ ابوالفتوح: ۱- یعنی راه برون شدن از شکم مادر بر او آسان کرد ۲- راه جدایی درست و نادرست برای او آسان کرد.

□  
«إِنَّا صَبَبْنَا» ۲۵ مجمع: با فتح همزه نیز خوانده اند تا بدل از کلمه ی طعام آیت جلو باشد.

□  
«فَاِكْهَهُ وَ أَبًا» ۳۱ کشف: آب آن گیاه است که آدمی نکاشته و چهارپایان می خورند ۲- فاکهه میوه ی تازه است و «آب» میوه ی خشک است. از ابوبکر معنی «آب» را پرسیدند او جواب نداد و گفت: چگونه روی زمین و زیر آسمان باشم که بتوانم ندانسته در کلام خدا چیزی گویم؟ و نیز عمر گفت: ما را جلو گرفته اند که خود را وادار به گفتاری کنیم. و در معنی «آب» سخنی نگفت و گفت آنچه از کتاب خدا آشکار است دنبال کنید و آنچه نمی دانید رها کنید.

«لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ» ۳۷ ابوالسعود: یعنی هر یک از برادر و پدر و مادر و زن و فرزند را کاری باشد و گرفتارند.

«شَأْنُ يَغْنِيهِ» ۳۷ مجمع: با فتح یاء و عین بی نقطه خوانده اند و معنی چنین می شود: هر کسی را کاری است پرداخته به آن که مشغول داردش و نتیجه هر دو قرائت یکی است.

تفسیر حسینی: در باب مشغولی قیامت شیخ فریدالدین عطار (قدس سره) حکایتی منظوم دارد. نظم:

کشتی آورد در دریا شکست / تخته ای ز آن جمله بر بالا نشست

گر به و موشی بر آن تخته بماند / کارشان با یکدگر پخته بماند

نی ز گربه موش را روی گریز / نی ز موش آن گربه را چنگال تیز

هر دوشان از هول دریای عجب / در تحیر بازمانده خشک لب

در قیامت نیز این غوغا بود / یعنی آنجا نی تو و نی ما بود

سخن ما: ۱- اختلاف مفسرین را در ده آیت اول نقل کردیم که مقصود نقل کار پیغمبر (ص) و یادآوری آن حضرت است از چنان رفتار یا نقل کار مردی از بنی امیه است و یا به گفته ی فیض در تفسیر صافی برای عثمان بوده است. و اگرچه آیت اول و دوم نشانه ندارد از که سخن گفته شده است ولی از آیت سوم به بعد چند کلمه به صورت خطاب آمده است و ظاهر است در اینکه روی سخن با خود پیغمبر است. بخصوص آیات ۵ و ۶ و ۷ که نمودار است روی سخن با آن حضرت است (۱) چون گفته شده است: تو روی به سرمایه دار داری با اینکه بر تو باکی نیست اگر او تربیت نشود و از پلیدی کفر پاک نگردد. و

چون کسی جز پیغمبر مأمور راهنمایی نبوده است تا با سرمایه دار سخن بگوید و بر او اعتراض شود که بر تو باک نیست اگر آن مالدار تربیت نشود. معلوم می شود که این سخن با خود

ص: ۶۲

---

۱- . اگر صحیح باشد تمسک به ظهورِ ضمیرِ خطاب، باید تمسک به ظهورِ ضمیرِ غایب هم در «عَبَسَ» و «تَوَلَّى» نیز صحیح باشد. بلکه ظاهر آن است که مورد از مواردی است که مَثَل مشهورِ «ایاکُ أَعْنَى وِ اسْمَعَى یا جَارَه» صادق است، مثل اینکه مخاطب شخصی است که خداوند نخواسته صریحاً او را ملامت کند تا مورد حمله و سرزنش دیگران واقع گردد. (مصَحَّح)

پیغمبر بوده است که او روی به سرمایه دار داشته است و جهت نزول آیه که طبری نقل کرده است نزدیک تر به صحت است.

۲- چون این سوره به مکه نازل شده است و از قرینه ی سخن گفتن پیغمبر با سرمایه داران که گفته اند اُمیه بن خَلَف بوده است معلوم است نزول این سوره در دوران اوّل بعثت بوده است که هنوز رابطه ی پیغمبر با اعراب سخت تیره نبوده است و به آشکار دشمنی نمی کردند. از این جهت سوره با لحن اعتراض آغاز شده است تا به جهانیان اعلام باشد که اسلام با شخصیت و نفوذ سرمایه داری کاری ندارد و اگر پیغمبر چنین امیدی داشته باشد از این پس باید از آن دل بر گیرد که این نهضت نو جنبش آدمیت است و سر و کارش با دل ها است و آن کور نرم دل حقّ پرست در پیشگاه خداوند والاتر است از هزاران چشم به جاه و مال دوختگان که از دین و اجتماع بدورند و زندگی را جز اندوخته و خود فروشی ندانند. در دنبال این اعلام با کلمه ی «کَلَّا» پیغمبر را خبردار کرد که دیگر چنین آرزو نکنند و امید به هدایت صاحبان جاه و مال نبندد. پس از آن ارزش مقام قرآن نمودار شده است که سرمایه و دست آویز این نهضت یگانه یادآوری است که پدیده ی عالم بالا است و رسیده از دست مقدّسات آفرینش و آنکه جویای راه حقّ باشد می باید دست به سوی آن دراز کند و بس. آنگاه آدمی را به آغاز و انجام شناسی رهبری کرده است تا به اندیشه ی پیدایش خود باشد که چه بوده و چه شده است و چگونه زندگی می کنند و به کجا منزل خواهد کرد و سرانجامش که پایان زندگی است یا روی خندان است یا خواری و بیچارگی.



سوره مبارکه «عبس» به ترتیب نزول بیست و چهارمین سوره است که بعد از سوره «النجم» و قبل از سوره «قدر» در مکه معظمه نازل گردید و در ترتیب فعلی قرآن مجید هشتادمین سوره است. تعداد آیات این سوره بنابر قول قاریان کوفه که معتبرترین قول است، ۴۲ آیه است. همچنین این سوره بنابر آنچه در تفسیر خازن نقل شده، دارای ۱۳۰ کلمه و ۵۳۳ حرف است و از نظر حجم جزء مفصلات به شمار می آید.

نامگذاری این سوره به «عبس» (روی ترش کردن) به علت آمدن این کلمه در آیه اول آن است. بنابر فرمایش طبرسی (ره) در تفسیر شریف مجمع البیان، نام دیگر این سوره «سَفَرَة» است و از دیگر نام های آن «اعمی» است.

یکی از تفاسیر معاصر، تناسب تنگاتنگ این سوره (عبس) با سوره قبل (النازعات) را به صورت جالبی در چند مورد بیان کرده:

۱. در این سوره از سر و کار داشتن پیغمبر اسلام با مشرکان قریش و دعوت و تبلیغ آن بزرگوار و تمرد و طغیان آنان گفتگو می شود و در سوره پیش، از سر و کار موسی با فرعون و دعوت و تبلیغ موسی و طغیان و تمرد فرعون سخن رفته است؛ و در این سه سوره همانطور که در تفسیر سوره «نبأ» گفتیم منشأ همه مفساد و سد عموم اصلاحات به مسلمین شناسانده شده است و همین طبقه می باشد که در سوره «نبأ» به نام سرکشان (طاغین) یاد شد؛ و در سوره «النازعات» نمونه بارز و مشهورشان که فرعون طاغی باشد معرفی گردید؛ و در این سوره به عنوان مردم مستغنی (من استغنی) از آنها بحث می شود و لجاجت و خودخواهی و حق ناپذیری این دسته را خداوند بیان نموده و در صورت خطاب و عتاب به پیغمبر تکلیف مسلمان ها را با آنها معلوم می دارد و از اعتناء و احترام نسبت به چنین گروهی منع می فرماید.

۲. در هر دو سوره از انکار کفار و روی گرداندنشان از دین و باور نداشتن رستاخیز و حساب و کتاب نکوهش فرموده و از شدائد قیامت و شکنجه دوزخ بیمشان می دهد.

۳. در هر دو سوره از فرشتگان یاد و تجلیل شده است، در این سوره به عنوان «سفره کرام» و در آن سوره به صورت سوگند به آنها (بر یکی از وجود معانی آیات).

۴. در هر دو سوره بر اثبات آفریدگار استدلال شده و از آفرینش انسان و کیفیت فراهم آمدن روزی او و موجبات آسایش و ادامه حیاتش گفتگو شده است.

۵. در هر دو سوره از شدائد و سختی های توان فرسا و سهمگین رستاخیز و از تقسیم مردم به نیک و بد و بهشتی و دوزخی سخن رفته است و در حقیقت هر دو سوره نظیر یکدیگرند.

ص: ۶۵

---

۱- . اطيّب البيان في تفسير القرآن، سيد عبدالحسين طيب، به كوشش مؤسسه جهاني سبطين، قم، مؤسسه سبطين، ۱۳۹۲؛ ح ۲۲، ص ۴۲۲-۴۵۴.

شأن نزول این سوره داستان ابن ام مکتوم (عبداللّه بن شریح بن مالک فہری) است.

آیات مقدماتی این سوره می تواند بیانگر فرهنگ اسلام در برخورد با مستضعفان و مستکبران باشد، که چگونه مرد فقیر نابینای مؤمنی را بر آن همه اغنیا و سران قدرتمند مشرک عرب مقدم می شمرد. این نکته به خوبی نشان می دهد که اسلام حامی مستضعفان و دشمن مستکبران است.

در این سوره ابتدا شخصی که به علت حضور آن فقیر نابینا چهره در هم کشیده بود، سخت مورد عتاب قرار می گیرد و به پیامبر می فرماید اگر افرادی که خود را غنی و بی نیاز می دانند به تو ایمان نیاورند و راه تقوا را در پیش نگیرند، چیزی بر تو نیست. [۱۰-۱۱]

سپس در تعقیب آیات گذشته که در آن سخن از سرزنش کسی آمده بود که نسبت به نابینای حق طلب کم توجهی نموده بود، در آیات بعد به مسئله اهمیت قرآن مجید و مبدأ پاک آن و تأثیرش در نفوس پرداخته و آن را وسیله ای برای تذکر و یادآوری خلق خدا معرفی می کند و به ثبت بودن آیات قرآن در صحیفه ها و پاکی آن صحائف و قرار داشتن آنها در دست سفیرانی والامقام و مطیع اشاره می کند. [۱۰-۱۶]

در ادامه به کفر و ناسپاسی انسان ها اشاره می کند و از آنجایی که ریشه این ناسپاسی غرور آنهاست، به خلقت انسان و مراحل آن که او طی می کند می پردازد، اینکه انسان از نطفه گندیده خلق شده و خداوند راه را برای او آسان کرد و در آخر هم می میرد و درون خاک دفن می شود و در روز حشر محشور می شود. با همه این احوال، باز راه صحیح خود را نمی یابد. [۱۷-۲۳]

سپس انسان را به دقت در غذای خود دعوت می کند و مراحل آفرینش آن، از ابتدا تا زمانی را که به عنوان غذا در اختیار انسان و حیوانات قرار می گیرد، بیان می نماید و بعضی از چیزهایی را که بر زمین می روید و انسان از آنها به عنوان غذا استفاده می کند، مانند زیتون، خرما، انگور، سبزی ها و میوه ها نام می برد. [۲۴-۳۳]

بعد از ذکر قسمت قابل توجهی از مواهب الهی و نعم دنیوی، در آیات پایانی سوره به بیان معاد و گوشه ای از حوادث رستاخیز و فرار انسان از تمام اقوام و نزدیکان خود، حتی از برادر، پدر، مادر و زن و فرزند خود و همچنین سرنوشت کافران می پردازد، تا از یک سو اعلام می کند که این مواهب و متاع هرچه باشد زودگذر است و نقطه پایانی دارد، و از سوی دیگر وجود اینها دلیلی است بر قدرت خداوند بر همه چیز و بر مسئله معاد. [۳۴-۴۲]

فضیلت سوره

اما کلام در فضیلت این سوره مبارکه: از ابن بابویه مسنداً از معاویه بن وهب (۱) از حضرت صادق (ع) فرمود:

۱- . ابوالحسن یا ابوالقاسم معاویه بن وهب بجلی کوفی از بزرگان و محدثان بزرگ امامیه، ایشان روایاتی را از امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) نقل کرده است. همچنین ایشان از ابوبصیر، ابوحمزه ثمالی، اسحاق بن عمار، زراره بن اعین، ابو اسامه زید شحام، عبید بن زراره بن اعین و غیره روایت نقل می نمود. بزرگانی همچون احمد بن حسن میثمی، حسن بن محبوب، عبدالرحمان بن ابی نجران، عبدالله بن جندب، عبدالله بن جبله، حماد بن عیسی، محمد بن ابی عمیر، معمر بن خلاد، یونس بن عبدالرحمان و افراد دیگری از وی روایت نقل می نمودند. وی دارای کتابی به نام فضائل الحج است که محمد بن ابی عمیر آن را روایت کرده است. نام وی در سلسله سند بسیاری از روایات اهل بیت (علیهم السلام) به چشم می خورد که تعداد آن به ۲۵۰ می رسد. ر. ک: موسوعه طبقات الفقهاء: ج ۲، ص ۵۵۰.



من قرأ «عَبَسَ وَ تَوَلَّى»، و «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» كان تحت جناح الله من الخيانه و في ظل الله و كرامته و في جناته و لم يعظم ذلك على الله ان شاء الله» (۱) و در نسخه ديگر: «عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» (۲).

هر کس قرائت کند این دو سوره را خداوند او را زیر بال خود می گیرد، کنایه از این که در تحت حفظ و حراست او وارد می شود.

## آیات ۱-۲

۱. صورت در هم کشید و رو برگردانید.

۲. موقعی که آمد او را کوری (۳)

تفسیر:

«عَبَسَ وَ تَوَلَّى \* أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» قضیه شخصیه است راجع به ابن ام مکتوم که کور بود وارد شد در حالی که پیغمبر اکرم (ص) با جمعی از صحابه در خدمتش بودند. بسیاری از مفسرین گفتند: پیغمبر عبوس شد و در هم کشید و پشت کرد و رو برگردانید (۴) لکن این کلام غلط است اولاً، با اخلاق پیغمبر سازش ندارد که خدا می فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۵)، که اخلاق او را به عظمت یاد فرموده، و می فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَمَأْنَفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ» (۶)

الآیه. و ثانیاً، اگر مراد پیغمبر بود: «عَبَسَتْ وَ تَوَلَّيْتَ أَنْ جَاءَكَ» به طور خطاب، نه به نحو غیاب. و ثالثاً، این آیه در مقام مذمت و نکوهش است و پیغمبری که ما در حق او و آل او معتقد هستیم که ترک اولی هم از آنها صادر نشده مناسبت ندارد. و رابعاً، این ابن ام مکتوم کور بود عبوسیت و صورت برگردانیدن پیغمبر را نمی دید، بعضی گفتند: در حق رجلی بود از اعیان بنی امیه چون ابن ام مکتوم وارد شد، پهلوی او جای گرفت به شرف او برخورد که این کور فقیر پهلوی من باشد خود را جمع کرد و در هم کشید و برگردانید، (۷) و از علی بن ابراهیم است که این آیه در حق عثمان نازل شده چون ابن ام مکتوم مؤذن رسول الله (ص) بود و ایمان کامل داشت چون بر حضرت وارد شد حضرت او را مقدم بر عثمان نشانید به عثمان برخورد و عبوس شد و رو برگردانید، (۸) لذا خدا می فرماید: «عَبَسَ وَ تَوَلَّى \* أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى»، سپس خدا در مقام مدح ابن ام مکتوم برآمده می فرماید:

ص: ۶۷

۱- کسی که سوره عبس و تکویر را تلاوت نماید، از خیانت دیگران، در زیر بال خدا، و در زیر سایه خدا و کرامت او و در بهشت های او خواهد بود و این کار برای خداوند بزرگ نیست. إن شاء الله. ر.ک: نواب الأعمال: ص ۱۵۱؛ مجمع البیان: ج ۱۰، ص ۶۶۱ و تفسیر البرهان: ج ۸، ص ۲۱۱، ح ۱.

۲- ر. ک: مجمع البیان: ج ۱۰، ص ۶۶۱.

- ۳- . ترجمه دیگر: چهره درهم کشید و روی گردانید (۱) که آن مرد نابینا پیش او آمد (۲).
- ۴- . تفسیر مقاتل بن سلیمان: ج ۳، ص ۴۵۱؛ تفسیر سمرقندی: ج ۳، ص ۵۲۴ و فتح الباری: ج ۸، ص ۵۳۰.
- ۵- . و راستی که تو را خویی والاست. سوره قلم: آیه ۴.
- ۶- . پس به برکت رحمت الهی، با آنان نرم خو و پر مهر شدی، و اگر تندخو و سخت دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند. سوره آل عمران: آیه ۱۵۹.
- ۷- . ر.ک: تفسیر التبیان: ج ۱۰، ص ۲۶۹؛ مجمع البیان: ج ۱۰، ص ۶۶۴ و زبده التفاسیر: ج ۷، ص ۳۳۴.
- ۸- . ر.ک: تفسیر قمی: ج ۲، ص ۳۹۸ و تفسیر البرهان: ج ۸، ص ۲۱۲، ح ۱.

۳- و نمی دانی تو و درک نکردی، شاید این اعمی که آمد پاکیزه و مزکی باشد.

۴- یا متذکر شود از فرمایشات پیغمبر و یاد آوری او، پس نفع ببخشد او را این یادآوری (۱).

تفسیر:

عثمان و شأن نزول سوره عبس

(وَمَا يُدْرِكُ) خطاب به فاعل عبس است و این هم یک شاهد است که پیغمبر نبوده، زیرا حضرت می دانست که ابن ام مکتوم (۲) بنده صالح خدا است و مزکی هست، [پس] همان عثمان بوده چنانچه آیات بعد هم شواهدی است که شرحش ان شاء الله می آید.

(لَعَلَّهُ يَزَّكِّي) «لَعَلَّ» برای ندانستن آن عبوس است، نه تردید، زیرا خداوند می دانست که مزکی است، پیغمبر هم می دانست، و مزکی کسی را گویند که ایمانش کامل باشد، اعمالش صالحه باشد، اخلاقش فاضله باشد و این منتهای مدح است در حق ابن ام مکتوم، زیرا اگر یک عیبی در ایمان و اخلاق و افعال داشته باشد، مزکی نیست.

(أَوْ يَذَّكَّرُ) یا فرا بگیرد. مُذَكِّرٌ پیغمبر (ص) است که می فرماید: (فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ \* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ) (۳). یعنی وظیفه تو تذکر است نه فرمان و الزام تا چه کسی متذکر شود و چه کسی اعراض کند، و می فرماید: (وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ) (۴) و غیر اینها از آیات.

لزوم احترام به همه مؤمنان

(فَتَنْفَعُهُ الذِّكْرَى) انتفاع از ذکری خاص مؤمنین است، کافر و مشرک و منافق و ضالّ و مضلّ و معاند و ناصب و مخالف و طاغی و عاصی انتفاع نمی برند، بلکه موجب ازدیاد کفر و طغیان آنها می شود: (وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) (۵). و از این جمله (فَتَنْفَعُهُ الذِّكْرَى) هم استفاده می شود ایمان ابن ام مکتوم، و این آیات شریفه درس است برای جامعه که نباید نظر به مال و جاه و عظمت و ریاست و اسم و عنوان اشخاص داشته باشند و آنها را محترم و معزز بدانند. بلکه ملاک ایمان، عمل صالح و تقوا است، و لو فقیر و عاجز و کور و بی اسم و عنوان باشد، هرچه ایمانش قوی تر و اعمال صالحه بهتر و تقوایش زیاده تر باشد، احترام و عزتش بیشتر باید گذاشت، چنانچه نزد خدا و رسول و ائمه هم محترم و معزز است و در قرآن مجید می فرماید: (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ) (۶).

ص: ۶۸

۱- ترجمه دیگر: و تو چه دانی، شاید او به پاکی گراید (۳) یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد؟ (۴).

۲- عبدالله یا عمرو بن قیس عامری ابن ام مکتوم از مهاجرین بود و برای پیامبر اذان می گفت. ابن قتیبه در المعارف گفته که

وی کمی بعد از جنگ بدر به مدینه هجرت کرد. هنگامی که پیامبر عازم عزوات می شد وی را مأمور می نمود تا با مردم نماز گذارد. ایشان در جنگ قادسیه هم شرکت داشت. بعد از آن به مدینه بازگشت و در آنجا درگذشت. سال وفات وی معلوم نیست. ر.ک: الکنی و الألقاب: ج ۱، ص ۲۶۶.

۳- . پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده ای. بر آنان تسلطی نداری. سوره غاشیه: آیات ۲۱-۲۲.

۴- . و پنده ده، که مؤمنان را پند سود بخشد. سوره ذاریات: آیه ۵۵.

۵- . و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می کنیم، ولی ستمگران را جز زیان نمی افزاید. سوره اسراء: آیه ۸۲.

۶- . ولی عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است؛ لیکن این دورویان نمی دانند. سوره منافقون، آیه ۸.

اما کسی که مستغنی و ثروتمند باشد. (۵) پس تو از او پذیرایی می کنی و احترام می گذاری (۶). (۱)

تفسیر:

نکوهش احترام به ثروتمندان به خاطر ثروتشان

این هم خطاب به فاعل عبس است که اینها نسبت به ثروتمندان و متمکنین چه اندازه احترام می گذارند، و کافر یا مشرک یا افسق فساق باشد. و این رسم از اول دنیا در میانه مردم بوده و هست که اهل دنیا را محترم می شمارند و عزت می گذارند هرچه ریاستش بالاتر باشد و ثروتش زیادتر باشد، و عده و عده و عشیره و قبیله او زیادتر باشد، بیشتر احترام می گذارند حتی او را می پرستند و خدای خود می دانند مثل نمروود و شداد و فرعون و هامان و قارون و اشباه آنها از سلاطین جور حتی یزید تمسک کرد به آیه: (قُلِ اللَّهُمَّ) (۲) (۳) برای اثبات عزت و شوکت خود ولی غافل از این هستند که عزت به ید الله است چنانچه می فرماید: (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا) (۴)، و اینها فردای قیامت ذلیل ترین و پست ترین و خوارترین مخلوقات، حتی از سگ پست تر هستند که سر به زیر انداخته از خجالت و شرمندگی.

آیه ۷

(۷) و چه باعث شده اینکه مُزَكِّي باشد یا نباشد. (۵)

تفسیر

یعنی اگر غنی و ثروتمند باشد او را احترام می گذاری. کافر باشد یا مؤمن، خوب یا بد، مُزَكِّي و غیر مُزَكِّي، در بند این نیستی و باکی نداری که گفتیم: این خطابات به فاعل عبس است، و این در حق نوع مردم جاری است. نگاه به ایمان و تقوا و عمل صالح طرف نمی کنی هر که دنیای او معمور است غنی و ثروت و ریاست و اسم و عنوان دارد او را عزت می گذارند، خواه مؤمن باشد یا کافر، عالم باشد یا جاهل، مطیع باشد یا فاسق. و هر که فقیر و بی بضاعت و بی اسم و عنوان باشد، کوچک و بی اعتنایی به او می کنند، خواه مؤمن یا کافر هر که باشد، و هرچه باشد به خصوص هم مسلکان خود را در عقاید.

آیات ۸-۱۰

تفسیر:

و اما کسی که آمد تو را با سرعت و شتاب. (۸) و او خدا ترس بود. (۹) پس تو از او دوری می کنی. (۶)

ص: ۶۹

- ۱- ترجمه دیگر: اما آن کس که خود را بی نیاز می پندارد (۵) تو بدو می پردازی (۶).
- ۲- اشاره به آیه ۲۶ سوره آل عمران: (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ).
- ۳- ر.ک: ترجمه الإمام الحسين (ع) من طبقات ابن سعد: ص ۸۲؛ تاریخ الإسلام «ذهبی»: ج ۵، ص ۱۹ و سیر أعلام النبلاء: ج ۳، ص ۳۱۵.
- ۴- هر کس سربلندی می خواهد، سربلندی یکسره از آن خداست، سوره فاطر: آیه ۱۰.
- ۵- ترجمه دیگر: با آنکه اگر پاک نگردد، بر تو مسئولیتی نیست.
- ۶- ترجمه دیگر: و اما آن کس که شتابان پیش تو آمد (۸) در حالی که از خدا می ترسید (۹) تو از او به دیگران می پردازی (۱۰).

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ) که ابن ام مکتوم باشد که می خواهد خدمت پیغمبر مشرف شود و از فرمایشات بهره مند گردد و احکام دین را فرا گیرد. (یَسْئَلُ) که سعی می کند که زودتر شرفیاب شود و بیشتر استفاده کند. (وَهُوَ يَخْشَى) و او از عذاب الهی می ترسد که مبادا کوتاهی کرده باشد در شرفیابی و اخذ احکام.

توضیح: وجوب علم آموزی

همین نحو واجب است بر انبیاء و ائمه هدا و علمای اعلام تبلیغ احکام که چه اندازه زحمت کشیدند در نشر احکام، این همه اخبار از ائمه اطهار (علیهم السلام) در هر بابی از عقاید و اخلاق و مواعظ و احکام رسیده و علمای اعلام در کتب خود تدوین فرموده و در دسترس جامعه قرار داده، و این همه زحمت کشیده تا به مرتبه اجتهاد رسیده که گفتند: «الاجتهادُ اشدُّ مِنْ طُولِ الْجِهَادِ» (۱) همین نحو واجب و حتم است که سایرین خدمت آنها مشرف شوند و طلب علم کنند و دستورات را فرا گیرند که از امیرالمؤمنین (ع) مروی است فرمود: «طَلَبُ الْعِلْمِ أَوْجِبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ لِإِنَّ اللَّهَ قَسَمَ الرِّزْقَ» (۲)، که قسمت فرموده و به هر کس آنچه مقدر شده می رسد:

«أَمَّا الْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ» (۳).

خزینه علم، قلوب علماء است و در بسته است و کلید و مفتاح آن سؤال است باید رفت و سؤال کرد و پرسید و آنچه بتواند، دست آورد.

(فَأَنْتَ) که خطاب به آن عبوس است. (عَنْهُ)

از این کسی که آمده است خدمت پیغمبر مشرف شود و اخذ احکام کند (تَلَهَّى) به معنی متارکه و تغافل و اعراض است که به روی خود عبوس می شوی و رو برمی گردانی و به تو برمی خورد که پیغمبر او را بر تو مقدم دارد.

آیات ۱۱-۱۲

هرگز چنین نکن. محققاً این آیات قرآنی تذکره و موعظه و پند و اندرز است. (۱۱) پس کسی که بخواهد متذکر می شود و پند می گیرد و مُتَّعِظُ می شود (۴).

تفسیر:

□  
(كَلَّا) یعنی نباید چنین کنید. مؤمن را باید محترم داشت: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) (۵)، «المؤمن اخ المؤمن» (۶). حقوق مؤمن بر مؤمن بسیار است که می فرماید: «لِلْمُؤْمِنِ عَلَى إِخِيهِ ثَلَاثُونَ حَقًّا لَا بَرَاءَةَ لَهُ مِنْهَا إِلَّا بِالْأَدَاءِ أَوْ الْعَفْوِ» (۷).

ص: ۷۰

- ۲- . طلب علم برای شما واجب تر از طلب مال است، زیرا خداوند رزق را تقسی ام قرآن کرده است.
- ۳- . اما علم، پس در نزد اهلش نگه داری شده است. ر.ک: کافی: ج ۱، ص ۳۰، ح ۴؛ تحف العقول: ص ۱۹۹ و وسائل الشیعه: ج ۲۷، ص ۲۴، ح ۱۲ (با اندکی تفاوت).
- ۴- . ترجمه دیگر: زنهار چنین مکن! این آیات پندی است (۱۱) تا هر که خواهد از آن پند گیرد (۱۲).
- ۵- . در حقیقت مؤمنان با هم برادرند. سوره حجرات: آیه ۱۰.
- ۶- . مؤمن برادر مؤمن است. ر.ک: تحف العقول: ص ۲۹۶؛ عدّه الداعی: ص ۱۷۴ و بحار الأنوار: ج ۷۵، ص ۱۷۶، ح ۳۵.
- ۷- . مؤمن بر برادرش سی حق دارد که رهایی از آنها نیست، جز به انجام آنها یا گذشت برادرش از آن حقوق. کنز الفوائد: ص ۱۴۱؛ اعلام الدین: ص ۳۲۱؛ وسائل الشیعه: ج ۱۲، ص ۲۱۲، ح ۲۴ و بحار الأنوار: ج ۷۱، ب ۱۵، ص ۲۳۶. در روایات به جای «للمؤمن». «للمسلم» آمده است.



مؤمن نزد خدا و رسول و ائمه هدا (علیهم السّلام) بسیار محترم است، اخوت دینی اهمیتش از اخوت نسبی زیادتر است.

(إِنَّهَا تَذَكِّرَةٌ) ضمیر «إِنَّهَا» آیات شریفه است که از اول سوره بیان فرموده، و نزول این آیات برای تذکر بندگان است که با مؤمن باید چه نحوه رفتار کرد خواه غنی باشد یا فقیر، بصیر باشد یا اعمی، صحیح یا مریض، خویش یا غریبه، شهری یا دهاتی، عرب یا عجم هر که هست و هر چه هست.

(فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ) قلبی که قابلیت هدایت داشته باشند و موانعی جلوگیری آنها نباشد، متذکر می شوند و پند می گیرند، اما قلوب قاسیه [= با قساوت] که به کلی از قابلیت افتاده مثل هسته گندیده و دانه فاسد شده که دیگر قابل اینکه سبز شود و دانه و میوه دهد یا موانع جلوگیری است مثل حُبّ جاه و هواهای نفسانی و شیاطین انسی و جنّی و کِبَر و نخوت و بغض و عداوت و سیاهی قلب و مفاسد دیگر، ابداً متذکر نمی شود و اثر بر آیات شریفه قرآن بار نمی کند با اینکه قرآن مجید:

آیات ۱۳-۱۶

در صحائف محترمه بوده. (۱۳) به مقام رفیع پاک و پاکیزه. (۱۴) به دست های سفرای الهی. (۱۵) که محترم و نیکوکار بودند. (۱۶) (۱).

تفسیر:

عظمت قرآن

(فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ) لوح محفوظ، چنانچه می فرماید: (بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ \* فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ) (۲) و ممکن است مراد صحف انبیای سلف یا در دست ملائکه باشد که می فرماید: (إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى \* صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى). (۳)

(مَرْفُوعَةٍ) که مراحل سیر از لوح محفوظ، عرش، طبقات آسمان ها، آسمان اول ثَمَّ [= سپس] نزول بر قلب مطهر رسول. (مُطَهَّرَةٍ) که می فرماید: (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ \* فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ \* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ \* تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ). (۴)

(بِأَيْدِي سَفَرَةٍ) سفیر که مأمور است از مرکزی خبر به مرکز دیگر دهد، مثل ممالک که هر کدام سفیری در سایر ممالک دارند و به زبان ما کنسول می گوئیم، و سفرایی که مأموریت دارند و در تبلیغ قرآن ملائکه وحی هر کدام به دیگری تا بر حضرت رسالت (ص) و سپس ائمه هدا (ع) بر بندگان و سپس علمای اعلام بر سایرین.

(كِرَامٍ بَرَرَةٍ) که تمام این سَفَرَه در پیشگاه الهی محترم و آبرومند هستند و از نیکان و ابرار هستند.

ص: ۷۱

۱- . ترجمه دیگر: در صحیفه هایی ارجمند (۱۳) والا و پاک شده (۱۴) به دست فرشتگانی (۱۵) ارجمند و نیکوکار (۱۶).

۲- . آری، آن قرآنی ارجمند است، که در لوحی محفوظ است. سوره بروج: آیات ۲۱-۲۲.

۳- . قطعاً در صحیفه های گذشته این معنا هست، صحیفه های ابراهیم و موسی. اعلی: آیات ۱۸-۱۹.

۴- . که این پیام قطعاً قرآنی است ارجمنند، در کتابی نهفته، که جز پاک شدگان بر آن دست نزنند، وحی ای است از جانب

پروردگار جهانیان. سوره واقعه: آیات ۷۷-۸۰.

کشته باد انسان که چه اندازه کفران نعمت الهی را می کند (۱۷)(۱).

تفسیر:

نعمت های بی شمار خداوند و ناسپاسی انسان

(قِيلَ الْإِنْسَانُ) نفرین است که تعبیر به دعای شر و دعای علیه (۲) می کنند - به خلاف دعای خیر که دعای له (۳) می کند - مثل لعن می ماند. و مراد از انسان همان کسانی که کفران نعم الهی را می کنند و قدردان نعمت های او نیستند، و نعمت های الهی از حدود شماره بیرون است: (وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ) (۴)، بالاخص نعمت ایمان، و این قرآن مجید بزرگ ترین نعمت الهی و تفضّل او است. خداوند چه اندازه منت بر سر بندگان بالاخص این امت که پیغمبری مثل خاتم النبیین بر آنها فرستاده، کتابی مثل قرآن بر آنها نازل فرموده، دینی مثل اسلام بر آنها اختیار فرموده، اوصیایی مثل ائمه اطهار (ع) نصب نموده، پیغمبرش افضل انبیا و اشرف مخلوقات، قرآنش افضل از تمام کتب انبیا از صیحف آدم و نوح و ابراهیم و تورات و زبور و انجیل، اوصیای او افضل از اوصیای انبیا، دینش افضل ادیان، شریعتش افضل شرایع، احکامش افضل احکام. اگر انسان عمر دنیا کند و تمام عمرش به عبادت و شکرگزاری طی کند، ادای شکر کوچک ترین نعم الهی را نکرده چه رسد که کفران نعم او را کند، پیغمبرش را ساحر و کذاب و مجنون و جادوگر بخواند، قرآنش را مفتتری بداند، خلفایش را مقتول و منکوب کند، دینش را پامال هوا و هوس کند، احکامش را اعتنا نکند اطاعت او را نکند، معاصی را مرتکب شود، علمای دین را مردود کند، به اهل دین ظلم و ستم کند که مفاد: (مَا أَكْفَرَهُ) است. «ما» تعجب است که چه اندازه کفران می کند، سپس خداوند معرفی می کند انسان را که چه بوده و چه هست و چه می شود. اما چه بوده:

آیه ۱۸

ترجمه: (۵)

تفسیر:

[خلقت انسان در نهایت ضعف و حقارت]

که ابتدا از خاک بوده، طین [= گِل] شده، در ماکولات زمینی، مثل حبوب و فواکه داخل شده [و] ماکول آباء و امهات [شده و] تا مراحل طی کرده و فضولات آن از آنها خارج شده که اخبث فضولات، منی است، در رحم مادر ریخته شده که مفاد: (مِنْ مَنِي يَمِينِي) (۶) است که از امیرالمؤمنین (ع) مروی است فرمود:

ص: ۷۲

۲- . عَلَيَّهِ: بر او.

۳- . لَهُ: برای او.

۴- . و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی توانید آن را به شمار در آورید. قطعاً انسان ستم پیشه ناسپاس است. سوره ابراهیم:  
آیه ۳۴.

۵- . او را از چه چیز آفریده است.

۶- . [مگر او قبلاً] نطفه ای نبود که در رحم ریخته می شود. سوره قیامت: آیه ۳۷.

«اوله نطفه قدره و آخره جیفه ننته و بینهما حامل العذره».(۱)

منی که ریخته شد، سپس خون بسته که علقه نام دارد، سپس گوشت جویده که مضغه می شود، سپس لحم و استخوان تا صورت بندی شود که می فرماید: (یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لُبِّينَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ لِإِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى) (۲) الایه. پس از آنکه در رحم جای گرفت و احتیاج به خوراک پیدا کرد، خوراک او خون حیض بود که از ناف داخل در جوف او می شد، آن هم در ظلمات ثلاث که می فرماید: (يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعِيدٍ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ) (۳): ظلمت رحم، ظلمت بطن، ظلمت صلب، چنانچه از حضرت صادق (ع) مروی است (۴) تا آنکه متولد شوید طفل بودید که می فرماید: (ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا) (۵) که هیچ قدرت نداشتید، خداوند قوت و قدرت به شما عنایت فرمود که می فرماید: (ثُمَّ لَتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ) (۶).

آیه ۱۹

ترجمه: (۷)

تفسیر:

یک نطفه را به چه پایه از رشد و قوت و عقل و شعور و ادراک رسانید (۸). پس از طی این مراحل به حد بلوغ که رسیدید راه سعادت و رستگاری و نجات از عذاب و نائل شدن به ثوابت جنت را خداوند به

ص: ۷۳

۱- . ابتدای او آبی آلوده و نجس و پایان او لاشه ای گندیده و بد بو است و خود در این بین حامل کثافات است. نهج البلاغه: ضمن حکمت ۴۵ و بحار الأنوار: ج ۷، ص ۲۹۴، ح ۲۸.

۲- . ای مردم، اگر درباره برانگیخته شدن درشکاید، پس بدانید که ما شما را از خاک آفریده ایم، سپس از نطفه، سپس از علقه، آنگاه از مضغه، دارای خلقت کامل و احیاناً خلقت ناقص، تا قدرت خود را بر شما روشن گردانیم. و آنچه را اراده می کنیم تا مدتی معین در رحم ها قرار می دهیم. سوره حج: آیه ۵.

۳- . شما را در شکم های مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی دیگر در تاریکی های سه گانه [: مشیمه و رحم و شکم] خلق کرد. سوره زمر: آیه ۶.

۴- . ر. ک: التوحید «مفضل»: ص ۱۲ و بحار الأنوار: ج ۵۷، ص ۳۷۸، ح ۹۱۸.

۵- . آنگاه شما را به صورت کودک برون می آوریم. سوره حج: آیه ۵.

۶- . سپس [حیات شما را ادامه می دهیم] تا به حد رشدتان برسید. همان.

۷- . از نطفه ای خلقش کرد و اندازه مقررش بخشید.

۸- . واقعاً شگفت انگیز است و حیرت آور، عقل همه دانشمندان را سرگردان ساخته است. در آب منی ذرات بسیار ریزی که با چشم دیده نمی شود و فقط زیر میکروسکوپ باید دید شناور است. این ذرات در منی مرد به شکل نوزاد قورباغه است و

تقریباً شبیه زالوی کوچک با سری بزرگ و دمی باریک (اسپرماتوزوئید) و در منی زن مدور است. بعد از انتقال منی مرد به رحم زن ذرات زالو مانند نطفه مرد به طرف همان ذره مدور منی زن (اوول) هجوم آورده او را احاطه می کنند مانند عاشق بی قراری بر گرد معشوقه می چرخند تا یک یا دو بیشتر وارد آن می شوند هر یک از آن ذرات یک بیجه می شود. بنابراین به تعداد آنها زن دارای یک یا دو یا بیشتر کودک می گردد به محض ورود جرثومه مرد در جرثومه زن فوراً دایره آن به هم آمده و دم آن زالو را قطع می کند و شروع به فعالیت و رشد می نماید تا نه ماهه شده و آماده خروج از افق رحم می شود. دانشمندان متخصص در این رشته برای اینکه خردی این ذره را به ما بفهمانند گفته اند اگر نطفه هائی که تمام انسان های موجود روی زمین از آنها به وجود آمده اند یکجا جمع کنیم یک انگشتانه را پر نخواهد کرد همین ذره کوچک ناچیز غیر محسوس است که تمام بدن انسان از استخوان و رگ و پی و خون و گوشت و پوست و همه اعضاء از جهاز هاضمه و قلب و ریه و چشم و گوش و غیره از آن به وجود می آید؛ علاوه مانند کتاب رمزی نه تنها خصوصیات جسمی و حالات روحی پدر و مادر بلکه اوصاف بدنی و روانی آباء و اجداد قرون گذشته را در خود محفوظ دارد؛ خصوصیات نژادهای مختلف از رنگ و قیافه و شکل زشتی و زیبائی - بلندی و کوتاهی - نقص و کمال - ضعف و نیرو و همه و همه در نطفه ثبت است و شعوب و قبایل با هم تفاوت می کنند. از این بیان اندازه دادن به آدمی نیز معلوم شد آن هم چه اندازه دقیق که حتی خطوط چهره و بزرگ و کوچک بودن قد و چشم و لب و جمجمه همگی در نطفه مندمج و مندرج است و نیز اندازه کلی در نوع بشر و عمر او و اجزاء و اعضائش که عموماً به میزان معین است اگر گاهی یک فرد ناقص یا مریض را ببینیم که در سی سالگی به اندازه کودکی پنج ساله است یا بیش از حد تنومند و بلند قامت است آن وقت لطف پروردگار را در این اندازه موجود و معمول می فهمیم و همچنین اندازه ادوار حیات از موقع بودن در رحم تا زمان کمال رشد. ر. ک: تفسیر نوین: ص ۵۵.

کمال سهولت در دسترس شما قرار داد به ارسال انبیا و انزال کتب و بیان احکام و بشارات و انذارها و مواعظ و نصایح که مفاد:

آیات ۲۰-۲۱

ترجمه:

پس از آنکه مدت شما منقضی شد و اجل در رسید. (۲۰) پس از آن می میراند او را پس زیر خاک می کند و در قبر می خواباند (۲۱). (۱)

تفسیر:

اقسام مرگ

(ثُمَّ أَمَاتَهُ) چند قسم موت داریم: قسم معروفش همین موت حیوانی است که روح حیوانی که عبارت از بخار است تمام می شود مثل چراغی که خاموش شود و این هم دو نحو است: یکی، موت طبیعی که نفت چراغ و قوه برق تمام شود خاموش می شود و یکی، موت تصادفی که اخترامی می گویند مثل اینکه باد چراغ را خاموش کند، این تصادفات که امروزه واقع می شود یا سقوط از بام یا نزول بلا مثل وباء و طاعون و زیر آوار رفتن و حریق و امراض مهلکه و غرق و اشباه اینها. و به این مدت، دستگاه دنیوی او طی شده و عالم دیگری برای او پیش می آید که می فرماید: (وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) (۲).

و یک قسم موت علم و معرفت است که جاهل مرده مجسم است:

النَّاسُ مَوْتَىٰ وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءٌ (۳) / عَلَيَّ الْهُدَىٰ لِمَنْ اسْتَهْدَىٰ اِدْلَاءً (۴)

ص: ۷۴

- ۱- ترجمه دیگر: سپس راه را بر او آسان گردانید (۲۰) آنگاه به مرگش رسانید و در قبرش نهاد (۲۱).
- ۲- و پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد. سوره مؤمنون: آیه ۱۰۰.
- ۳- مردم مرده اند و اهل علم زنده اند. ر. ک: الدرّ المختار: ج ۱، ص ۴۳؛ شرح الأسماء الحسنی: ج ۱، ص ۲۰۷ و شجره طوبی: ج ۲، ص ۳۸۸.
- ۴- به درستی که اهل علم برای خواهان هدایت دلیل و راهنمایند. ر. ک: تاریخ بغداد: ج ۵، ص ۱۵۷؛ تفسیر قرطبی: ج ۱۶، ص ۳۴۲؛ الدرّ المختار: ج ۱، ص ۴۳ و شجره طوبی: ج ۲، ص ۳۸۷.

از امیرالمؤمنین (ع) مروی است: یک قسم، موتِ ایمان است که کافر و مشرک و منافق و معاند و ناصب که از قابلیت هدایت افتاده اند، مرده اند: (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ)، (۱) (إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَ لَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ). (۲)

(فَأَقْبِرَہُ) بر حسب متعارف که اموات را در قبر می گذارند، و الا بسا به غرق یا به دریا یا به خوراک حیوانات درنده، بلکه ابدان کفار را نباید دفن کرد، باید در بیابان انداخت. ولی هر جا روند همانجا حکم قبر دارد و فرمودند:

«الْقَبْرِ إِمَّا رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةً مِنْ حُفْرِ النَّيْرِ» (۳)

یا دری از بهشت به قبر او باز می شود و به قدر مدّ بصر توسعه پیدا می کند و همه روزه ملائکه با تحف و هدایا بر او وارد می شوند، یا دری از جهنم باز می شود و ضیق می شود که استخوان ها در هم فرو می رود و ملائکه عذاب با سیاط و اعمده (۴) آتشی بر او وارد می شوند که فرمود: «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ قَامَتْ قِيَامَتُهُ» (۵)

و روح او به قالب مثالی، یا وادی السلام یا برهوت می برند با صلحاء یا اشقیاء.

آیه ۲۲

ترجمه: (۶)

تفسیر:

پس از قبر (۷) [تا] زمانی که مشیت حق تعلق گرفت، از قبر بیرون می آید که روح به همین بدن جسمانی تعلق می گیرد و زنده می شود که یوم النشر و یوم الحشر و یوم البعث و یوم القیامه و یوم الساعه و یوم الحساب و یوم الجزایش گفتند: (يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصْبٍ يُوفُضُونَ) (۸)، (يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ) (۹)، (فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ). (۱۰)

آیه ۲۳

ص: ۷۵

۱- ای کسانی که ایمان آورده اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فراخوانند که به شما حیات می بخشد، آنان را اجابت کنید. سوره انفال: آیه ۲۴.

۲- البته تو مردگان را شنوا نمی گردانی، و این ندا را به کران - چون پشت بگردانند - نمی توانی بشنوانی. سوره نمل: آیه ۸۰.

۳- قبر یا باغی از باغ های بهشت و یا گودالی از گودال های آتش جهنم است. ر. ک: الخرائج و الجرائح: ج ۱، ص ۱۷۲؛ تخریج الاحادیث و الآثار: ج ۱، ص ۲۵۰ و بحار الأنوار: ج ۶، ص ۲۱۴، ضمن ح ۲.



- ۴- . سیاط (جمع سوط): تازیانه ها. أعمده (جمع عمود): گرزهای آهنی.
- ۵- . هنگامی که فرزند آدم می میرد، قیامت او برپا می شود. ر. ک: تخريج الأحادیث و الآثار: ج ۱، ص ۴۳۶؛ تفسیر الآصفی: ج ۱، ص ۳۱ و بحار الأنوار: ج ۵۸، ص ۷. (با اندکی تفاوت).
- ۶- . سپس چون بخواهد او را برانگیزد.
- ۷- . به تعبیر دیگر: پس از خاکسپاری.
- ۸- . روزی که از گورهای خود شتابان بر آیند، گویی که آنان به سوی پرچم های افراشته می روند. سوره معارج: آیه ۴۳.
- ۹- . چون ملخ های پراکنده از گورهای خود بر می آیند. سوره قمر: آیه ۷.
- ۱۰- . پس به ناگاه از گورهای خود شتابان به سوی پروردگار خویش می آیند. سوره یس: آیه ۵۱.

ترجمه:

هرگز به جا نمی آورد آنچه را که خداوند امر فرموده به او (۲۳)(۱)

تفسیر:

این کلام نیز راجع به همان منافق است و [به] تنقیح مناط (۲) شامل جمیع کفار و منافقین بلکه فسّاق و فجّار می شود که آنچه خداوند امر فرموده امتثال نمی کنند.

اما کفار و منافقین و مشرکین اسلام نمی آورند، با اینکه اولین امر الهی اسلام است: (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ). (۳)

و اما اهل ضلال و بدع ایمان نمی آورند، وَلَوْ بِصُورَةٍ ظَاهِرَةٍ مُسْلِمٍ بَاشَدُوا: (فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ). (۴) و ایمان بالله و بالرسول و بالقرآن ایمان به جمیع آنچه پیغمبر فرموده و در قرآن ذکر شده که جمیع عقاید حقه را شامل می شود.

و اما فسّاق و فجّار اطاعت اوامر الهی را نمی کنند و مُتَّهَى از نواهی او نمی شوند (۵) و بدانند که در مخالفت اوامر الهی عقوبت و عذاب است. هر که به قدر استحقاقش، مگر عفو و مغفرت و شفاعت در صورتی که قابلیت داشته باشد شامل حال او بشود.

آیه ۲۴

ترجمه و توضیح:

پس باید نظر کند انسان به طعام خود (۶) که خداوند به چه وسایل و اسباب روزی او کرده.

تفسیر:

اقسام طعام انسان (۷)

ص: ۷۶

۱- . ترجمه دیگر: ولی نه! هنوز آنچه را به او دست داده، به جای نیاورده است.

۲- . تنقیح مناط: در جایی است که قانون گذار حکم را به ملاک و سبب نسبت داده، ولی مناسبات و اوصاف حالاتی که پیرامون آن را فرا گرفته و دخالتی در ثبوت حکم ندارد، منقح می گرداند و آنها را از ارتباط داشتن نسبت به حکم و از اعتبار می اندازد تا حکم، عمومیت و گستردگی خود را پیدا کند و فقیه بتواند در مورد مشابه به آن استناد و از آن استنباط کند.

۳- . در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است. سوره آل عمران: آیه ۱۹.

۴- . پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فرو فرستادیم ایمان آورید، و خدا به آنچه می کنید آگاه است. سوره تغابن: آیه ۸.

۵- . به تعبیر دیگر: از آنچه نهی و منع کرده دست نمی کشند.

۶- . پس انسان باید به خوراک خود بنگرد.

۷- . مرحوم فیض در تفسیر صافی از کافی چنین نقل کرده است: که: «از حضرت باقر (ع) روایت کرده اند که از وی پرسیدند: مقصود از طعام در این آیه چیست؟ فرمود: مقصود این است که انسان باید به عملش بنگرد که از کی آموخته است؟». فیض می گوید: «همچنانکه آدمی روح و بدن دارد طعام نیز جسمانی و روحانی می باشد و همانطور که مأمور است به غذای جسمش بنگرد تا ببیند که منشأش آبی است که از آسمان نازل می شود و زمین شکافته می گردد لازم است به غذای روحانیش نیز ببیند تا بداند که آن هم از آسمان از جانب خدا نازل می گردد، بدین طریق که باران وحی بر زمین نبوت و شجره رسالت و سرچشمه حکمت می بارد تا از آنها جبوب حقایق و میوه های معارف بیرون آمده و ارواح آنانکه قابل تهذیب و تربیت هستند از آنها تغذیه می نمایند. پس اینکه امام باقر (ع) می فرماید باید آدمی به عملش بنگرد که از چه کسی فرا می گیرد یعنی شایسته است دانش خود را از اهل بیت نبوت بگیرد که مهابط وحی و سرچشمه های حکمت می باشند و علومشان از جانب پروردگار است چنین علمی است که صلاحیت دارد غذای روح شود برخلاف کسانی که رابطه ای میان آنها و خداوند از حیث وحی و الهام نیست که دانش آنان یا حفظ اقوال مردمی است که در اقوالشان حجتی نیست یا ابزار جدالی است که دخالتی در حقانیت و رسیدن به راه راست ندارد پس از خدا نیست بلکه چنین علمی از شیطان است و نمی تواند غذای روح باشد». ضمناً باید توجه داشت که دستور و فرمان نظر کردن در آیه، عام است و نظر هم به معنی اندیشه و تفکر و هم به معنی نگاه و نگرستن است پس همچنانکه تفکر و تعقل کردن در طعام فائده اعتقادی دارد و با اندیشیدن در طرز تهیه غذا از فرو ریختن باران و شکافته شدن زمین می توان حکمت و قدرت آفریدگار را شناخت و معرفت الله حاصل نمود همچنین از این تدبیر و تأمل می توان فوائد اخلاقی و اجتماعی حاصل کرد یعنی باید به طعام نظر کرد که از راه حرام و ستم فراهم نشده باشد باید با اندیشیدن به طعام به فکر بیچارگان و مستمندان و محرومان بود، باید با نظر کردن در طعام ملتفت بود که ابر و باد و مه و خورشید و زمین و همه عوامل طبیعت در تهیه آن کار کرده اند پس سزاوار نیست انسان بیکاره و بی ثمر و غافل بوده سپاسگزاری خالق و منعم ننموده، خدمتی به خلق خدا نکند و نیرویی را که از غذا می گیرد نداند که در چه راه صرف نماید و نیز شامل می شود نگاه کردن و چشم دوختن به غذا را تا مویبی - خاشاکی و چیز مضری با آن نیامیخته باشد و اگر مهمان سر سفره هست به خصوص در خانه خودش به طعامش بنگرد و با نگاه کردن به دیگران آنها را شرمنده و خود را سبک نکند. و باز از لحاظ بهداشتی به طعامش بنگرد تا ترشحات معده ای به خوبی انجام شده مبتلا به سوء هاضمه نشود. آزمایش سگ پاولف معروف است. شکم سگی را پاره کرده مقداری غذا به طوری که آن را نبیند در معده اش نهاده شکم را بخیه می زنند و متوجه می شوند که ابداً ترشحاتی روی غذا نمی شود بعد از همان خوراک قدری جلوی سگ آورده نشانش می دهند فوری معده حیوان شروع به کار می کند. کسانی که در حین غذا خوردن مطالعه کنند یا فکرشان به جایی مشغول باشد غذا را نمی توانند خوب هضم کنند و همچنین تمام انواع اندیشیدن و نگاه کردن به طعام مشمول این فرمان الهی است و این است نمونه وسعت معنی و مفهوم الفاظ و جملات قرآن. ر. ک: کافی: ج ۱، ص ۵۰، ح ۸؛ تفسیر صافی: ج ۵، ص ۲۸۷ و تفسیر نوین: ۵۸.

دو قسم طعام داریم: یکی، طعام روح انسانی و دیگر، طعام جسم او. اما طعام روح علم است. هرچه بیشتر تحصیل علم کند روحش رشد می کند و قوی می شود و اگر در جهل باقی ماند ضعیف می شود و می میرد. خداوند برای این طعام چه اندازه اسباب و وسائل در دسترس انسان قرار داده انبیا فرستاده، کتاب ها بالاخص قرآن مجید نازل فرموده، حَمَلَه بر آن قرار داده، حَفَظَه بر آن مقرر داشته، ائمه اطهار (علیهم السّلام) و علمای اخیار، و راه رسیدن به آنها را سهل و آسان نموده. و اما طعام جسم از حیوانات و فواکه و خضرویات که در آیات بعد بیان می فرماید:

آیات ۲۵-۳۲

ترجمه:

به درستی که ما ریزش دادیم آب را ریزشی (۲۵) پس از آن شکافتیم زمین را شکافتنی (۲۶) پس رویانیدیم در آن زمین حبوب دانه هایی (۲۷) و انگور و علف (۲۸) و زیتون و نخل خرما (۲۹) و باغستان های میوه جات که درختان آن سر به هم آورده (۳۰) و میوه ها و صحراهای سبز (۳۱) که متاع باشد برای شما و برای حیوانات شما (۳۲) (۱).

تفسیر:

شکل گیری باران و نحوه بارش آن

ص: ۷۷

---

۱- ترجمه دیگر: که ما آب را به صورت بارشی فرو ریختیم (۲۵) آنگاه زمین را با شکافتنی لازم شکافتیم (۲۶) پس در آن، دانه رویانیدیم (۲۷) و انگور و سبزی (۲۸) و زیتون و درخت خرما (۲۹) و باغ های انبوه (۳۰) و میوه و چراگاه (۳۱) تا وسیله استفاده شما و دام هایتان باشد (۳۲).

أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا) باران که از ابرها می بارد به سرعت تمام که بسا به فاصله کمی نهرها و رودخانه ها در اطراف زمین جاری می شود که بخارات از دریاها برداشته می شود و به صورت ابر در می آید و به توسط باد در نقاط زمین باران و برف و تگرگ می شود و به هر نقطه که مأمورند می بارند. (ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا) پس این باران در اعماق زمین فرو می رود و زمین شکاف برمی دارد و نباتات از زمین می روید:

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا) حبوبات مثل گندم و جو و ارزن و نخود و لوبیا و عدس و ماش و برنج و امثال اینها، بسا یک دانه هفتصد دانه می شود.

(وَعَبًّا) انگور و تخصیص به ذکر برای این است که منافع آن بسیار است از برگش و غوره و انگور و کشمش و شیر و سرکه و سایر منافع آن.

(وَقَضْبًا) سبزیجات، مثل نعناع، ترخون و تره و ریحان و اسفناج و شبدر و اشباه اینها، آنچه مأكولات انسان یا حیوانات مثل انعام باشد.

(وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا) اما زیتون که فواید بسیاری دارد از [بُسر \(۱\)](#) تا زیتون تا روغن آن و نخل از رطب و خرما و هسته و بسیار منافع دیگر تا شیر و سرکه آن.

(وَ حَدَائِقَ غُلْبًا) «حدیقه»، باغچه سرایی است که در آن اشجار میوه جات، مثل زردآلو، آلوچه، سیب، گلابی، هلو، آلو و سایر میوه جات غرس می کنند، و «غلب» یعنی این اشجار سر به هم آورده و سایه انداخته و سبز و خرم، و بسا اشجار دیگر مثل چنار و کبوتر [\(۲\)](#) و سرو و غیر اینها که هر کدام چه فوایدی از برگ آنها و چوب آنها برداشته می شود، و بسا انار و توت به اقسام مختلف در آن حدائق غرس می کنند.

(وَ فَاكِهَةً) میوه هایی که از این اشجار و غیر این اشجار به دست می آید، مثل هندوانه، خربزه، بادنجان، کدو، گرمک، سموری و غیر اینها. (وَ أَبًا) [\(۳\)](#) علف ها که برای خوراک انعام خداوند خلق فرموده. (مَتَاعًا لَكُمْ) یک قسمت آنها (وَ لِأَنْعَامِكُمْ) یک قسمت دیگر آنها.

آیه ۳۳

ترجمه:

پس زمانی که آمد صاخه که صیحه شدید باشد [\(۳۳\)](#) [\(۴\)](#).

ص: ۷۸

۱- . بُسر: خرماي نارس؛ در اینجا یعنی زیتونی که هنوز نارس است.

۲- . در نسخه چاپ تهران به همین صورت آمده. احتمالاً مراد مؤلف (قدس سره) کبوده باشد، که نام عمومی درختانی از

خانواده بید که پوست تنه راست بعضی از آنها کبود یا سفید است و برگ‌هایی دُم‌باریک و دراز دارند و چون آنها مصرف صنعتی دارد. فرهنگ بزرگ سخن: واژه «کبود».

۳- . در لفظ «أباً» مفسران اختلاف نموده و معنای چندی برای آن گفتند. و بسیاری از آنها گفته‌اند که از دو خلیفه (ابوبکر و عمر) معنی «أب» را پرسیدند و هیچ‌یک ندانستند. پس به امیرالمؤمنین (ع) خبر دادند که خلیفه معنی این لفظ را ندانسته، فرمود: سبحان الله! ندانسته که «أب» به معنی گیاه و چراگاه است. و در تفسیر الصافی: ج ۵، ص ۲۸۶ به نقل از ارشاد مفید: ج ۱، ص ۲۰۰ این مطلب را نسبت به ابوبکر داده‌اند و منابعی که نسبت به خلیفه دوم آورده‌اند: تفسیر طبری: ج ۳۰، ص ۷۵، ح ۲۸۱۸۷؛ تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۶ و تخريج الأحادیث والآثار: ج ۴، ص ۱۵۹.

۴- . ترجمه دیگر: پس چون فریاد گوش خراش در رسد.

## اوضاع و حشتناک محشر

و صاخه گفتند برای این که نزدیک است پرده گوش را پاره کند و انسان را کر کند. و این نفخه ثانیه است (۱) که تمام جن و انس و تمام حیوانات یک مرتبه زنده می شوند و از جایگاه خود بیرون می آیند و پراکنده می شوند و اوضاع محشر را مشاهده می کنند: خورشید یک نی بالای سر آنها، زمین مثل کوره حدادی، آسمان ها در هم پیچیده ملائکه عذاب اطراف آنها را گرفته میزان اعمال نصب شده، صراط روی جهنم کشیده شده، نامه های اعمال پرواز می کند و هر کسی نامه عملش به دستش داده می شود، محکمه حساب تشکیل داده شد، بهشت و جهنم مشهود گشته و سایر اوضاع محشر و آن روز روزی است که:

آیات ۳۴-۳۶

ترجمه: (۲)

تفسیر:

## فرار اهل محشر از یکدیگر

این کسانی که در دنیا فوق العاده به آنها علاقه و محبت داشتند و هر چه خواست آنها بود، انجام می دادند و کمال شوق و دل بستگی به آنها داشتند، از یکدیگر فرار می کنند: (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ) و ذکر آخر از باب مثال است و اُخت هم حکم آخر دارد و رفقا و دوستان هم که با آنها برادری و برابری می کرد از تمام آنها فرار می کند و بسا خصم آنها می شود و عداوت پیدا می کند که می فرماید: (الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ) (۴).

(وَأُمَّهَ وَ أَيْبِهِ) ذکر اُم و آب برای شدت علاقه و ارتباط است و از اجداد و جدات (۵) و اعمام و عمات (۶) و احوال و حالات (۷) و ابناء و بنات (۸) آنها هم به طریق اولی فرار می کند.

ص: ۷۹

۱- ر. ک: تفسیر الثبیان: ج ۱۰، ص ۲۷۶؛ تفسیر روض الجنان: ج ۲۰، ص ۱۵۳ و المحرر الوجیز: ج ۵، ص ۴۴۰.

۲- روزی که آدمی از برادرش (۳۴) و از مادرش و پدرش (۳۵) و از همسرش و پسرانش می گریزد (۳۶).

۳- فرار: در قرآن بر چهار وجه آمده است: (۱) به معنی گریختن در (شعراء: ۲۱): «آنگاه چون از شما ترسیدم از شما گریختم». و در (احزاب: ۱۶): «بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید، هرگز این گریز برای شما سود نمی بخشد». (۲) به معنی دشوار داشتن در (جمعه: ۸): «بگو همان مرگی که از آن می گریزید». یعنی از آن آگاه دارید. (۳) به معنی رمیدن در آیه فوق آمده: «روزی که انسان از برادرش و... بگریزد». (۴) به معنی دور شدن در (نوح: ۶) آمده است: «ولی دعوت من جز

بر گریزشان نیفزود». یعنی بر دور شدنشان. و در آیه ۵۰ سوره ذاریات از یک نوع دیگر از فرار سخن به میان آمده است: «پس به سوی خدا بگریزید، که من برای شما از جانب او هشدار دهنده ای آشکارم». در روایات و تفاسیر این فرار را به معنی حج گزاردن، فرار از آنچه شما را از اطاعت باز دارد، از پیروی شیطان فرار کنید به اطاعت رحمان، فرار از عقاب الهی به ایمان، از خود فرار کنید و به حق قرار گیرید، آمده است. ر. ک: دانشنامه قرآن: مدخل «فرار».

۴- . در آن روز، یاران - جز پرهیزگاران - بعضی شان دشمن بعضی دیگرند. سوره زخرف: آیه ۶۷.

۵- . اجداد (جمع جد): پدر بزرگ ها. جدّات (جمع جدّه): مادر بزرگ ها.

۶- . اعمام (جمع عم): عموها. عمّات (جمع عمّه): عمّه ها.

۷- . احوال (جمع خال): دایی ها. خالات (جمع خاله): خاله ها.

۸- . ابناء (جمع ابن): پسران؛ فرزندان ذکور. بنات (جمع بنت): دختران؛ فرزندان اُنث.



(وَ صَاحِبَيْهِ وَ نَبِيِّهِ) «صاحبه» زوجه است و همین نحو که زوج از زوجه فرار می کند، زوجه هم از زوج فرار می کند، «نَبِيِّهِ» ابناء رجل هستند و بنات هم حکم ابناء را دارند و این هم شامل بلا- واسطه و مع الواسطه که نواده و ذراری باشند می شود، و بالجمله هر کس که ارتباط نسبی یا حسبی یا رفاقتی یا معاشرتی و دوستی داشته باشد از او فرار می کند، احدی به فکر دیگری نیست، تمام گرفتار عمل خود هستند: (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ \* إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ) (۱)، (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ \* وَ لَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ) (۲).

آیه ۳۷

ترجمه: (۳)

تفسیر:

اهل محشر، فقط به فکر رهایی خود هستند

از برای هر یک از آنها در آن روز شغلی و کاری و گرفتاری است که همان بس است برای او که به فکر دیگری نباشد. می گوید: مرا نجات ده با دیگران هر چه می خواهی بکن، ابداً به فکر دیگری نیست، تمام فکرش متوجه به خود او است، بلکه در حق آنها طلب عذاب می کند، می گوید: (رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَأَتِيهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ) (۴) و می گوید: (قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ) (۵) و این آیات و لو در حق اکابر و اتباع و ضعفا و در حق آباء متقدم وارد شده، لکن به تنقیح مناط که سبب شده برای عذاب او مشمول می شود که می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ) (۶)، و می فرماید: (أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ) (۷). هر که و هر چه باعث و سبب عذاب او شده.

آیات ۳۸-۳۹

ترجمه:

صورت هایی در آن روز باز و نورانی. (۳۸) و خندان هستند و به آنها بشارت می دهند (۳۹) (۸).

تفسیر:

بهشتیان درخشان رو و شادان

ص: ۸۰

۱- هر کسی در گرو دستاورد خویش است، به جز یاران دست راست. سوره مدثر: آیات ۳۸-۳۹.

۲- پس در آن روز هیچ کس چون عذاب کردن او، عذاب نکند. و هیچ کس چون در بند کشیدن او، در بند نکشد. سوره فجر: آیات ۲۵-۲۶.

۳- . در آن روز، هر کسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می دارد.

۴- . [گویند:] پروردگارا، اینان ما را گمراه کرده اند، پس دو برابر عذاب آتش به آنان بده. سوره اعراف: آیه ۳۸.

۵- . می گویند: «پروردگارا، هر کس این عذاب را از پیش ما برای ما فراهم آورده، عذاب او را در آتش دو چندان کن». سوره ص: آیه ۶۱.

۶- . ای کسانی که ایمان آورده اید، در حقیقت برخی از همسران شما و فرزندان شما دشمن شمایند، از آنان بر حذر باشید. سوره تغابن: آیه ۱۴.

۷- . اموال شما و فرزندانان صرفاً وسیله آزمایشی برای شمایند. همان: آیه ۱۵.

۸- . ترجمه دیگر: در آن روز، چهره هایی درخشانند. (۳۸) خندان و شادانند (۳۹).

و اینها دو فرقه هستند: یکی سابقون که انبیا و اوصیا و معصومین هستند که می فرماید: (وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ \* فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ \* ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى \* وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ \* عَلَى سُرُرٍ مَوْضَعَةٍ \* وَهُمْ فِيهَا مُتَقَابِلِينَ \* يُطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ \* بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ \* لَا يُصَدِّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنزِفُونَ \* وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ \* وَلَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ \* وَحُورٌ عِينٌ \* كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ \* جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا) (۱).

و فرقه دوم اصحاب یمین که مؤمنین باشند که می فرماید: (وَ اصْحَابُ الِیْمَنِ مَا اصْحَابُ الِیْمَنِ \* فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ \* وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ \* وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ \* وَ مَاءٍ مَسْكُوبٍ \* وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ \* لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ \* وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ \* اِنَّا اَنْشَاْنَاهُنَّ اِنْشَاءً \* فَجَعَلْنَاهُنَّ اَبْكَارًا \* عُرْبًا اَنْرَابًا \* لِاصْحَابِ الِیْمَنِ \* ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى \* وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ) (۲).

اینها هستند که می فرماید: (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّشْفَرَةٌ) «مسفره» به معنی مضمیئه، یعنی نورانی، و از این باب است اسفرار صبح زمانی که طلوع کند و روشن کند، و در وصف آنها می فرماید: (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (۳)، و می فرماید: (يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اٰتِنَا نُورَنَا وَ اٰغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ) (۴). (ضاحكهُ مُسْتَبْشِرَةٌ) که ملائکه بشارت می دهند او را، چنانچه می فرماید: (اِنَّ الَّذِيْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ اَلَّا تَخَافُوْا وَ لَا تَحْزَنُوْا وَ اُبَشِّرُوْا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُوْنَ \* نَحْنُ اَوْلِيَآؤُكُمْ فِي الْحَيٰةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهٰى اَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُوْنَ \* نَزَّلًا مِنْ غَفُوْرٍ رَّحِيْمٍ) (۵).

ص: ۸۱

- ۱- و سبقت گیرندگان مقدمند؛ آنانند همان مقربان خدا، در باغستان های پر نعمت، گروهی از پیشینیان، و اندکی از متأخران، بر تخت هایی جواهر نشان، که روبه روی هم بر آنها تکیه داده اند. بر گردشان پسرانی جاودان به خدمت می گردند. با جام ها و آبریزها و پیاله هایی از باده ناب روان. که نه از آن درد سر گیرند و نه بی خرد گردند. و میوه از هر چه اختیار کنند. و از گوشت پرنده هر چه بخواهند. و حوران چشم درشت، مثل لؤلؤ نهان میان صدف! اینها پاداشی است برای آنچه می کردند. در آنجا نه بیهوده ای می شنوند و نه سخنی گناه آلود. سخنی جز سلام و درود نیست. سوره واقعه: آیات ۱۰-۲۶.
- ۲- و یاران راست؛ یاران راست کدامند؟ در زیر درختان کنار بی خار، و درخت های موز که میوه اش خوشه خوشه روی هم چیده است. و سایه ای پایدار. و آبی ریزان. و میوه ای فراوان، نه بریده و نه ممنوع. و هم خوابگانی بالا بلند. ما آنان را پدید آورده ایم پدید آوردنی! و ایشان را دوشیزه گردانیده ایم. شوی دوست هم سال، برای یاران راست. که گروهی از پیشینیانند، و گروهی از متأخران. همان: آیات ۲۷-۴۰.
- ۳- آن روز که مردان و زنان مؤمن را می بینی که نورشان پیشاپیششان و به جانب راستشان دوان است. [به آنان گویند: «امروز شما را مژده باد به باغ هایی که از زیر درختان آن نهرها روان است؛ در آنها جاودانید. این است همان کامیابی بزرگ»]. سوره حدید: آیه ۱۲.
- ۴- در آن روز، خدا، پیامبر خود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند خوار نمی گرداند: نورشان از پیشاپیش آنان و

سمت راستشان، روان است. می گویند: «پروردگارا، نور ما را برای ما کامل گردان و بر ما بیخشای، که تو بر هر چیز توانایی».  
سوره تحریم: آیه ۸.

۵- . در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»؛ سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند و می گویند: «هان؛ بیم مدارید و غمگین م باشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید. در زندگی دنیا و در آخرت دوستانان ماییم، و هرچه دل هایتان بخواهد در بهشت برای شماست، و هرچه خواستار باشید در آنجا خواهید داشت؛ روزی آماده ای از سوی آمرزنده مهربان است». سوره فصلت: آیات ۳۰-۳۲.

ترجمه:

و صورت هایی در آن روز بر آن صورت ها غبار دود و گرد نشسته. (۴۰) مستوحش، وحشت انگیز و پریشان. (۴۱) اینها کفار و فجار هستند (۴۲) (۱).

تفسیر:

روسیاهی منافقان در قیامت

(وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ) صورت ها سیاه؛ سیاهی کفر و سیاهی معاصی و سیاهی دود جهنم که می فرماید: (فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ) (۲) که خاص کسانی است که بعد از رحلت پیغمبر (ص) کردند آنچه کردند که می فرماید: «ارتد الناس بعد رسول الله الا اربعة أو خمسة» (۳) در حدیث است.

(تَرَهَقُوا قَتْرَةً) فرا گرفته صورت های آنها را ذلت و خفت و خواری، چنانچه می فرماید: (خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ) (۴) و «قتره» همان غبار و دوده است و در حدیث است: «يَعْلُوها سَوَادٌ كَالدُّخَانِ» (۵).

تنبيه:

نظر به اینکه یوم القیامه: (يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ) (۶) است هر کس باطن آن ظاهر می شود بر اهل ایمان: نور ایمان، نور علم - که می فرماید:

«العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء» (۷)، نور اعمال صالحه، نور صفات حمیده بر صورت آنها ظاهر می شود، هر کدام به درجه خود. و غیر مؤمن سواد قلب و سواد کفر و شرک و ضلالت و جهل و صفات خبیثه مثل کبر و حسد و بخل و عناد و امثال آنها، سواد معاصی که در حدیث است که در هر معصیتی یک نقطه سیاه در قلب ظاهر می شود، هرچه زیاد شد سیاهی هم زیاد می شود تا تمام

ص: ۸۲

۱- ترجمه دیگر: و آن روز، چهره هایی است که بر آنها غبار نشسته (۴۰) و آنها را تاریکی پوشانده است (۴۱) آنان همان کافران بدکارند (۴۲).

۲- اما سیاه رویان به آنان گویند: آیا بعد از ایمانتان کفر ورزیدید؟ پس به سزای آنکه کفر می ورزیدید این عذاب را بچشید. سوره آل عمران: آیه ۱۰۶.

۳- تمام مردم بعد از رسول خدا (ص) مرتد شدند به غیر از چهار یا پنج نفر. این روایت به دو گونه در منابع آمده است: «إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَرْتَدُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) غَيْرَ أَرْبَعَةٍ». ر. ک: کتاب سلیم بن قیس: ص ۱۶۲؛ غایه المرام: ج ۲، ص ۹۷ و

- بحار الأنوار: ج ۲۸، ص ۲۸۲ و «ارتدَّ الناسُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) إِلَّا ثَلَاثَهُ». ر.ك: الاختصاص: ص ۶؛ رجال بن داود: ص ۲۷۱؛  
غايه المرام: ج ۶، ص ۴۲؛ بحار الأنوار: ج ۲۴، ص ۲۷۴، ح ۱۰۱۷ و كتاب الأربعين «ماحوزی»: ص ۲۹۱.
- ۴- . دیدگان نشان به زیر افتاده، خواری آنان را فرو می گیرد. سوره قلم: آیه ۴۳ و معارج: آیه ۴۴.
- ۵- . سیاهی مانند دود آن را در برمی گیرد. ر.ك: زاد المسیر: ج ۸، ص ۱۸۶ و تفسیر غریب القرآن: ص ۲۷۰.
- ۶- . آن روز که رازها همه فاش شود. سوره طارق: آیه ۹.
- ۷- . علم نور است، خدا آن را در قلب هر که بخواهد قرار می دهد. مصباح الشریعه: ص ۱۶؛ المسترشد: ص ۹ و جامع السعادات: ج ۱، ص ۳۹.

صفحه قلب سیاه گردد(۱). در یک حدیث می فرماید: «صار قلبه منکوسا»(۲). در یک حدیث می فرماید: «لا یرجی بخیر»(۳). این سیاهی در صورت ها ظاهر می گردد.

﴿أَوْ لَيْتَكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ﴾ اینها که به این صورت وارد محشر می شوند کفره فجره هستند ﴿أَوْ لَيْتَكَ هُمُ الْكَافِرَةُ﴾ کفره جمع کافر است مثل کفار، و فجره جمع فاجر است مثل فجّار و جمع محلاً به الف و لام افاده عموم می کند، شامل جمیع کفار و فجّار می شود، و کفر در لغت به معنی ستر است و از این باب است که می فرماید: ﴿وَ يُكْفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾(۴) و از همین باب است کفّارات که ستر می کند گناهان را: ﴿لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي أَعْمَلُوا﴾(۵). و توبه کفار گناهان است که می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾(۶). و همچنین بلیّات و مصائب و امراض که کفار گناهان است و به همین معنی است کفران نِعَمِ الهی که استناد به غیر حق می دهد مقابل شکر نِعَم. و در اینجا مراد ستر حق است و این مصادیق زیادی دارد مشرکین به جمیع اقسام: شرک ذاتی، صفاتی، افعالی، عبادتی، نظری که امر توحید بر آنها مستور است، کفار، یهود، نصارا مجوس که دین مقدس اسلام بر آنها مستور یعنی معتقد نیستند، اهل ضلالت مخالفین معاندین ناصبین که حقّ ائمه اطهار (علیهم السّلام) و امامت آنها را اقرار ندارند، چنانچه در زیارت جامعه کبیره می گویی: ﴿مَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ، وَ مَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ﴾(۷). اما شرک آنها اینکه خلفای سه گانه را شریک علی (ع) قرار دادند، و اما کفر آنها کفر جحودی بود که یقین داشتند و انکار کردند مثل فرعونیان که می فرماید: ﴿وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾(۸).

و ملحق به آنها اهل بدع و منکرین ضروریات دین که احکام کفار بر آنها بار است با زیاد.

فرق فاسق و فاجر

﴿الْفَجْرَةُ﴾ فرق است بین فاسق و فاجر، فاسق کسی را گویند که مرتکب کبیره یا اصرار بر صغیره یا منافیات مروّت شود مقابل عادل که مجتنب از این سه باشد. فاجر کسی را گویند که پرده شریعت را

ص: ۸۳

۱- در منابع حدیث به این صورت آمده: «إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةٌ سَوَادِيَّةٌ فَإِنْ تَابَ إِنَّمَحَتْ وَ إِنْ زَادَ زَادَتْ حَتَّىٰ تَغْلِبَ عَلَيْهِ قَلْبُهُ فَلَا يُفْلَحُ بَعْدَهَا أَبَدًا» کافی: ج ۲، ص ۲۷۱، ح ۱۳؛ وسائل الشیعه: ج ۱۵، ص ۳۰۲، ح ۱۲ و بحار الأنوار: ج ۷۰، ص ۳۲۷، ح ۱۰.

۲- قلب او واژگون شده گردید. این جمله در منابع یافت نشد.

۳- امیدی به خیر او نیست. کافی: ج ۲، ص ۲۹۰، ح ۷؛ تهذیب الأحکام: ج ۸، ص ۱۱۴ و وسائل الشیعه: ج ۱۵، ص ۳۴۱، ح ۷، در منابع «لا یرجی بخیر» آمده است.

۴- و بخشی از گناهانتان را می زداید. سوره بقره: آیه ۲۷۱.

۵- تا خدا، بدترین عملی را که کرده اند، از ایشان بزداید. سوره زمر: آیه ۳۵.

۶- ای کسانی که ایمان آورده اید، به درگاه خدا توبه ای راستین کنید، امید است که پروردگارتان بدی هایتان را از شما

بزداید. سوره تحریم: آیه ۸.

۷- . هر کس شما را انکار کند، کافر است و هر کس با شما جنگ کند، مشرک است. من لا یحضره الفقیه: ج ۲، ص ۶۱۳،

(زیارت جامعه)؛ المزار «مشهدی»: ص ۵۲۸ و هدیه الزائرین و بهجه الناظرین: باب ۸، زیارت جامعه، ص ۳۸۱.

۸- . و با آنکه دل هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند. سوره نمل: آیه ۱۴.



پاره کند و متجاهر به فسق باشد که امروز در جامعه بسیاری علناً چه می کنند و مسلماً صدی نود آنها بی ایمان هستند یا بی ایمان از دنیا می روند.

ص: ۸۴

روی در هم کشید و رخ برتافت. (۱) برای آنکه نابینا آمدش. (۲) و چه دانی، شاید او پاکی پذیرد، پاک گردد. (۳) یا پند گیرد پس پند و اندرز او را سود دهد. (۴) اما کسی که خود را بی نیاز پنداشت (از پند تو و قرآن) (۵) پس تو به او روی آوردی و به وی پردازی. (۶) با آنکه باکی بر تو نیست که او پاکی نپذیرد، پاک نگردد. (۷) و اما آنکه نزد تو آمده می کوشد (در طلب حق) (۸) در حالی که می ترسد (از خدا) (۹) پس تو از او روی می گردانی (به دیگری سرگرم می شوی) (۱۰) باز ایست (از چنین کار) همانا آن آیات یادآوری است، پند است. (۱۱) پس هر که خواست، آن را یاد گیرد، یاد دارد. (۱۲) (آن قرآن) در نامه های گرامی داشته است. (۱۳) بلند مرتبه، پاکیزه، پاک داشته (از دروغ و باطل) (۱۴) به دست های نویسندگان، سفیران (کاتبان وحی یا سفیران خدا به سوی پیغمبران). (۱۵) بزرگواران، نیکوکاران. (۱۶) کشته باد آدمی، چه ناسپاس، ناگرویده است. (۱۷) از چه چیز آفریدگار او را آفرید؟ (۱۸) از نطفه ای آفریدش پس اندازه دادش. (۱۹) سپس راه را بر ایشان آسان کرد. (۲۰) آنگاه بمیرانیدش و بعد او را در گور کرد. (۲۱) پس آنگاه که خواهد برانگیزدش. (۲۲) به راستی که آنچه خدایش فرمود هنوز نگذارده و انجام نداده است. (۲۳) پس باید آدمی به خوراکش بنگرد. (۲۴) همانا که ما آب باران را فرو ریختیم، فرو ریختنی. (۲۵) بعد زمین را شکافتیم، شکافتنی. (۲۶) پس در آن زمین دانه ای رویاندیم. (۲۷) و انگور و سبزی. (۲۸) و درخت زیتون و خرما. (۲۹) و بوستان های بزرگ با درخت های ستبر. (۳۰) و میوه و گیاه زار، چراگاه. (۳۱) جهت بهره مندی، شما را و ستورانان را. (۳۲) پس آنگاه که آن بانگ که همه بشنوند آید. (۳۳) روزی که مرد از برادرش بگریزد. (۳۴) و از مادرش و پدرش. (۳۵) و از همسرش و فرزندانش (پسرانش). (۳۶) هر مردی از آنها را در چنان روز حالی و کاری است که وی را بسنده باشد. (۳۷) روی هایی در آن روز روشن و تابان است. (۳۸) خندان و شادان. (۳۹) و روی هایی که بر آنها گرد است (گردآلود). (۴۰) تاریکی و سیاهی آنها را فروپوشد، فراگیرد. (۴۱) آنان، همان ها، کافران بدکارند. (۴۲)

تناسب دو سوره

شیخ طبرسی در تفسیر مجمع می گوید: «چون خداوند ختم فرمود آن سوره (النازعات) را به ذکر بیم دادن پیغمبر کسی را که از قیامت می ترسد (اشاره به آیه انما انت منذر من یخشیها) این سوره را آغاز فرمود به ذکر بیم دادن آن حضرت گروهی را که امید به سلامشان دارد و روی گرداندنش از کسی که می ترسد (از خدا یا قیامت). به نظر ما تناسب این دو سوره بیشتر از آن اندازه ای است که طبرسی یاد کرده اند، زیرا:

---

۱- . تفسیر نوین، محمد تقی شریعتی، ویرایش محمد بدیعی، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۹۳-۲۳۹.

۱. در این سوره از سر و کار داشتن پیغمبر اسلام با مشرکان قریش و دعوت و تبلیغ آن بزرگوار و تمرد و طغیان آنان گفتگو می شود. و در سوره پیش، از سر و کار موسی با فرعون و دعوت و تبلیغ موسی و طغیان و تمرد فرعون سخن رفته است؛ و در این سه سوره همان طور که در تفسیر سوره «نبأ» گفتیم، منشأ همه مفاسد و سد عموم اصلاحات به مسلمین شناسانده شده است. و همین طبقه می باشد که در سوره «نبأ» به نام سرکشان (طاغین) یاد شد؛ و در سوره «النازعات» نمونه بارز و مشهورشان که فرعون طاغی باشد معرفی گردید؛ و در این سوره به عنوان مردم مستغنی (من استغنی) از آنها بحث می شود و لجاجت و خودخواهی و حق ناپذیری این دسته را خداوند بیان نموده و در صورت خطاب و عتاب به پیغمبر تکلیف مسلمان ها را با آنها معلوم می دارد و از اعتنا و احترام نسبت به چنین گروهی منع می فرماید.

۲. در هر دو سوره از انکار کفار و روی گرداندنشان از دین و باور نداشتن رستاخیز حساب و کتاب نکوهش فرموده و از شادید قیامت و شکنجه دوزخ بیمشان می دهد.

۳. در هر دو سوره از فرشتگان یاد و تجلیل شده است، در این سوره به عنوان «سفره کرام» و در آن سوره به صورت سوگند به آنها (بر یکی از وجوه معانی آیات).

۴. در هر دو سوره بر اثبات آفریدگار استدلال شده و از آفرینش انسان و کیفیت فراهم آمدن روزی او و موجبات آسایش و ادامه حیاتش گفتگو شده است.

۵. در هر دو سوره از شادید و سختی های توانفرسا و سهمگین رستاخیز و از تقسیم مردم به نیک و بد و بهشتی و دوزخی، سخن رفته است و در حقیقت هر دو سوره نظیر یکدیگرند.

#### شأن نزول

مفسران گفته اند: «پیغمبر با جمعی از اشراف قریش سخن می گفت و آنها را به اسلام دعوت و تبلیغ می فرمود و اندرز می داد، در اثنای این گفتگو عبدالله بن امّ مکتوم وارد شد و چون نابینا بود متوجه نشد که چه کسانی در حضور رسول اکرم هستند و نیز ملتفت نبود که آن حضرت مشغول سخن گفتن است، به محض ورود عرض کرد: یا رسول الله مرا تعلیم ده و از آنچه بر تو نازل گشته بر من بخوان. پیغمبر (ص) ساکت شد و او گفتارش را تکرار کرد.» تا اینجا هیچ اختلافی در میان مفسران نیست. و دنباله داستان چنین است: «یکی از حضار مجلس از رفتار این نابینا و گفتار بی موقعش دلگیر شده و روی در هم کشید و از او پشت کرده، متوجه اغنیا گردیده و به آنها پرداخته است. و آیات عتاب آمیز اول سوره درباره همین شخص نازل شده است.» مورد اختلاف، همین رو گرداننده است که هر کس باشد عتاب نیز متوجه او خواهد بود.

عموم مفسران سنت و جماعت و بعضی از مفسران شیعی رو گرداننده را شخص پیغمبر دانسته و عتاب را نیز متوجه آن بزرگوار پنداشته اند. برخی از دانشمندان شیعه گفته اند: یکی دیگر از حضار مجلس غیر از پیغمبر، از ابن مکتوم رو گرداننده است، و باز درباره آن کس که آیا یکی از اصحاب یا یک مرد اموی یا دیگری بوده اختلاف نموده اند. و ما در خاتمه تفسیر این سوره، هم درباره شأن نزول این سوره، و هم درباره عتاب های قرآن مشروحاً بحث خواهیم کرد.

عَبَسَ وَتَوَلَّى (١) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (٢) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزَكَّى (٣) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى (٤)

خداوند در دو آیه اول سوره (بعد از بسم الله آیه دوم و سوم) از کسی که از آن نابینا روی در هم کشید و روی برگردانده است به صورت غایب یاد می کند و در آیات بعد همان روی در هم کشنده را مخاطب ساخته، می فرماید: «تو چه می دانی، شاید همین نابینا پاکی پذیرد؟!». بنابراین کسی که نابینا نزدش آمده و او روی در هم کشیده و صورتش را برگردانده (۱) همان کسی است که در آیات بعد مورد خطاب و عتاب واقع گردیده است.

شیخ طبرسی در مجمع می فرماید: و گفته اند در این تعبیر لطفی بزرگ از خداوند برای پیغمبرش می باشد؛ زیرا در موضوع روی در هم کشیدن وی را مخاطب نساخت و نگفت تو روی در هم کشیدی: «عبست»، وقتی از عبوس گذشت به خطاب برگشته و فرمود: «تو چه دانی» یعنی وظیفه تو تزکیه و تذکره است و بر تو است که با تعلیم عقاید و اخلاق پاک مردم را از شرک و کفر و هم از آلودگی های اخلاق ناپسند پاک و پاکیزه سازی و با پند و اندرز که از آیات و احادیث بر آنها خوانی رفتار و اعمالشان را اصلاح فرمایی.

بنابراین هنگامی تعلیم و تبلیغ تو سودمند است که شنونده، پاکی پذیر و پندشو باشد، و تو چه می دانی که این نابینا چنین نیست؟ یعنی تو از خود علمی نداری مگر آنکه خداوند تو را دانا ساخته باشد.

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى (۵) فَأَنْتَ

لَهُ تَصَدَّى (۶) وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكِي (۷): یعنی اما کسی که از اشراف و بزرگان قوم به ثروت و مالش از شنیدن قرآن بی نیازی می جوید و خود را بی نیاز می پندارد، پس تو به سویش رو می آوری، با آنکه تو پیغمبری و وظیفه ات فقط تبلیغ است و بر تو باکی نیست که او پاکی نپذیرد و با غرور و تکبرش در آلودگی کفر و شرک باقی ماند و خود را از تو و قرآنت مستغنی پندارد.

وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسِيْعًا (۸) وَ هُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰): اما کسی که نزد تو آمده در کار خیر و طلب هدایت می کوشد، در حالی که از خدا می ترسد و از گمراهی بیم دارد، پس تو به او بی توجهی نموده به دیگران سرگرم می شوی.

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶)

این آیات در مقام بیان عظمت و اهمیت وحی و قرآن است. نخست با لفظ کلاّ که حرف زجر و ردع است پیغمبر را (۲) از چنین عملی در آینده باز می دارد که مبادا از این پس از کسی که طالب هدایت است روی گردانده به مردم توانگر اقبال کنی، هر چند به منظور تقویت دین باشد، زیرا ایمان به وحی الهی و قبول قلبی قرآن، دلی پاک و نورانی می خواهد. با محبت و دلجویی نمی توان تیره دلان مغرور و جاه طلبان دنیاپرست را دیندار و مسلمان ساخت، وظیفه تو تبلیغ است و بس و قرآن هم یادآوری است، سرشت بشر هم بر خداشناسی است، هر کس نور فطرت را در سراچه دل خاموش نکرده باشد،

۱- . مقصود این است که مرجع ضمائر غایب در دو آیه اول و ضمائر خطاب در آیات بعد یک فرد است و در این جهت اختلافی میان مفسران نیست، جز اینکه سایر مفسران می گویند: از غیبت به خطاب عدول شده (صنعت التفات). و شیخ طوسی در التبیان (۱۰/۲۶۹) بعد از دو آیه آغاز سوره لفظ «قل یا محمد» را در تقدیر می گیرد که بازهم در وحدت مرجع ضمائر فرقی نمی کند.

۲- . مجمع البیان (۱۰/۲۶۷) و منهج الصادقین (۱۰/۱۵۲)، ردع و منع را متوجه رسول اکرم دانسته اند و اضافه کرده اند که معلوم می شود این عمل در گذشته معصیتی نبوده است، ولی پس از ورود منع انجامش گناه خواهد بود.

خواهد پذیرفت، چه بسا اشراف و اعیان ثروتمندی که فکری پست و روحی پلید و دلی ناپاک و آلوده دارند، اینها را با قرآن سنخیتی نیست.

[بحث لفظی]

«صحف» جمع صحیفه است. هر نوشته ای را عرب صحیفه می گوید. بعضی از مفسران گفته اند: مقصود لوح محفوظ است و بعضی دیگر آن را نوشته های فرشتگان نویسنده وحی الهی دانسته اند. در این دو صورت معنی واقعی کلمه بر ما مجهول است، فقط وظیفه ما اعتقاد به آنها است و دانستن حقیقت آنها بر ما نیست. مانند حقیقت جن و ملک و بسیاری از امور عالم آخرت. برخی دیگر گفته اند: مقصود کتب انبیا است، یعنی این گونه حقایق قرآنی در وحی سایر انبیا نیز هست و نیز صحف را به معنی اوراق و جزوه ها و نسخه های قرآن هم گرفته اند که به واسطه کلمات قرآن عظمت و بزرگی یافته اند و دارای رفعت مقام و طهارت معنوی شده اند.

«مطهره» یعنی پاک شده و منزّه از دروغ و گمراهی و مطالب متناقض و خلاف حقیقت.

«سفره» این لفظ جمع است و ممکن است مفردش سافر باشد که به معنی نویسنده است و از همین ماده سفر (بر وزن مصر) به معنی کتاب است که جمعش اسفار یعنی کتاب ها می باشد، در این صورت مقصود از سفره، کرام الکاتبین (۱)، یعنی فرشتگان کاتب وحی خواهند بود. و ممکن است مفردش سفیر باشد که به معنی فرستاده است، در این صورت مقصود از سفره، فرشتگان وحی خواهند بود که از جانب خدا به سوی پیغمبران فرستاده می شوند. و بعضی گفته اند: «سفره» از فعل «سفر» به معنی «اصلاح» می آید. در این فرض، سفره به معنی مصلحین خواهد بود، یعنی انبیا و یا مصلحان از امت اسلام که در اصلاح حال خلق و جامعه می کوشند.

طبرسی به نقل از قتاده می گوید: مقصود از سفره قاریان قرآند که آن را می نویسند و می خوانند. و نیز می گوید: فضیل بن یسار از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: حافظان قرآن که به آن عمل می کنند با فرشتگان همگام می باشند.

«کرام» جمع کریم یعنی کسانی که کرامت نفس آنها مانع از این است که خود را به معاصی آلوده نمایند.

«برره»: جمع بارّ یعنی صالحان باتقوا.

این چند آیه (از آیه ۱۳ تا آخر آیه ۱۶) در وصف عظمت و جلالت قرآن است: اوراقی که آیاتش بر آن نوشته است گرامی و والا و پاک و پاکیزه است و نویسندگانش پاکان و نیکان و بزرگواران و شایستگان.

قُبِّلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيْ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳)

در این آیات از طبع سرکش و لجوج و معاند آدمیزاد که در میان همه جانوران تنها موجود معصیت کار و ناسپاس است، به شدیدترین عبارات نکوهش به عمل آمده، آنگاه اندکی از آثار قدرت و حکمت



۱- . چنین ترکیبی که صفت دارای الف و لام و موصوف خالی از آن و نکره باشد، در عربی غلط است، ولی در فارسی معمول و متداول و صحیح است؛ مثل: حجرالاسود و مسجدالحرام و کرام الکاتبین، و علامه قزوینی در بیست مقاله (ص ۲۵۰) مفصلاً در این باره سخن گفته اند. در عربی نیز به صورت اضافه استعمال شده است و اینکه در برخی کتب نحوی و درسی آمده است که: «و لایضاف موصوف الی صفته و لاصفه الی موصوفها.» مبنایی ندارد و در آینده باز در همین تفسیر به این مطلب خواهیم پرداخت. ان شاء الله تعالی.

آفریدگار در وجود انسان یاد شده است تا روشن شود که انکار خدا و فردا با این همه ادله درونی و بیرونی و انفسی و آفاقی، چه اندازه طغیان و تمرد می‌خواهد و چنین عنصر عاصی خطاکار، چه مقدار سزاوار مذمت و تقبیح و مستوجب عذاب و عقاب است.

قَبِلَ الْإِنْسَانُ: این آیه مشتمل بر نفرین و تعجب است. بدیهی است که نه نفرین و نه تعجب برای پروردگار معنی ندارد، ولی قرآن با روش محاوره مردم با آنها سخن می‌گوید. نفرین از خداوند برای نشان دادن خشم شدید الهی و مغضوب و ملعون و مستوجب عذاب بودن نفرین شده است. و همچنین تعجب در قرآن به این معنی است که این مورد جای (۱) تعجب است، همان طور که استفهام های قرآن نیز برای مقاصد دیگری مانند انکار و تقریر و غیره است.

ما در فارسی می‌گوییم مرده باد، ولی عرب به جای آن، کشته باد یا خدای بکشد می‌گوید. و زننده ترین نفرین تازیان همین است و با گفتن آن درباره کسی چنین می‌فهمانند که فساد حال و زشتی اخلاق و افعال او به جایی رسیده که دیگر لیاقت زندگی و بقا ندارد و دریغ است که از نعمت حیات بهره برد. در این آیه علت نفرین نیز به کوتاه ترین عبارت و کامل ترین معنی ذکر گردیده است که «ما اکفره» باشد.

مَا أَكْفَرُهُ: ممکن است فعل تعجب باشد. یعنی چه بی ایمان و ناگرویده و ناسپاس است. لفظ کفر اصلاً به معنی پوشاندن است و از این جهت به زارع کافر گفته می‌شود، چون بذر را در زیر خاک پنهان می‌کند.

خداوند در آیه ۲۰ سوره حدید می‌فرماید: (كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ) یعنی: مانند بارانی که رستنی مولود از آن کشاورزان را خوش آمد.

در این آیه کریمه زندگی ناپایدار دنیا به سبزه خرم بهاری تشبیه شده است که هر چند دلربا و خوشایند و جالب است، ولی در اندک مدتی به زردی و خشکی می‌گراید و به خاشاکی مبدل می‌شود. به طوری که برخی از مفسران گفته اند: کفار در این آیه به معنی برزگران و کشاورزان می‌باشند. پس معنی کفر همان پوشاندن و پنهان ساختن حق است، نه ندانستن و شناختنش و کفران نعمت نیز مستور داشتن و به مقتضای آن عمل نکردن و شکر نگزاردن است. بنابراین باید گفت: کفر هم در حقیقت همان کفران نعمت عظمای دیانت است که ایزد منان با مبعوث ساختن پیغمبر برای تبلیغ و تعلیم آن بر اهل ایمان منت نهاده است: (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا) (۲)، حال با آنکه خداوند انسان را بر فطرت دینی آفریده و نیروی کشف و شهود قلبی و تدبر و تفکر دماغی و مغزی به وی بخشیده و آیات و نشانه های قدرت و حکمت خود را در همه کاینات و موجودات به وضوح و روشنی نهاده است و پیغمبران را نیز برای بیداری و یادآوری و راهنمایی و نشان دادن آیات و نشانه های وجود پروردگار و نعمت های بی حد و حصر مادی و معنوی او فرستاده است، باز هم به کفر می‌گراید و کفران نعمت می‌کند، به راستی که تعجب آمیز و شگفت انگیز است و چه اندازه این جانور کافر کیش و ناسپاس است.

باشد، چنانکه بسیاری از مفسران بزرگ گفته اند.

۲- . یعنی محققاً خداوند بر مؤمنان منت نهاده، آنگاه که در میانشان پیامبری برانگیخت.

و ممکن است جمله «ما اکفراه» استفهامیه باشد. در آن صورت معنی آیه چنین می شود «کشته باد آدمی، چه چیز او را کافر و ناسپاس ساخته است؟» با آنکه هر برگ کوچکی از گیاه و هر حشره بسیار خردی که به چشم نمی آید از جانور و هر ذره ای با دستگاه حیرت انگیز و نیروی خارق العاده اش کتابی و دفتری برای معرفت کردگار است. کدام یک از این همه آیات روشن و براهین محکم متقن وی را به کفر و الحاد رهبری کرده است؟ و یا با این همه نعمت های فراوان که قابل شماره نیست (وَ إِن تَعِدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا) (۱)، چرا آدمی این سان حق ناشناس و ناسپاس باشد؟ کافی است که برای شناخت الطاف یزدانی و قدرت لایتناهای قادر متعال، از همه آثار قدرت که در این جهان با عظمت پیدا و هویدا است، چشم فرو بندد و فقط در خویشتن بنگرد و نیک بیندیشد که چه بوده و چه هست و چه خواهد شد؟

مِنْ أَى شَىءٍ خَلَقَهُ:

نخست توجه کند که آفریدگار او را از چه چیز پست و پلید و متعفن و در عین حال شگفت انگیز آفریده است. ماده اصلی وجود این انسان متکبر مغرور خدانشناس چیست؟

مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۲): واقعاً شگفت انگیز است و حیرت آور، عقل همه دانشمندان را سرگردان ساخته است. در آب منی ذرات بسیار ریزی که با چشم دیده نمی شود و فقط زیر میکروسکوپ باید دید، شناور است. این ذرات منی مرد به شکل نوزاد قورباغه است و تقریباً شبیه زالوی کوچک با سری بزرگ و دمى باریک (اسپرماتوزئید) و در منی زن مدور است. بعد از انتقال منی مرد به رحم زن، ذرات زالو مانند نطفه مرد به طرف همان ذره مدور منی زن (اوول) هجوم آورده، او را احاطه می کنند، مانند عاشق بی قراری برگرد معشوق می چرخند تا یک یا دو بیشتر وارد آن می شوند، هر یک از آن ذرات یک بچه می شود، بنابراین به تعداد آنها زن دارای یک یا دو یا بیشتر کودک می گردد. به محض ورود جراثومه مرد در جراثومه زن، فوراً دایره آن بهم آمده و دم آن زالو را قطع می کند و شروع به فعالیت و رشد می نماید تا نه ماهه شده و چهارده ماهی از افق رحم ظاهر می شود.

دانشمندان متخصص در این رشته، برای اینکه خردی این ذره را به ما بفهمانند، گفته اند: اگر نطفه هایی که تمام انسان های موجود روی زمین از آنها به وجود آمده اند یک جا جمع کنیم، یک انگشتانه را پر نخواهد کرد. همین ذره کوچک ناچیز غیر محسوس است که تمام بدن انسان از استخوان و رگ و پی و خون و گوشت و پوست و همه اعضا، از جهاز هاضمه و قلب و ریه و چشم و گوش و غیره، از آن به وجود می آید. علاوه مانند کتاب رمزی نه تنها خصوصیات جسمی و حالات روحی پدر و مادر، بلکه اوصاف بدنی و روانی آبا و اجداد قرون گذشته را در خود محفوظ دارد. خصوصیات نژادهای مختلف از رنگ و قیافه و شکل، زشتی و زیبایی، بلندی و کوتاهی، نقص و کمال، ضعف و نیرو و همه و همه در نطفه ثبت است و شعوب و تمایل با هم تفاوت می کنند.

از این بیان اندازه دادن به آدمی نیز معلوم شده، آن هم چه اندازه دقیق که حتی خطوط چهره و بزرگ و کوچک بودن قد و چشم و لب و جمجمه، همگی در نطفه مندمج و مندرج است و نیز اندازه کلی در نوع بشر و عمر او و اجزا و اعضایش که عموماً به میزان معین است، اگر گاهی یک فرد ناقص یا مریض را ببینیم که در سی سالگی به اندازه کودکی پنج ساله است یا بیش از حد تنومند و بلند قامت

۱- .سوره نحل، آیه ۱۸.

۲- . در کتاب راز آفرینش انسان (ص ۱۲۴) تحقیقی عالمانه و جالب راجع به نطفه شده است که شایسته است عموم کسانی که اطلاعاتی در این باره ندارند آن را بخوانند.

است، آن وقت لطف پروردگار را در این اندازه موجود و معمول می فهمیم و همچنین اندازه ادوار حیات از موقع بودن در رحم تا زمان کمال رشد.

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ: پس راه را برایش آسان ساخت. آری راه خروج از رحم و فهماندن حاجاتش را با گریه و فریاد و راه ادامه حیات و کسب معاش و تکثیر نسل و دفع مضرات و جلب منافع و راه استفاده از اعضا و اندام به راهنمایی عقل و تقویت نیروها و غرایز و بالاخره راه تحصیل علم و هنر و وصول به کمال معرفت پروردگار و به جا گذاشتن نام نیک. همه این راه ها را معنی آیه متضمن است.

ثُمَّ أَمَّا يَتَهُ فَأَقْبَرَهُ: پس میراندش آنگاه او را در گور کرد. خداوند مرگ را در ردیف نعمت هایی که به انسان داده و لطف و عنایت هایی که درباره اش مبذول داشته آورده است، زیرا مرگ از بزرگترین نعمت های خداوند است. امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «دنیا میدان مسابقه مؤمن است که همواره مانند شرکت کنندگان در مسابقه اسب دوانی در کار مسارعت و مسابقت خیرات و حسنات است و کار و عمل همتش، و مرگ ارمغانش، و بهشت هدفش می باشد».

سقراط می گفت: «مرگ برای حکیم سعادت است، زیرا اگر به فرض محال مرگ عدم و نیست شدن باشد پس خواب خوشی خواهد بود که هیچ رؤیایی آن را پریشان نمی سازد و اگر انتقال باشد پس از رنج و مشقت زندگی به عالم وسیع و باقی منتقل خواهد شد که تا ابد در نعمت و لذت و سعادت خواهد بود.» خداوند در قرآن کریم به یهود خطاب می فرماید که «اگر شما اولیای خدایید چنانکه می پندارید، پس آرزوی مرگ کنید.» زیرا صفت بارز و ممتاز و مشخص اولیای خدا همین آرزوی مردن است. امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «سوگند به خدا که فرزند ابی طالب انسش به مرگ بیشتر از انس شیرخوار به پستان مادرش می باشد.» مگر چه نعمتی بالاتر از انتقال از خانه مخفوف به بلا و مصیبت و مملو از رنج و مشقت به سرای جاویدان سراسر نعمت و سعادت است؟ حال اگر کسی در نتیجه اعمال زشت و ناروای خود این سعادت را به شقاوت تبدیل نماید، تقصیر با خود اوست؛ همچنانکه بسیاری از بدان و بدکاران سایر نعمت ها را ضایع می سازند.

اما اینکه در گور کردن را خداوند به خود نسبت داده است، از این جهت است که غریزه دفن اموات را خداوند به بشر عنایت فرموده است تا اموات بشر مانند اجساد سایر جانوران دورافکننده نشود و طعمه درندگان و حیوانات گوشتخوار نگردد و شرافت آدمی بعد از مرگ نیز محفوظ ماند.

این است آنچه مفسران در این باره گفته اند، ولی به نظر اینجانب این آیات کریمه در مقام نشان دادن قدرت نامحدود پروردگار است نه شماره نعمت های خداوند و به منکران قیامت می فهماند که آن قادر مطلق که این همه آثار قدرتش را در وجود خودتان ارائه فرموده است و هیچ گاه از زمانی که نطفه بودید تا انسان کاملی شدید و بعد که می میرید و خاک می شوید حتی لحظه ای بر شما نگذشته که تحت تسلط و تصرف او نباشید، پس از مرگ نیز از حیطة و تسلطش خارج نخواهید بود که شما را برانگیزد و جزا دهد.

لفظ قبر هم کنایه از خاک شدن و به خاک برگشتن است و گرنه اولاً همه بشر امواتشان را در گور نمی کنند و ثانیاً بعضی جانوران نیز مردگانشان را دفع می نمایند. همچنانکه حضرت صادق (ع) در توحید مفضل تصریح فرموده است و مشاهدات نیز

آن را تأیید می نماید و عجیب تر آنکه خود قرآن می فرماید: کلاغی دفن برادر مقتول را به یکی از پسران آدم یاد داد. پس آدمیزاد به هدایت غریزه به دفن مرده ها پرداخته، بلکه آن را از پرنده ای آموخته است. در عین حال دسته ای اموات را می سوزانند

ص: ۹۱

و گروهی آنها را با وضعی مخصوص در محوطه ای می گذارند و خوراک لاشخورها می شوند. یکی از افاضل مورد اعتماد نقل می کرد که شبی سیرسیرکی را در اطاق مدرسه سپهسالار قدیم کشتم و آخر شب دیدم جمعی سرسیرک آمدند و او را برداشته و با چنان سر و صدا و هیاهویی به پستوی اطاق کشیدند که درست گویا جمعیتی جنازه عزیزشان را با گریه و نوحه حمل می کردند و بسیاری از حشرات و جانوران، مرده ها را دفن می نمایند.

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ: پس (هرگاه بخواهد برانگیزدش) تا پاداش شکر نعمت ها و کیفر کفران آنها را بگیرد و ببیند و سزا و جزای کفر و ایمانش را بیابد.

(كَأَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ): وقتی آفریننده حکیم عضوی یا نیرویی به موجودی می بخشد در حقیقت فرمان کار زدن آن عضو و استفاده از آن نیرو را داده است. دادن چشم و گوش همان امر به دیدن و شنیدن است و بخشیدن غریزه جنسی امر به ازدواج. خداوند به آدمی قوه تدبیر و تعقل مرحمت کرده است تا بتواند از محسوس به نامحسوس پی برد. غریزه دینی و فطرت خدانشناسی را در نهادش نهاده است و با الهام فطری بزهکاری و پرهیزگاری را به وی شناسانده است. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا.

علاوه بر اینها پیغمبران را نوبت به نوبت فرستاده تا فطرتش را بیدار سازند و موجبات خشنودی یا خشم پروردگار را به او معرفی کنند و اوامرش را تبلیغ نمایند، ولی انسان سرکش و متکبر نه اوامر فطری و غریزی را کار بسته و نه به فرمان پیغامبران گردن نهاده است. از کلمه لما (نه هنوز) چنین فهمیده می شود که از آدمی با این ساختمان و خلقت و این همه پیغمبران و وحی الهی و کتب سماوی چنین توقع و انتظاری می رفته است که خدانشناس و پرهیزگار شود و نشده است. (۱)

این انجام ندادن اوامر، یا مربوط به انسان کافر است (مرجع دو ضمیر یقض و امره انسان در قتل الانسان باشد) یا مطلق انسان به اعتبار اکثر و اغلب افراد یا به لحاظ طبیعت و روحیه سرکش و نافرمانبرش که جز افرادی که به برکت تربیت دینی و پیروی از پیغمبران، خدانشناس و پرهیزگار شده اند سایرین چنین هستند. و در بسیاری از آیات انسان به طور مطلق نکوهش شده است. و ما در آینده قدری مشروح تر در این باره سخن خواهیم گفت؛ ان شاء الله تعالی.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ (۲۴) (۲) أَنَا (۳) صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعَبًّا وَقُضْبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَّكُمْ وَ لِلْأَنْعَامِ كُفًّا (۳۲)

ص: ۹۲

- ۱- مفسرانی که خیال کرده اند «لما» در این آیه به معنی «لم» می باشد، از این نکته دقیق غافل بوده اند.
- ۲- مرحوم فیض در تفسیر صافی (۵: ۲۸۶ / ۳۲) از کافی چنین نقل کرده است که: «از حضرت باقر(ع) روایت کرده اند که از وی پرسیدند: مقصود از طعام در این آیه چیست؟ فرمود: مقصود این است که انسان باید به علمش بنگرد که از کی آموخته است؟». فیض می گوید: «همچنانکه آدمی روح و بدن دارد طعام نیز جسمانی و روحانی می باشد و همان طور که مأمور است به غذای جسمش بنگرد تا ببیند که منشأش آبی است که از آسمان نازل می شود و زمین شکافته می گردد، لازم است به غذای روحانش نیز ببیند تا بداند که آن هم از آسمان از جانب خدا نازل می گردد. بدین طریق که باران وحی بر زمین



نبوت و شجره رسالت و سرچشمه حکمت می بارد تا از آنها حبوب حقایق و میوه های معارف بیرون آمده و ارواح آنانکه قابل تهذیب و تربیت هستند از آنها تغذیه می نمایند. پس اینکه امام باقر(ع) می فرماید باید آدمی به علمش بنگرد که از چه کسی فرا می گیرد، یعنی شایسته دانش خود را از اهل بیت نبوت بگیرد که مهابط وحی و سرچشمه های حکمت می باشند و علومشان از جانب پروردگار است، چنین علمی است که صلاحیت دارد غذای روح شود، برخلاف کسانی که رابطه ای میان آنها و خداوند از حیث وحی و الهام نیست که دانش آنان یا حفظ اقوال مردمی است که در اقوالشان حجتی نیست یا ابزار جدالی است که دخالتی در حقانیت و رسیدن به راه راست ندارد. پس خدا نیست، بلکه چنین علمی از شیطان است و نمی تواند غذای روح باشد». ضمناً باید توجه داشت که دستور و فرمان «نظر کردن» در آیه عام است و نظر، هم به معنی اندیشه و تفکر و هم به معنی نگرستن است، پس همچنانکه تفکر و تعقل کردن در طعام فایده اعتقادی دارد و با اندیشیدن در طرز تهیه غذا از فروریختن باران و شکافته شدن زمین، می توان حکمت و قدرت آفریدگار را شناخت و معرفت الله حاصل نمود، همچنین از این تدبیر و تأمل می توان فواید اخلاقی و اجتماعی حاصل کرد، یعنی باید به طعام نظر کرد که از راه حرام و ستم فراهم نشده باشد، باید با اندیشیدن به طعام به فکر بیچارگان و مستمندان و محرومان بود، باید با نظر کردن در طعام ملتفت بود که ابر و باد و مه و خورشید و زمین و همه عوامل طبیعت در تهیه آن کار کرده اند، پس سزاوار نیست انسان بی کاره و بی ثمر و غافل بوده، سپاسگزاری خالق و منعم ننموده، خدمتی به خلق خدا نکند و نیرویی را که از غذا می گیرد نداند که در چه راه مصرف نماید. و نیز شامل می شود نگاه کردن و چشم دوختن به غذا را تا مویی، خاشاکی و چیز مضر با آن نیامیخته باشد. و اگر مهمان سر سفره هست به خصوص در خانه خودش به طعامش بنگرد و با نگاه کردن به دیگران آنها را شرمنده و خود را سبک نکند و باز از لحاظ بهداشتی به طعامش بنگرد تا ترشحات معدی به خوبی انجام شده، مبتلا به سوء هاضمه نشود. آزمایش سگ پاولف معروف است. شکم سگی را پاره کرد، مقداری غذا به طوری که آن را نبیند در معده اش نهاد، شکم را بخیه می زنند و متوجه می شوند که ابداً ترشحاتی روی غذا نمی شود، بعد از همان خوارک قدری جلوی سگ آورده نشانش می دهند، فوری معده حیوان شروع به کار می کند. کسانی که در حین غذا خوردن مطالعه کنند یا فکرشان به جایی مشغول باشد، غذا را نمی توانند خوب هضم کنند و همچنین تمام انواع اندیشیدن و نگاه کردن به طعام مشمول این فرمان الهی است. و این است نمونه وسعت معنی و مفهوم الفاظ و جملات قرآن.

۳- . به فتح همزه و کسر آن قرائت شده است، بنابر آنکه بدل از طعام یا استیناف باشد.

در این آیات خداوند روزی ده کیفیت پیدایش خوراک انسان و حیوان را تشریح فرموده است، ولی با فعل امر فقط انسان را موظف و مأمور ساخته است که در آن بیندیشد و تفکر و تأمل نماید. اگر مسلمین به دستور قرآن عمل کرده بودند. بایستی در علوم عصری مانند گیاه شناسی و زمین شناسی و جانور و جنین شناسی و غیرها پیش قدم و سرآمد می بودند، همچنانکه تا قرن یازدهم و دوازدهم در علوم عصر خود چنین بودند. باری خداوند برای تهیه طعام، اول می فرماید ما آب را از آسمان فرو ریختیم. لفظ آب شامل برف و باران هر دو می شود، ضمناً باید توجه داشت که جمیع آب هایی که مورد استفاده بشر است، از برف و باران است، خواه آنها که در شکاف کوه ها یخ زده و به تدریج ذوب شده، جاری می گردد و خواه آنها که در درون زمین رفته، به صورت چشمه و قنات خارج می شود و همچنین رودخانه ها و سدها و بندها همگی از آبی است که از آسمان نازل می گردد.

پس از آن می فرماید ما زمین را نیک شکافتیم، این شکافتن شامل می شود شخم زدن زمین و زیر و رو کردنش را به وسیله گاو آهن و تراکتور و جز آنها که هوش و نیرو و وسایل را خداوند به آدمی عنایت فرموده است تا به این صورت زمین را مستعد زراعت کند. پس کار انسان نیز فعل خدا است، از این جهت در سوره واقعه زراعت را به خود نسبت داده و نیز کشتی را در ردیف مخلوقات دیگر، از نشانه های قدرت خداوندی شمرده است و همچنین شکافتنی را که به وسیله خود گیاه موقع سبز شدن و از زمین سر برآوردن حاصل می شود و حتی شکافتن زمین را به وسیله کرم ها که هم کودی به زمین می دهند و هم نور خورشید و اکسیژن را به آن می رسانند شامل است.

در شماره کردن خوراک ها نخست دانه را نامبرده است، زیرا هم بذر است که موجب بقا و تکثیر است و هم غذای اصلی اکثر بشر است، حتی بعضی دانشمندان انسان را حیوانی دانه خوار دانسته اند نه گوشت خوار و علف خوار. و بعد انگور و زیتون و خرما را ذکر فرموده است که منافع فراوان دارند و کتب غذاشناسی طبق تحقیقات علمی عصر حاضر آن منافع را تشریح نموده اند. در روایات اسلامی قرن ها قبل از پیدایش علم غذاشناسی فواید آنها تشریح شده است. در وسط [آیات]، سبزی را آورده است. لفظ قصب هر شاخه ای است که تر و تازه قطع و درو می شود و عموم سبزی ها حتی ریواس و کرفس و کلم را شامل است و نیز شاخه هایی که برای کاشتن می برند. سپس بوستان ها را آورده که درختانی بزرگ و ستر و در هم آمیخته داشته باشند و در آخر گیاه زار و مرتع را یاد فرموده است. در لفظ «أَبَا» (۱)، مفسران اختلاف نموده، معانی چندی از علف تا میوه خشک، برایش ذکر کرده اند. و بسیاری از آنها نقل کرده اند که از دو خلیفه (ابوبکر و عمر) معنی «اب» را پرسیدند و هیچ یک ندانستند. از جمله مرحوم فیض همین روایت را از ارشاد مفید فقط نسبت به ابی بکر با این اضافه آورده است: «پس به امیرالمؤمنین خبر دادند که خلیفه معنی این لفظ را ندانسته، فرمود: سبحان الله! ندانسته که «اب» به معنی گیاه و چراگاه است؟»

مفسران از اهل سنت نیز این داستان را در تفاسیرشان آورده و گفتار دو خلیفه را در مقام اظهار عدم اطلاع نقل کرده و گفته اند از رفتار و گفتار این دو صحابی باید درس گرفت و در کتاب خدا به حدس و گمان سخن نگفت.

در لغت نامه دهخدا این معانی برای آب آمده است: گیاه و علف که چهارپا و بهائم خورد، آنچه از زمین روید، چراگاه و مرتع، گیاه زار و چمن.

با توجه به معنی وسیع این کلمه، تناسب آیات به خوبی دانسته می شود که خداوند انواع حبوبات و سبزی ها را آورده، آنگاه از انگور و زیتون و خرما که هم غذا و هم میوه و نان خورش اند نامبرده، بعد باغ های دیواردار را با انواع فواید و منافع به صورت جمع و با وصف بزرگ و ستر بودن و بهم پیچیدن اشجارش ذکر کرده، آن گاه لفظ فاکهه را که به معنی مطلق میوه و شامل جمیع میوه ها است و فایده ممتاز و اصلی بوستان ها برای انسان می باشد آورده و در آخر لفظ اب را که شامل همه مرتع ها و چمنزارها و جنگل ها و خلاصه جمیع رویدنی ها است می آورد و می فرماید: «مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ»

یعنی برای آنکه شما و چارپایانتان بهره برید.

در آغاز مطلب فرمود: باید آدمی به طعام و خوراکش بنگرد و بیندیشد. وقتی خواست طعام انسانی را شرح دهد، خوراک چهارپایان را نیز از علف و حبوب، حتی آنچه را اختصاص به آنها دارد که همان چراگاه باشد، یاد کرد تا بفهماند که آنچه از زمین می روید یا مستقیم به مصرف خوراک آدمیان می رسد یا غیرمستقیم و آن رستنی هایی است که چهارپایان می خورند و تبدیل به گوشت می شود و به همین مناسبت فرموده است: «چهارپایان شما.»

تناسب آیات کاملاً محفوظ است. و اینکه آقای نوبخت در دیوان دین (ص ۱۲۰) مرقوم داشته اند: لفظ «و ابا» یک کلمه است و واو جزء [آن] است و باء تشدید ندارد و صفت فاکهه است و به معنی درشت و شاداب می باشد، دلیلی قابل قبول ندارد، زیرا اولاً- عدم تناسب آیات به طوری که ایشان تصور فرموده اند با فرضی است که «اب» را مثل ایشان معنی کنیم، ثانیاً هیچ یک از مفسران و کسانی که عالم به قرآات هستند قرائت آن را با تخفیف «باء» نقل ننموده اند، ثالثاً از کتب لغت هیچ یک «و اب» را به معنی میوه درشت و شاداب نیآورده اند، جز آنکه با تکلف چنین معنی را به کلمه بچسبانیم.

قبلاً توضیح دادیم، با این ترتیب جمیع خوراک ها و غذاهای انسان در این آیات گفته شده است، در عین حال به همان خوراک تنها منحصر نفرموده است، بلکه جمیع فواید دیگری که از گیاه و اشجار و چهارپایان برده می شود گوشزد کرده است مثلاً پنبه و ابریشم و پشم و پوست برای پوشاک و کفش، و چوب برای سوخت و ابزار و اسباب و منافع و مصالح دیگر، مانند در و میز و صندلی و غیرها و داروهای گوناگون و وسایل صنعت و غیره و غیره. پس لفظ متاع که به معنی استفاده و بهره بردن است، برای رساندن این همه منافع و فواید بسیار دیگر، علاوه بر خوراک است و بدیهی است که الفاظی مانند طعام و غذا و امثال آنها برای این معانی وسیع و فراوان کافی نبود.

در اینجا لازم است نظری هم اجمالاً به کارخانه ای بیافکنیم که این غذاهای گوناگون وارد آن می شود و این دستگاه شگفت انگیز آنها را جوهر کشی کرده و به جمیع اعضا و اجزای بدن می رساند و گوشت و پوست و خون و رگ و پی و پیه و استخوان و موی و مغز و مخ را از آنها می سازد و فضولاتشان را دفع می نماید. وقتی یک کارخانه عظیم قند یا روغن نباتی را مثلاً می بینیم که با آن دستگاه های عظیم علمی و فنی و با آن همه مهندس و متخصص و کارگر، فقط و فقط یک ماده قند یا روغن را از یک چغندر یا پنبه دانه استخراج می نماید، در عین حال یکی از بزرگترین آثار هوش و نبوغ آدمی به شمار است، آن وقت خواهیم توانست به اهمیت کارخانه خودکار هاضمه انسان تا اندازه ای واقف شویم. حال آنکه با این همه نعمت باز ناسپاسی می نماید و با این همه آثار قدرت و حکمت باز به الحاد و کفر می گراید، جز عذاب الیم و کیفر شدید چه فرجامی باید داشته باشد؟

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةَ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَ

أُمِّهِ وَ أَيْبِهِ (۳۵) وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّهَا غَبَرَةٌ (۴۰)

تَرَاهُنَّ قَتْرَةً (۴۱) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ (۴۲).

در این آیات پروردگار شدت هول و ترس و گرفتاری قیامت را بیان می فرماید. نخست آوازی سهمگین و رعب آور و شدید بلند می شود، آوازی که هیچ آواز دیگری را کسی نمی شنود، ولی خود آن به گوش همه می رسد و این است معنی صاخه. آن روز هر کس به فکر خود و مشغول به خویش است و گرفتاری هایش به قدری است که مجال پرداختن به دیگری را برایش نمی گذارد، این است که از عزیزترین کسانش روی می گرداند و می گریزد. در آن روز مردم دو دسته می شوند: گروهی شادان و خندان و جمعی غبارآلود و تیره روی. و اینان همان کافران بزهکارند. چون این آیات در آغاز ترجمه شده اند نیازی به ترجمه مجدد آنها جمله به جمله و جزء به جزء نیست.

تجدید نظر در شأن نزول این سوره

هرچند شأن نزول آیات، جز در مواردی مخصوص، در معنی آنها مؤثر نیست، زیرا این کتاب حکیم بدان سان مطالب را روشن و کامل و جامع بیان می فرماید که همیشه زنده و دائماً مانند ماه و خورشید در گردش و نورافشانی است و اختصاص به

یک واقعه و موردی خاص ندارد و متوقف نمی شود، ولی گاهی اختلافات مذهبی باعث بحث و جدل بسیار در موضوع کوچک و کم ارزش و بی سودی می شود. به طور مثال یکی از موارد اختلاف ما با دیگر برادران اسلامی خودمان موضوع عصمت انبیا است.

گفتار علمای شیعی و سنی در عصمت انبیا

ص: ۹۵

اگر با حوصله و دقت اقوال علمای بزرگ و محققین بی نظر و با تقوای طرفین بررسی شود دایره اختلاف کاملاً محدود به نظر می آید، زیرا دانشمندان اهل سنت نیز انبیا را در آنچه به وظیفه نبوت و رسالت و امر تبلیغ ارتباط پیدا کند و بعد از بعثت به طور مطلق معصوم می دانند. مثلاً دانشمند نامی و مصلح بزرگ شیخ محمد عبده در داستان آدم و موضوع گناه وی چنین می گوید: «اولاً موضوع گناه و توبه آدم، مانند سایر مطالب این داستان، از متشابهات است. و ثانیاً می توانیم بگوییم عصیان آدم پیش از نبوت بوده است.» (والإتفاق إنما هو على العصمة بعد النبوه). پس بنا به فرمایش این مرد بزرگ عصمت پیغمبران بعد از نبوت و بعثت مورد اتفاق و اجماع است. این بود بیان یکی از بزرگترین اعلام و محققین از اهل سنت. اینک ما گفتار یکی از بزرگترین علمای شیعی را نیز در برابر می آوریم تا میزان اختلاف معلوم شود.

علامه مجلسی در باب عصمت پیغمبر اکرم از بحار این عبارت را از شیخ مفید نقل می کنند: «والأنبیا و الأئمه صلوات الله عليهم من بعدهم معصومون فی حال نبوتهم و إمامتهم من الكبائر و الصغائر كلها» (۱).

یعنی پیغمبران و امامان بعد از آنها، در حال نبوت و امامتشان معصوم هستند و دنبال آن می فرماید: اما پیغمبر اسلام و ائمه بعد از آن بزرگوار از ترک واجب و مستحب پیش از نبوت و امامت و پس از آن سالم بودند و در آخر بعد از نقل اخباری در این موضوع چنین اظهار عقیده می کند: «والوجه ان نقطع على كمالهم في العلم و العصمة في أحوال النبوه و الإمامه و نتوقف فيما قبل ذلك» (۲). یعنی راه درست این است که ما به کمال آن بزرگواران در علم و عصمت در هنگام نبوت و امامت تردید نکنیم و در قبل از این هنگام از اظهار عقیده خودداری نماییم.

با توجه به نوشته این دو دانشمند بزرگ معلوم می شود که دایره اختلاف حقیقی میان تسنن و تشیع درباره عصمت انبیا تا چه اندازه است. علامه مجلسی در همین باب تمام آیاتی را که منکرین عصمت پیغمبران به آنها استناد نموده اند می آورد و همچنانکه پاسخ آنها را از تفاسیر و اقوال شیعه نقل می فرماید، همان طور جواب های دندان شکن و محققانه دانشمندان سنی را ذکر می کند و در ردیف تنزیه الأنبياء از سید مرتضی و مجمع البیان از طبرسی، قدس سرهما، از انوار التنزیل بیضاوی و مفاتیح الغیب فخررازی نام می برد. ولی متأسفانه به جای آنکه کوششی از طرفین برای رفع اختلاف و تقریب و توفیق دو عقیده به عمل آید، بعضی عمداً یا بدون قصد فاصله را زیاد کردند، به حدی که بعضی از علمای عامه (به قول مرحوم فیض در مقدمه صافی) حتی کبایر و سفه را به انبیای عظام نسبت داده اند. و از این طرف نیز برخی راه افراط پیموده و حتی از نسبت ترک اولی هم به مقام قدس پیامبران خواسته اند جلوگیری کنند و آیاتی را که جز بر ترک اولی دلالتی ندارد تأویل نمایند.

هر کس به تفاسیر مراجعه دارد می بیند که در یک آیه بسیار ساده که متضمن عتاب پیغمبر (ص) است اختلاف می شود، یک مفسر آن را ساده تفسیر کرده، تصریح می کند که آن مشتمل بر عتاب است و یک نفر تأویل می نماید، باز به آیه دیگری که می رسد، آنکه آیه قبل را تأویل کرده عتاب این یکی را می پذیرد و آنکه اولی را پذیرفته بود در این یک به تأویل می پردازد. باید نیک توجه داشت که عتاب های خداوند حکمتی دارد که در قرآن آمده است.

۲- . بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۹۶ (چاپ آخوندی).



همین چندی قبل در یکی از شماره های مجله «نور دانش» خبر مسلمان شدن یک دانشمند عالی مقام خارجی با عکس خود آن شخص درج شده و علت گرویدن به اسلامش را خود او نوشته بود که من در مطالعه قرآن دیدم خداوند پیغمبر گرامیش را برای روی در هم کشیدن از فقیر نایبایی سخت عتاب فرموده است، از اینجا بر من یقین شد که قرآن سخن خدا است، زیرا اگر ساخته فکر خود پیغمبر بود موجهی نداشت که بر خود اعتراض نموده و خویشتن را مورد عتاب قرار دهد.

این است طرز فکر دیگران و استفاده از قرآن. آری به راستی یکی از براهین قاطع آسمانی بودن قرآن همین بازخواست ها و عتاب ها است. و بعلاوه نه تنها این عتاب ها کوچکترین عیب و نقصی برای آن حضرت نیست، بلکه مشعر بر نهایت کمال آن سرور و قرب به پروردگار و محبوبیتش در نزد خداوند می باشد که می خواهد بنده برگزیده اش را به عالی ترین فضائل اخلاقی و کمالات نفسی بیاراید که فرمود: «أَدْبَنِي رَبِّي فَأَحْسَن تَأْدِيبِي». و نباید به خیال طرفداری از آن وجود مقدس به تأویل این گونه آیات پرداخت.

مورد اختلاف و اقوال مفسران

اینکه به ذکر شأن نزول این سوره که شاهی بر مطلب ما است می پردازیم. ابوالفتوح می گوید: «مفسران گفتند سبب نزول آن بود که عبدالله ابن امّ مکتوم به نزدیک رسول آمد و او با عتبه بن ربیع و ابوجهل بن هشام و عیّاس بن عبدالملک و پسران امیه بن خلف سخن می گفت و ایشان را دعوت می کرد به اسلام و از سر حرص او بر ایمان ایشان خویشتن را به آن داده بود. این مرد نایب بود و نمی دید که رسول مشغول است، گفت: یا رسول الله «اقرئنی و علمنی ممّا علمک الله» چیزی از قرآن بر من بخوان و آنچه خدای تو را آموخت مرا بیاموز از شرایع اسلام. یک بار، دوبار بگفت، رسول روی بر گردانید و او را از آن کراهت آمد که سخن او قطع می گردد، دیگر آنکه نخواست آن کافران گویند اتباع و مجیبان دعوت او نایبایانند و سفته اند، از این سبب کراهت در روی رسول پدید آمد، خدای تعالی این آیه فرستاد: (عَبَسَ وَ تَوَلَّى...) و این قول عبدالله عباس و قتاده و مجاهد و ضحاک است.»(۱)

در اینکه آمدن ابن امّ مکتوم به حضور پیغمبر و روی گرداندن از او منشأ نزول این آیات است شک و تردیدی نیست، فقط اختلاف در شخص روگرداننده است که چه کسی بوده است. تا آنجا که من اطلاع دارم عموم مفسران مشهور از اهل سنت مانند کشاف، بیضاوی، جلالین، نیشابوری، فخر رازی، میبیدی (کشف الأسرار) تا عبده و طنطاوی و دیگران عموماً روی گرداننده را پیغمبر(ص) می دانند و بعضی مانند فخر رازی ادعای اجماع نیز کرده اند. ضمناً باید توجه داشت که این عقیده از علمای سنت مبتنی بر جواز صغیره از انبیا نیست، زیرا آنان تصریح کرده اند که این عمل از پیغمبر خطا و عصیانی نبوده است.

اما مفسران شیعه، رضوان الله علیهم، اختلاف کرده اند، بعضی مانند اهل سنت، روگرداننده را پیغمبر می دانند که مقدم بر همه ابن عباس است. آقای شعرانی در حاشیه مجمع البیان(۲) می گوید: «اما ابن عباس سرآمد مفسران، بزرگتر از آن است که کوچکترین طعنی و عیبی بتوان درباره اش توهّم نمود و علامه در خلاصه وی را در ردیف آنانکه شایسته مدح و ستایش اند آورده است.» و مرحوم کاشف

---

١- . تفسير روض الجنان، ج ٢٠، ص ١٤٦.

٢- . ذيل تفسير سوره فلق. (١٠/٥٦٨)

الغطا در کتاب اصل الشیعه یک بار ابن عباس را در زمره صحابه کبار پیغمبر که شیعه بودند مانند سلمان و ابی ذر و عمار آورده و بار دیگر در ضمن مؤسسين شیعی علوم اسلامی به این عبارت از او یاد می کند: «ام مؤسسو علم التفسیر(۱) و أولهم الحبر عبدالله ابن عباس و شیعه کنار علی علم.»

و نیز مجاهد که از شاگردان ابن عباس است که گفت من سی بار قرآن را بر ابن عباس عرضه کردم و سلمه بن کهیل که خود شیعی است درباره اش می گوید: «احدی را ندیدم که از علم تفسیر جز رضای خدا غرضی نداشته مگر عطاء و طاووس و مجاهد(۲) را.» و در هر حال چه مجاهد شیعی باشد و چه نباشد او و کسانی که ابوالفتوح این شأن نزول را قول و عقیده آنها دانسته به عقیده شیخ طوسی در مقدمه تبیان مفسرانی از طبقه اولی می باشند که در تفسیر راه های پسندیده و روش های ستوده دارند (من حمدت طرائقه(۳) و مدحت مذاهبه) و نیز از تفاسیر موجود مجمع البیان و منهج الصادقین و کاشفی بر همین عقیده هستند و ابوالفتوح با آنکه ضمن بیان شأن نزول، قول مخالفان این عقیده را به صواب نزدیک تر می داند، موقعی که به تفسیر آیات می رسد چنین می نماید که طرف خطاب را پیغمبر گرفته است، به خصوص که بعد از آیه (وَمَا عَلَيكَ إِلَّا يَزْجَى) (۴) می گوید: «و آنچه بر تو است بلاغ و رسانیدن است» که کوچکترین شکی در مخاطب بودن آن سرور باقی نمی گذارد.

طرفداران این عقیده، از شیعه و سنی، روایتی هم از پیغمبر نقل کرده اند. در منهج می گوید: «منقول است که جبرئیل آیات مذکوره را بر آن حضرت می خواند و بشره مبارک وی متغیر می شد.» و بعد از شرحی که درباره گریه آن بزرگوار آورده، چنین می افزاید: «در اخبار آمده که سید عالم از عقب ابن امّ مکتوم روان شد و او را باز گردانید و به مسجد باز آمد و ردای مبارک را بگسترانید و او را بر آن نشانند و انواع تلافی فرمود و هرگاه وی را دیدی گرامی داشتی و گفتمی: «مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی(۵)» و شیخ طبرسی هم عین همین عبارت را آورده و باز ضمن پاسخ اشکالات مخالفین روایت دیگری از حضرت صادق(ع) به همین مضمون نقل کرده که اندک اختلافی در لفظ با این [روایت] دارد و شاید همان روایت را نقل به معنی کرده باشد که خواهیم دید علمای اهل سنت نیز این روایت را در تفاسیر خود آورده اند.

بعضی دیگر از مفسران شیعه با این شأن نزول مخالفت کرده، این خطاب و عتاب ها را مناسب شأن پیغمبر و اخلاق کریمه اش ندانسته اند. در رأس این دسته سید جلیل علم الهدی سید مرتضی قدس سره می باشد و دیگران مانند تیبان و برهان و صافی و نهایندی یا عین عبارت و یا عین استدلال او را آورده اند. بنابراین ما گفتار سید را از تفسیر مجمع ترجمه می کنیم: «در ظاهر آیه دلالتی بر توجه آن به پیغمبر نیست، بلکه خبر محض است که معلوم نگشته به چه کسی مربوط است، حتی در آیه چیزی هست که می فهماند مقصود از آن، غیر پیغمبر است، زیرا روی در هم کشیدن (عبوس) در برابر

ص: ۹۸

۱- یا پایه گذاران علم تفسیر که اولشان دانشمند شایسته عبدالله بن عباس است و شیعه بودن او مانند آتش بر سر کوه یا بر مناره است.

۲- مجمع البیان: ج ۱۰، فهرست اسامی، ص «ج» تحقیق: ابوالحسن شعرانی.

۳- . مقدمه التبیان ( ۱ / ۶ ) .

۴- . سوره عبس، آیه ۷ .

۵- . لفظ مرحباً از رجب به معنی وسعت و فراخی است و در حقیقت معنی کلمه این است که جای فراخی آمدی و موجب تنگی جا و مکان نشدی و در جای خوش آمدی به کار می رفت، ولی به تدریج به صوت کلمه نخستین درآمد و ترجمه فرمایش پیغمبر چنین است که خوشا و آفرین به کسی که پروردگارم مرا دربارہ او عتاب فرمود.

دشمنان مخالف، از صفات پیغمبر نیست تا چه رسد به مؤمنین طالب رستگاری، آنگاه توصیف به اینکه به توانگران و مالداران روی آورده و از مردم بینوا اعراض نموده، شباهتی به اخلاق کریمه آن بزرگوار ندارد و قرآن کریم مؤید این مطلب است که در وصف حضرتش می فرماید: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) (۱) و می فرماید: (وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضِّضْنَا مِنْ حَوْلِكَ) (۲) پس ظاهر این است که مراد از گفتار خدا (عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ) غیر پیغمبر است و از حضرت صادق (ع) روایت شده است که آیه درباره مردی از بنی امیه نازل شد که در حضور پیغمبر بود وقتی ابن امّ مکتوم وارد شد، اظهار انضجار و تنفر کرد و خودش را جمع نمود و روی در هم کشید و از او برگشت.

طبرسی بعد از نقل قول سید می گوید: «با فرض اینکه خبر اول (که روی در هم کشنده پیغمبر باشد) درست باشد، آیا روی در هم کشیدن گناه است یا نه؟ جواب این است که روی در هم کشیدن با گشاده روی برای نایبنا یکسان است، زیرا از این کار رنجی نمی برد پس گناه نیست. بنابراین ممکن است خداوند در این باره پیغمبرش را مورد عتاب قرار داده تا وی را به کامل ترین محاسن اخلاق بدارد و از عظمت مقام مؤمن مستر شد آگاهش سازد و بشناساندش که دلجویی و مهربانی با مؤمن تا بر ایمانش پا برجا بماند سزاوارتر است از مهربانی با مشرک برای طمع بستن به ایمانش.»

و پس از یکی دو سطر باز می گوید: «گفته اند آنچه آن نایبنا انجام داد نوعی سوء ادب است، پس تأدیبش به روی گرداندن از او کار خوبی بود، جز اینکه ممکن بود توهم شود که پیغمبر اکرم برای فقرش از او اعراض کرده و برای ثروت و ریاست اشراف به منظور احترام و تعظیم به آنها اقبال فرموده است. بنابراین خداوند برای رفع این توهم آن بزرگوار را مورد عتاب ساخت. و از حضرت صادق (ع) روایت شده است که هرگاه پیغمبر ابن امّ مکتوم را می دید می فرمود: «مرحبا مرحبا لا والله لا يعاتبني الله فيك ابدأ» (۳) و آن قدر درباره اش لطف می فرمود که از تشرف حضور پیغمبر شرم می کرد و خودداری می نمود.»

در خاتمه توجه می دهیم که چه رو گرداننده و روی ترش کننده را پیغمبر بدانیم و چه دیگری، این عمل با فرض وقوع از آن حضرت، معصیت شمرده نمی شود. علامه مجلسی در بحار، باب عصمت، بعد از نقل گفتار سید مرتضی می گوید: «با فرض نزول این آیات درباره پیغمبر، عتاب بر ترک اولی خواهد بود با مقصود از آن رنجاندن کفار و قطع امید آنها از موافقت پیغمبر با آنها و نکوهش آنان بر تحقیر مؤمنین است، چنانچه مکرر گفته ایم.»

و شیخ طوسی که خود از مخالفان این شأن نزول است، در همین سوره بعد از آیه (كَأَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ) تصریح می کند که «این عمل با فرض وقوع از پیغمبر، معصیت و مخالف عصمت نمی باشد.» بنابراین اگر کسی معتقد بود که مخاطب پیغمبر است العیاذبالله جسارتی به ساحت مقدس آن سرور نکرده است. اگر چه مطلب بیش از حد معمول طولانی می شود، ولی چون به عقیده ما اصل موضوع بسیار مهم است، در حد فهم و اطلاع خود توضیحی می دهیم.

۱- سوره قلم، آیه ۴.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۵۹، و اگر درشتخوی و سخت دل می بودی، از پیرامونت پراکنده می شدند.

۳- . بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۷۶. یعنی «خوشا، خوشا یا آفرین، آفرین، نه به خدا قسم عتاب نخواهد کرد مرا خداوند درباره تو هرگز.»

معنی عصمت این نیست که نبی یا ولی قادر به انجام معصیت نمی باشد، بلکه چنانچه از صریح آیات و تصریح علما بر می آید و لفظ معصوم از لحاظ معنی لغوی نیز که به معنی نگهداشته شده و ممنوع از ارتکاب گناه است بر آن دلالت دارد، این است که خداوند بنده ای را مشمول لطف و عنایت مخصوص ساخته و در حمایت خویش می گیرد تا هر وقت شرایط و مقتضیات انجام معصیتی فراهم شد، توفیق خودداری و ضبط نفس به وی مرحمت می فرماید و اگر از روی اشتباه و سهو بخواهد مرتکب شود، وی را از اشتباه بیرون آورده، به حقیقت حال آگاهش سازد. و امتیازی که معصوم بر دیگر مکلفان دارد این است که استحقاق و استعداد و لیاقت این امتیاز و لطف مخصوص پروردگار را دارد و سایرین ندارند و گرنه حکیم کار بیهوده نمی کند و بی جهت لطف عام خود را از کسی دریغ نمی دارد و بخل و ظلم در ساحت مقدسش متصور نیست.

شیخ مفید می فرماید: «عصمت از خداوند برای حجج (انبیاء و ائمه) همان توفیق و لطف است که معصومین با آن دو از گناهان و غلط در دین خدا محفوظ می مانند و عصمت تفضلی است از پروردگار نسبت به کسی که خدا می داند که آن کس به عصمتش متمسک است و پذیرش عصمت کار معصوم و معتصم است و عصمت هیچ گاه مانع از قدرت بر گناه نیست و نیز شخص را مضطر و ملجأ به انجام کار نیکش نمی کند.»

آن گاه شیخ قدس سره دنباله مطلب را گرفته با استدلال به آیات قرآن تشریح می کند که خدا می دانست که دیگر مکلفان لایق چنین لطفی نیستند و گرنه همین عنایت را در حق آنان مبذول می داشت. سید مرتضی نیز به تفصیل در این باره سخن گفته و همین مبنی را در کتاب غرر و درر توضیح و تشریح فرموده است. محقق طوسی در تجرید گفته است: «و عصمت با قدرت منافی نیست.» علامه در شرح تجرید مفصل و مشروح درباره قول مؤلف سخن گفته است و در آخر چهار امر را سبب این لطف پروردگار دانسته که برای رعایت اختصار فقط امر چهارم را در اینجا ترجمه می کنیم.

«و چهارم بازخواست نمودن پروردگار از معصوم است بر ترک اولی، به طوری که بداند او را سر خود رها نکرده، بلکه حتی در غیر واجب از امور نیک و پسندیده بر او سختگیری می فرماید.» و در آخر می گوید: «عصمت با قدرت منافی نیست، بلکه معصوم قادر بر انجام معصیت می باشد و گرنه بر ترک معصیت استحقاق مدح و ثوابی پیدا نمی کند و اساساً ثواب و عقاب درباره اش بیهوده است، پس از تکلیف خارج خواهد بود و چنین مطلبی، هم به اجماع و هم به نقل باطل است.»

بنابراین عقیده شیعه راجع به عصمت این است که خداوند با لطف و عنایت خاص خود انبیا و ائمه را از فعل حرام و ترک واجب باز می دارد و حفظ می کند، ولی ترک اولی ممکن است از آنان صادر شود، در این صورت لازم نیست آیاتی را که جز بر ترک اولی دلالتی ندارند، خواه با لحن عتاب باشد و خواه نباشد، تأویل نماییم و راه تأویل را برای مغرضین و مبتدعین باز کنیم (۱) و هرچند که بعد از روشن شدن معنی عصمت جواز ترک اولی محتاج به استشهاد نیست، ولی ما سخن سید مرتضی را که بزرگترین

۱- . آنچه ما را به اطاله کلام و بحث تفصیلی در این موضوع وا می دارد همین تأویلات است که بدبختانه در برخی تفاسیر اسلامی هست و این تأویلات اگر در عصر مؤلفین و مفسرین کمتر زیان داشته، برای ما بسیار مضر است، زیرا هم راه را برای مبلغین ادیان مجعول باز می کند و هم وسیله به دست افرادی مغرض می دهد تا به شیعه حتی به اسلام بتازند؛ از قبیل گلدزیهر، آن یهودی مغرض و مفسد در کتاب مذاهب التفسیر الاسلامی (ص ۳۰۹) و امثال او.



مدافع از عصمت انبیا است تأکیداً نقل می کنیم. این بزرگوار در ذیل آیه (عَفَا اللَّهُ عَنْكَ) (۱) در تنزیه الانبیاء می گوید: «وقد بینا ان ترک الاولی لیس بذنب... فان الانبیاء یجوز ان یترکوا کثیر من النوافل» (۲) یعنی: ما روشن کردیم که ترک اولی گناه نیست... پس بر انبیا جایز است که بسیاری از مستحبات را ترک کنند.

## عتاب

ما قبلاً دانستیم که آنچه علمای امامیه رضوان الله تعالی علیهم بر آن اتفاق و اجماع کرده اند، معصوم بودن انبیا و بالاخص پیامبر اسلام از گناه است، خواه صغیره و خواه کبیره باشد، ولی ترک اولی و افضل بر آنها جایز است. و در قرآن کریم عتاب هایی در موارد ترک اولی آمده است، اگرچه این مطلب در ردیف بدیهیات است و هر کس اندک آشنایی با معانی قرآن و تفاسیر آن دارد، این را می داند، ولی باز هم از باب تأکید، گفتار دو نفر از شدیدالحن ترین مخالفان نزول آیات اول سوره «عبس» را درباره پیغمبر (شیخ طوسی و فیض) اینجا شاهد می آوریم.

نمونه عتاب های نسبت به پیغمبر

خداوند در سوره تحریم خطاب به پیغمبر می فرماید: «ای پیغمبر چرا بر خود حرام می کنی آنچه را خداوند بر تو حلال کرده است؟» این عتاب مربوط به اعتراضی است که زن های پیغمبر برای رفتن به خانه ماریه بر آن سرور وارد ساختند و حضرت، ماریه را یا آشامیدن غسل را بر خود حرام ساخت تا آنها را راضی سازد و داستانش در تفاسیر منقول و مشهور است. شیخ طوسی در تبیان می گوید: «پیغمبر سوگند یاد کرده بود که با کنیزش نزدیک نشود یا فلان آشامیدنی را نخورد (فعاتبه الله علی ذلک) پس خداوند وی را عتاب فرموده، کفاره قسم را بر او واجب ساخت.» و مرحوم فیض ذیل آیه (عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنَتْ لَهُمْ) (توبه / ۴۳) که منافقان فریبکاری نموده از پیغمبر اجازه نرفتن به جهاد گرفته بودند، می گوید: و این آیه معاتبه لطیفی است که آن را با عفو و گذشت آغاز فرموده است «و یجوز العتاب من الله فیما غیره اولی و لاسیما للانبیاء» یعنی و عتاب از خداوند جایز است در هرچه غیرش (فعلی که ترکش اولی یا ترکی که فعلش اولی باشد) سزاوارتر به خصوص برای پیغمبران باشد.

عتاب از مقام و عظمت پیغمبر نمی کاهد

حال باید دید عتاب های قرآن نسبت به پیغمبر چیست؟ بدیهی است که هیچ کدام از آنها مستلزم و متضمن کاستن از قدر و مقام پیغمبر نیست و هیچ مسلمانی نمی تواند چنین بیاندیشد که مقصود اصلی از آیات عتاب آمیز، اثبات حکمی یا تعلیم دستوری بوده، ولی حتی به طور ضمنی یا التزامی از مقام پیغمبر بکاهد، (۳)

زیرا: اولاً بعضی از این عتاب ها مربوط به شخص پیغمبر و زندگی خصوصی او است و مشتمل بر حکمی و دستوری عمومی نیست، مانند آیات اول سوره تحریم. ثانیاً وحی به پیغمبر منحصر به قرآن نیست و چه بسیار مطالبی بر آن حضرت وحی شده که در قرآن نیامده است. بنابراین

---

۱- .سوره توبه، آیه ۴۳.

۲- .تنزیه الأنبياء، ص ۱۱۳.

۳- . یعنی در معنی التزامی و تضمنی آنها کاستن از مقام پیغمبر نیست تا چه رسد به معنی تطابقی.

ممکن بود آنچه از عظمت مقام پیغمبر می کاست به توسط جبرئیل به شخص آن بزرگوار گفته می شد و دستوری که ضمن عتاب آمده، جداگانه به صورت آیه ای نازل می گردید. بنابراین نباید عتاب ها را کسر شأن آن سرور پنداشت. بلکه آنها فواید بسیاری دارد که ما بعضی از آنها را ذکر می کنیم:

فواید عتاب های قرآن

۱. هر خداشناسی، خواه مسلمان باشد و خواه نباشد، می داند که بدترین شقاوت ها و خسران ها این است که خداوند کسی را به خودش واگذارد و معنی اضلال خداوند در آیاتی نظیر (مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ) (۱) همین است، زیرا وقتی پروردگار او را در کنف حمایت خود نگرفت قطعاً و یقیناً شکار شیطان خواهد شد.

امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه می فرماید: «ان ابغض الخلائق عندالله رجلا-ن رجل و كله الله الى نفسه» (۲) یعنی «مبغوض ترین و دشمن ترین آفریدگان در نزد خدا مردی است که پروردگار به خویشتن واگذارش.» و از این جهت در دعا وارد است که «اللهم لا-تكنلى على نفسى طرفه عين ابداً» (۳) یعنی «بار خدایا مرا یک چشم بهم زدن هرگز بخودم وانگذار.» در برابر، بزرگ ترین کامیابی و رستگاری و نیکوترین سیادت ها و سعادت ها این خواهد بود که پروردگار مهربان بنده ای را مشمول عنایت و حمایت خود ساخته، جزئیات و کلیات اعمالش را تحت نظر بگیرد، هر وقت بخواد خطایی کند متوجه اش سازد و هرگاه خواست اشتباهی نماید آگاهش فرماید، اگر کوچکترین عملی انجام داد که ترکش سزاوارتر است و یا ترک کرد کاری را که انجامش نیکوتر می باشد از وی بازخواست فرماید و حتی بعضی اوقات از شدت محبت نسبت به او یا برای مصلحت شخص او یا مصالح دینی و اجتماعی، به وی عتاب نماید. بنابراین عتاب های قرآن کاشف از لطف بی اندازه و مرحمت و عنایت فوق العاده خداوند و محبت بی نهایت ایزدمنان نسبت به بنده برگزیده اش خواهد بود.

۲. این عتاب ها شخص پیغمبر را متوجه می سازد که تحت نظر و مراقبت شدید پروردگار است و حسابش از مردم جدا است. این است که در اعمال خود مراقبت و مواظبت شدیدتری انجام می دهد و همین شدت مواظبت او را از ارتکاب گناه دور نگه می دارد و چنانچه علامه در شرح تجرید گفت این سخت گیری ها در غیر واجب از امور نیک و پسندیده، از اسباب قوی و مهم عصمت می باشد.

۳. طبع بشر بر این است که در کلیه امور یا به راه افراط و تفریط می رود و رفتن بر صراط مستقیم منحصر به افراد نادری است که به مرحله کمال انسانی رسیده باشند. افسانه هایی که برای نیکان و پاکان یا برای بدکاران و ستمگران به وجود آمده، همگی معلول همین روحیه است. آدمی از هر کس متنفر باشد بدی ها و ناروایی هایی که نکرده و نداشته به او نسبت می دهد و به هر کس ارادت بورزد درباره اش افراط و غلو می نماید. یونانیان قدیم پهلوانان و دلاوران خود را به مقام الوهیت می رساندند و حتی مسیحیان مترقی و متمدن عصر ما حضرت مسیح و مادرش مریم را به مقام خدایی رسانده و با

ص: ۱۰۲

٢- . نهج البلاغه، ص ٥٩، خ ١٧.

٣- . بحار الانوار، ج ٩٥، ص ٤٧.

خدا متحد می سازند. در اسلام نیز این گونه غلوه‌ها پیدا شده، جمعی امیرالمؤمنین (ع) (۱) و دسته ای حضرت صادق (ع) (۲) را خدا دانستند، ولی تعجب اینجا است که حتی یک نفر پیغمبر اسلام را خدا ندانسته است. عدم غلو درباره پیغمبر موجباتی دارد که همین بازخواست‌ها و عتاب‌های قرآن از مهم‌ترین آنها می باشد، زیرا کسی که بازخواست و عتاب می شود نمی تواند خدا باشد، بلکه مسؤل و محکوم و بنده است.

۴. این عتاب‌ها در تهذیب و تربیت مسلمین مؤثر بوده، آنها را از بدی‌ها ترسانده، به کارهای شایسته ترغیب می نماید، زیرا وقتی می بیند پیغمبر اکرم با آن عظمت مقام و آن همه فداکاری و از خود گذشتگی و آن محبوبیت فوق العاده در نزد خداوند برای کار کوچکی به سختی عتاب می شود، آنها حساب کارشان را می کنند. شیخ طبرسی ذیل آیه: (فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ) (شعراء/۲۱۳) می گوید در این آیه شخص پیغمبر را به تنهایی مورد خطاب ساخت تا مردم بدانند که وقتی بزرگواری عظیم الشان بيم داده می شود، پس حال دیگران چگونه است و هنگامی که او ترسانده می شود پس سایرین سزاوارتر به تحذیر و ترساندن می باشند.

۵. توجه به موارد عتاب دور بودن رسول اکرم را از اعمال ناشایسته و کارهای ناپسندیده نشان می دهد و معلوم می دارد که بزرگترین عمل خلافی که آن بزرگوار انجام داده و گناهی که مرتکب شده، این است که به منظور تبلیغ دین و جلب افراد صاحب نفوذ و مؤثر در اجتماع از فقیر نایبایی که احتمال می داد جامه ژنده و وضع و رفتار زننده او مانع تأثیر سخنش شود، روی گردانده است یا به چند نفر منافق اجازه نرفتن به جهاد داده است یا آشامیدن شربت عسل یا همخوابگی با همسرش ماریه را یک ماه بر خود حرام کرده است و کارهایی از این قبیل و برای چنین کارهایی بازخواست و عتاب می شود. حتی بعضی مفسرین گفته اند شدیدترین عتاب‌ها همان آیات اول سوره تحریم است، در این صورت معلوم است که چنین کسی چه رفتاری داشته و چه اندازه از بدی و بدکاری و گناه منزّه و مبری بوده است.

در قرآن کریم مکرر گناه را در الفاظ مختلف، مانند عصیان و غوایت و ظلم و ذنب به انبیا و از جمله با لفظ ذنب به پیغمبر خاتم نسبت داده او را به استغفار واداشته است که مفسران هر یک را توجیهی کرده اند و در بیشتر موارد گفته اند گناه امت است، چون قرآن طبق بیان حضرت صادق (ع) «بایک اعنی و اسمعی یا جاره» (۳) نازل شده است، ولی در بعضی موارد چنین معنی و توجیهی راست نمی آید، مانند (وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) (۴) (محمد/۲۱) این گونه موارد را بر همان ترک اولی حمل کرده اند که «حسنات الابرار سیئات المقربین» (۵)

سید مرتضی ذیل آیه (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ

ص: ۱۰۳

۱- . علی اللّٰهی، گروهی که به الوهیت مولی معتقدند و هنوز وجود دارند و بعضی از فرق که درباره آن حضرت غلو کرده اند، از قبیل علیائیه که می گفتند علی خدا است و پیغمبر را به رسالت فرستاده است، اکنون منقرضند. درباره علیائیه رجوع به ترجمه ملل و نحل شهرستانی (۱/۲۳۵) شود.

۲- . غلوکنندگان درباره ائمه بسیارند، از جمله کسانی که به الوهیت جعفر بن محمد (ع) قائل شدند، مانند، ر. ک: ترجمه ملل

و نحل شهرستانی (۱/۲۴۰) و بزیغیه ضمیمه ترجمه ملل و نحل شهرستانی. (۱/۲۴۱)

۳- . این مثل در همین تفسیر توضیح [داده] شده است.

۴- . برای گناه خودت و برای زن ها و مردهای با ایمان آمرزش بخواه.

۵- . نیکی های خوبان بدی های مقربان است.

ذَنبِكَ(۱) در تنزیه الانبیاء می گوید: «خداوند ترک مندوب و مستحب را ذنب نامیده است، زیرا پیغمبر گناهی و خلافی جز این مرتکب نمی شود و برای عظمت مقام و بزرگی قدر و منزلت آن سرور، عملی را که اگر دیگری مرتکب می شد گناه نبود، جایز است که هرگاه از او صادر شود گناه خوانده شود.»

و بهترین دلیل بر نبودن گناه حقیقتی و شرعی برای پیغمبر، همین عتاب ها است و معلوم است که برای چه اعمالی آن حضرت معاتب گردیده است و اگر احياناً خلافی بزرگتر مرتکب شده بود، عتاب درباره آن نازل می شد، پس همان طور که عتاب ها به قول علامه از اسباب عصمت است، از نشانه های آن نیز می باشد.

۶. این عتاب ها دلیل است که قرآن سخن پیغمبر و ساخته فکر او نیست، زیرا چنانکه قبلاً گفتیم کسی اعمال پنهانی و حتی افکار درونی خود را بر ملا نساخته و خویشتن را مورد مؤاخذه و عتاب قرار نمی دهد، پس قطعاً و یقیناً کلام خدا است، چون فرض دیگری و شق سومی وجود ندارد و احدی نگفته است که قرآن گفتار بشر دیگری است (نه خداوند، نه محمد) وقتی به وحی مجعول پیغمبران دروغین نگاه می کنیم، مانند کتاب بیان می بینیم سرا پا تعریف و تمجید از میرزا علی محمد است، تا جایی که او را به مقام خدایی رسانده است و کوچکترین بازخواست و عتابی درباره میرزا نیست. از اینجا امتیاز قرآن و حقانیت و وحی الهی بودن آن به وسیله این عتاب ها بهتر روشن می شود، چنانچه آن انگلیسی گفته بود.

این بود قسمتی از فواید فراوان عتاب های قرآن. در این صورت ما هر اندازه از آیات عتابیه را تأویل نماییم از این فواید کاسته ایم.

اینک به موضوع مطلب خود، راجع به آیات اول سوره عبس برمی گردیم، قبلاً- باید توجه داشت که پیغمبر اکرم فوق العاده حریص بر ایمان آوردن قومش بود و بسیار رنج می برد و خود را به زحمت و مشقت می افکند، به خصوص کوشش فراوان در راه گرویدن اغنیا و اقویا به کار می برد، زیرا همان طور که قبلاً گفتیم بزرگترین دشمن پیغمبران عموماً و پیغمبر اسلام خصوصاً، همین اشرف و توانگران و بزرگان قوم بودند و همین ها بزرگ ترین موانع را در طریق تأثیر و توسعه دعوت پیامبران به وجود می آوردند. پس اگر اشراف قریش به اسلام می گرویدند، این دین مقدس نیرومند می شد و به سرعت انتشار می یافت و مسلمین بی پناه آن همه رنج و شکنجه نمی دیدند و کشته نمی دادند. پس پیغمبر حق داشت که در مسلمان شدن آنها از هیچ کوششی دریغ نکند و هر کاری که ممکن و مشروع است انجام دهد و هر رنجی و زحمتی را تحمل نماید.

از طرفی خداوند، دانای نهان و آشکار است، و اسرار پنهانی و فرجام کار همه کس را می داند؛ و می داند که پیغمبر هر رنجی ببرد و هر معجزه ای بنماید، بعضی از آنها ایمان نخواهند آورد و علی رغم آنها این شریعت پیش خواهد رفت و مردم دیگری پیدا خواهند شد که به آن بگروند و پیغمبر را و دین خدا را یاری کنند. این است که از روی نهایت محبت، پیغمبرش را از تحمل این همه دشواری ها و ناملایمت باز می دارد و مکرر در مکرر به او می گوید وظیفه تو تبلیغ است و بس، اگر آنها نپذیرند بر تو باکی نیست. گاهی هم از روی کمال مهربانی به وی عتاب می فرماید که اعتنا به ثروت و قدرت اینها نکن که دلی دانا و گوش شنوا و چشمی بینا ندارند و متنبه و متذکر نمی شوند.

اینک نمونه ای اندک از آیات مربوط به این موضوع:

---

١- .سوره فتح، آيه ٢.



۱. (إِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ) (۱) یعنی اگر تو حریص بر هدایت آنهايي پس همانا که خداوند کسی را که گمراه ساخته (او را به خود واگذاشته) هدایت نمی کند.

۲. (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) (۲) یعنی محققاً شما را پیغمبری از خودتان آمد که دشوار است بر او سختی و گرفتاری شما، حریص است بر ایمانتان، نسبت به مؤمنان بسیار مهربان و خیرخواه است؛

۳. (فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا) (۳) یعنی شاید تو خود را از شدت اندوه دنبال سر آنها بکشی، اگر به این قرآن نگرند. مرحوم فیض می گوید: «چون قریش ایمان نیاوردند و از پیغمبر برگشتند، خداوند آن حضرت را به کسی که عزیزانش از او جدا شده اند، تشبیه فرموده که چنین کسی پشت سر عزیزانش اندوهگین می ماند و می خواهد از شدت حزن بر مفارقت آنها خود را بکشد.»

گویا این چند آیه برای نشان دادن حرص شدید پیغمبر به ایمان قومش کافی باشد، ولی برای بهتر نشان دادن حرص شدید پیغمبر به گرویدن اشراف، تأکیداً می افزاییم: یکی از اشراف زادگان مکه حرث بن نوفل بن عبد مناف است که پیغمبر دوست دارد او ایمان بیاورد و جد و جهد بسیار می کند. خداوند در این باره چنین می گوید: (وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اشْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ) (۴) یعنی «اگر اعراض آنها بر تو دشوار است پس اگر بتوانی منفذی در زمین یا نردبانی در آسمان بجویی (به زمین فرو روی یا به آسمان بالا روی) پس از اعماق زمین یا اوج آسمان معجزی بر ایشان بیاوری (این کار را بکن) و اگر خدا می خواست آنها را بر هدایت جمع می کرد، پس از نادانان مباش.» فیض و بیضاوی می گویند: مقصود از این تعبیر، بیان حرص شدید و کامل پیغمبر است بر ایمان قومش، به حدی که اگر چنین عمل محالی را می توانست انجام بدهد می داد، ولی نمی توانست.

برای درک میزان قدرت و نفوذ مشرکان به این آیه توجه کنید: (فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ... ) (۵) یعنی «پس مبادا تو ترک کننده باشی بعضی از آنچه به تو وحی می شود.» فیض می گوید یعنی شاید تو بعضی آیاتی را که مخالف رأی مشرکان است تبلیغ نمایی، از ترس آنکه رد کنند یا استهزا نمایند. از اینجا به توقعات بی جای این مردم خودخواه و پیشنهادات عجیب آنها می رسیم (وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لَا تَتَّخِذُوكَ خَلِيلًا

وَلَوْلَا أَنْ جَبْتَنَّاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَوَكَّنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا) (۶) ترجمه آیه ۷۳ یعنی «و نزدیک بود که تو را در فتنه افکنند که فرود آیی و باز ایستی از آنچه بر تو وحی کرده ایم تا دروغ ببندی بر ما غیر آن را آنگاه تو را دوست خود بگیرند» ترجمه آیه ۷۴ «و اگر نه این بود که ما تو را پا برجا ساختیم، بی گمان نزدیک بود که به سوبشان اندکی متمایل شوی.»

ص: ۱۰۵

۱- . سوره نحل، آیه ۳۷.

۲- . سوره توبه، آیه ۱۲۸.

- ۳- . سوره كهف، آيه ۶.
- ۴- . سوره انعام، آيه ۳۵.
- ۵- . سوره هود، آيه ۱۲.
- ۶- . سوره اسراء، آيه ۷۳ و ۷۴.

در شأن نزول این آیات، اقوالی است که ما بعضی از آنها را از دو تفسیر ابوالفتوح و مجمع اینجا می آوریم. یکی از آنها این است که قریش به پیغمبر گفتند ما نمی گذاریم حجرالاسود را استلام کنی و بر آن دست بکشی، مگر آنکه بیایی و خدایان ما را زیارت کنی. پیغمبر با خود گفت چه ضرری برایم دارد که چنین کاری بکنم، با آنکه خداوند کراهت مرا از آنها می داند و آنها بگذارند من استلام حجر کنم. قول دیگر این است که آنها گفتند از دشنام به خدایان ما دست بردار و افکار ما را به سفاقت نسبت مده و این بردگان و فرومایگان را که بویشان به بوی گوسفند می ماند از خود بران تا ما با تو بنشینیم و سخت را بشنویم، پیغمبر در اسلام آنها طمع بست و آیه نازل شد.

□ نیز می فرماید: (وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَةِ وَالْعَشِيِّ يَرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعِدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدَ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تَطَّعْ مَنْ اغْلَبْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا) (۱) یعنی «و شکبیا بدار خویشان را با کسانی که می خواهند پروردگارشان را به صبحگاه و شامگاه، در حالی که خواستار رضای اویند و مبادا دو دیده ات از آنان بگذرد (یعنی باید پیش چشم تو باشند) که بخواهی آرایش زندگی دنیا را و فرمان مبر کسی را که ناآگاه ساخته ایم دلش را از یاد خودمان و پیروی هوسش کرد و کارش تباه است.» طبرسی و ابوالفتوح گفته اند: آیه درباره عینه بن الحصین و اقرع بن حابس و رفقایشان نازل شد که بر پیغمبر وارد شدند و سلمان و ابی ذر و صهیب و عمار و خباب و غیر آنها از فقرای اصحاب در محضر انورش بودند، آنها گفتند: ای محمد تو را از اینان ننگ نمی آید و از بوی بدشان کراهت نداری؟ ما را یک ساعت تاب نشستن با اینان نیست، ما اشراف و سادات شهریم و اگر ما به تو بگرویم، دیگران هم می گروند و اگر قبول ایمان نکنیم سایر مردم نیز ایمان نمی آورند، برای ما مجلسی و وقتی معین کن و برای آنان وقتی و محلی دیگر. شیخ طبرسی بعد از جمله (تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) می گوید یعنی «در حالی که اراده کننده ای ای پیغمبر مجالست و همنشینی اشراف و اغنیا را» و بعد می گوید: «و پیغمبر (ص) حریص بر ایمان آوردن بزرگان و عظمای مشرکین بود، برای طمع در ایمان پیروانشان و گرنه آن سرور نه به دنیا و زینتش و نه به اهل دنیا هرگز مایل نبود، فقط بعضی اوقات برای رؤسا به طمع ایمانشان نرمی می نمود، پس با این آیه مورد عتاب واقع شد و مأمور گردید که از فقرا دیدگانش را به قصد همنشینی اغنیا بر ندارد.»

□ و شبیه این آیه، آیه ۵۲ از سوره انعام است که می فرماید: (وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَةِ وَالْعَشِيِّ يَرِيدُونَ وَجْهَهُ □ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمِمَّا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ) یعنی «و مران کسانی را که می خوانند پروردگارشان را در بامداد و شامگاه، در حالی که اراده می کنند رضایش را، نیست بر تو از حساب آنها هیچ چیز و نه از حساب تو بر آنان چیزی که برایشان، پس از ستمگران باشی.» در شأن نزول این آیه نیز گفته اند که اشراف آمدنشان را حضور پیغمبر موقوف به طرد فقرا کردند و گفتند: ما از کسانی که از خارج وارد شهر می شوند خجالت می کشیم، وقتی پیغمبر نپذیرفت که آنها را به کلی از خود براند، پیشنهاد نمودند که موقع آمدن آنها فقرا آنجا نباشند. ابوالفتوح می گوید: «رسول از سر حرص بر ایمان ایشان همت کرد که نوبت دهد میان آنها، گفتند: بایست نوشتن این اقرار بر جایی. رسول امیرالمؤمنین را حاضر کرد تا این اقرارنامه بنویسد و آیه آمد.»

ص: ۱۰۶

در خاتمه آیه دیگری را می آوریم که به طور کلی پیغمبر را از توجهی که به اشراف و اغنیا به منظور پیشرفت دینش داشت، منع فرمود و مأمورش می سازد که با همین فقرای با ایمان همنشینی نموده، دل خوش دارد و اندوه ترمز توانگران و بزرگان را نخورد و این بحث را پایان می دهیم. (لا- تَمِيدَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَ لَا- تَحْزَنَ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ) (۱) یعنی «توجه ننما و اعتنا مکن به آنچه (از مال و مقام) بهره مند ساخته ایم به آن دسته هایی از آنها (مشرکین) را و اندوه مخور بر آنها و فروتنی نما برای گروندگان.» مرحوم فیض بعد از لفظ (وَ لَا تَحْزَنَ عَلَيْهِمْ) می گوید: یعنی اگر ایمان نمی آورند که اسلام و اهلش به آنها قوت بگیرد و بعد از کلمه آخر آیه می گوید: «برای مؤمنینی که با تو هستند تواضع کن و با آنان نرمی و مدارا نما و از ایمان نیاوردن اغنیا و اقویا ناخوشدل مباش.»

پس با این سابقه ممتد که پیغمبر بسیاری از اوقات اهتمامی شدید می ورزیده است که اشراف قریش و صاحبان مقام و ثروت، که بعضی آنها از خویشان آن حضرت هم بودند، به اسلام بگروند تا هم خودشان سعادت مند شوند و هم ضغفای مسلمانان از آزار و شکنجه آنها محفوظ مانند و هم دین اسلام رونق و قوت گیرد و نیز با سابقه تنفر شدیدی که آنها از فقرا داشتند و بودن آنها را مانع تشرف حضور پیغمبر و استماع فرمایش های آن حضرت می دانسته اند، آیا چه اشکالی دارد که پیغمبر از آمدن ابن امّ مکتوم ناراحت شود و روی در هم کشد.

اما اینکه سید جلیل علم الهدی اعلی الله مقامه الشریف فرموده است: عبوس بودن و روی در هم کشیدن با دشمنان مخالف از صفات آن بزرگوار نیست تا چه رسد به مؤمن مستر شد. این فرمایش بسیار درست و متین است، ولی فرق است ما بین صفت با عملی که احیاناً کسی در موقعی خاص انجام دهد. مثلاً اگر کسی در تمام عمر یک دفعه مهماندار و مهمان نوازی کند، نمی توانیم به عنوان وصف او بگوییم فلانی مهماندار و مهمان نواز است. و همچنین اگر یک دفعه با یک نفر خشونت نماید و تندخویی کند، بگوییم تندخو و خشن است. مثلاً پیغمبر به صریح قرآن در داستان تحریم به قید قسم، آشامیدن عسل یا همبستری کردن با کنیزش را بر خود حرام کرد. البته نخواهیم توانست به صورت صفت بگوییم - العیاذ باللّه - پیغمبر حرام کننده حلال است و همچنین، اما اینکه پیغمبر عملاً، نه به طور وصف، هرگز با دشمن مخالف روی ترش نکرده باشد، بدیهی است که با کشتاری که به امر پیغمبر و به دستور و فرماندهی او در غزوات انجام یافته، احدی نمی تواند چنین مطلبی را ادعا کند (۲) برای دوستان نیز در مواقعی که مصلحتی اقتضا نماید تندی و خشم هم می کرده. تا چه رسد به روی در هم کشیدن. و ما برای نمونه فقط یک مورد را نقل می کنیم.

گمان نمی کنم احدی در روی زمین محبوب تر از حضرت زهرا(س) در نزد آن حضرت باشد، بسیاری از نویسندگان و مورخان گفته اند و از جمله علامه مجلسی در عاشر بحار در فضائل حضرت زهرا نوشته است که پیغمبر وقتی به سفر می رفت از خانه این بانوی پرهیزگار آغاز می کرد و هر وقت از سفر برمی گشت بر خانه دخترش وارد می شد. وقتی حضرت صدیقه برای پدر و شوهرش که از سفر برمی گشتند یک پرده خیبری بر در آویخته بود، پیغمبر تا وارد شد و دید (تجاوز عنها و عرف الغضب فی وجهه) یعنی از آن بانو در گذشت و در رخسارش آثار خشم پدید آمد آیا پیغمبری که برای یک پرده

۱- .سوره حجر، آیه ۸۸.

۲- . کشتن این اخطل به امر پیغمبر در حالی که به پرده کعبه آویخته بود و داستان کشتار دسته جمعی بنی قریظه، در تواریخ مشهور است.

از دخترش رو می گرداند و غضب در چهره اش پیدا می شود، برای ابن ام مکتوم درحالی که وی را مانع ایمان جمعی اشراف می پندارد روی نمی گرداند و صورت در هم نمی کشد؟ در صورتی که تجاوز از خانه زهرا فقط برای رعایت آن مخدره بود که به زخارف دنیا آلوده نشود و برگشتن از آن نابینا برای خاطر دین بود، مبادا که اشراف برمند و به اسلام نگروند و این دین مقدس از داشتن پیروانی نیرومند محروم ماند.

اما اینکه سید بزرگوار می فرماید: «و بعد وصف پیغمبر به اینکه متوجه اغنیا می شود و از فقرا به دیگران سرگرم می گردد، هر کس پیغمبر ما را بشناسد او را این گونه وصف نمی کند و چنین عملی شباهتی به اخلاق کریمه اش ندارد و نیز با آن مهربانی ای که با قومش داشت و محبتی که درباره شان مبذول می فرمود، سازگار نیست.» این فرمایش سید هم صحیح و متین است، ولی در این مورد نیز گفته سابقمان را تکرار می کنیم که به عنوان وصف پیغمبر چنین نیست، ولی به صورت یک عمل مصلحتی در یک واقعه اتفاقی بی اشکال است. و اتفاقاً در این مورد به خوبی فهمیده می شود که غرض و مقصود از اقبال بر اغنیا تذکره و تزکیه بوه است و پیغمبر طمع در ایمان آنها بسته و آنان هم سخنش را گوش می دادند و به نظر آن حضرت چنین رسید که مبادا ورود این نابینا با این هیئت و سخن گفتنش در وسط وعظ و تبلیغ آن بزرگوار، موجب انضجار کفار و مانع گرویدنشان به اسلام شود، از این جهت ناراحت شد و روی در هم کشید و به سمت آنها برگشته، مطلبش را دنبال کرد، ولی چون خداوند می دانست که آنها ایمان نخواهند آورد، در صورت عتاب پیغمبر را از توجه به آنها منع می فرماید تا نخوت و تکبرشان را بشکند و از اهل ایمان هم تجلیل شود. و همان طور که شیخ طبرسی و دیگران گفته اند، نه روی گرداندن پیغمبر از آن نابینا برای فقرش بود، نه اقبال بر توانگران برای ثرویشان، بلکه برای دین و بر اثر علاقه شدید دینی و به منظور ترویج و تبلیغ دین بود.

فرمایش سید مرتضی قدس سره که ما آن را از مجمع نقل کردیم، دنباله ای دارد که گمان نزدیک به یقین دارم که طبرسی نخواسته نقلش کند و نیز ابوالفتح هم که مطلب سید را بدون استناد به آن بزرگوار در تفسیرش آورده، عمداً از ذکر دنباله خودداری کرده است، ولی ابن شهر آشوب تمام گفتار علم الهدی را بدون اینکه از او نام ببرد (در متشابهات القرآن) با اندک تغییر عبارت آورده و علامه مجلسی در بحار، باب عصمت پیغمبر، تمام گفتار سید را از تنزیه الأنبياء نقل فرموده و ما ترجمه آن دنباله را از بحار، این جا می آوریم: «و چگونه خداوند به پیغمبر می گوید: (وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ) (۱) یعنی و چیست بر تو، یا نیست بر تو (باکی بر تو نیست) که آن مستغنی متزکی نشود و چگونه تزکی بر او نیست؟ و این گفتار واداشتن پیغمبر بر ترک حرص بر ایمان قومش می باشد.» حقیقتاً از دانشمندی بزرگوار، مانند سید چنین فرمایشی بسیار عجیب است و چاره ای نیست جز آنکه بگوییم این گونه غفلت ها از امثال ایشان برای آن است که مقام معصوم و تفاوت او با سایرین دانسته شود که غیر معصوم هر که باشد محفوظ از اشتباه نیست.

از معانی باب تفعل قبول و پذیرش است، پس معنی تذکر و تزکی پذیرش تذکره و تزکیه است و وظیفه پیغمبر تذکره و تزکیه یعنی یادآوری و پاک ساختن است و بس.

۱- . فعل تذکریتذکر و تزکی و یتزکی ممکن است با ادغام تا، در ذال و زاء به صورت یذکر و یزکی در آید و در قرآن به هر دو صورت آمده است.

(إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ) (۱) یعنی (فقط تو یادآوری کننده و پند دهنده هستی) و وظیفه مردم پذیرش، یعنی تزکی و تذکر است. اگر کسی هدایت پیغمبر و تزکیه و تذکره آن حضرت را نپذیرفت چه باکی بر پیغمبر است؟ سراسر قرآن پر است از این تعبیرات که کار مردم به تو واگذار نشده و ما تو را وکیل آنها و حفیظ آنها قرار نداده ایم. هر کس هدایت پذیر است خودش سود می برد، وظیفه تو تبلیغ است و بس. در یک سوره نسبتاً کوچک (قمر) چند بار تکرار شده که آیا پندپذیری هست؟ (فَهَلْ مِنْ مُذَكِّرٍ) (۲) و باز در سوره اعلی می فرماید تو پند بده و تذکر فرما (سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى) (۳) کسی که خدا ترس باشد متذکر خواهد شد و باز می فرماید: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى) (۴) هر کس پاکی پذیر باشد رستگار شده است. مگر چه فرق است مابین (وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّيَ) (۵) با (لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ) (۶) یعنی «هدایت شدن آنها بر تو نیست» و خلاصه مطلب این است که تو مسئول کار آنها نیستی و این قدر خود را به رنج میانداز و حریص مباش و جوش زیاد مزین و اهتمام بیش از حد مورز که اغنیا به اسلام بگردند (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ) (۷) یعنی «ما تو را مژده دهنده و ترساننده فرستاده ایم و از یاران دوزخ بازخواست نمی شوی».

عجب از مرحوم فیض است که ذیل همین آیه می گوید: «فلا عليك ان اصروا أو كابروا» یعنی «و باکی بر تو نیست که آنها در کفرشان پافشاری کنند یا دشمنی و عناد ورزند» ولی به این آیه که می رسد (ما عليك) را باک نداری معنی می کند. و اگر عبارت خودش را این گونه معنی کنیم چنین خواهد شد که «و باک نداری این پیغمبر که آنها در کفر اصرار بورزند» و تفاوت این دو معنی معلوم است. و قطع نظر از مطالب دیگر سید مرتضی، در اینکه این مطلب مخصوص اشتباهی است که برای آن بزرگوار پیش آمده و غفلتی است که روی داده، جای گفتگو نیست. و ابوالفتح سید در موضوع شأن نزول آیات مورد بحث است و طبرسی که مخالف است ولی عقیده او را نقل کرده، هر دو عمداً و با توجه به اشکالی که بر آن وارد است از نقل این قسمت خودداری کرده اند و هر دو آیه (وَمَا عَلَيْكَ) را مانند بسیاری از مفسرین درست معنی نموده اند (یعنی باکی بر تو نیست) و به معنی يَزَكِّيْ

نیک توجه داشته اند.

اما آنچه به عقیده ما قول قدمای مفسرین، امثال ابن عباس و نیز قول طبرسی و ملافتح الله و دیگر کسانی را که مخاطب را پیغمبر می دانند تأیید می نماید، از این قرار است:

۱. عموم مفسران، چه آنها که مخاطب را پیغمبر می دانند و چه آنها که مخالفند، همگی به اتفاق گفته اند: ابن امّ مکتوم نزد پیغمبر آمد، پس باید دو ضمیر جائه و جائک به آن حضرت راجع باشد، زیرا معنی نخواهد داشت که خداوند به دیگری که آنجا بوده است بفرماید آن نابینا پیش تو آمد، در صورتی که او حضور پیغمبر رسیده است.

ص: ۱۰۹

۱- سوره غاشیه، آیه ۲۱.

۲- سوره قمر، آیات ۱۵، ۱۷، ۲۲، ۳۲، ۴۰ و ۵۱.

۳- سوره اعلی، آیه ۱۰.



۴- . سورة اعلى، آیه ۱۴.

۵- . سورة عبس، آیه ۷.

۶- . سورة بقره، آیه ۲۷۲.

۷- . سورة بقره، آیه ۱۱۹.

۲. از لحن خطاب و عتاب به روشنی مفهوم می‌گردد که قصد و غرض مخاطب از روی گردانیدن از کسی و روی آوردن به دیگری، تزکیه و تذکره بوده است و این وظیفه ای است که در سراسر قرآن بر پیغمبر تعیین شده است و الا ثروتمند مغرور و متکبری از نایبای ژنده پوشی روی بر گردانده، به چه مناسبت به او گفته شود «تو چه می‌دانی شاید همین فقیر پاکی پذیرد و پند شنو باشد و یادآوری و اندرز، او را سود دهد.» به علاوه یک ثروتمند که با ثروتمندان دیگر نشست و برخاست می‌کند و معاشرت و مصاحبتش با آنها است، چگونه برای توجه و اعتنای به اغنیا عتاب می‌شود، آخر ما فرض می‌کنیم روی گرداندن یک نفر توانگر معمولی از یک فقیر، ناپسند باشد، ولی اقبال او بر هم قطارانش چرا مورد بازخواست قرار گیرد؟ آن هم با این عبارت که «کسی که مستغنی است تو به او رو می‌آوری در حالی که بر تو باکی نیست که او پاکی نپذیرد.» آیا از یک فرد عادی این گونه سخن گفتن و محاوره پسندیده است؟ تا چه سد به کلام معجز نظام الهی، ولی وقتی مخاطب را پیغمبر بگیریم، همه این مطالب منظم و متناسب است و نظایرش را دیدیم.

۳. سیاق آیات بعد دلالت دارد که مخاطب پیغمبر است، چون در بیان شأن نزول گفتیم که پیغمبر آیات قرآن را بر آن مشرکان می‌خواند و وعظ و تبلیغ می‌فرمود و به اسلام دعوتشان می‌کرد و از سر حرص او بر ایمان ایشان خویشتن را به آن داده بود تا نایبنا آمد و گفت: مرا تعلیم کن و قرآن بر من بخوان و پیغمبر روی در هم کشید و آیات عتاب آمد و دنبالش می‌فرماید: (كَلَّا إِنَّهَا تَذَكِّرَةٌ) (۱) یعنی از چنین عملی خودداری کن و باز ایست، همانا که این آیات تذکره است، هر کس بخواهد یادآوری می‌شود و آیات بعد ستایش قرآن است که بلند مرتبه و پاک است و دل‌های پاک آن را می‌پذیرد، هر چند از فقرا باشند، تو بی‌جهت به منظور تقویت دینت به اغنیا رو می‌آوری، دریغ است سخن حکمت با دونان گفتن و بر این تیره دلان قرآن و وعظ خواندن؛ سپس در نکوهش آنان می‌فرماید: مرگ بر اینها باد، چه کافر کیش هستند (قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ) (۲) حال اگر خطاب‌های اول سوره متوجه یک صحابی یا اموی باشد، چه تناسبی میان آیات خواهد بود، مگر آنکه بگوییم تناسب لازم نیست، یا با تکلف و تمحل ایجاد تناسب کنیم.

۴. در موارد مشابه که در قرآن فراوان است و ما چند آیه به عنوان نمونه یاد کردیم، خطاب‌ها عموماً متوجه پیغمبر است، حتی موقعی که به اصحاب صفّه که به عقیده بعضی مانند ابوالفتح هفتصد نفر و به قول بعضی دیگر مثل فرید وجدی در دایره لمعارف ششصد نفر بودند و در میانشان بزرگانی از صحابه مانند ابوذر و عمار و سلمان و امثال آنها وجود داشتند و مشرکین علاوه بر رفتار موهن، زخم زبان‌ها زدند و آنها را پست و فرومایه (سقاط) خواندند و گفتند بویشان به بوی میش می‌ماند و امثال این عبارات و از پیغمبر طرد آنها را خواستند، همه جا خطاب و عتاب متوجه پیغمبر بود و خداوند یک کلمه با آنها سخن نگفت، نباید هم بگویید، مگر هر کسی لیاقت تشریف خطاب پروردگار را دارد؟ هر چند در صورت عتاب باشد و اساساً سبک قرآن چنین نیست. اگر برای روی در هم کشیدن یک نفر اموی یا صحابی از یک نایبنا چندین آیه خطاب به او نازل شود، پس برای شکنجه شدید افرادی مانند عمار و بلال و ابن مسعود و حتی کشتن بی‌گناهای همچون یاسر و سمیه والدین عمار، باید بزرگتر از



سوره بقره به صورت خطاب و عتاب در نکوهش آنان وارد می شد، در صورتی که روشن ترین نمونه برای نکوهش و لعن و نفرین یک فرد، سوره تبت است که در صورت غایب از ابی لهب و زنش مذمت شده و آن دو را مورد لعن و نفرین قرار داده است یا در مورد ولید که وحید عصر خود از حیث مقام و ثروت شمرده می شد و در موضوع بسیار مهمی که قضاوت درباره قرآن باشد از جانب مشرکین انتخاب شده بود و او بزرگ ترین خیانت و جنایت را مرتکب گشته، برخلاف عقیده باطنی و تشخیص خود، این وحی الهی را گفتار بشر و سحر خواند، خداوند خطاب به پیغمبر نموده، از او به صورت غایب نکوهش نموده به عذاب تهدیدش می فرماید: (ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا) (۱) و همچنین سایر موارد، بالأخص خطابات مفرده آغاز سوره ها که خواه مطلب مربوط به پیغمبر باشد مثل (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ) (۲)، (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا) (۳) و (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ) (۴) و خواه عام بوده و شامل هر مکلف و حتی هر مخاطب عاقلی شود، مانند (أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ) (۵) و (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ) (۶) طرف خطاب پروردگار، شخص پیغمبر است و احتمال دارد که شیخ طوسی قدس سره برای توجه به این مطلب بوده که در همین سوره قبل از آیه (وَمَا يُدْرِيكَ) گفته است: «التقدير قل يا محمد» یعنی و بگو ای محمد را باید پیش از این فرض کنیم، تا خطاب متوجه پیغمبر باشد و خلاصه با روش تفسیر قرآن به خود قرآن (القرآن يفسر بعضه بعضاً) که مبنای کار علامه کم نظیر حضرت آیت الله طباطبایی متع الله المسلمین بطول عمره الشریف در تفسیر کبیرش المیزان می باشد، ما می توانیم آیات اول سوره عبس را با توجه به موارد فراوان مشابهش که عموماً به اتفاق مفسرین از عامه و خاصه، مخاطب و معاتب پیغمبر است و نیز با نظر به سبک عمومی قرآن در سخن گفتن از اشخاص، چه خوب و چه بد و چه ستایش و چه نکوهش و مخصوصاً خطابات مفرده اوائل سور، خطاب به پیغمبر بدانیم.

۵. از بزرگ ترین آثار عجیب اسلام که می توان در ردیف معجزات و خوراق عاداتش شمرد، تغییر ارزش های اجتماعی بود. اسلام در اندک مدتی در آن محیط جهل و فساد امتیازات مالی و مقامی و نژادی را به کلی لغو نموده، کرامت را خاص پرهیزگاران و رفعت مقام را مخصوص اهل دانش و ایمان ساخت. اگر در نظر بگیریم که حتی امروز با این همه پیشرفت های علمی و ترقی تمدن، سرمایه داران دارای چه قدرت و نفوذ شگفت آور بوده، حکومت ها را می آورند و می برند و رییس جمهور مقتدری را با یک گلوله نابود می سازند و آب از آب تکان نمی خورد یا اختلاف نژادی چه غائله هایی را موجب می گردد و در کشور متمدنی مانند آمریکا چه خون هایی برای کشمکش های سفیدان با سیاهان ریخته می شود یا حزب نازی با طرفداری از اندیشه موهوم برتری نژادی، چطور دنیا را به آتش و خون کشید، آن وقت خواهیم توانست عظمت کار اسلام را تا اندازه ای درک کنیم، به خصوص اگر تاریخ عرب و روحیه آنها و وضع اجتماعی شان را بدانیم.

ص: ۱۱۱

- ۱- . سوره مدثر، آیه ۱۱.
- ۲- . سوره کوثر، آیه ۱.
- ۳- . سوره فتح، آیه ۱.
- ۴- . سوره شرح، آیه ۱.
- ۵- . سوره ماعون، آیه ۱.



از طرفی پیغمبر مأمور به ظاهر است و مانند یک فرد عادی برای پیشرفت کارهایش جمیع اسباب را فراهم می نماید، همچنانکه در غزوات می بینیم که از کسب اخبار مربوط به دشمن و فراهم آوردن عُدّه و عُده و سایر جزئیات و کلیات امور دقیقه ای را مهمل نمی گذاشت، پس روی همین مبنی است که پیغمبر در موقع ضعف اسلام اهتمامی شدید دارد که اشراف و اغنیا هرچه ممکن است و با هر تدبیر که بیندیشد و هر زحمت و مشقتی که تحمل فرماید به اسلام بگروند تا این دین قوت گیرد و مسلمین از آزار آنها ایمن گردند، ولی اشکالی که اینجا پیش می آید این است که چه بسا کوچکترین عمل پیغمبر مورد سوءاستفاده قرار گیرد و چنان موقعیت حساس و خطرناک است که جز لطف و عنایت خاص خدا حافظی نیست.

لذا طبرسی ذیل آیه (فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ) (۱) یعنی «استقامت بورز در وعظ و بیم دادن یا در انجام وظیفه تبلیغ همان طور که مأموری» در مجمع می گوید: «ابن عباس گفت: آیه ای بر پیغمبر نازل نشده است که سخت تر و دشوارتر از این آیه باشد و برای همین، وقتی اصحاب به پیغمبر عرض کردند زود پیر شده اید، فرمود: سوره هود و واقعه مرا پیر کردند.» در چنین موقعیتی عجیب و حساس است که خدای مهربان مواظبت شدید از پیغمبر محبوبش می کند، هر جا می بیند رنج و مشقت او بی نتیجه خواهد ماند، او را منع می کند، مانند داستان حرث بن نوفل. و هر وقت توطئه ای در کار است وی را آگاه می سازد، مانند آیه ۵۲ از سوره انعام (وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ... ) که جبرئیل آن حضرت را مطلع ساخت که این پیشنهاد فقط برای این است که یارانت را از دورت طرد کنند و برمانند و برنجانند و خودشان هم نزدت نیابند و تنها بمانی. در مورد بحث هم کاری که پیغمبر کرد از فقری روی در هم کشیده و با روی آوردن به اشراف به وعظ و تبلیغ پرداخته است و نابینا که نمی دیده تا برنجد و این عمل از هر کس دیگر صادر می شد با این خصوصیت اهمیتی نداشت، ولی آن بزرگوار مؤسس مکتب جدیدی است که ارزش های اجتماعی را باید تغییر دهد و او است که اهل ایمان و تقوا را باید کرامت و رفعت بخشد، هر چند فقیر باشند و مردم بی دانش و دین را ولو از اشراف و اغنیایند، از چشم بیندازد و ممکن است همین کار کوچک وسیله ای دست مغرضین بدهد تا بر تحقیر فقرای مؤمن و تجلیل اغنایای مشرک و کافر به آن استناد نمایند، ولی خداوند با عتاب به پیغمبر، وسیله را از دست مخالفان می گیرد و عظمت مقام مؤمن مسترشد را گوش زد می کند و خط مشی پیغمبر را در آینده با این دسته تعیین می فرماید و طمع کفار را از موافقت پیغمبر با آنها قطع می کند و اهمیت و ابهت آنها را در جامعه می شکند و اگر عتاب ها متوجه دیگری بود، این فواید به طور کامل حاصل نمی شد.

به علاوه این عتاب، چنانکه قبلاً گفتیم، دلالت بر پاکی و قداستی دارد که جز شایسته پیغمبر نیست، زیرا از این عتاب معلوم می شود که بزرگ ترین گناه کسی که مورد عتاب است امثال این اعمالی است که فقط ترک آنها اولی است، زیرا معاتب اگر گناه درست و حسابی و خلافی هایی بزرگ تر دارد، باید برای آنها عتاب شود، در صورتی که در سراسر قرآن از آن صحابی و اموی سخنی نیست. و اگر گفته شود اینجا برای توهین به مؤمن و برای حفظ احترام او عتاب شده است، می گوئیم آنها که مؤمنین صدر اول را کشتند، چرا (به صورت خطاب به آنها) عتاب نشده اند و حتی کسانی که به پیغمبر توهین نموده او را زدند، خطابی وارد نشده است، ابوجهل سخت عصبانی است که چرا پیغمبر به خدایان آنها اعتنا نمی کند و برای پروردگارش سجده می نماید، می گوید: اگر محمد دوباره چنین



عملی انجام دهد و در برابر خدایان ما به پرستش خدای یگانه پردازد و نماز گزارد، پایم را بر گردنش می نهم و آن قدر می فشارم که نفسش قطع شود. خداوند از این گستاخی یاد می کند و وی را تهدید به عذاب می فرماید، ولی از او به صورت غایب سخن می گوید و مخاطب پیغمبر است (أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى\* عَبْدًا إِذَا صَلَّى) (۱) و داستانش در سوره علق خواهد آمد، إن شاء الله.

این بود آنچه به نظر ما برای حفظ آیات کریمه از تأویلات تکلف آمیز گفتنش لازم و ضروری می نمود و با این تربیت فواید و نتایج فراوان آیات عتابیه نیز محفوظ می ماند. در خاتمه این مبحث بسیار مهم، دو نوع دیگر از آیات است که بعضی مفسران در آنها نیز به تأویل می پردازند و به نظر ما ابدلاً لازم نیست و ما نمونه این دو نوع آیات را به اجمال یاد می کنیم:

۱. آیاتی که در آنها شرط به کار رفته و مشروط است، مانند: (وَلَيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ) (۲) (وَلَيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِّنْ بَعِيدٍ مَا خِيعَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِينَ) (۳) که خلاصه معنی دو آیه چنین است که «اگر پس از علوم واقعی که به تو وحی شده از هوس ها و امیال کفار و مشرکین یا مردم پیروی کنی، تو از ستمگران خواهی بود» (وَلَوْ لَا أَن تَشْتَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا) (۴) یعنی «اگر ما تو را پا برجا نمی ساختیم نزدیک بود که اندکی به سوی آنها (مشرکین) توجه و میل کنی» و از این قبیل آیات در قرآن فراوان است و شاید شدیدالحن تر از همه این آیه باشد: (وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (۵) یعنی: «به تو و پیغمبران پیش از تو وحی کردیم که اگر مشرک شوی کارت تباه می شود و از زیانکاران خواهی بود.»

در این گونه آیات که حرف شرط (اگر) دارد، امری به امر دیگر باز بسته شده و ابدلاً دلالت بر وقوع عمل حتی بر امکان عادی وقوع فعل شرط ندارد، چون فرض محال، محال نیست، مثلاً در خود قرآن می فرماید: اگر دریا برای نوشتن سخن خدا مرکب شود و هفت دریا در مرکب شدن به آن کمک رسانند، کلام الهی تمام نمی شود یا می فرماید: اگر خداوند شب را برای شما دائمی می ساخت، چه کسی می توانست روز [را] بیاورد و اگر روز را دائم می گردانید، کدام فردی شب [را] می آورد؟ آیا در این آیات عادتاً وقوع تبدیل دریاها به مرکب یا یک سره روز بودن بدون شب یا بالعکس، مشکوک و محتمل است؟ مثلاً در آیه (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) (۶) یعنی اگر خدایانی جز خدا در آسمان و زمین بودند تباه می شدند، ما چه می گوئیم؟ آیا آن را نیازمند تأویل می دانیم؟ پس همچنانکه این آیه دلالت بر وجود شریک برای خدا ندارد، آیه قبل نیز دلالت بر شک برای پیغمبر ندارد و آیات پیش از آن نیز تمایل آن سرور را به مشرکان و پیروی از هوس و میل آنها را نمی رساند، ولی آیه مربوط به فرض شریک برای خدا را، حتی یک نفر تأویل نمی کند، ولی همین که نوبت به فرض محال دیگر یعنی شرک آوردن پیغمبر می رسد، باب تأویل باز می شود.

ص: ۱۱۳

۱- سوره علق، آیه ۹ و ۱۰.

۲- سوره بقره، آیه ۱۲۰.

۳- سوره بقره، آیه ۱۴۵.



۴- .سوره اسراء، آيه ۷۴.

۵- .سوره زمر، آيه ۶۵

۶- .سوره انبياء، آيه ۲۲.

وقتی خداوند به حبیبش و پیغمبر برگزیده اش می فرماید: اگر فرضاً شخص شخیص تو شرک آوری، اعمالت از میان می رود و می گوید: به پیغمبران دیگر نیز همین مطلب را گفته ایم، تکلیف سائرین و بزرگی گناه غیرقابل آموزش شرک معلوم می شود، مثلاً هنگامی که پیغمبر بگوید: اگر علی و فاطمه هم چنین کاری انجام دهند یا اگر امیرالمؤمنین بگوید: اگر حسنین چنین کنند چنان می شود، اهمیت مطلب چندین برابر می شود. داستان حضرت ام کلثوم (س) معروف است که روز عیدی دستبند نقره ای از بیت المال به عنوان عاریه مضمونه گرفت، پدرش دید و بازخواست کرد، وقتی قضیه را دانست، فرمود: اگر عاریه نبود دختر من نخستین هاشمیه ای بود که دستش قطع می شد. بدیهی است که مقام فرزند علی و زهرا (س) بالاتر از اینها است و به تصریح پیغمبر، ذریه زهرا بدنشان بر آتش حرام است و این فرمایش هم از امیرالمؤمنین (ع) توهینی به مقام قدس آن بانو نیست، ولی شدت عدل علی و اجرای عدالت در حکومت حقه آن سرور با این جمله درباره آن مخدره به مراتب بهتر دانسته می شود تا درباره دیگری.

۲. آیاتی که پیغمبر را از کاری و عملی باز می دارد و نهی می کند، مثل (الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ) (۱)، چندین آیه به همین مضمون است که ای پیغمبر حق از جانب پروردگارت بر تو نازل می شود و از شک کنندگان مباش یا (وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً) (۲). یعنی و مدافع برای جنایتکاران مباش و از این نوع آیات بسیار است که شدیدترین آنها امثال آیه ۲۲ سوره اسراء می باشد (لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُومًا) یعنی با آن خدای حقیقی خدایان دیگری قرار مده که نکوهیده و بی یاور بمانی و آیه ۳۹ از همان سوره (وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا) یعنی و با خدا خدایانی دیگر قرار مده که سرزنش شده و رانده از رحمت در دوزخ افکنده شوی. هیچ یک از این آیات که مشتمل بر نهی است، کوچکترین دلالتی ندارد که پیش از ورود منع العیاذ بالله پیغمبر اکرم آن کار ممنوع را انجام می داده یا در آینده در معرض انجام آن بوده است، بلکه کافی است که آن حضرت قدرت بر آن عمل داشته باشد.

و ما در بیان معنی عصمت گفتیم که پیغمبر اکرم قادر بر ارتکاب گناه هست، ولی عنایت و لطف خاص پروردگار او را از معصیت حفظ می کند، چه رسد به شرک. مثلاً پدری دانا و آزموده و بسیار مهربان، فرزند با ایمان و پاک و شایسته خود را از معاشرت افراد فاسدی یا نزدیک شدن به مشروبات الکلی یا عمل زشت دیگری منع می کند، با آنکه آن جوان پرهیزگار، نه قبلاً چنین معاشرتی یا این گونه اعمالی داشته و نه در آینده عادتاً و عرفاً ممکن است داشته باشد، ولی دلسوزی و عطوفت شدید پدر نسبت به فرزندش و هم آگاهی از فساد بی اندازه افراد معین و یا زیان فوق العاده ابتلائاتی مخصوص، موجب این نهی گردیده است. ضمناً این فایده را هم دارد که سایر اعضای خانواده و افراد زیردست و تحت تکفل پدر نیز که در معرض این گونه معاشرت و ارتکاب این چنین اعمالی هستند، تکلیف خود را می دانند و به میزان مضرات آن امور و اندازه تنفر بزرگ خانواده از آنها واقف می شوند. همچنانکه توجه به نصایح کتبی و شفاهی امیرالمؤمنین (ع) به دو فرزندش حضرت حسن و سیدالشهدا (ع) که در نهج البلاغه درج است، این مطلب را روشن می کند.

ص: ۱۱۴

۱- . سوره آل عمران، آیه ۶۰.

۲- . سوره نساء، آیه ۱۰۵.

پس اینکه می بینیم یک دستور کلی مانند منع از شرک مثلاً نه از آغاز با خطاب های عمومی مثل «یا ایها الناس» و «یا ایها المؤمنین آمنوا» آمده و نه با خطاب پیغمبر، خود حکم به صورت کلی آورده شده، مثل (یا ایها النبیؐ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ) (۱) بلکه شخص پیغمبر مورد خطاب است و دستور هم به آن سرور داده شده است؛ باید جهتی و سّری داشته باشد. و ما قبلاً در موضوع عتاب ها گفتیم و اینجا نیز تکرار می کنیم که این نهی ها تکلیف سایرین را بهتر معین می کند، زیرا وقتی می بینید به پیغمبر با آن عظمت گفته می شود: جز خداوند یگانه خدایانی قرار مده که در دوزخ افکنده می شوی، آنها بزرگی گناه و شدت کیفرش را به خوبی درک می کنند و به امید شفاعت آن بزرگوار یا آمرزش پروردگار در افکار و اعمالی که شائبه شرک در آنها برود سهل انگاری نمی کنند و در معصیت تجری پیدا نمی نمایند. و نیز نیک می فهمند که دستگاه خدایی جای حساب است، آن هم چه حسابی؟ منظم و دقیق، تبعیض به هیچ وجه و هیچ گونه در آن نیست، اگر فردی مانند پیغمبر، محبوب تر و مقرب تر از جمیع خلق می شود، شایستگی و لیاقت آن را دارد. و اگر به فرض محال مانند دیگران نافرمانی کند یا به گناه آلوده شود، کیفر می بیند، همچنانکه آدم که مسجود ملائکه بود با خوردن از درخت ممنوع از بهشت رانده شد و ابلیس به واسطه تکبر از مقام فرشتگان طرد گردید و یا وقتی به پیغمبر گفته می شود از نادانان مباش و از شک کنندگان و هم از ستمگران مباش، یعنی با اعمال و رفتاری که این گونه مردم می کنند، به شدت مخالفت کن و از معاشرت با آنها، از دوستی با آنها بپرهیز که هر کس کار مردمی را دوست بدارد، از آنها شمرده می شود.

اگر ما به دقت تمام این منع ها و نهی هایی را که خطاب به پیغمبر وارد شده، بررسی کنیم و فواید اخلاقی ای که از آنها گرفته می شود در نظر بگیریم، خواهیم دانست که این گونه آیات در تهذیب و تربیت مسلمین و اصلاح جامعه اسلامی، چه اثراتی شگفت و خارق العاده دارند، همچنانکه مسلمین صدر اسلام آنها را خوب می فهمیدند و از آنها استفاده می کردند. و باز همان طور که در عتاب ها گفتیم، این نهی ها که به این صورت منحصر به پیغمبر است، کاشف از عنایت مخصوص پروردگار به آن جناب است و به وی می فهماند که اگر در ردیف سایرین بود، همان خطاب های عمومی شاملش می شد، پس باید بداند که بیشتر از همگان تحت مراقبت شدید است و قهراً آن وجود مقدس در اعمال خود مواظبت شدیدتری می نماید. پس این نهی ها نیز مانند عتاب ها از اسباب و موجبات عصمت خواهد بود. خداوند به همه ما بصیرت درک حقایق قرآن و توفیق عمل به دستوراتش عنایت فرماید.

ص: ۱۱۵



## پرتوی از قرآن

پرتوی از قرآن (۱)

سید

محمود طالقانی

۱۲۸۶-

۱۳۵۸

سورۃ «عبس، سفره» از سوره های مکی، ۴۲

آیه است.

ترجمه آیات ۱ تا ۱۰:

چهره درهم کشید و روی گرداند (۱) برای آنکه آن کور به او روی آورد (۲) و چه دانی تو شاید او باشد که خود را پاک کند و برتر آرد (۳) یا همی بیاد آید و آن یاد وی را سود بخشد (۴) اما آنکه بی نیاز جسته (۵) پس

بدو روی می آوری و دل می دهی؟! (۶) چه

است بر تو از اینکه خود را پاکیزه نمی کند (یا نیست بر تو که تزکیه نمی کند) (۷) و اما کسی که به سوی تو آمده می کوشد (۸) و حال آنکه او نگران می باشد (۹) تو از وی با بی اعتنایی روی می گردانی (۱۰).

شرح لغات:

عبس: روی

درهم کشید، گرداند، ترش کرد.

یدری: مضارع

از باب افعال: چه تو را دانا کرده. از دری: به چیزی دست یافت و علم به آن را فراگرفت. ما یدریک: با آنکه متعدی است، در خطاب استفهامی و اصطلاح، به معنای لازم می آید: چه دانی تو؟

یذکر: مضارع

از باب افتعال که تا، قلب به ذال و ادغام شده. ماضی آن: اذکر، و ادکر (به تشدید ذال و دال) و از ذکر آمده، از «ذکر، به سکون کاف» چیزی را یاد آوردن، به ذهن بردن، داستان را باز گفتن، حمد و ثنای خداوند گفتن.

تصدی: مضارع

مخاطب از باب تفاعل: متعرض چیزی شد، بدان روی آورد - مانند تشنه ای که به آب روی آورد - از صدی: تشنگی سخت.

تلهی: از

باب تفاعل: یکسره اعراض کرد و ناچیز شمرد. از لهی: بازی کرد، به او روی آورد و انس گرفت، از او روی گرداند، ناچیزش شمرد، از یادش برد.

عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ أَنْ حَيَاءُ الْمَأْمُومِي ۖ كَيْ بُوَدَ أَنْ شَخْصَ كَه رُوِي خُوَد رَا دَر هَم كَشِيْد وَ گَرْدَانْد چُون كُوْرِي نَزْد او اَمْد؟ دَر اِيْن اَيَات ذَكْرِي اَز اَنْ شَخْص دَر مِيَاْن نِيَاْمْدِه. مَفْسَرِيْن قُرْآن (جَز بَعْضِي اَز عِلْمَاء وَ مَفْسَرِيْن شِيْعَه) مِي گُوِيْنْد او، شَخْص رَسُوْل اَكْرَم (ص) بُوْدِه. عَالَم جَلِيْل شِيْعَه شَيْخ طَبْرَسِي دَر تَفْسِيْر مَجْمَع الْبِيَان دَر قَسْمَت شَأْن نَزُوْل اِيْن سُورَه چَنِيْن مِي گُوِيْد: «اَيَات دَر بَارِه عِبْدَاللّٰه بِن اِم مَكْتُوْم نَاَزَل شُدِه، اِيْن شَخْص عِبْدَاللّٰه بِن شَرِيْح بِن مَالِك بِن رِبِيْعَه فَهْرِي اَز بَنِي عَامِر بِن لُوِي اَسْت. دَاَسْتَان چَنِيْن بُوْدِه كِه: اِيْن شَخْص نَزْد رَسُوْل خُدا (ص) اَمْد دَر حَالِي كِه اَنْ حَضْرَت بَا عْتَبِه بِن رِبِيْعَه وَ اِبَا جَهْل بِن هَشَام وَ عَبَّاس بِن عِبْدَالْمَطْلَب، وَ اَبِي وَ اَمِيَه، پَسْرَان خُلْف، اَهْسْتِه سَخْن مِيْگَفْت وَ اَنّٰهَ رَا بِه خُدا دَعُوْت مِيْكَرْد وَ بِه اِسْلَام اَوْرْدَنَشَان اَمِيْد دَاَسْت؛ دَر چَنِيْن وَضْعِي عِبْدَاللّٰه (ابْن اِم مَكْتُوْم كِه نَايِيْنَا بُوْد)

ص: ۱۱۷

---

۱- . پرتوی از قرآن، سید محمود طالقانی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۱، ج ۴، قسمت اول، ص ۱۲۱.

وارد شد و بدون توجه به اینکه آن حضرت سرگرم گفتگوی با دیگران است با صدای بلند و مکرر به آن حضرت خطاب کرد و گفت ای رسول برای من بخوان و مرا بیاموز از آنچه خدا به تو آموخته. خطاب و درخواست این شخص از یک سو سخن آن حضرت را قطع کرد، از سوی دیگر آن حضرت می اندیشید که این سران و اشراف عرب خواهند گفت که پیروان او کوران و بندگانند، از این جهت اثر ناخشنودی در چهره آن حضرت پدید آمد و از او روی گرداند و گفتگوی با آنها را ادامه داد. پس از این حادثه این آیات نازل شد. سپس رسول اکرم(ص) این شخص را گرامی می داشت و چون او را می دید می فرمود: مرحبا به کسی که پروردگام درباره او به من عتاب کرد! و به او می فرمود آیا حاجت و مطلبی داری؟ و در دو غزوه ای که رسول اکرم(ص) از مدینه بیرون رفت او را به جای خود گذارد. انس بن مالک گوید: او (ابن ام مکتوم نابینا) را در کارزار قادسیه دیدم که زرهی در بر و پرچم سیاهی به دست دارد (گویا این نشانه مقام خاصی در جنگ بوده).

□

سید مرتضی علم الهدی رضوان الله علیه گوید: دلالتی در ظاهر آیه نیست به اینکه متوجه

به رسول خدا باشد، بلکه فقط خبری است بدون تصریح به شخصی که خبر درباره او می باشد، و همین دلیل است بر اینکه مقصود دیگری است زیرا روی ترش کردن از صفات پیمبر خدا با دشمنان به دور بوده، چه رسد با مؤمنین هدایت یافته، و همچنین توصیف به اینکه به ثروتمندان روی آورد و از فقیران روی گرداند، شباهت به خوی بزرگواری آن حضرت ندارد. و مؤید این توصیفی است که خداوند سبحان از آن حضرت کرده: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ، وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ». پس ظاهر این است که مقصود از «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» غیر از آن حضرت است و از حضرت صادق روایت شده که فرمود: درباره مردی از بنی امیه نازل شده که در حضور آن حضرت بوده که ناگاه ابن ام مکتوم آمد پس چون آن شخص اموی او را دید بدش آمد و خود را جمع کرد و از وی روی گرداند. پس از آن این داستان را خداوند در قرآن آورده و او را نکوهش کرده.

اگر گفته شود به فرض صحت خبر که درباره آن حضرت است آیا روی در هم کشیدن گناه است؟ جواب این است که ترش رویی یا خوش رویی با شخص کور یکسان است و او را ناخوش نمی آید بنابراین گناهی نیست، پس می شود که خداوند پیمبرش را به سبب این کار عتاب کرده باشد تا وی را به بهره بیشتری از خوبی ها و نیکی وا دارد و با این خطاب و عتاب به عظمت شأن مؤمن هدایت یافته، آگاهش کند، و به وی بشناساند که به دست آوردن دل مؤمن برای اینکه بر ایمانش استوار باشد، از به دست آوردن دل مشرک به امید اینکه ایمان آورد برتر است. بجائی گوید: این آیه خود دلالت دارد به اینکه چنین رفتاری پس از نهی از آن گناه است ولی پیش از آنکه خداوند از آن نهی کند دلالتی بر گناه بودن آن ندارد. بعضی گفته اند که رفتار کور بی ادبانه بود و پیمبر اکرم خواست با اعراض وی را ادب کند، ولی چون این توهم پیش آمد که از جهت فقیر بودن از او روی گرداند و آنان چون قدرتمند بودند به آنها روی آورد، خداوند آن حضرت را مورد عتاب گرداند.

□

از حضرت صادق(ع) روایت شده که رسول خدا(ص) پس از آن، هرگاه عبدالله بن ام مکتوم را می دید می گفت: مرحبا مرحبا، نه به خدا سوگند، مباد که دیگر درباره تو خداوند مرا عتاب کند، تا آن حد آن حضرت به وی مهربانی و لطف می فرمود که او خود آن حضرت را از آن باز می داشت. «پایان بیان مجمع البیان».

از آنچه درباره سبب نزول این آیات ذکر شده و نظرهایی که در تفسیر مجمع البیان آمده، معلوم می شود که علما و مفسرین از صدر اسلام اتفاق داشتند که مقصود و مخاطب در این آیات شخص رسول اکرم (ص) است، تنها سید مرتضی نظر و احتمال مخالف اظهار نموده.

شیخ طبرسی در کتاب تفسیر جمع الجوامع که با همه اختصار جامع ترین و کامل ترین تفسیر سابقین است و بعد از مجمع البیان و الکافی الشافی آن را نگاشته، در تفسیر این سوره همان نظر عموم مفسرین را که مقصود رسول اکرم (ص) است آورده و نظر مخالفی ذکر نکرده.

اما رأی یا تردیدی که سید مرتضی اظهار فرموده و بعضی از مفسرین شیعه از آن پیروی کرده اند از جهاتی مورد نظر است:

۱- اینکه فرموده «ظاهر آیه دلالتی بر توجه آن به رسول اکرم (ص) ندارد...» چگونه دلالت ندارد با آنکه ضمیرهای مخاطب در آیه: «وَ مَا يَذْرِيكَ... فَأَنْتَ... مَا عَلَيْكَ... مَنْ جَاءَكَ...» خطاب به همان است که «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» از او خبر داده.

آیا باور کردنی است که این خطاب های پی در پی متوجه به شخص مجهولی از بنی امیه باشد؟! این فرد مشرک اموی که بوده که این اندازه قرآن به او اهمیت داده و مسئول تزکیه و تذکر دیگری بوده؟ و شخص مسلمان کور و روشندل با سعی و کوشش به وی روی می آورده؟

آیا در خطاب های ابتدایی قرآن موردی می توان یافت که مخاطب جز شخص رسول اکرم (ص) باشد؟

۲- اینکه فرموده: «عبوس کردن نسبت به مؤمن نمی توان از صفات و خوی پیمبر باشد...» جواب این است که اینگونه تأثرات حالاتی است که برای هر کسی در هر مقامی به خصوص در راه مقصد عالی و دعوت پیش می آید، و اینگونه تأثرات و حالاتی که در ظروف و اوضاع خاصی پیش می آید اولاً از قسم صفات و اخلاق نیست، دیگر اینکه آن گاه که برای آمال و آرزوهای شخصی نباشد و در طریق دعوت و در راه خدا باشد به خودی خود پسندیده است.

۳- اما تأییدی که از روایت منقول از حضرت صادق (ع) برای نظر خود آورده اند، اولاً این روایت مجهول السند است، دیگر آنکه مخالف با تاریخ مسلم و نظر عموم مفسرین می باشد، و بیش از آن مخالف با روایت دیگری است که از حضرت صادق (ع) ذکر شده: «هرگاه رسول خدا عبدالله بن ام مکتوم را می دید می فرمود: «مرحبا مرحبا لا والله لا يعاتبني الله فيك ابداً...».

اما توهم اینکه خطاب عتاب آمیز پروردگار دلالت به این داشته باشد که از رسول اکرم (ص) گناهی سر زده و مخالف با عصمت می باشد، درست نیست، زیرا روی در هم کشیدن و روی گرداندن، از گناهان شمرده نشده و عتاب پروردگار دلالت بر کمال توجه و مراقبت نسبت به آن حضرت دارد.

آیات ۷۳- ۷۴، ۷۵- سوره بنی اسرائیل، از این آیات عتاب آمیزتر و بیش از آن سخت و تهدیدآمیز است: «وَإِنْ كَادُوا



لَيْفَتُنُوكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ لَتَفْتَرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا، وَلَوْ لَا

أَنْ بَتَّيْنَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا. إِذَا

لَأَذُقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا. (۱)

ص: ۱۱۹

---

۱- . راستی نزدیک بود فریبت دهند و بازت دارند از آنچه به سوی تو وحی فرستاده ایم تا جز آن را به ما افتراء بندی، آن گاه تو را دوست خود می گرفتند. اگر نه این بود که ما تو را استوار داشتیم هر آینه نزدیک بود به سوی آنان اندکی مایل شوی و دل دهی. آن گاه به تو می چشاندیم چند برابر (رنج) زندگی و چند برابر (رنج) مرگ را، سپس نمی یافتی برای خود، برای ما هیچگونه یاری را.

خطاب این آیات با همه عتاب و تهدید متوجه شخص رسول اکرم(ص) است و هیچ یک از علماء و مفسرین حتی سید مرتضی(ره) آن را توجیه و تأویل نکرده اند.

اینگونه آیات شواهد روشنی است که شخص پیمبر اکرم(ص) در طریق رسالت و دعوت آن چنان محکوم و مقهور وحی بوده که در کمترین اندیشه و حرکاتش مراقبت می شده، و همین دلیل قاطع است که وحی پیمبران از نوع کشف و الهامات عادی نیست و همچنین از مبدأ لا شعور که روان کاوان جدید برای توجیه هر پدیده نفسانی به آن روی می آورند و آن را کلید رمز برای گشودن اسرار روحی می شمارند، نمی باشد.(۱)

این سوره در مکه و در سخت ترین مراحل دعوت اسلام نازل شده، در این مرحله برای هموار کردن راه پیشرفت دعوت، گفتگو و ملائمت با سران و اشراف قریش که دشمن این دعوت و مانع پیشرفت آن بودند لازم می نمود ولی وحی قرآنی از این گفتگو و تصدی به آن، سخت نکوهش کرد و رسول خدا(ص) را برای همیشه از این روش بازداشت.

هنگامی این آیات نازل شد که سران قریش و مکه که بیشتر عرب را پشت سر خود داشتند برای نگهداری عقاید و اوهام و سنن جاهلیت و مقام خود در برابر دعوت اسلام با همه قوا به دشمنی و مقاومت برخاسته بودند و از هیچ گونه آزار و شکنجه درباره نو مسلمانان بی پناه کوتاه نمی آمدند، پس از آنکه ابو طالب و خدیجه کبری در یک سال چشم از دنیا پوشیدند، کار شکنجه دادن و کشتن مسلمانان به آنجا رسید که با اجازه آن حضرت بسیاری از آنها به حبشه هجرت کردند. چون قریش و سران شرک دیدند که کشتن و زندانی کردن و شکنجه و استهزاء نتوانست فردی از مسلمانان را برگرداند و هر روز که می گذرد مردان و زنان پاکدل به این دعوت روی می آورند و از جان و مال و خانه و وطن خود چشم می پوشند، روش دیگری پیش گرفتند و آماده شدند از نزدیک با رسول خدا(ص) گفتگو کنند. از سوی دیگر آن حضرت سخت نگران بود که دعوت اسلام چنان که باید، پیش نرود یا این شعله نور در میان طوفان کینه و دشمنی قریشیان برای مدتی خاموش شود، و می اندیشید که اگر سران قریش بگرایند یا کمتر مقاومت کنند مکه تسلیم می شود و در پی آن عرب نیز به اسلام می گراید یا تسلیم می گردد.

ص: ۱۲۰

۱- . مکاشفه و شهود و الهامات عادی مانند برقی روشن می کند و می گذرد و چه بسا آنچه مشهود یا معلوم گشته یقین آور نمی باشد و خط عمل را پیوسته تعیین نمی کند. ولی وحی منشأ یقین و پیوسته است. تحقیق و تحلیل نفس به میدان شعور و لا شعور، نیز مسئله وحی را روشن نمی کند، چون حدود این دو میدان و اندازه تأثیر و تأثرشان در یکدیگر هیچگونه مشخص نیست، و در حال توجه و هشیاری مبدأ لا شعور نمی تواند مشاعر و مدارک را یکسره زیر نفوذ خود بدارد، و آنچه ذخیره دارد از آثار خارج و شعورهای متراکم گذشته گرفته و میدان نفوذش تا سر حد شعور است، از این رو سلطه بر همه مشاعر و مدارک ندارد. ولی وحی با شواهدی که داریم حد و میدانی ندارد و بر همه مشاعر مسلط می شود و از شعورهای متراکم در نهان نفس پدید نمی آید. همه پیمبران به حق خواه ناخواه در حال عادی مانند عقربه مغناطیس که مقهور قوه خارج است، محکوم وحی بوده اند، چنان که موسی به خودی خود هنگام مأموریت به سوی فرعون دچار تردید بود. و رسول اکرم(ص) در

آغاز وحی دچار هراس شد و فرمان قیام و دعوت بر آن حضرت گران می آمد، ولی سلطه وحی برخلاف میل بر آنها چیره می شد و برخلاف مصلحت شخصی آنها را به سوی دعوت می راند.

داستانی که این آیات به آن اشاره دارد در یکی از این جلسه ها و گفتگوهای رسمی پیش آمده، گویا پس از رفت و آمد واسطه هایی مانند عباس بن عبدالمطلب، و گفتگوها و تصمیم هایی بود که گزیده سران متکبر و کینه توز قریش مانند عتبه، اباجهل، ابی، امیه، به اتفاق عباس آماده شدند که نزد آن حضرت آیند و خصوصی مذاکره کنند، آنها آمدند و آن حضرت با همان خوی و ادب مخصوص در یک سو نشسته و به دعوت و گفتگوی با آنها پرداخت و آنها با خوی اشرافی و تکبر، در مقابل، چشم به آن حضرت دوخته و گوش به سخنانش می دادند. خوی آن حضرت در گفتگو با اشخاص این بود که به روی مخاطب خیره نمی شد، و تا کسی سخنش به آخر نمی رسید و خود سکوت نمی کرد به سخن لب نمی گشود و چون کسی کلامش را می برید با آنکه چیزی نمی گفت تأثر از آن در چهره اش نمایان می گشت.

آن حضرت امید داشت که آیات قرآن و کلام نافذش از پرده ها و دیوارهای جهل و تکبر و غرور آنها نفوذ کند و به وجدان و دل آنها رسد شاید به خود آیند و هشیار گردند و اسلام را بپذیرند یا از غرور و مقاومت و سرکشی فرود آیند. در این میان عبدالله بن ام مکتوم آن کور دل داده به حق سر رسید، همان رسیدن این مرد کور فقیر که از توده مردم و در زی فقرا بود برای ماندن سرکشان قریش بس بود، چه رسد به این که میان جمع در آید و پا یا عصایش به لباس و اندام آنها برخورد، چه رسد به اینکه مانند همیشه اش که چون دوست یگانه با آن حضرت سخن میگفت و درخواست فرا گرفتن آیات داشت، بدون توجه به وضع جلسه و چه کسانی در محضر آن حضرت نشسته اند و چه گفتگو دارند، صدا بلند کند و مکرر گوید: «یا رسول الله علمنی مما علمک الله!» این صدا و ورود ناگهانی گفتگو را قطع کرد و نتیجه همه کوشش ها را از میان برد و سران قریش را برآشفست، آنها از نزدیک متوجه شدند که اسلام آوردن از همه چیز و هر امتیازی گذشته و هم راز و همنشین با اینها شدن است. رسول خدا(ص) در راه همان مقصد برترش و برای آنکه آنها یکسره نرنمند، جواب عبدالله را نگفت و روی در هم کشید و به آنان روی آورد.

مبدأ وحی، که در طریق انجام رسالت الهی و پیشرفت آن، مراقب رسول مسئول رسالت بود آن چنان که به اندیشه ها و اطوار و حرکات، حتی نگاه ها و خطوط چهره اش عنایت خاص داشت، این پیش آمد محدود و گذرا را مورد نظر گرفت و با فرستادن این آیات اصول دعوت و راه و روش آن حضرت و پیروانش را برای همیشه ترسیم نمود. (۱)

ص: ۱۲۱

۱- چون که اعمی طالب حق آمده است/ بهر فقر او را نباید سینه خست تو حریصی بر رشاد مهتران/ تا پیاموزند علم از سروران احمدا دیدی که قومی از ملوک/ مستمع گشتند گشتی خوش که بوک این رئیسان یار دین گردند خوش / بر عرب اینها سرند و بر حبش بگذرد این صیت از بصره و تبوک / زانکه «الناس علی دین الملوک» زین سبب تو از ضریر مهتدی / رو بگردانیدی و تنگ آمدی کاندیرین فرصت کم افتد این مناخ / تو ز یارانی و وقت تو فراخ مزدحم میگردیم در وقت تنگ / این نصیحت میکنم نز خشم و جنگ احمدا نزد خدا این یک ضریر/ بهتر از صد قیصر است و صد وزیر یاد «الناس معادن» هین بیار/ معدنی باشد فزون از صد هزار معدن لعل و عقیق مکتنس / بهتر است از صد هزاران کان مس احمدا اینجا ندارد مال سود / سینه باید پر ز عشق و درد و دود اعمی روشندل آمد در میند/ پند او را ده که حق اوست پند «مثنوی»

دو آیه اول به صورت خبر از غایب بی نام آمده- چون دوستی که از دوستش برنجد و نخواهد روبرو از او مؤاخذه کند و او را برنجاند و همان قدر که او از بنده دلداده (عبدالله) روی گردانده، وحی به سوی غایب روی آورده: عَبَسَ وَ تَوَلَّى... پس از این دو آیه به خطاب روی در روی محبت آمیز روی آورده:

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى: ظاهر «ما» استفهام انکاری است: چه چیز تو را دانا کرده، یا چه می دانی؟ می شود که ما نافیہ باشد: نمی دانی، شاید او باشد که تزکیه کند.

تزکیه، که معنای آن پاک کردن از آلودگی ها و کندن ریشه های اوهام و خواهی پست به همراه رشد و نمو می باشد، هدف و مقصد اولی قرآن است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ...» و نخستین دعوت همه پیمبران نیز به تزکیه نفوس، و اولین خطاب موسی به فرعون: «هَلْ لَّكَ إِلَّا أَنْ تَزَكَّى» بوده.

زیرا با آلودگی عقل و اندیشه به خرافات و اوهام و عقاید باطل، و نفس به پلیدی های خلقی، نور فطرت بی فروغ یا خاموش می ماند و استعدادها و مواهب انسانی تباه می شود و شخصیت و استقلال و تکیه گاه شخصی از میان می رود. اینگونه نفوس در برابر هر قدرت و پیکر و صورت موهوم هراسان و خاضع می شوند و رابطه شان با مواهب خود و قدرت بی پایان قطع می شود و از ریشه ها و آلودگی های فکری و نفسانی هر شرّ و فساد می روید و می جوشد. همین انسان آلوده و ناتوان و گسیخته شده از نیروهای خود و جهان، همین که تزکیه شد و قوای فکری و نفسانی و عملی وی برانگیخته و شکفته و به هم پیوسته گردید از قیود و بندهای عادات و تقالید آزاد می شود و به صورت قدرت فعال و مؤثر در می آید و پایه و مایه نظام زندگی و اجتماع عالی و متکامل می گردد، از این جهت که تزکیه هم پایه و اصل زندگی عالی انسانی، و هم نهایت و غایت آن است؛ پیمبران و داعیان و مصلحین به حق و حقیقت بین انقلاب اصیل و اهداف تربیتی و اجتماعی را از تزکیه و ساختن فرد آغاز می کنند، و از همین طریق جامعه های واژگون را یکسره واژگون و در نتیجه مستقیم و منظم می سازند، آنها آن تحول و انقلابی که در افکار و جوامع پدید آوردند از طریق تنظیم اصول و فروع ساخته و پرداخته و چشم گیر اجتماعی و اقتصادی نبود، زیرا هر اصل و قانونی هر اندازه متری و بشری باشد اگر بر پایه شخصیت فکری و نفسانی و مواهب انسانی افراد استوار نگردد بی پایه و مصنوعی است.

چون آدمی در اصل خلقت آلوده نیست و آلودگی از عوارض فطرت پاک و معلول اکتساب یا توارث است، همه افراد قابل تزکیه می باشند و هرچه نفوذ و تراکم این عوارض در نفس انسان کمتر باشد قابلیت تزکیه بیشتر است. از این جهت توده مردمی که گرفتار حجاب های غرور و تکبر و قدرت و ثروت و امتیازات طبقاتی نیستند یا کمترند برای پذیرش تذکر آماده ترند و امید به تزکیه آنها بیشتر است: «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى».

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرُ: «او» اشعار به تردید و تأخیر دارد: اگر تزکیه نشد شاید متذکر شود پس این تذکر وی را سود دهد. یذکر (از باب افتعال) پذیرش و کوشش کردن و طلب ذکر است، ذکر مطلق (بدون تعلق به چیزی) همان یادآوری است، یادآوری چیزی که فراموش شده یا از آن غفلت گشته و

این غیر از تعلیم است. ذکر یکی از نام‌ها و صفات قرآن است و نزول قرآن برای آن است: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ. إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ. وَ الذِّكْرَ الْحَكِيمَ. وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ». از رسالت‌های منحصر رسول اکرم (ص) تذکر دادن بوده: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ. فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى». اینگونه آیات به صراحت دلالت بر این دارد که قرآن شعور و ضمیر آدمی را برمی‌انگیزد تا آن حقایق و معلوماتی که در کمون فطرت است نمایانده و بیاد آورده گردد. اگر هیچ‌گونه صورتی از اصول حقایق و معلومات در وجود آدمی نباشد برای به یاد آوردن صورت‌های کامل‌تر جستجو از چه می‌نماید؟ زیرا توجه به مجهول مطلق و جستجوی از آن محال است. اصول معارف مانند صورت‌های جزئی و معلومات فراموش شده است که در ذهن به طور واضح و روشن وجود ندارد ولی صورت‌های اجمالی آنها موجود است، از این رو با توجه و به یاد آوردن قرائن و نشانی‌ها و نام و نشان، فراموش شده‌ها کم‌کم رو می‌آیند و روشن می‌شوند.

با بیان دیگر، چیزهای دریافت شده بار دیگر دریافت نمی‌شود، و آنچه به هیچ صورت دریافت نشده، اندیشه‌ای برای دریافت آن نخواهد بود، و چون آدمی همیشه اندیشه دریافت مسائل خاصی را دارد باید پیش از این آن را دریافته، سپس فراموش شده باشد یا اینکه اجمال آنها را می‌دانسته و در اندیشه دریافت مفصل آن می‌باشد؛ (۱) که از همه مهم‌تر مسائل شناسایی مبدأ و نهایت، و چگونگی

ص: ۱۲۳

۱- سقراط حکیم را عقیده بر این بود که تعلیم فقط تذکر (یادآوری) است، چون آدمی پیش از آن به آنها علم داشته. در رساله تقوا (مه‌نون) برای اثبات این مطلب پسر بچه‌ای که خدمتکار خانه بوده پیش می‌گشت و یک‌یک مسائل مربوط به اشکال مربع را از وی می‌پرسد، آن بچه یکی پس از دیگری سؤالات را جواب می‌دهد، بدون آنکه به وی تعلیم داده شود. این روش را سقراط در همه محاورات علمی و اجتماعی و کشف قوای باطنی و اندیشه‌های نفسانی، در تعالیم و کتاب‌های خود به کار برده و از این راه حقایق علمی را بدون تعلیم و تلقین، از ذهن طرف بیرون می‌کشید؛ از این جهت که تصورات و علوم را از درون اشخاص بیرون می‌آورد سقراط خود را قابله می‌نامید. نتیجه دیگری که سقراط از بیان این مطلب می‌گرفت، اثبات وجود روح پیش از تنزل به این عالم است، بوده. او می‌گفت: چون آدمی معلومات خود را در این جهان یاد نگرفته، باید پیش از این یاد گرفته و سپس فراموش شده باشد. حکیم اسلام و ایران، صدرالدین شیرازی با آنکه درک حقایق را مانند سقراط فطری می‌دانست معتقد به حدوث نفس انسانی و پدید آمدن آن از جسم بود، او می‌گوید: «ذات و فطرت انسان مانند آئینه است که حقایق وجود در آن منعکس می‌شود و سپس دچار حجاب‌هایی می‌گردد. این حجاب‌ها پاره‌ای داخلی اند و بعضی خارجی. و حجاب‌های داخلی بعضی عدمی می‌باشند، مانند بلاهت و فرومایگی، بعضی وجودی اند مانند گناهان و رذائل خلقی چون کبر و حسد. حجاب‌های خارجی نیز بعضی عدمی است چون به کار نیانداختن ذهن در طریق تفکر درست و این مانند برگرداندن آئینه است از جهت مقابل صورت مطلوب، و بعضی وجودی است مانند عقاید جاهلانه تقلیدی و علوم ناقص که چون پرده‌هایی است که روی آئینه آویخته شود». تصور دیگر راجع به علم بسیط اولی انسان این است که چون انسان فشرده‌ای از حقایق و قوای جهان و مظهر اراده و علم خاص پروردگار است خود نمونه و مظهری از سراسر عالم است، علم بسیط به ذات خود علم به همه نمونه‌ها و اسرار عالم می‌باشد، چون جویای علم تفصیلی به خود می

باشد علم تفصیلی به همه چیز را می جوید و تا عوارض داخلی و خارجی انگیزه جویایی را ساکن یا منحرف نساخته این انگیزه او را به سوی علم پیش می برد. اگر نظر سقراط صحیح باشد مقصود او اصول علمی مانند کلیات مسائل ریاضی و نفسانی می باشد، نه علم های جزئی حسی یا تجربی که اکتسابی است نه تذکاری، و مسائل تجربی آنگاه مسائل علمی می گردد که به صورت قوانین کلی منطقی یا ریاضی در آید.

مسئولیت، و تکلیف و موت و حیات و خودشناسی است که فطرت و ضمیر انسان به خودی خود، و تا حجاب های غفلت و فراموشی عارض نشده به فهم و درک و عقیده به آنها توجه دارد، و همین که با تذکر نافذ انسان به خود آمد و متذکر شد حجاب های عقلی و آلودگی ها نفسانی از میان برداشته و زدوده می شود و انسانی تزکیه شده و نو ساخته می گردد: «لَعَلَّهُ يَزَكَّى». اگر یکباره تزکیه نشود و سراپا دگرگون نگردد، همین تذکر، تذکر یابنده را رو بخیر و صلاح پیش می برد و به وی سود می رساند: «أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى».

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكَّى: پس از عتاب اول و بیان مقصد، اما من... بیان مورد عتاب و تفصیل مطلب است. فَأَنْتَ لَهُ... در مقام استفهام انکاری است: اما آن کسی که خود را بی نیاز پنداشته یا بی نیازی به خود بسته، تو متصدی تذکر و اصلاح او می شوی؟!!

چون سرشت انسانی سراسر استعداد و قابلیت است یکسره نیازمند و ناتوان می باشد.

احساس به ناتوانی و احتیاج است که باید همه استعداد های فکری و نفسانی را به کار اندازد و ظاهر سازد. بیشتر نفوس فرومایه و کم رشد همین که تکیه گاه و پناهگاهی از امور اعتباری و موهوم خارج از خود، مانند مال و قدرت های بی پایه یافتند از مواهب ذاتی و قدرت واقعی خود روی می گردانند و خود را از آنها و آنچه موجب برانگیختن و تقویت آنهاست، بی نیاز می پندارند. اینها چون قابلیت تذکر و تزکیه ندارند و خود را Bottom of Form بی نیاز می پندارند، رسل و هادیان نیز نسبت به آنها مسئولیتی ندارند: «وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكَّى».

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى وَهُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى: در مقابل آن سرمایه تباه توانگر نما، این سرمایه دار نیازمند است که سرمایه های ذاتی او به کار افتاده و روحش فروزان گشته، او از همه چیز غیر خود و حق چشم پوشیده و با شیفتگی و کوشش و نگرانی (نگرانی از خدا و خود، یا هراس از دشمنان کینه جو که در کمین مسلمانان بودند) شتابان و عصاء زنان از راه دور و از پیچ و خم کوی های ناهموار، روی آورده تا هرچه از آیات خدا نازل شده بیش از دیگران دریابد، او هرچه دنیای ظاهر از چشمش پوشیده شده، حقایق غیب در باطنش پرتو افکنده، گویا موجی از ایمان و نگرانی او را هر وقت و بی وقت به دامن وحی می کشاند، به چیزی از جریان حوادث توجه نداشت و سر از پا نمی شناخت، او آن قدر در نظر خدا عزیز بود که درباره اش به عزیزترین و گزیده ترین خلق خود عتاب کرد: آیا تو او را سبک می گیری و از او روی می گردانی؟! «فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى». پس از این آیات، مقام این مرد در میان مسلمانان تا آنجا بالا رفت که مانند بلال مؤذن رسمی رسول خدا (ص) شد. این مقام در واقع مقام فرماندهی جمع و به صف درآمدن مسلمانان بود. و دو بار رسول اکرم (ص) او را در مدینه به جای خود واگذارند، و چون به وی می رسید با لحن تجلیل و عذرخواهی به او می فرمود: «مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی»

حاصل درسی این آیات این است که کار قرآن نوسازی انسان است، نوسازی از مواد اولی انسانی که همان ضمیر و فطرت می باشد و آنها که مواد اولی آنها را هواها و غرورها فاسد کرده قابل نوساختگی نیستند. این نوسازی به وسیله تذکر و تزکیه است. تذکر، عقل و وجدان را بیدار می کند. تزکیه، از آثار محیط پست و رذائل و تقالید و مواد رسوبی آنها پاک می نماید و بالا می آورد. این نوسازی





از تعلیم و تلقین و تحمیل مفاهیم و مطالب نامأنوس و خارج از درک وجدانی و از روش های تربیت اخلاقی معمول بر نمی آید و چه بسا اینها جهل مرکب و غرور را می افزاید. از نوسازی تذکر و تزکیه سرچشمه های معارف و خیر خود به خود می جوشد، و چنین افراد نو ساخته اند که می توانند پایه محکم اجتماع سالم و عادل شوند. (۱)

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳) مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قَتَلَ  
الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ  
أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يُفْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳)

ترجمه

نه چنین است، همانا آن یادآوری است (۱۱) پس آن کس که خواهد یاد آورد آن را (۱۲) در نوشته هایی است گرامی داشته (۱۳) بالا برده شده پاکیزه گشته (۱۴) به دست های سفیرانی (۱۵) بزرگوارانی نیکوکار (۱۶) کشته باد انسان، چه ناسپاس است (چه او را کافر کرده؟! (۱۷) از چه چیز وی را آفریده؟ (۱۸) از نطفه ای او را آفریده پس به اندازه اش نهاده (۱۹) سپس راه را آسانش کرده (۲۰) آن گاه میرانده او را پس به گورش اندر آورده (۲۱) سپس هر آن گاه که خواهد او را برآورده و بازش گرداند (۲۲) هرگز، هرگز، هنوز آنچه خدا فرمانش داده او انجامش نداده (۲۳).

شرح لغات:

صحف: جمع

صحیفه: ورقه نوشته، ورقی از کتاب، چهره. اصحف: صحیفه ها را با هم جمع کرد و به هم پیوست.

مکرمه: مفعول

از کرم (مشدد): بزرگ و منزهش داشت.

ایدی: جمع

ید: دست، نعمت، احسان، مقام، قدرت، بخشش.

سفره: جمع

سافر: نویسنده، نویسنده حکمت. از سفر: روی خود را گشود، ابر پراکنده شد، افق باز شد، صبح روشن گشت، به سفر رفت. بیرون رونده از شهر را از این جهت مسافر گویند که بیابان برایش باز و آشکار می شود یا شخص از خانه و شهر روی به صحرا می آورد. سفیر نماینده است، از این رو که روی و مقصد فرستنده را می نمایاند.

برره: جمع

بار (به تشدید راء): نیکوکاری که نیکی اش سرشار و جالب خیر باشد.

ما اکفره: «جمله

تعجب یا استفهامیه است» اکفر: کفر را گزید و با آن ملازم گشت. از کفر: چیزی را پوشاندن، ناگرویدن، ناسپاسی کردن.

قدر: چیزی

را به اندازه و مقدار در نظر گرفت، انجام داد، روزی را به اندازه مخصوص تقسیم کرد، حکم را اجراء کرد.

Top of Form

انشر: از

نشر: جامه را گشود، خبر را منتشر کرد، درخت برگ آورد، برگ شد، مرده را خداوند زنده کرد.

ص: ۱۲۵

---

۱- . پیروان آیین اسلام چون از این روش و مکتب تربیتی آن منحرف شدند به مکتب تصنعی و گنگ دیگران و نظریات گمراه کننده ناشی از آنها روی آوردند و در زیر پرده این مکتب ها که عنوان و نام اسلام به آنها بسته شد، چهره واقعی تربیت قرآنی پوشیده شد. محصول مکتب های تصنعی و تقلیدی جز افراد متصنع و مقلد نیست، این افراد نمی توانند از خود جوشش و نظر و ابتکار عمل داشته باشند و اجتماع ساخته شده از این افراد تصنعی و فاقد حرکت می باشد.

قضی: کاری را درست و به اندازه انجام داد، نیازش را بر آورد، پیمان را انجام داد، درباره دعوا حکم داد.

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ: کلا، مطلب مذکور را ردع و نفی، و مطلب بعد را اثبات می کند.

این در موردی است که تناسبی صریح یا غیر صریح در بین مطلب قبل و بعد باشد. آیات قبل، بیان توجه و تعرض رسول خدا(ص) به مشرک بی نیاز و اعراض از مؤمن نیازمند بود. آیا در این کار آن حضرت چشم به مال و قدرت اشراف قریش برای پیشرفت دعوت خود داشت؟ مگر آن حضرت نبود که در جواب پیشنهادهای عمویش ابوطالب از جانب سران قریش فرمود: «به خدا سوگند اگر آفتاب را به دست راستم و ماه را در دست چپم گذارند برای آنکه این فرمان را واگذارم، و انمی گذارم تا آنکه خدا آن را آشکارا گرداند یا در این راه هلاک شوم». نظر آن حضرت، در اندک توجهی که در این جلسه به سران قریش نمود و در نتیجه توجهی که باید به آن کور نو مسلمان به شود نشد، این بود که شاید آیات قرآن در دل های سخت آنان نفوذ کند تا اسلام آرند یا مانع پیشرفت آن نشوند و مقاومت ننمایند.

آن حضرت بسی نگران بود که مبادا در میان طوفان تعصب ها و غرورها و دیوارهای جاهلیت مکه، شعله وحی فرو نشیند و به زودی در دنیای تاریک و گمراه پرتو نیافکند و این رسالت و هدایت الهی چنان که باید انجام نگیرد یا گسترش نیابد.

این آیه چنین اندیشه ای را نفی می کند: «کلا...» هیچ در این اندیشه مباح، این آیات یا این وحی، تذکره ای است که به اعماق ضمیر و روح آدمی نفوذ می کند و موجب تحولی است که سازندگی انسان را از عمق ضمیرش آغاز می نماید، پیشرفت سطحی و گسترش ظاهر آن مورد نظر نیست.

فَمَنْ شَاءَ ذَكْرًا: به قرینه بیان، ضمیر راجع به مورد تذکره است: پس هر که خواست به آنچه تذکر داده شده متذکر شود، می شود. این خواست «شاء» از چه مبدأ و مدرکی برخاسته می شود؟ نمی توان برای آن مبدأ و محلی تعیین کرد، با لغت دل «قلب، وجدان، ضمیر» می توان از آن مبدأ تعبیر نمود زیرا هر خواستی از آن است و همه مبادی Bottom of Form و قوای فکری و حواس و عواطف، آلات و ابزار و در خدمت آن می باشند؛ به فرمان دل و ضمیر است که این سپاهیان قوای آماده به فرمان به کار می افتند و نمی توانند از فرمان و خواست آن سر پیچی کنند؛ عشق ها، فداکاری ها، هنرنمایی ها، از آن سرچشمه می گیرد و هرچه قوا و اعضاء انجام دهند به آن بر می گردد.

آیات قرآن نخست متوجه به تذکر و بیداری آن است، همین که آیات وحی با اسلوب ها و آهنگ های متنوع و بلاغت سرشار، و بیان نظام عالم و خواست های درونی فطرت و طرح مسائل و سؤال های فطری، در آن نفوذ نمود فروغ خاموش شده اش را برمی افروزد و چون هماهنگ با آن است اوتار آن را به اهتزاز در می آورد و چون آهنگ آن با آیات، منظم و مستقیم شد قوای فکری و عواطف نیز با آن هماهنگ می گردد، آن گاه است که آیات قرآن که نمایانده آیات و حقایق عالم است از عمق ضمیر و قلب در ذهن و خارج آن منعکس می گردد. (۱)

۱- . ویلیام جیمز (دانشمند معروف علوم طبیعی و روانشناسی) می گوید: در اینجا احتیاج نداریم که عقیده کسی را ذکر کنیم، خودمان از باطن و سرشت خویش به طور کلی می توانیم این طور نتیجه بگیریم: مثل اینکه در باطن آدمی یک حس «درک واقعیت ها» و وجدان حقایق وجود دارد که در عین حال هم عمیق تر و هم کلی تر است از حس های دیگر ما، که به نظر روانشناسان امروزی فقط آنها هستند که وجود اشیاء را بدون واسطه به اطلاع ما می رسانند. اگر اینطور باشد ما می توانیم بگوییم که حس های ما برای آنکه منشأ اثر واقع شوند، بایستی ابتدا این حس درک حقیقت و وجدان واقعیت ها را در ما برانگیزد. اما اگر نفوذ و اثر امر دیگری مثلاً یک تصور و اندیشه ای به تواند باز این حس را متأثر سازد، آن فکر و تصور در نزد ما همان قدر واقعیت دارد که اشیاء محسوس و ملموس واقعیت دارند. هرگاه مفاهیم مذهبی این حس درک حقیقت را متأثر ساخت چنان اعتقادات مذهبی ریشه داری در آدمی پیدا می شود که در مقابل همه ایرادات و انتقادات پایداری می کند...» از کتاب دین و روان ص ۳۷، ترجمه آقای مهدی قائمی.

قلب و ضمیر در انسان مانند هسته مغز است که قوا و قشرهای متنوع دارد، چنان که هسته زنده همین که در ظرف مساعد واقع شد با تابش نور حرکت می کند و قوایش گسترده می شود، قلب و ضمیر هم در ظرف مساعد نفسانی با تابش آیات و تذکر و برانگیخته می گردد. اگر قلب و ضمیر ناسالم یا فاسد یا در ظرف نفسانی نامساعد باشد مانند مغز و هسته های گیاه فاسد، قابل حرکت نیست بلکه تابش نور و عوامل محرک آن را متلاشی می کند: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ، وَمَا يَذَكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ، وَيَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (۱).

آنها که آماده اند و می خواهند متذکر و انگیزه شوند همان ها هستند که دارای مغز و ضمیر سالمند: «فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ».

فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ: این آیه بیان صفت تذکره است: آن تذکره در صحیفه هایی گرامی داشته و مورد احترام ثبت شده. این آیه هم که پیوست به دو آیه قبل و در سیاق کلاً، آمده؛ برای رفع اندیشه و نگرانی رسول (ص) است. اندیشه در جلب قلوب مخالفان سر سخت، نگرانی از توقف رسالت و نرسیدن آیات به مردم دنیای آن روز و بعد از آن.

بنابراین، نظر بعضی از مفسرین که مقصود از «صحف مکرمه»، لوح محفوظ و عالم غیب باشد، مناسب با سیاق آیات نیست؛ معنای تذکره و صحف که اسم جمع آمده، و اوصاف حدوثی مُكْرَمَةٍ، مَرْفُوعَةٍ، مُطَهَّرَةٍ، نیز متناسب با لوح محفوظ و عالم غیب و مقام پیش از نزول آیات نیست.

نگرانی آن حضرت از این بود که برق و امواج آیاتی که در فواصل زمان و در محیط مکه می تابد و خاموش می شود و گیرنده آن پس از شخص رسول عده اندکی از نو مسلمانان پراکنده و نابسامان بودند، مبادا در آن محیط پر آشوب و فشار از میان برود. لحن این آیات خبر از حال و آینده محقق است نه گذشته محقق نشده در این عالم، خبر از این است که آیات قرآن در صحیفه ها و صفحه های ارجمندی هم اکنون و پس از این ثبت و ضبط شونده است.

در مکه در صفحه های اذهان پاک و عالیقدری مانند ذهن تابناک آن حضرت و مسلمانان شیفته وحی که یکی از آنها همین کور مشتاق بود ثبت و ضبط می گردید. در مکه نویسنده و وسیله نوشتن نبود، اگر هم بود باز حفظ و ضبط آیات قرآن در صفحه اذهان بیش از نوشته بر اوراق، حفظ و مصون می ماند، زیرا مراقبین و جاسوسان قریش که هر یک از مسلمانان و خانه ها و رفت و آمدهای آنها را در همه جا زیر نظر داشتند، اگر ورقی از آیات قرآن به دستشان می رسد آن را ضبط میکردند یا از میان می بردند و همین دلیل کافی بر انحراف و جرم دارنده آن بود تا او را به حبس و شکنجه کشند و از حقوق اجتماعی محروم می کنند، تا آنجا که نزدیک شدن مسلمانان و گوش دادن به آیات از طرف سران مشرک قریش ممنوع گردید و کار فشار و سخت گیری به آنجا رسید که هنگام حج و ورود کاروان های تجارتنی به مکه، کسانی را در سر راه ها می گماشتند تا واردین را از نزدیک شدن به مسلمانان باز دارند و به آنها اعلام خطر کنند. با همه تهدیدها و تحدیدها و با آنکه شهر مکه برای مسلمانان محدود و بی پناه به صورت زندان و شکنجه گاه در آمده بود و دریچه نجات و نفسگاهی به

ص: ۱۲۷

روی آنان باز نبود، دیری نپایید که موج آیات از میان مکه بیرون رفت، از یک سو در مرکز و دربار مسیحی حبشه از زبان جعفر بن ابی طالب برخاست و از سوی دیگر در مرکز جزیره و شهر یثرب از زبان مصعب بن عمر منعکس شد. سپس آیات نازل شده و ثبت شده در صفحات نفوسی که از اوهام و نقوش جاهلیت پاک و گرامی گشته بود: «صحف مکرمه» پی در پی صفحات و اذهان مستعد دیگر منعکس گشت و نقش بست تا آنکه سراسر جزیره پر از جوش و خروش و تلاوت آیات گردید چنان که از میان ساختمان شهرها و از زیر چادرهای بیابان، هر صبحگاه و شامگاه، در ساعات روز و نیم شب ها، در حال سکونت و کوچ در صحراها، در حال برآمدن به بلندی ها و سرازیر شدن در وادی ها، و خروج و ورود از محلی به محلی، آهنگ تلاوت آیات برمی خاست.

همین که آن حضرت به یثرب هجرت فرمود و نو مسلمانان و حافظین آیات در آنجا گرد آمدند و متمرکز شدند و مسجد ساختند و شهر جاهلیت یثرب مدینه الرسول گردید، همراه حرکت و جوشش و تحولات روحی و اخلاقی، نوشتن و خواندن آیات از روی نوشته میان مسلمانان رایج شد. از این زمان آیاتی که در صحیفه های اذهان هزاران نو مسلمان با دقت کامل ثبت شده بود برای ضبط بیشتر و آموختن به دیگران به صحیفه هایی از پوست و سنگ و چوب و برگ و استخوان و هر چه در دسترس شان بود، نیز منتقل و ضبط شد. این صحیفه ها برای آنها از هر چه عزیزتر و گرامی تر بود: «فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ».

پس از رحلت آن حضرت آنچه در صحیفه های اذهان و اوراق پراکنده بود به صورت کتاب جامع همه آیات که همین قرآن است درآمد و پیوسته با خط ها و شکل های متنوع از روی قرآن نسخه ها نوشته و برداشته شد، تا زمان چاپ رسید. از آن پس هر سال هزاران نسخه قرآن در سراسر دنیا پخش می شود، اکنون بیش از صفحات اذهان و اوراق، شب و روز آیات قرآن در صفحه هوا و امواج آن نیز پخش می گردد.

قرآن در کمتر از نیم قرن بر همه کشورهای بزرگ و آباد آن روز و مردم آن سایه افکند و مانند ابر رحمت و باران پر برکت از بالا بر قلوب و نفوس پاک و مستعد مردم بلا زده همی بارید.

مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ: این دو وصف نیز حدوثی و برای تذکره است: با آنکه تا مرتبه قلب و اندیشه بشری و دنیا تنزل یافته و به صورت صوت و حروف و کلمات درآمده و در صحیفه های اذهان و نفوس و اوراق نقش شده، از عقول و اندیشه ها و معلومات و کلام و بیان بشری برتر است: «مرفوعه» و با آنکه در مجرای نفوس و عواطف و اعمال و شئون مختلف زندگی جاری و آمیخته شده از هر گونه تحریف و آلودگی و پستی پاک و پاکیزه است: «مطهره».

این آیات و اوصاف که به صورت جمله های خبریه اسمیه و غیر مقارن به زمان آمده، بیان واقعی است که در آغاز طلوع قرآن از آن خبر داده و تاکنون که چهارده قرن از آن خبر می گذرد، صدق و حقیقت آن آشکارتر شده:

با آن عمق و بسطی که لغت و ادب عربی پیش از نزول قرآن داشت و در قرون پس از آن پیوسته در حال تکامل است، و هزاران کتاب ادبی در نحو و صرف و بلاغت تدوین شده، باز قرآن در آسمان بلندی از بلاغت می درخشد و هر چه نظرهای علمی در کشف اسرار و شواهد مبدأ و معاد وسعت یافته و هر چه بینش ها و نظرها درباره آغاز و چگونگی آفرینش و اصول علمی آن بازتر می شود، و هر چه کاوش های روانی و نفسانی عمیق تر گردیده، و هر چه اصول روابط حقوقی و قانون و نظام

اجتماعی با تجربه های ممتد روشن تر شده، باز تعالیم قرآن و آیاتی که درباره این حقایق و اصول است بالاتر و برتر

ص: ۱۲۸



می باشد و بال و پر این وحی آسمانی بازتر و گسترده تر می شود، در پرتو تعالیم قرآن است که قرن ها و در هر قرنی میلیون ها مردم زندگی کردند و رشد یافتند و در سایه ایمان به سر می برند، تا آنجا که ستمکاران و جبارانی که مخالف صریح آیات قرآن، بر مردم حکومت کردند خود را در پناه آن گرفتند و تعالیم و کتب پیامبران گذشته با فروغ قرآن روشن و مبرهن شده: «مرفوعه...».

با آنکه همه منحرفین و مرام ها و مذاهبی که به نام اسلام پدید آمده کوشیدند که آیات قرآن را مطابق اندیشه های خود تأویل و تفسیر و تحریف کنند و بیالایند، آلودگان و منحرفین رفتند و این سرچشمه حیات هم چنان صاف و زلال و پاک ماند: «مطهره».

بِأَيِّدِي سَيِّفَرِهِ كِرَامٍ بَرَرَةٍ: «ب» به معنای سبب، یا مصاحبت، یا الصاق (اتصال)، یا ظرفیه است، و متعلق به فعل و شبه فعل مقدر، مانند: تصل، مکتوب، مضبوط، می باشد. «سفره» جمع سافر، مقصود، آن نویسندگان و ثبت کنندگان آیات قرآنند که از روی مطالب و مقاصد آن پرده برمی دارند. و می شود که سافر به معنی سفیر باشد: این تذکره، به دیگران به سبب قدرت یا در دست یا همراه احسان و نعمت، نویسندگان یا سفیرانی می رسد، یا نوشته و ضبط می شود که از معانی و مقاصد آن پرده برمی دارند و آشکارش می کنند.

اینها کریم و بزرگوارند چنان که در این کوشش و سفارت انگیزنده آنان همان خوی کرامت می باشد، نیک منش و نیکوکارند، چنان که آثار نیکی و خیرشان فراوان و بی دریغ به هر نیازمندی می رسد.

این اوصاف و نشانی ها به راستی صادق و منطبق با نویسندگان و مفسرانی است که از همان هنگام طلوع و نزول قرآن، هرچه از آیات نازل می شد با اشتیاق و بی درنگ از زبان آن حضرت می شنیدند، آن گاه رموز و تفسیر و تأویل آنها را فرامی گرفتند و به دیگران می آموختند. نمونه کامل و شاخص آنها امیرالمؤمنین علی (ع) بود. (رجوع شود به مقدمه جلد اول). سپس تربیت شدگان و وارثین وحی و نبوت و مردان عالم و بزرگوارانی که در هر زمان و مکان از میان ملل مختلف برخاستند و هر یک با کرامت نفس، از طریق الهام شعور ذاتی و تقوا و معلومات اکتسابی و هدایت قرآن و حدیث و چهره نمای آیاتی از قرآن و نشان دهنده معنا و پرده بردارنده از رخسار باطن و حقایق پوشیده آن بودند. ذوق ها و معارف همه مردان علم و ایمان از فقها، حکما، عرفا، ادبا، متکلمین، مفسرین، از همان زمان تا امروز در راه فهم و درک آیات متنوع قرآن، و دست های آنان در نوشتن و ثبت برای دیگران، به کار افتاد.

درک و فهم و تبیین و معانی و معارف و حقایق قرآنی محدود به حدود اسلامی نگردید، در محیط های غیر اسلامی نیز مردانی برای همزبان های خود به ترجمه و کشف مطالب و معانی آیات قرآن دست به کار شدند.

این سفره کرام با آن همه رنج هایی که متحمل شدند و تحقیقاتی که کردند و چه بسیاری از آنها که از لذات محروم شدند و شب ها و روزهایی را در تفکر و تدبر آیات و نوشتن آن گذراندند چه بسا مورد طعن و لعن عوام و مخالفین گردیدند، با همه اینها با شور و شوق فراوان برای فهم قرآن و هدایت دیگران، بدون چشم داشت به پاداش مردم و امیدوار نبودن به بقاء نوشته هاشان مسئولیت و رسالتی که برای خود می دیدند انجام دادند و برکاتشان سرشار از زمانی به زمان دیگر و از نسلی به نسلی

رسید: «بأیدی سَفَرَه، کِرامِ بَرَه».

ص: ۱۲۹

این اوصاف و امتیازات مخصوص قرآن بود که حفظ و بقاء آن را تضمین نمود و هدایت را تعمیم داد: چون تذکره است و در قلوب پاک نفوذ می نماید و می تابد و استعدادها را می افروزد و برمی انگیزد، افکار و اندیشه ها و دست های سفیران و نویسندگان بزرگوار و نیکوکار را به کار می اندازد و در صفحات نفوس جای می گیرد و از آن به صحیفه های دیگر منتقل و ضبط می شود، چون مرفوعه مطهره است، در معرض تحریف و آلودگی در نمی آید.

وعدۀ خداوند که با نسبت جمع در سورۀ حجر آمده: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ = همانا ما فروفرستادیم ذکر را و همانا ما آن را نگاهدارنده ایم» از همین طریق تحقق یافته، بیان همین اوصاف خاص الطاف نویدبخش پروردگار است که قلب رسول اکرم (ص) را مطمئن داشت و خاطرش را از نگرانی رهاند و آن حضرت را از حمایت سران قریش و همه قدرت های دنیایی جهان بی نیاز گرداند. (۱)

سیاق و پیوستگی این آیات و نسبت به ایدی، و صفت جمعی: «بِأَيْدِي سَيِّفَرِهِ، كِرَامٍ بَرَرَةٍ» با فرشتگان وحی، چنان که مفسرین دانسته اند، تطبیق نمی کند، قرینه دیگر تطبیق نکردن این آیه بر فرشته وحی این است که در هر مورد که قرآن از آن نام برده به عنوان فردی: «روح الامین، جبرائیل، روح القدس، رسول کریم» ذکر کرده. آن حقیقت واحد، واسطه و مبلغ و نازل کننده وحی است، نه نویسنده و پرده بردارنده. مؤید این تفسیر که مقصود از سفره، نویسندگان و بیان کنندگان قرآنند، روایت فضیل بن یسار از حضرت صادق (ع) است که فرمود: «حافظ قرآن و عامل به آن با سَيِّفَرِهِ كِرَامٍ بَرَرَةٍ است» و از مفسرین قدیم، قتاده قائل به این بود که «سفره» قاریانی هستند که آیات قرآن را می نویسند و می خوانند.

قُتِلَ الْإِنْسِيَانُ مَا أَكْفَرَهُ: فعل قتل به معنای دعاء. الانسان، اشاره به جنس یا مجموع افراد است. ما اکفره، جمله اعجابی یا استفهامی می باشد: کشته باد انسان، چه کفر پیشه، یا ناسپاس است!! یا چه او را به کفر یا ناسپاسی واداشته؟ چگونه با این آیات مبین اعجازی و خبرهای محقق قرآن، و تذکره ای که به وسیله بیداری فطرت و گشودن چشم است، انسان نمی پذیرد و چشم نمی گشاید و ایمان نمی آورد و حق این نعمت را به جای نمی آورد؟!

مِنْ أَى شَيْءٍ خَلَقَهُ؟: استفهام مشعر به تعجب و تبه و تحقیر است: از چه چیز ناچیزی او را آفریده؟! آیا آیات خلقت، مانند آیات هدایت، از همان منشأ اولی انسان نمایان نیست؟ اگر خداوند او را نمی آفرید و عنایت و دست تدبیر و تقدیرش آن را فرا نمی گرفت و مجهزش نمی کرد و به راهش نمی انداخت، چه بود؟ اگر به هرچه کفر ورزد، آیا می تواند هستی و تدبیر و تقدیر خود را نادیده گیرد؟

مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ: از نطفه ای نادار، ناتوان، ناچیز، فاقد شکل و اندازه انسانی، او را آفرید و شکل داد؛ آن گاه قوای باطن و ظاهر و هندسه اندام او را تنظیم و تقدیر کرد. آیا این اندام متناسب و

۱- . مصطفی (ص) را وعده کرد الطاف حق / گر بمیری تو نمیرد این سبق من کتاب و معجزت را حافظم / بیش و کم کن راز قرآن رافضم من تو را اندر دو عالم رافعم / طاغیان را از حدیث دافعم کس نتاند بیش و کم کردن درو / تو به از من حافظی

دیگر مجو رونقت را روز افزون می کنم / نام تو بر زر و بر نقره زخم منبر و محراب سازم بهر تو / در محبت قهر من شد قهر تو  
«مثنوی»

زیبا، این رشته اعصاب حسی و حرکتی، این دستگاه گیرنده و اندیشنده مغز، این حواس و مدارک پراکنده و مرتبط، این دستگاه تنفس و قلب و دوران خون، این جهازات تغذیه و تولید این قوا و غرائز و استعدادهای فشرده، این حکمت و قدرت مجسم را این نطفه ناچیز یا فضای رحم به وی عنایت کرده؟ منشأ این آیات حکمت و علم، که هنوز محققین و دانشمندان جز ظواهری از آن را نشناخته اند، کی و کجاست؟

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرُهُ: السبیل، اشاره به راه مخصوص است: راه کمال و عمل خیر و بقاء، یا هرگونه راه اندیشه و زندگی و طریق خیر و شر را که خود گزینند، برایش آسان کرد، به راه انداختن و آسان کردن راه با فاصله «ثم» و پس از تکمیل و تقدیر است: بعد از آنکه ساختمان خلق نطفه با تقدیر و تنظیم اعضاء و غرائز خاص حیوانی و استعدادهای انسانی در باطن آن تکمیل شد، این انگیزه های غرائز و قوا، اعضاء و جوارح را به کار می اندازد و پس از احساس به شخصیت خود، با حرکات پیوسته حقیقت و قدرت حرکت خود را می آزماید و به آن پی میبرد، همین که با شعور فطری شخصیت خود را مستقل و بی نیاز از محیط رحم دید، برای خروج از آن می کوشد و راه می جوید و آرام نمی گیرد تا به هر سختی و فشار به سوی معبر رحم و ورود در عالم نادیده و نامأنوس دنیا برمی گردد. همین که این تنگنای فشرده و راه مشکل برایش آسان شد و از آن گذشت با همه بیچارگی و ناتوانی و نیازمندی در راه ادامه حیات و برای رفع آلام و جلب غذا وسیله ای جز ناله و آه ندارد، همین آه و ناله است که دل ها را سرشار از مهر و پستان ها را سرشار از شیر می نماید و عواطف و دست ها را به یاریش برمی انگیزد و به کار می اندازد. سپس غرائز و قوا و ادراکات یکی پس از دیگری بیدار و فعال می گردد تا به بیداری اندیشه و عقل می رسد و خود را آزاد و مختار می نگرند، از این پس در سر راه های مختلف زندگی می رسد و چون راهی را برگزید و به آن روی آورد آن راه برایش باز و آسان می شود و وسائل و عوامل و کمک ها برای پیمودن آن به سراغش می آید. با آنکه همه چیز مبهم و تاریک است، مطالب و مقاصد که به آن روی می آورد با اندیشه و عقل برایش روشن می شود. با آنکه راه های وصول به هدف ها و مقاصد گزیده شده بسی پیچیده و مشکل است با قدرت تفکر مقدّر شده و جهازات و قوای انگیزنده و وسائل آماده شده پیمودن آن برایش آسان می گردد چنان که عشق و جاذبه به آنچه به حق یا ناحق تشخیص داده همواره افزوده می شود و در راه آن به هر رنج و سختی تن می دهد و هر ناهمواری برایش هموار می شود، و رنج ها و ناخوشی ها برایش لذت بخش می گردد، بالاتر از همه طریق حق و ابدیت است که با هدایت عقل و پیمبران و انگیزه های فطرت آسان می شود: «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرُهُ».

این پدیده ای که به هر سو به راه افتاده و در طریق آرزوها و مقاصدی که تشخیص داده همه قوای مادی و معنوی خود و دیگران را استخدام می کند و جهان را پرغوغا کرده، همان نطفه ناچیز ناپایدار و ناتوان بوده: «مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ!»

این آیات فواصل و مراحل مهم و مورد نظر را که بعضی پیوسته و بعضی ناپیوسته و با فاصله است بیان نموده: خلق، چون پدید آمدن صورت و شکل در ماده اولی «نطفه» و پیوسته به آن است، بدون فاصله آمده. تقدیر، چون منظم به اندازه و تدریجی صورت و معنا و هماهنگی قوا و غرائز با اعضاء و جوارح است و با اندک فاصله آغاز می گردد، با فاصله «فاء» ذکر شده: «فقدَره». پس از آنکه خلق و تقدیر تکمیل شد آماده حرکت می شود و راه می جوید. ثم، اشاره به فاصله بیشتر میان این دو مرحله است. تقدیر مرحله ای میان خلق اولی، و جهش به سوی تعقل و اختیار و گزیدن راه و حرکت، است.



در مرحله تقدیر است که قوا و جهازات و اعضاء پس از تکمیل، آماده برای تحریک سپس جهانندن به عالم عقل و درک جهان بزرگ می شود. (۱)

ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ: این مرحله نیز، به مراحل تکوین و تکمیل حیات گذشته انسان پیوسته است. ثم دلالت بر فاصله اماته (میراندن) از مرحله گذشته، و «فاء»، دلالت بر پیوستگی، به قبر اندر آوردن با میراندن دارد، نسبت فاعلی «أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ» به مبدأ پروردگار و نسبت مفعولی به شخصیت انسانی، مشعر به این است که هم قدرت مدبر و مکمل در همه این مراحل یکی است، و هم شخص متحول و

ص: ۱۳۲

۱- هر چه تحقیقات و تجربیات درباره مرحله تقدیر ظاهر نطفه بیشتر پیش می رود اسرار حیرت انگیزی کشف می شود، گویند: اندکی پس از تکوین نطفه که آمیخته از یاخته نر و ماده «گامت» است عمل تقسیم منظم و تقدیر شروع می شود. منشأ این عمل حیاتی الیاف بسیار ریز و نازکی است که عموماً هر چه موجود زنده کاملتر باشد شماره آن بیشتر می باشد. این ماده (کروموزوم) از هسته مرکزی شبکی شکل یافته (کروماتین) پدید می آید، به این ترتیب که کروموزوم تغییر شکل می دهد و به دو دسته تقسیم می شود و به دو نقطه حد خارجی هسته (ساتروزوم) روی می آورد؛ هر دسته از این دو قسمت رشته ها که نیمی از پدر و نیمی از مادر گرفته از درون هسته متصل به یکدیگر می باشند و از بیرون در دو جهت مقابل کشیده می شود و با این عمل به تدریج هسته به دو قسمت متمایز تقسیم می شود. پس از تکمیل عمل تقسیم و جدایی، پوست یاخته در میان این دو، از دو سمت به هم نزدیک و متصل می شود سپس به صورت دو یاخته کامل و مستقل در می آیند و به همین ترتیب عمل تقسیم و تقدیر پیوسته پیش می رود. «اقتباس از کتاب: یک، دو، سه، بی نهایت. تألیف ژرژ گاموف، ترجمه آقای احمد بیرشک». اینک نقل قسمتی از عبارت این کتاب درباره چگونگی مقدار این تقسیم: «اگر تعداد تقسیم های متوالی یاخته ها را که برای رشد یک انسان بالغی است با X تعیین کنیم و بیاد بیاوریم که در هر تقسیم تعداد یاخته های بدنی که در حال رشد است دو برابر می شود (زیرا که هر یک یاخته بدل به دو می شود) ممکن است بتوانیم به محاسبه تعداد تقسیم هایی که از زمان تشکیل یک تخم تا دوران بلوغ در بدن انسان انجام می شود به وسیله دستور  $2^X = 10^4$  = ۴۷ = X بدست می آید. به این ترتیب می بینیم که هر یاخته بدن ما که به دوره بلوغ رسیده ایم نسل پنجاهم اولین تخم یاخته ای است که سبب وجود ما بوده است». پس از بحث دقیقی که درباره نوع دیگر یاخته های جنسی «گامت ها» و نحوه کار آنها و چگونگی انضمام یاخته مرد و زن و تقسیمات و اشکال پی در پی آن می نماید؛ در آخرین بحث می گوید: «برخی از یاخته ها به صورت استخوان بندی و بعضی دیگر به دستگاه های گوارش یا تنفس یا اعصاب بسط پیدا می کنند و موجود جاندار پس از گذراندن مرحله های مختلف جنینی به صورت جانور کوچکی که نماینده کامل نوع خود باشد در می آید». بحث مهم و دقیق دیگر این کتاب، توارث و انتقال صفات و خصائص بی حدی است که در همین رشته های ریز و محدود که بیش از ۴۸ عدد نیست نهفته و منتقل می گردد و با تجربه های متوالی زیست شناسان خصائص و اوصافی که در درون و اعماق یاخته نهفته است به وسیله این الیاف (کروموزوم ها) به صورت منظم با وجود زنده و در اطراف آن رشد می یابد و «ژن ها» که سپس به صورت الیاف درمی آیند در موجودات زنده مانند هسته اتمی در تشکیل موجودات غیر آلی و خواص فیزیکی و

شیمیایی است. هر یک «کروموزوم»- که حجم متوسط آن در حدود یک هزارم میلیمتر است- مسئول و مسبب هزارها خاصیت و صفات است و تمام حجم کروموزوم های موجود در بدن انسان قریب ۵۰ سانتی متر مکعب و وزن آن ۷۵ گرم می باشد و همین مقدار ناچیز تشکیل دهنده و اداره کننده بدن است که هزاران برابر بزرگتر از آن می باشد، و همه آثار و خواص ارثی و حیوانی و انسانی از این مقدار بسیار کوچک ناشی می شود، و همه آثار اعمال و اندیشه های اکتسابی دوباره به آن برمی گردد و در هسته سلول های تولیدی جدید و «ژن ها»ی زیر و درونی آن پنهان و ذخیره می گردد و به نسل های بعد برای همیشه منتقل می شود.



متکامل. و میراندن و به قبر اندر آوردن نیز دو مفصل و مرحله پیوسته به مراحل گذشته، و مقدمه برای ظهور در عالم دیگر می باشد.

آن شخصیت محفوظ که این تحولات و صورت های متفاوت بر آن واقع می شود و آن اصل باقی که با تغییر سراسر بدن و اجزاء و اعضاء آن می ماند و همه اطوار و اعمال به آن نسبت داده می شود، چیست؟ اگر آن را صفات و خواص و استعدادهای مکمون گذشته و آثار مکتسبه ای فرض کنیم که در همه مراتب و مراحل محفوظ است و به صورت های مختلف در می آید، باز این اشکال و سؤال پیش می آید که این صفات و خواص مختلف و پراکنده که بعضی با هم متضادند، چگونه یک حقیقت واحد و مرتبط و قابل اشاره و به صورت واحد شخص می باشند؟ جز این نمی توان تصور کرد که آن شخصیت واحد محفوظ باید صورتی جامع و مقوم باشد که همه خواص و صفات به آن نسبت داده می شود، که از آن در اصطلاح به فصل اخیر تعبیر می شود. این صورت مقوم که نخست استعدادی و مکمون است سپس از مجموع صفات و اعمال مکتسبه تحقق و فعلیت می یابد. این صورت شعاعی از ادراکات و صفات و آثار

مکتسبه است که تحقق یافته و با همه تغییرات و تحولات مادی حافظ وحدت و شخصیت می باشد، مانند تشعشع ذرات اجسام بی جان که پیوسته در حال بروز و تشعشع و تبدل به ماده دیگر است، با این فرق که تشعشع مواد زنده محدود به انواع تشعشع های اجسام غیر زنده نیست، زیرا ابرازات و شعاع هایی که از مبدأ ادراکات عقلی و خیالی و صفات نفسانی انسان ناشی می شود از هر جهت مادی و محدود به زمان و مکان نمی باشد، ولی چون منشأ مادی دارد تا ماده آن باقی است با آن مربوط و پیوسته است و همین که ماده یکسره تبدل یافت آن صورت متشکل از درک و صفات معنوی، از ماده بی نیاز و مجرد می شود.

به تعبیر جامع و صورت منطقی: حیات، مبدأ و پدیدآورنده اولین واحد مادی زنده «سلول» است. حیات (هرچه هست) گرچه خود در آغاز بسیط باشد، همه صفات و خواص فطری و اکتسابی را در برمی گیرد و منتقل می نماید. چون مبدأ مادی زنده «سلول» فشرده رموزی از حیات و صفات است و پیوسته در معرض تغییر و تبدل می باشد، باید ماده زنده آلت و وسیله و گنجینه ای برای حیات و خواص آن باشد، تا بدین وسیله خود را ظاهر سازد و از این گنجینه برای تکامل خود کمک گیرد چنان که سراسر مظاهر مادی حیات یک موجود، حالات و اطوار بروز و کمون آن است. این بروز و محصول اکتساب و کمون برای انسان همی پیش می رود و از مرز تبدلات و تغییرات بدنی درمی گذرد.

این آیه، که میراندن و به قبر در آوردن را به یک واحد شخصی نسبت و از مراحل حیات آن شمرده ناظر به همین اصل است، از نظر قرآن مرگ و حالت قبری، حالت سکون و درنگیست پس اطوار گذشته و مقدمه است برای طور آینده، چنان که این قانون درنگ و نشر در همه موجودات زنده از گیاه ها تا کامل ترین حیوانات جاری است، همه این موجودات زنده پس از بروز و جنبش و گسترش بصورت تخم و ماده اصلی (سلول) در می آیند و هر گروه به تناسب وضع طبیعی خود، در زیر خاک و درون هوا و آب و در زیر پرده های طبیعی که همان قبر آنها است جای و آرام می گیرند تا آن گاه که عوامل محیط مساعد شد به حرکت در می آیند و آثار و صفات مکمونشان به صورت دیگر ظاهر می شود.

همین قانون عمومی درباره انسان به نسبت وسعت و قدرت حیات و آثارش جاری است. مرحله قبر همان دوره آرامش پیش از

نشر و بروز کامل و طور دیگر وجود انسان است، خواه در زیر خاک دفن

ص: ۱۳۳

شود، یا در دریا غرق گردد یا بدنش بسوزد و دود شود. (آیه چهار سوره انفطار، برانگیخته شدن را به قبرها نسبت داده: وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ). زیرا عوامل دگرگون کننده طبیعت هرچه مقتدر باشد به مبادی حیات و افناء آن قدرت ندارد چه حیات و خواص و اجزاء مادی پنهان و در برگیرنده آن مصون تر و نیرومندتر از آن است که یکسره از میان برود. (۱)

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ: پس از آرامگاه قبر آن گاه که پروردگار اراده کند او را برمی انگیزد و منتشرش می کند، این تحول و طور نهایی که پس از آن رهروان انسانی وارد زندگی و عالم دیگر می شوند، بیش از اراده عام و افاضه حیات اولی و تحولات طبیعی، مستند به اراده خاص خداوند است، این مشیت با فراهم نمودن مقدمات و دمیدن حیات جدید بروز می نماید. همان سان که تحول فصل و آماده شدن

ص: ۱۳۴

۱- . در حدیث نبوی (ص) از اصل باقی و محفوظ بدن پس از مرگ و از میان رفتن اجزاء بدنی به «عجب الذنب» تعبیر شده- عجب (به فتح عین و سکون جیم) دنباله و منتهای دم. ذنب (به فتح ذال و نون) به معنای دم، دنباله، تابع، است. محققین اسلام در معنا و مقصود از این عبارت، توجیهاتی نموده اند؛ بعضی گویند مرتبه عقل هیولانی می باشد. غزالی گفته: اشاره به نفس انسانی است که آخرت از آن ناشی می شود. ابو یزید و قوافی گفته: جوهری نورانی است که از این عالم باقی می ماند و تغییر نمی کند و نشئه آخرت از آن ناشی می گردد. شیخ محی الدین اعرابی آن را ماهیتی دانسته که عین ثابت از انسان نامیده شده. صدرالدین شیرازی پس از نقل این آراء- در مشهد ۵ از مفتاح ۱۸ کتاب مفاتیح الغیب، گوید: «دلیل ما دلالت به بقاء قوه خیالی دارد؛ این قوه خیالی، درک کننده صورت های پنهان از عالم حواس است، در آخر این نشئه اول و آغاز نشئه دوم است، پس همین که نفس از بدن و از این جهان جدا شد با خود قوه خیالی را که صور جسمانی را مشاهده می کند در بر دارد...» آن گاه این حکیم اسلام، قدرت درک قوه خیال، و فرق بین مشاهده خیالی و درک حواس و وضع مشاهده آن بعد از مرگ و عالم قبر و آثار آن را بیان میکند. تجربیات و موشکافی های علمای «ژنتیک» که به اعماق ماده اصلی حیات پیشرفته است این مطلب را در نظر آنها آشکار نموده که حیات در هر موجود زنده ای با همه خواص و صفات ارثی و اکتسابی از اجزاء بسیار ریز هسته مشبکی شکل سلول آغاز می گردد، به این صورت که ساختمان اجزاء این، که همان «ژن ها» می باشد از هم جدا شده و به صورت الیاف در می آیند (چنان که پیش از این بیان شد)، از این الیاف «کروموزوم» رشته هایی بسیار نازک به درون هسته پیوسته است. و هزاران صفات و خواص را مکمون در همین رشته های نازک و اجزاء بسیار ریز آن می دانند. عدد این رشته ها در سلول انسانی بیش از ۴۸ واحد نیست و هر واحد از مقدار بسیاری اجزاء «ژن» که کوچک ترین واحد حیات تشکیل یافته، و هر ژن تقریباً از یک میلیون اتم ساخته شده است که جنبش حیات از مولکول های این ژن ها پدید می آید و هزاران اسرار زندگی در آن نهفته است، پس از گسترش و تغییر و تبدیل سلول ها همان آثار و صفات به صورت نسوج و اندام و صفات آن منتشر و آشکارا می شود. و در همان آغاز تغییر و تکثیر سلول های نطفه ای، مقداری از آنها از مسیر تحولات خارج می شود و برای فعالیت جنسی در جهازات تولید پنهان و ذخیره می گردد و کمتر در معرض تغییر می باشد. (رجوع شود به کتاب، یک، دو، سه، بی نهایت). با این تحقیقات معلوم می شود که حیات و آثار آن از منبع بی پایان و ناپیدا در

مولکول‌ها و ژن‌های سلول ذخیره می‌شود و از آن به وسیله رشته‌های «کروموزوم» منتشر می‌گردد و در مسیر عمل، ملکات و صفات مکتسبه را در درون هسته سلول و اجزاء آن ضبط و ذخیره می‌نماید تا در زمان و محیط خاص به صورت کامل تر ظاهر سازد. این اجزاء ریز اتمی که حافظ ذخیره‌های نامحسوس و منشأ آثار نامحدود است با آنکه از عالم ماده می‌باشد مگر خارج از بعد زمان و مکان و بیرون از دسترسی عوامل فناء نمی‌باشد؟ آیا این ماده ریز مصون از فناء با آن الیاف پیوسته و رشته‌های ناقل، بیشتر با تعبیر حدیث نبوی «که، عجب الذنب از انسان باقی می‌ماند» تطبیق نمی‌کند؟

هوا و زمین و تابش نور و حرارت معتدل، بذره‌های مدفون گیاه و تخم‌های مقبور حیوانات را بیدار می‌کند و برمی‌انگیزد و باز و منتشر می‌گرداند: این ساق و شاخه و برگ و گل بوته‌های کوتاه تا درخت‌های تنومند و انواع میوه‌ها مگر همان بذره‌های ریز و پنهان نبوده؟ این پروانه لطیف با اعضاء دقیق درونی و بیرونی و پر و بال و خط و خالش و این حیواناتی سترگ چون شتر و فیل مگر تخم‌های ریزی نبودند که پس از زمانی که در خلال زمین و درون حیوانات دیگر آرمیدند و پس از گذراندن برزخ موت و حیات گذشته و آماده شدن شرایط زندگی و دمیده شدن نفخه حیات به این صورت برانگیخته و منتشر شدند. همین قانون در حیات انسان هم که ماده اولیش از صفات ذاتی و میراثی و استعدادهای نامحدود گذشته فراهم و ساخته شده جاری است. همان قدرت پرورش پروردگار که از این غرائز و صفات، بدن و چهره باطن و ظاهر او را نخست پدید آورد و به راهش انداخت، بار دیگر پس از اکتساب و اعمال فکری و عضوی، در این جهان، و در آمدن به صورت نیروی فشرده‌ای از معنویات و ملکات در می‌آید که شعاع عمل و قشر غیر مادی او را تشکیل می‌دهند و پیوسته اند به ماده فشرده‌ای که همه آثار گذشته‌ها را در برمی‌گیرد، سپس از میان این شعاع و قوا، به مشیت الهی از آرامگاه قبر خود را برانگیخته و باز و شکفته و منتشر و مشهود می‌گردد: «ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ». آن گاه است که محصول زندگی گذشته و استعدادها و اعمال خود را می‌نگرد:

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ: کلا، اشعار به ردع و تحقق و تنبیه دارد. لَمَّا، فعل مضارع «يقض» را نفی و به معنای ماضی استمراری در آورده: همین که انسان برانگیخته و بیدار شد و صفحه هستی در هم پیچیده اش با همه خطوط و آثار گشوده شد، ناگهان محقق می‌شود که هیچ فرد، یا نوع انسانی، چنان که باید و شایسته اش بوده امر پروردگار را نسبت به مسئولیتی که داشته انجام نداده. ضمیر فاعل «امر» راجع به خداوند و ضمیر ظاهر مفعول راجع به انسان است، چه آنکه مأموریت و مسئولیت انسان از جانب خداوند به وسیله پیمبران و به صورت احکام به وی رسیده باشد، یا به وسیله منادی ضمیر، و اعطاء سرمایه استعدادها و فکری، و وسائل و جوارح خاص انسانی که هر یک نمایانده امر خدا هستند، زیرا دادن سرمایه و ابزار هر کار به شخص مکلف و توانا فرمان انجام کاری است که فراخور آن سرمایه و وسیله باشد، و چه بسا این فرمان عملی، رساتر و گویاتر از فرمان قولی است. چون نوع انسان، یا در مقصد و مسیر نهایی حیات خود نمی‌اندیشد یا ایمان مشخص و ثابتی در نمی‌یابد، نقشه و برنامه واضح و روشنی ندارد از این جهت استعدادها و نیروهای سرشارش قسمتی باطل و ضایع می‌گردد و قسمتی در فساد و گناه مصرف می‌شود و قسمت مهمی از آن به جای می‌ماند، در نتیجه آنچه در راه خیر و کمال و تأمین حیات و سعادت باقی مصرف شده بسیار ناچیز می‌باشد و خود به همان اعمال و آثار ناچیز مغرور و فریفته می‌ماند تا آن گاه که برانگیخته شود و پر و بال بگشاید و نامه حساب اعمالش گشوده شود، این واقعیت مورد غفلت آشکارا و اعلام می‌شود: «كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ».

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعَبَبْنَا وَقَصَبًا (۲۸) وَرَزَقْنَاهَا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۲)

ترجمه

پس می باید انسان به خوراک خود بنگرد (۲۴) ما فرو ریختیم آب را چه ریزی (۲۵) سپس شکافتیم زمین را چه شکافتنی (۲۶) از آن رویانندیم دانه را (۲۷) و انگور و سیزی را (۲۸) و زیتون و نخل را (۲۹) و باغ های انبوه را (۳۰) و میوه و چمن را (۳۱) تا بهره برای شما و برای دام های شما باشد (۳۲).

شرح لغات:

نظر: فعل «متعدی به الی»: به سوی چیزی نگریست و اندیشید. «متعدی به باء»: به سخن کسی گوش فرا داد. «متعدی به خود» انتظار داشت، در میان مردم قضاوت کرد.

صب: «فعل معلوم»: آب را فرو ریخت، زره را پوشید. «متعدی به علی»: زره را بر دیگری پوشاند. «فعل مجهول»: چیزی از میان رفت. الصبب، بفتح صاد و باء، زمین سرایش.

قضب: علف هایی که برای استفاده چیده می شود. سبزیجات خوراکی انسان، میوه جات بوته ای مانند خیار و کدو و بادنجان. علف هایی که برای حیوان کشت و چیده می شود مانند یونجه. درخت هایی که شاخه هایش بلند و آویخته باشد. درخت هایی که از شاخه هایش برای ساختن کمان و مانند آن استفاده کنند. از قضب «فعل»: چیزی را برید یا چید.

فاکله: هرگونه میوه- میوه هایی که برای تفنن و مزه باشد از فکاهه: شیرین زبانی، خوشمزگی نمودن.

غلب: بضم غین، جمع اغلب (چون حمر جمع احمر) و بفتح آن: درخت های درهم و پیچیده و انبوه، سخت و درشت، درخت بی بر.

اب: چمن، هر گیاه خودرو، میوه خشک. از اب: به سوی آن روی آورد، میل نمود، آماده شد.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ: فاء، برای جواب شرط استفاد از آیات قبل یا تفریع بر آنها آمده: این انسان کفر پیشه و ناسپاس اگر، یا اکنون، که از آفرینش و تحولات خود ناآگاه است، یا از عالم نشر خود بی خبر است و آن را باور ندارد، یا برای آنکه اندکی تصور و باور کند که چه قدرتی در آفریدن و به راه انداختن و آسان کردن راه او به کار رفته و چه سرمایه ها و استعدادها به وی داده شده و او حق نعمت و امر خدا را در انجام تکلیف و مسئولیت خود انجام نداده، پس نظر و اندیشه در غذای خود نماید همین غذایی که پیوسته به دست و کامش می رسد و در برابر چشمش می باشد، چه اندازه قدرت و قوا و عوامل طبیعت در فراهم ساختن و در دسترس قرار دادن آن به کار رفته و چگونه آماده و ساخته شده؟

در قرآن امر و دعوت به نظر و تفکر در آیات آفرینش و با تعبیرات مختلف برای برانگیختن فکر و تحکیم ایمان به مبدأ و معاد، آمده. بعضی آیات به صورت امر صریح مانند همین آیه و آیات: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ. أَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. فَأَنْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ»، بعضی آیات با استفهام توییخی مانند: «أَفَلَمْ يَنْظُرُوا، أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا، أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ؟!»، بعضی آیات، به صورت بیان و نمایاندن آیات خلقت آمده. بیشتر سوره های کوتاه که در آغاز وحی و در مکه نازل شده متضمن اینگونه آیات است، تا اذهان و نفوسی که به جاهلیت و شرک آلوده و پست شده بود، برانگیخته شود و پاک و روشن گردد و

از طریق نظر و تفکر در آیات زمین و آسمان از واژگونی پرستش بت ها و هواهای پست رها شود، و به جهان و جهان دار و حکمت و فرمان او پیوندند. همین آیات بود که در زمان کوتاهی اذهان را باز و شکفته و روشن نمود سپس آن همه علما و محققین و عرفا در سرزمین های اسلامی پدید آورد. این اوامر و دعوت های قرآن حکیم بر طبق فطرت و طبیعت حواس و ادراکات بشری است که باید از طریق حس و شهود و تحقیق با اسرار کائنات و قوانین طبیعت آشنا شود، آن گاه می تواند همین محسوسات و مشهودات را پایه تفکر و استدلال گرداند تا حکمت و قدرت و صفات پروردگار را در آئینه جهان بنگرد

ص: ۱۳۶

و مقصود نهایی را دریابد، و با تعالی فکری و اخلاقی و گشودن اسرار طبیعت می تواند زندگی دنیایی و معاش خود را سامان دهد و هرچه بیشتر از نیروها و بهره های نهفته در موجودات بهره گیرد. این تحریک فکری را که بر اساس تفکر در عالم مشهود است نخست قرآن پدید آورد سپس با برخورد به اساس فلسفه های یونانی و اندیشه های حکما و اندیشندگان شرقی مسیرش برگشت و نظر بیشتر علمای اسلامی یکسره از تفکر در مشهودات برگشت و به اندیشه در ماوراء مشهود پرداختند و پایه استدلال و فلسفه عمومی و اسلامی بر مقدمات عقلی محض بنا شد و از آن مایه گرفت، این پایه و مایه هر اندازه محکم و درست باشد در همه مطالب و برای همه اهل نظر راست نمی آید، از این رو آمیخته با تخیلات و اوهام و فرضیه های بی اساس گردید، و حالتی شبیه به احلام، سپس خواب و جمود برای عالم و جاهل که همه تحت تأثیر اینگونه اندیشه ها قرار گرفته بودند پیش آمد. در این میان فقط طبقه فقهاء بودند که در حدود محدود آیات و روایاتی که درباره تکالیف و احکام است ماندند و از این آیات و اصول احکام صدها اصول و هزارها فروع حکمی و قانونی استنباط کردند و اصول فقهی و حقوقی پیوسته کامل تر و سرشارتر گردید و هزارها کتاب در فقه و اصول آن نوشته شد، با آنکه راجع به تکالیف و احکام عملی مختلف بیش از صد و پنجاه آیه در قرآن نیست. درباره نظر و تفکر در کائنات بیش از هفتصد و پنجاه آیه به صورت امر و دعوت صریح آمده و بیشتر سوره های قرآنی با اشاره و صریح، آیاتی از این جهان مشهود و نظامات آن را نمایانده. اگر با همان روش مستقل فقهاء که آن همه قواعد و فروع در احکام تعبدی و عملی از آیات و سنت استنباط کردند، دیگر متفکرین اسلامی نیز با این اوامر صریح و هدایت و روش قرآن درباره جهان و خلقت به بحث و تحقیق می پرداختند، هم اندیشه و افکار و در نتیجه زندگی مسلمانان بالا- می رفت و هم پایه های ایمان آنها محکم می شد و هم استقلال روحی و حریم زندگی مسلمانان حفظ می گردید. اگر فقهاء اوامر صریح قرآن را درباره نظر و تفکر مانند اوامر و نواهی عملی به عنوان واجب عینی به حسب توانایی مسلمانان یا واجب کفایی، یا مستحب بیان می کردند، و بایستی در فقه راجع به این آیات می گشودند، وضع مسلمانان غیر از این بود که اکنون هست. فقه علمی بیان احکام و روابط عبادی و حقوقی است و فقه نظری حدود و تکلیف فکر و نظر در اسرار عالم را می نمایاند و اصول ایمان و استقلال فکر و اجتماع مسلمانان را تأمین می نماید.

أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا: به قرائت بیشتر قاریان که «أنا» را به کسر همزه خوانده اند این آیه بیان و شرح استینافی برای نظر «فلینظر» است. به قرائت قاریان کوفه که بفتح همزه خوانده اند، بدل اشتمال از طعام و حدوث و پیدایش آن است. الماء، اشاره به آب باران، یا نوع آب است. صب، چنان که از موارد استعمال آن استفاده می شود، فروریختن سرشار و فراگیرنده از بالا است. صبًا، مبین نوعی خاص و شگفت انگیز ریزش است و ضمیرهای جمع متکلم «نا» و تکرار آن مبین اراده پروردگار و قدرت ها و قوای است که در انجام این امر به کار افتاده.

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا: ثم، مبین تفریع با فاصله است: سپس زمین را پس از پیوستگی، از هم شکافتیم نوعی شکافتن خاص و شگفت انگیز. این دو آیه و آیه بعد، ظهور در این مطلب دارد که نخست آبی سرشار و غیر عادی فرو ریخته شده و سپس با فاصله زمانی و در اثر آن زمین با وضع شگفت انگیزی از هم باز و شکافته شده، پس از آن گیاه روئیده شده (اینکه به سبب فرو ریختن آب باران همیشگی و رویاندن گیاه ها زمین به نوعی خاص شکافته شده باشد- چنان که مفسرین پنداشته اند- با ظاهر این آیات موافق نیست). لغات خاص این آیات: «صب و شق» و تأکید و تنويع به



«صَبًا و شَقًّا» و ترتیب پیوستگی مطالب از فرو ریختن خاص آنها، سپس شکافتن خاص زمین، آن گاه رویاندن گیاه فقط در این آیات آمده، این لغات و اینگونه تعبیر و ترتیب در دیگر آیات مکرری که درباره فرو ریختن باران و رویاندن گیاه است دیده نمی شود، این تعبیر و ترتیب خاص با ظهور فعل ماضی در زمان گذشته، می رساند که آیات از اطوار و اوضاع گذشته زمین تا زمانی که انواع گیاه در آن پدید آمده خبر می دهد.

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا: پس از زمانی که آب را سرشار و با شدت و قدرت از بالا فرو ریختیم و زمین را از هم شکافتیم و آن چنان آن را زیر و زبر کردیم، زمین آماده و شکفته شد و از آن حب و انگور و میوه های بوته ای یا انواع سبزی های دست چین را رویاندیم.

وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا: چنین به نظر می رسد که هر یک از روئیدنی های بر شمرده در این آیات، نمونه نوعی از مواد اصلی غذای انسان می باشد. و ترتیب ذکر هر یک گویا اشاره به ترتیب در اهمیت و احتیاج یا ترتیب پیدایش و تکامل این انواع دارد: نخست انواع حبوبات مانند گندم، جو، عدس، و میوه های ساقه خفته و کوتاه و بوته ای: انگور، کدو، خیار، خربزه؛ سپس درخت های بلند و تنومند: زیتون و نخل و باغ های انبوهی که از اینگونه درخت ها تشکیل می شود.

وَفَاكِهَةً وَأَبًّا: چنان که از لغت فاکهه برمی آید، مقصود میوه های فرعی و تفننی است که بیشتر از جهت طعم و مزه مصرف می شود. آب، مراتع طبیعی یا تهیه شده برای

تغذیه حیوانات است که خود غذای انسان می شوند.

با نظری که قرآن به آن امر کرده و دانشمندان ناآشنای به قرآن به آن رسیده اند، هر دانه گیاه ریز و درشت سراپا دستگاه فعال و کارخانه زنده ای است که پیوسته با ریشه هایی که در زمین خزانده عناصر اصلی و آماده آن را پس از تحلیل و تذویب جذب می کند و از سوی دیگر برگ های گشوده خود را چون دست نیازمندان به سوی آسمان بر می آورد تا از فیض بی دریغ نور و هوا فراخور استعدادش بگیرد، آنچه از عناصر تذویب شده زمین و فیض نور و هوا می گیرد در درون برگ ها ترکیب شده و به صورت غذای متناسب به اعضای مختلف آن می رسد و در نهایت میوه هایی برمی آورد که با رنگ ها و

طعم ها و بوها، مواد غذایی متنوع انسان می گردد و بالای دست های خود در دسترس اش می گذارد. این همه بهره ها و میوه هایی که از جهت کمیت و رنگ و طعم و مواد غذایی متنوع است چنان با دقت و کم و بیش نمودن عناصر محدود زمین و هوا ترکیب و صورت بندی شده که هر نوع آن دارای مواد غذایی و رنگ و طعم مخصوص به خود می باشد، با آنکه اصول ساختمان گیاه ها یکسان است اعضاء خاص جذب کننده عناصر و ترکیب کننده و نگاهدارنده آب و هوا و دیگر عناصر، در سرزمین ها و آب و هوای خاص متفاوت می باشد.

گیاه ها و درختان بیش از آنکه دستگاه شیمیایی زنده و حکیمانه برای تهیه غذای بدن حیوان و انسان است، جمال و رنگ آمیزی و خط و خال منقش و منظم شکوفه و گل ها و سبزی و خرمی و عطر انگیزی آنها، روح انسانی را بر می انگیزد و چون آئینه، جمال مطلق را منعکس می نماید و هر ورق و برگشان دفتری است از حکمت پروردگار.

منظور قرآن از نظر همین است: نظر در حکمت و جمال، نظر در حیات و پیدایش و اطوار آن، نظر در مواد و عناصری که به این صورت ها برآمده و غذای جسم و پیدایش و اطوار آن، نظر در مواد و عناصری که به این صورت ها برآمده و غذای جسم و جان و بنیه ایمان شده:

ص: ۱۳۸

مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ: در سوره و النازعات، این آیه پس از بیان اطوار و تحولات زمین و رویش گیاه و پایه گرفتن کوه ها آمده و همین قرینه ای است که در این سوره و آیات قبل از این آیه نظر به تحولاتی دارد که منتهی به رویده شدن انواع گیاه ها و میوه ها شده تا بهره برای انسان و حیوان باشد.

\*\*\*

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۱) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ (۴۲)

ترجمه

پس آن گاه که آن فریاد هراس انگیز گوش خراش آید (۳۳) آن روزی است که همی می گریزد مرد از برادرش (۳۴) و از مادرش و پدرش (۳۵) و همسرش و فرزندانش (۳۶)

برای هر کس از آنان در چنین روز گرفتاری بزرگی است که از هر چیز باز و بی نیازش می دارد (۳۷) چهره هایی در آن روز درخشان است (۳۸) خندان و نوید بخش است (۳۹) و چهره هایی است در آن روز که بر آنها گرد نشسته (۴۰)

فرا می گیرد آنها را تیرگی (۴۱)

همین ها هستند کافران گناه پیشه بی بند (۴۲).

شرح لغات:

الصاخه: صدایی که سخت به گوش برخورد، گوش را کر کند. پیش آمد هول انگیز.

اصخ: کسی که هیچ نمی شنود.

شأن: مقام، کار بزرگ و جالب.

مسفره: اسم فاعل از اسفر: صبح روشن شد. جنگ در گرفت. درخت برگش ریخت.

مستبشره: اسم فاعل استبشر. دریابنده خوشی های پی در پی و آینده.

غبره: مفرد، نوعی گرد و خاک پراکنده ای که از بالا بر سر و روی بنشیند. می شود که جمع غبار باشد.

ترهق: مضارع رهق: سبک شد. ستم و زشتی کرد. شتافت. نزدیک شد. دروغ گفت.

قتره: دود غلیظ. غبار از زمین برخاسته. بوی بخور. گوشت کباب شده. استخوان سوخته، تاریکی و سیاهی.

فجره: جمع فاجر: گناه پیشه. بی بند و پرده در، دروغگو، تباه، چشم ناتوان.

از فجر: آب راهش باز شد و جریان یافت. صبح برآمد و روشن شد.

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ: این صفت و عنوان «الصاخه» که فقط در همین آیه ذکر شده، بیان و نمایاننده بعضی از حوادث و مقدمات قیامت است که در نهایت حوادث و اطوار گذشته زمین پیش می آید. این آیه و دیگر آیاتی که به این مضمون در قرآن آمده خبر قطعی از دگرگونی سراسر زمین پس از آرایش و آسایش و خرمی کنونی و دوره های محدود و متوسط عمران آن می دهد.

در دوره متوسط است که زندگی پدید آمده و روی زمین آرایش یافته و بار آور شده تا انسان به آن بهره گیرد و از آن بگذرد: «مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ». همین که این دوره با تکامل انسان به نهایت رسید، زمین دگرگون می شود، زیرا همان علل و عوامل افروزنده و شکافنده و کوبنده، در درون و بیرون زمین در کمین و آماده اند تا این وضع موقت زمین را بهم ریزند هم چنان که چگونگی و علل پیدایش عناصر اولیه و حیات و علل طبیعی بسیاری از پدیده ها و حوادث زمین هنوز بسیار پیچیده و مجهول است؛

ص: ۱۳۹

علل و عوامل طبیعی تحولات آینده زمین و جنبش های درونی آن معلوم نیست. در همه این حوادث و پدیده ها و تحولات، سرانگشت مرموز و بس توانایی مشهود است.

تعبیر «الصاخه» پس از اشاره به انشقاق ها و انفجارهای مهیب و کوبنده گذشته است و متناسب با این نمودارها بیان شده، چنان که تعبیر «الطامه» در سوره والنازعات، پس از بیان مراحل و اطوار گذشته زمین آمده که هر مرحله ای فراگیرنده مرحله سابق و پدید آورنده مرحله جدیدی بوده، تا مرحله فراگیرنده نهایی فرا رسید: «الطامه».

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ:

یوم، ظرف برای فعل مقدر و متضمن جواب «اذا» می باشد: آن گاه که صدای انفجار مهیب و کر کننده روی آورد، روزی پیش می آید و ظاهر می شود که شخص از برادر و مادر و پدر و زن و فرزند خود می گریزد. این آیه وضع وحشت زدگی و هراس آدمی را در آن روز می نمایاند که در پی این تحول عظیم و روبرو شدن با عالم و وضع دیگر رخ می دهد، در این تحول، از یک سو همه علائق و روابطی که ریشه عمیق در نفس انسان دارد که ریشه دارتر و بارزتر از همه علاقه عاطفی به زن و فرزند و پدر و مادر است، یکپارچه گسیخته می شود و از سوی دیگر متاع معرفت و اعمالی که هر کس با خود آورده آشکارا می شود، از این جهت که مبدا اعمال و ره آوردهای کسانی که با آنها پیوستگی و نسبت به آنان مسئولیت داشته دامن گیر او شود از آنها می گریزد:

لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ: این آیه بیان وضع مخصوص هر فرد و تعلیل برای آیات قبل «يَوْمَ يَفِرُّ» می باشد. چه در آن روز هر کس چنان به خود می آید و گرفتار نتایج و آثار اعمال و ملکات خود می شود که به دیگران نمی تواند توجهی داشته باشد و آن عواطف و علاقه هایی که در دنیا افراد و طبقات را بهم می پیوست و به وسیله آن نظام زندگی این جهان پایه می گرفت و قسمتی از محرک های کوشش و اعمال انسان از آن ناشی می شد، قطع و فراموش می شود.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ، صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ: روزی که روابط خویشاوندی از میان برود و علاقه ها گسیخته شود و موارد این علاقه ها از هم دور و گریزان گردند، در این روز که طلوعه قیامت است، چهره ها آشکار می شود، چهره هایی که نمایاننده اندیشه ها و اعمال و ناظر به سوی آینده ای است که از حال و وضع کنونی و باز شدن پرونده و از نزدیک دیدن خطوط اعمال و آثار خود مسیر نهایی را پیش بینی می کند.

در میان چهره های مختلفی که آشکارا می شود دو گونه چهره ممتاز و از هم جدا می باشند:

چهره های «مسفره» که مانند سپیده صبح از میان پرده های تاریک طبیعت رخ می نماید و به سوی حشر و قیامت کلی روی می آورد و هر چه به آن نزدیک تر می شود و بیشتر از تاریکی های دنیا و افق طبیعت سر برمی آورد درخشان تر می گردد. این چهره هایی است که در دنیا روی به مبدأ و چشم به رحمت و جمالش داشتند و دل هاشان به نور معرفت درخشان بود و از ریشه ایمان و شاخه های خرم اعمال خیر سبز و خرم بودند، شکوفه های خندان اعمال اینان مبشر میوه های بهشتی به آنان است: «صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ». این اوصاف فاعلی دلالت بر حرکت و حدوث و اراده دارد: پیوسته چشمشان بازتر و آینده و بشارت

های آن بر ایشان نمایان تر می گردد؛ اما چهره های مقابل این چهره ها:

وَأُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ: این چهره هایی است که غبار زبونی و نگرانی، و تاریکی گناه و کفر، آنها را فرا گرفته؛ این چهره ها به مانند شاخه و برگ درختی که ریشه و مغز آن را آفت زده و

ص: ۱۴۰

قدرت حیاتی آن از میان رفته و شکوفه و بهره ای بیار نمی آورد و خود در انتظار سوختن و هیمة جهنم شدن است.

این چهره ها که حرکت و حیات انسانی و قوای نفسانیشان از میان رفته و خشک شده. با اوصافی عارضی و جامد و خارج از اراده توصیف شده اند: «عَلَيْهَا غَبْرَةٌ...»

این آیات دو چهره ای را که سر از افق دنیا برآورده و به قیامت روی آورده اند، به دو صورت متقابل که هر یک نمایاننده حالات نفسانی و خوشی ها و نگرانی های آنها است، چنان تصویر نموده، که گویا اکنون در برابر چشم خیالند، صورت اول نمایاننده خرمی و حرکت و حیات است، صورت دوم نمایاننده پژمردگی و جمود است.

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ: اینها همان کفر پیشگانند که استعدادهای انسانی خود را تباه کردند و راه گناه پیش گرفتند و کار بی بندی و سرکشی آنها به آنجا رسید که همه بندهای اخلاقی و قانونی را از میان بردند.

آهنگ ها و الحان و قافیه های متنوع آیات این سوره مانند آیات دیگر نمایاننده محیط و جو مطالب و مقاصد آن است: تا آیه: «فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى» که نمایاننده محیط حکایت و شکایت ملایم و دوستانه است به الف های مقصوره پایان یافته و کلمات حرکات و طول هر یک از این آیات متناسب با مطالب متنوع آن است. از آیه «كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ» موج و ایقاع آیات، شدید و کوتاه (و جز یک آیه) با رنین تاء ختم شده که فضایی از برخورد و انعکاس و تحریک و تحرک افکار را می نمایاند. آیه «قَتِلَ الْإِنْسَانُ مِمَّا أَكْفَرَهُ» سر فصل تحولی است از مطالب و محیط آیات قبل به فضایی که نمایاننده اطوار و احوال یکنواخت و تدریجی گذشته و آینده انسان می باشد، این آیات با طول و آهنگ یکنواخت پی در پی آمده و به هاء و فتحه های متوالی پایان یافته که آیه نهایی نمایاننده یک حرکت ناگهانی و تبه و توجه به گذشته است: «كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ».

آیه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» با اندک طول و نوای آرام تر، سر فصل تحول نظر انسان، از اطوار خلقت خود به علل و عوامل و اطواری است که در تحولات شدید و کوبنده زمین پیش آمده و به بروز رویدگان منتهی شده. موج حرکات فتحه های متوالی و باء های مشدد و آخر چهار آیه اول، جو حرکت متوالی شدید و نهایی را می نمایاند.

آیه «مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِنَعَامِكُمْ» با

دو حرکت کاف میم که در انتهای مخرج دهان و بسته شدن لب است، هماهنگ با منتهی شدن و بسته شدن حرکات و اطوار گذشته می باشد که با آیه «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ» طور و فصل جدیدی گشوده می شود. این دو آیه که اولی نهایت گذشته و دومی سرفصل آینده می باشد، هر یک حرکات و نوایی خاص و جدای از آیات قبل و بعد دارند.

آیات بعد از آن با قیافه های یاء مکسوره و هاء نمایاننده گسیختگی علاقه و پیوسته گی های زیربنای روابط زندگی گذشته است، و منتهی می شود به آیه «لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» که کشش و طول آیه هماهنگ با دوام مرحله ای است که انسان وارد آن می گردد. در این میان یا پس از آن ناگهان چهره ها آشکار می شود: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ، ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ»

این دو آیه و حرکات آنها که از نکرهٔ منون و مضمون آغاز شده و به کسره و تاء منتهی می شود، حرکت و شکفتگی ناگهانی را می نمایند که از درون و باطن انسان سرچشمه گیرد.

ص: ۱۴۱



آیات بعد که با فتحه و تاء پایان یافته چهره های زبون و اندوهگینی و ناامیدی را در برابر چشم تصویر می کند که شعله حیات آن خاموش شده و گرد و غبار و دود محیط خود ساخته آنها را گرفته و فرسوده کرده.

اندیشه در معانی و مقاصد این آیات و گوش فرا دادن به حرکات و الحان و امواج آن چنان دل را می رباید و خیال را فرا می گیرد، که بسا کلمات و حروف از میان می رود و معانی و صور از طریق شنوایی در برابر چشم ظاهر می شود و بیننده را از هر فصل و گذرگاهی می گذرانند و وارد محیط و جوّ دیگری می نمایند. لحن و آهنگ هر جمله ای از آیات چنان متناسب با مطالب و معانی است که با هر تغییری در مطلب متغیر و متنوع می گردد. این رمز اعجازی قرآن برای کسانی مشهود است که دلدار و دلداده اند و دستگاه گیرنده گوش و دریابنده دل را یکسره تسلیم نغمات آیات نمایند:

« إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ -سورة ق آیه ۳۷».

با دل دادن به این نغمات این آیات، معانی جذاب و حقایق درخشان آن سراسر شعور و مراکز ادراک را فرا می گیرد، و نفس انسانی را از آلودگی ها و هواها پاک و آن را درخشان می کند و در سایه رحمت و الطاف خداوند جایش می دهد و امیدوار و خرسندش می دارد:

از حضرت رسول اکرم(ص) روایت شده: «هر آن کس که سوره عبس را بخواند در حالی به قیامت می آید که رخسارش خندان و بشارت آور است». از حضرت صادق(ع) نقل شده: «هر کس سوره عبس و اذا الشمس را بخواند، در بهشت زیر سایه خداوند و کرامت وی به سر برد».

آیت الله

مکارم شیرازی و دیگران

محتوای سوره عبس

سوره «عبس»، در عین کوتاهی، از مسائل مختلف و مهمی بحث می کند، و تکیه خاصی روی مسئله «معاد» دارد، و محتوای آن را در پنج موضوع می توان خلاصه کرد:

۱- عتاب شدید خداوند نسبت به کسی که در برابر مرد نایبای حقیقت جو برخورد مناسبی نداشت.

۲- ارزش و اهمیت قرآن مجید.

۳- کفران و ناسپاسی انسان در برابر نعمت های خداوند.

۴- بیان گوشه ای از نعمت های او در زمینه تغذیه انسان و حیوانات برای تحریک حس شکرگزاری بشر.

۵- اشاره به قسمت های تکان دهنده ای از حوادث قیامت و سرنوشت مؤمنان و کفار در آن روز بزرگ.

نامگذاری آن به این نام به تناسب نخستین آیه سوره است.

\*\*\*

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (ص) آمده است: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ عَبَسَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وَجْهُهُ ضَا حِكٌ مُسْتَبَشِرٌ: «کسی که سوره عبس را بخواند، روز قیامت در حالی وارد محشر می شود که صورتش خندان و بشاش است» (۲).

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يَدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزْكِي (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَّا مَنْ اسْتَيْغَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكِي (۷) وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

چهره در هم کشید و روی برتافت (۱) از این که نابینائی به سراغ او آمد! (۲) تو چه می دانی شاید او تقوا پیشه کند. (۳) یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد! (۴) اما آن کس که توانگر است (۵) به او روی می آوری (۶) در حالی که اگر پاک نگردد چیزی بر تو نیست (۷) اما

کسی که به سراغ تو می آید و کوشش می کند (۸) و از خدا ترسان است (۹) تو

از او غافل می شوی! (۱۰)

شأن نزول:

ص: ۱۴۳

---

۱- . تفسیر نمونه، جمعی از نویسندگان و ناصر مکارم شیرازی (متولد ۱۳۰۵)، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶، ج ۲۶، ص ۱۳۱-۱۷۳.

۲- . تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۱۰ صفحه ۴۳۵.

این آیات، اجمالاً نشان می دهد: خداوند کسی را در آنها مورد عتاب قرار داده به خاطر این که: فرد یا افراد غنی و ثروتمندی را بر نابینای حق طلبی مقدم داشته است، اما این شخص مورد عتاب کیست؟ در آن اختلاف نظر است:

مشهور در میان مفسران عامه و خاصه این است که:

عده ای از سران قریش مانند «عنه بن ربیع»، «ابوجهل»، «عباس بن عبدالمطلب»، و جمعی دیگر، خدمت پیامبر (ص) بودند، و پیامبر مشغول تبلیغ و دعوت آنها به سوی اسلام بود و امید داشت که این سخنان در دل آنها مؤثر شود (و مسلماً اگر این گونه افراد اسلام را می پذیرفتند، گروه دیگری را به اسلام می کشاندند و هم کارشکنی های آنها از میان می رفت و از هر دو جهت به نفع اسلام بود) در این میان «عبدالله بن ام مکتوم» که مرد نابینا و ظاهراً فقیری بود وارد مجلس شد، و از پیغمبر (ص) تقاضا کرد آیاتی از قرآن را برای او بخواند و به او تعلیم دهد، و پیوسته سخن خود را تکرار می کرد و آرام نمی گرفت؛ زیرا دقیقاً متوجه نبود که پیامبر (ص) با چه کسانی مشغول صحبت است.

او آن قدر کلام پیغمبر (ص) را قطع کرد که حضرت (ص) ناراحت شد، و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت: این سران عرب پیش خود می گویند پیروان محمد (ص) نابینایان و بردگانند، و لذا از «عبدالله» روی برگرداند، و به سخنانش با آن گروه ادامه داد.

در این هنگام، آیات فوق نازل شد (و در این باره پیامبر (ص) را مورد عتاب قرار داد) رسول خدا (ص) بعد از این ماجرا «عبدالله» را پیوسته گرامی می داشت، و هنگامی که او را می دید می فرمود: *مَرْحَبًا بِمَنْ عَاتَبَنِي فِيهِ رَبِّي*: «مرحبا به کسی که پروردگرم به خاطر او مرا مورد عتاب قرار داد» و سپس به او می فرمود: «آیا حاجتی داری آن را انجام دهم؟»

و پیامبر (ص) دو بار او را در غزوات اسلامی در «مدینه» جانشین خویش قرار داد (۱).

شأن نزول دومی که برای آیات فوق نقل شده، این است: این آیات درباره مردی از «بنی امیه» نازل شده که نزد پیامبر نشست بود، در همان حال «عبدالله بن ام مکتوم» وارد شد، هنگامی که چشمش به «عبدالله» افتاد خود را جمع کرد، مثل اینکه می ترسید آلوده شود، قیافه در هم کشیده و صورت خود را برگردانید، خداوند در آیات فوق عمل او را نقل کرده، و مورد ملامت و سرزنش قرار داده است، این شأن نزول در حدیثی از امام صادق (ع) نقل شده است (۲).

محقق بزرگ شیعه مرحوم «سید مرتضی» این شأن نزول را پذیرفته است.

البته در آیه، چیزی که صریحاً دلالت کند منظور شخص پیامبر (ص) است، وجود ندارد، تنها چیزی که می تواند قرینه ای بر این معنی باشد خطاب هایی است که از آیات ۸ تا ۱۰ این سوره آمده که می گوید: «کسی که پیوسته (برای شنیدن آیات خدا) به سرعت سراغ تو می آید، و از خدا می ترسد، تو از او غافل می شوی!»

این چیزی است که بهتر از هر کس در مورد پیامبر (ص) می تواند صادق باشد.

ولی به گفته مرحوم «سید مرتضی» قرائنی نیز در این آیات وجود دارد که نشان می دهد منظور شخص پیامبر (ص) نیست از

جمله:

ص: ١٤٤

---

١- «مجمع البيان»، جلد ١٠، صفحه ٤٣٧.

٢- «مجمع البيان»، جلد ١٠، صفحه ٤٣٧.

«عبوس بودن» از صفات پیامبران مخصوصاً پیغمبر اسلام نیست، او حتی نسبت به دشمنان خود با چهره گشاده سخن می گفت، چه رسد به مؤمنان حقیقت جو.

دیگر پرداختن به اغنیا و غافل شدن از فقرای حق طلب، با اخلاق آن حضرت که در آیه ۴ سوره «قلم» به آن اشاره شده: وَ إِنَّكَ لَعَلِي خُلُقٍ عَظِيمٍ: «تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری» هرگز نمی سازد، (به خصوص این که معروف است سوره «قلم» قبل از سوره «عبس» نازل شده است). (۱)

ولی، به فرض که شأن نزول اول واقعیت داشته باشد این مطلب در حد ترک اولائی بیش نیست: و کاری که منافات با مقام عصمت داشته باشد در آن مشاهده نمی شود.

زیرا «اولاً» پیامبر(ص) هدفی جز نفوذ در سران قریش، و گسترش دعوت اسلام از این طریق، و در هم شکستن مقاومت آنها، نداشت.

□  
«ثانیاً» چهره در هم کشیدن در برابر یک مرد نابینا مشکلی ایجاد نمی کند؛ چرا که او نمی بیند، به علاوه «عبدالله بن ام مکتوم» نیز رعایت آداب مجلس را نکرده بود؛ زیرا هنگامی که می شنود پیامبر(ص) با گروهی مشغول صحبت است نباید سخن او را قطع کند.

ولی، از آنجا که خداوند اهمیت فوق العاده ای به محبت و ملامت کردن با مؤمنان مستضعف حقیقت طلب می دهد، همین مقدار بی اعتنایی را در برابر این مرد مؤمن برای پیامبرش نمی پسندد و او را مورد عتاب قرار می دهد، اینها همه از یک سو.

از سوی دیگر، اگر به این آیات، از زاویه حقانیت و عظمت پیامبر(ص) نگاه کنیم، می بینیم در سرحدّ یک معجزه است؛ چرا که رهبر بزرگ اسلام در کتاب آسمانی خود آن چنان مسئولیت برای خود ذکر می کند که حتی کوچک ترین ترک اولی، یعنی بی اعتنائی مختصری نسبت به یک مرد نابینای حق طلب، را مورد عتاب خداوند می بیند، این دلیل زنده ای است بر اینکه این کتاب آسمانی از سوی خدا است و او پیامبر صادق است، مسلماً اگر این کتاب از سوی خداوند نبود چنین محتوایی نداشت.

□  
و عجب تر این که: پیامبر(ص) طبق روایتی که در بالا آوردیم، هر وقت «عبدالله بن ام مکتوم» را می دید، به یاد این ماجرا می افتاد و او را بسیار احترام می کرد.

و از سوی سوم، این آیات می تواند بیانگر فرهنگ اسلام در برخورد با مستضعفان و مستکبران باشد، که چگونه مرد فقیر نابینای مؤمنی را بر آن همه اغنیا، و سران قدرتمند مشرک عرب مقدم می شمرد، این به خوبی نشان می دهد: اسلام حامی مستضعفان و دشمن مستکبران است.

در پایان، این سخن بار دیگر تکرار می کنیم: مشهور در میان مفسران گرچه شأن نزول اول است، ولی باید اعتراف کرد که: در خود آیه چیزی که صریحاً دلیل بر این معنی باشد که منظور پیامبر(ص) است وجود ندارد و شأن نزول دوم از جهاتی

ترجیح دارد.

تفسیر:

عتاب شدید به خاطر بی اعتنائی به نابینای حق طلب

با توجه به آنچه در شان نزول آیات گفته شد، به سراغ تفسیر آیات می رویم.

نخست می فرماید: «چهره در هم کشید، و روی برتافت» (عَبَسَ وَ تَوَلَّى).

ص: ۱۴۵

---

۱- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۳۷.

\*\*\*

«از این که نابینائی به سراغ او آمده بود» ( أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ).

\*\*\*

«تو چه می دانی شاید او در جستجوی ایمان و پاکی و تقوا باشد؟! (وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى).

\*\*\*

«یا از شنیدن سخنان حق متذکر شود و این تذکر به حال او مفید باشد.» (أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى).

و اگر صد در صد پاک و با تقوا نشود لاقلاً از تذکر پند می گیرد و بیدار می شود، و این بیداری در او اجمالاً- اثر می گذارد. (۱)

\*\*\*

سپس، این عتاب را ادامه داده، می افزاید: «اما آن که خود را بی نیاز و غنی می داند» (أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى).

«تو به او رو می آوری و توجه می کنی!» (فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى).

و اصرار به هدایت او داری در حالی که او گرفتار غرور ثروت، و خودخواهی است، غروری که منشأ طغیان و گردنکشی است، همان گونه که در آیات ۶-۷ سوره «علق» آمده است: إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَاطِئِفٌ \* أَنْ رَأَاهُ اسْتِغْنَى: «انسان طغیان می کند \* از این که خود را غنی می بیند.» (۲)

\*\*\*

«در حالی که اگر او راه تقوا را پیش نگیرد و ایمان نیاورد چیزی بر تو نیست» (وَمَا

عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى).

وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است، خواه از آن پند گیرند یا ملال بنابراین، به خاطر اینگونه افراد نمی توانی نابینای حق طلب را نادیده بگیری، یا آزرده خاطر سازی، هر چند هدف تو هدایت این گردنکشان باشد.

\*\*\*

بار دیگر، تأکید و عتاب را از سر می گیرد، و همچنان به صورت خطاب می فرماید: «اما کسی که به سراغ تو می آید، و تلاش برای هدایت و پاکی دارد» (وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى).



«و از خدا ترسان است» (وَهُوَ يَخْشَى). (۳)

ص: ۱۴۶

- ۱- . بنابراین فرق این آیه با آیه قبل این است که: در آنجا سخن از پاکی و تقوای کامل است، و در اینجا سخن از تاثیر اجمالی تذکر، هر چند به مقام تقوای کامل نرسد، و در نتیجه آن نایبای حق طلب از تذکرات بهره می گیرد، خواه بهره کامل باشد یا بهره مختصر. از بعضی از مفسران نیز استفاده می شود که: فرق میان این دو آن است که: آیه اول اشاره به پاک شدن از معاصی است و آیه دوم اشاره به کسب طاعات و اطاعت فرمان خداست، ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.
- ۲- . «راغب» در «مفردات» می گوید: «غنی و استغنی و تغنی» و «تغانی» به یک معنی است و باز به گفته او «تَصَيَّدِي» از ماده «صدی» (بر وزن فتی) در اصل به معنی صدائی است که از کوه برمی گردد (در فارسی آن را «پژواک» می گویند) سپس کلمه «تَصَدَّى» به معنی رو به روی چیزی قرار گرفتن و توجه کامل به آن کردن به کار رفته است.
- ۳- . بدون شک مراد از «خشیت» در اینجا خوف از خداوند است، خوفی که انسان را به دنبال تحقیق بیشتر می فرستد، شبیه آنچه متکلمین در مسأله وجوب معرفه الله به استناد دفع ضرر محتمل گفته اند و این که «فخر رازی» احتمال داده است: منظور ترس از کفار، یا ترس از زمین خوردن به خاطر نایبایی باشد، بسیار بعید است.

و همین انگیزه ترس از خداوند او را به دنبال تو فرستاده، تا حقایق بیشتری بشنود و به کار بندد، و خود را پاک و پاکیزه کند.

\*\*\*

«تو از او غافل می شوی و به دیگری می پردازی» (فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى). (۱)

تعبیر به «أَنْتَ» (تو) (اگر شأن نزول اول درست باشد) در حقیقت، اشاره به این است که: مثل توئی سزاوار نیست از چنین انسان حق طلبی لحظه ای غافل شوی و به دیگری پردازی، هر چند هدف از پرداختن به دیگران نیز هدایت آنها باشد؛ چرا که در محاسبه اولویت ها، اولویت از آن این گروه مستضعف پاکدل است.

به هر حال، این عتاب و خطاب خواه به شخص پیامبر(ص) باشد یا غیر او، بیانگر این واقعیت مهم است که: اسلام و قرآن اهمیت و احترام خاصی برای پویندگان راه حق مخصوصاً از طبقات مستضعف قائل است.

و به عکس، موضع گیری تند و خشنی در برابر آنها که بر اثر وفور نعمت الهی، مست و مغرور شده اند دارد، تا آنجا که خدا راضی نمی شود به خاطر پرداختن به آنان، کمترین رنجشی در این قشر مستضعف حق طلب پیدا شود.

دلیل آن نیز روشن است، زیرا همیشه این گروه پشتیبان مخلص اسلام و فریادرس پیشوایان بزرگ دین در مشکلات، و ایثارگر میدان های نبرد و شهادت بوده اند، همان گونه که امیر مؤمنان علی(ع) در فرمان معروف «مالک اشتر» می فرماید:

وَ إِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَ جِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ الْعِدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ فَلْيَكُنْ صِعُوكَ لَهُمْ وَ مَيْلُكَ مَعَهُمْ:

«ستون دین، سرمایه اجتماع مسلمین، و نیروی ذخیره در برابر دشمنان، تنها همین توده مردمند، لذا باید به سخنان آنها گوش فرا دهی و علاقه خود را به آنها معطوف داری». (۲)

\*\*\*

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قُتِلَ  
الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ  
أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳)

ترجمه:

۱۱- هرگز چنین نیست؛ این (قرآن) یاد آوری است.

۱۲- و هر کس بخواهد از آن پند می گیرد!

۱۳- در الواح پرارزشی.

---

۱- «تَلَّهَى» از ماده «لَهَو» به معنی کار سرگرم کننده است و در اینجا به معنی غافل شدن و به دیگری پرداختن، و در حقیقت نقطه مقابل «تَصَدَّى» است.

۲- «نهج البلاغه»: بخش نامه ها، نامه ۵۳.

۱۴- الواحی والا و پاکیزه.

۱۵- به دست سفیرانی است.

۱۶- والا مقام و فرمان بردار و نیکوکار!

۱۷- مرگ بر این انسان، چقدر کافر و ناسپاس است!

۱۸- (خداوند) او را از چه چیز آفریده است!؟

۱۹- او را از نطفه آفرید، و اندازه مقررش بخشید.

۲۰- سپس راه را برای او آسان کرد.

۲۱- بعد او را میراند و در قبر نهاد.

۲۲- پس هر گاه بخواهد او را زنده می کند!

۲۳- چنین نیست؛ هنوز آنچه را به او فرمان داده، اطاعت نکرده است.

تفسیر:

تنها دست پاکان به دامن قرآن می رسد

در تعقیب آیات گذشته، که در آن سخن از سرزنش کسی آمده بود که نسبت به نایبای حق طلبی کم توجهی نموده بود، در این آیات، به مسئله اهمیت قرآن مجید و مبدأ پاک آن و تأثیرش در نفوس پرداخته، می فرماید:

□  
«هرگز این کار را تکرار مکن و آن را برای همیشه فراموش نما» (کَلَّا).

«چرا که این آیات وسیله ای است برای تذکر و یادآوری خلق خدا» (إِنَّهَا تَذْكَرَةٌ). (۱)

نیازی به این نیست که از مستضعفان پاکدل غافل شوی، و به افراد متنفذ و مغرور روی آوری.

□  
این احتمال نیز وجود دارد که جمله «کَلَّا إِنَّهَا تَذْكَرَةٌ» پاسخی باشد به تمام تهمت های مشرکان و دشمنان اسلام در مورد قرآن که: گاه شعرش می خواندند، و گاه سحر، و گاه نوعی کهنات، قرآن می گوید: هیچ یک از این نسبت ها صحیح نیست، بلکه این آیات وسیله ای است برای بیداری، یادآوری، آگاهی و ایمان و دلیل آن در خودش نهفته است؛ چرا که هر کس به آن نزدیک می شود- جز معاندان لجوج - این اثر را در خود احساس می کند.

و می افزاید: «هرکس بخواهد از آن پند می گیرد» (فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ) (۲)

این تعبیر هم اشاره ای است به این که: اکراه و اجباری در کار نیست، و هم دلیلی است بر آزادی اراده انسان که تا نخواهد و تصمیم بر قبول هدایت نگیرد نمی تواند از آیات قرآن بهره گیرد.

سپس می افزاید: «این کلمات بزرگ الهی در صحائف (الواح و اوراق) با ارزشی ثبت است» (فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ).

ص: ۱۴۸

۱- ضمیر «أَنَّهَا» که مؤنث است به آیات قرآن برمی گردد.

۲- ضمیر در جمله «ذَكَرْهُ» به همان چیز برمی گردد که ضمیر «أَنَّهَا» باز می گردد، منتها در آنجا منظور آیات است، و لذا مؤنث آورده شده و در اینجا اشاره به خود قرآن است که مذکر لفظی می باشد.

«صُحُف» جمع «صحیفه» به معنی «لوح»، یا «ورقه» و یا چیز دیگری است که در آن مطلبی را می نویسند، و این تعبیر نشان می دهد: که آیات قرآنی قبل از نزول بر پیغمبر اکرم(ص) در الواحی نوشته شده بود، و فرشتگان وحی آن را با خود می آورند، الواحی بسیار گرانقدر و پر ارزش.

و این که بعضی گفته اند: منظور از این «صُحُف» کتب انبیای پیشین است، ظاهراً با آیات قبل و بعد سازگار نیست.

همچنین این که گفته شده: منظور از آن «لوح محفوظ» است آن نیز مناسب به نظر نمی رسد؛ زیرا «صُحُف» به صورت صیغه جمع در مورد «لوح محفوظ» به کار نرفته است.

\*\*\*

بعد از آن می فرماید: «این صحائف و الواح، والا قدر و پاکیزه است» (مَرْفُوعِهِ مُطَهَّرِهِ).

بالا-تر از آن است که: دست ناهلان به سوی آن دراز شود، و یا قادر بر تحریف آن باشند، و پاک تر از آن است که دست ناپاکان آن را آلوده کند، و نیز پاک است از هر گونه تناقض، تضاد، شک و شبهه.

\*\*\*

از این گذشته «این آیات الهی در دست سفیرانی است» (بِأَيْدِي سَفَرِهِ).

\*\*\*

«سفیرانی والا مقام، و مطیع و فرمان بردار و نیکوکار» (كِرَامِ بَرَرِهِ).

«سَفَرِهِ» (بر وزن طلبه) جمع «سافر» از ماده «سَفَر» (بر وزن قَمَر) در اصل، به معنی پرده برداری از چیزی است، و لذا به کسی که میان اقوام رفت و آمد دارد تا مشکلات آنها را حل کند، و از مبهمات پرده بردارد «سفیر» گفته می شود، به شخص نویسنده نیز «سافر» می گویند؛ چرا که پرده از روی مطلبی برمی دارد.

بنابراین، منظور از «سَفَرِهِ» در اینجا فرشتگان الهی است که سفیران وحی یا کاتبان آیات او هستند.

بعضی گفته اند: منظور از «سَفَرِهِ» در اینجا حافظان و قاریان و کاتبان قرآن، علما و دانشمندی هستند که این آیات او را در هر عصر و زمانی از دستبرد شیاطین محفوظ می دارند.

ولی، این تفسیر بعید به نظر می رسد؛ چرا که در این آیات سخن از زمان نزول وحی و عصر پیامبر(ص) است نه از آینده.

ولی، در حدیثی از امام صادق(ع) می خوانیم که فرمود: الحافظ للقرآن العامل به مع السفرة الكرام البررة: «کسی که حافظ قرآن باشد و به آن عمل کند با سفیران بزرگوار فرمان بردار الهی خواهد بود».(1)

این تعبیر، به خوبی نشان می دهد: حافظان، مفسران و عاملان به قرآن در ردیف این سفره و همگام آنها هستند، نه این که خود آنها می باشند، و این یک واقعیت است که وقتی این دانشمندان و حافظان، کاری شبیه فرشتگان و حاملان وحی انجام دهند، در ردیف آنها قرار می گیرند.

به هر حال، از مجموع این گفتار، استفاده می شود: تمام کسانی که در راه حفظ قرآن و احیای آن می کوشند، مقامی والا همچون مقام فرشتگان «کرام برره» دارند.

ص: ۱۴۹

---

۱- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۳۸ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۶۰۳.

«کرام» جمع «کریم» به معنی «عزیز و بزرگوار» است، و اشاره به عظمت فرشتگان وحی در پیشگاه خداوند و بلندی مقام آنها است، و گاه گفته شده: این تعبیر، اشاره به پاکی آنها از هر گونه گناه می باشد، همان گونه که در آیات ۲۶-۲۷ سوره «انبیاء» در توصیف فرشتگان آمده است: **بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ**: «آنها بندگان گرامی حقند \* که در سخن بر او پیشی نمی گیرند، و اوامر او را پیوسته اجرا می کنند».

«بَرَرَه» جمع «بارّ» (مثل طالب و طلبه) از ماده «بَرّ» در اصل به معنی وسعت و گستردگی است، و لذا به صحراهای وسیع «بَرّ» (به فتح باء) گفته می شود، و از آنجا که افراد نیکوکار و جودی گسترده دارند، و برکات آنها به دیگران می رسد به آنها «بار» گفته شده.

البته، منظور از نیکوکاری در آیه مورد بحث، اطاعت فرمان الهی و پاکی از گناه می باشد.

و به این ترتیب، خداوند فرشتگان را به سه وصف توصیف کرده است:

نخست این که: آنها سفیران و حاملان وحی اویند.

و دیگر این که: ذاتاً عزیز و گرانمایه اند.

و سومین وصف، پاکی اعمال آنها، اطاعت و تسلیم و نیکوکاری است.

\*\*\*

سپس می افزاید: با وجود این همه اسباب هدایت الهی که در صحف مکرمه به وسیله فرشتگان مقرب خداوند، با انواع تذکرات، نازل شده، باز هم این انسان سرکش و ناسپاس، تسلیم حق نمی شود «مرگ بر این انسان، چقدر کافر و ناسپاس است»؟! **(قَتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ)**. (۱)

«کفر» در اینجا ممکن است به معنی عدم ایمان، یا به معنی ناسپاسی و کفران، و یا به معنی هر گونه ستر و پوشش حق باشد، و مناسب همین معنی جامع است؛ چرا که در آیات قبل سخن از اسباب هدایت و ایمان بود، و در آیات بعد سخن از انواع نعمت های پروردگار است.

به هر حال، منظور از تعبیر «مرگ بر این افراد» معنی کنائی آن، یعنی اظهار شدت غضب و تنفر نسبت به اینگونه افراد کافر و ناسپاس است.

\*\*\*

و از آنجا که سرچشمه سرکشی ها و ناسپاسی ها غالباً غرور است، برای در هم شکستن این غرور در آیه بعد، می فرماید: «خداوند این انسان را از چه چیز آفریده»؟! **(مِنْ أَىِّ شَىءٍ خَلَقَهُ)؟**.



او را از نطفه ای ناچیز و بی ارزش آفرید، و سپس او را موزون ساخت و در تمام مراحل اندازه گیری نمود" ( مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ).

چرا این انسان به اصل خلقت خود نمی اندیشد؟! و ناچیز بودن مبدأ اصلی خود را فراموش می کند؟ وانگهی چرا قدرت خداوند در آفرینش این موجود بدیع از آن نطفه ناچیز را نمی نگرد؟ که دقت در همین آفرینش انسان از نطفه و اندازه گیری تمام ابعاد وجودی او، اعضاء پیکرش، استعدادهایش و نیازهایش، خود بهترین دلیل برای خداشناسی و معرفه الله است.

ص: ۱۵۰

---

۱- . تعبير « قُتِلَ الْإِنْسَانُ » نوعی نفرین و به گفته «زمخشری» در «کشاف» از بدترین انواع نفرین است، و «مَا» در جمله «مَا أَكْفَرَهُ» به عنوان تعجب است، تعجب از کسی که از یک سو، این همه اسباب هدایت در اختیار دارد. و از سوی دیگر، این همه نعمت های الهی شامل حال او است باز راه کفر و کفران را پیش می گیرد.

جمله «قَدْرَةٌ» از ماده «تقدیر» به معنی اندازه گیری و موزون ساختن است؛ زیرا می دانیم در ساختمان وجود انسان بیش از بیست نوع فلز و شبه فلز به کار رفته که هر کدام از نظر کمیت و کیفیت اندازه معینی دارد، که اگر کم و بیشی در آن رخ دهد، نظام وجود انسان به هم می ریزد.

از این گذشته، کیفیت ساختمان اعضاء بدن، و تناسب و ارتباط های آنها با یکدیگر، اندازه های دقیقی دارد، و نیز استعدادها و غرائز و امیالی که در فرد انسان، و در مجموعه جهان بشریت، نهفته است، باید طبق حساب خاصی باشد تا سعادت بشر را تأمین کند.

خداوند کسی است که تمام این اندازه گیری ها را در آن نطفه بی ارزش انجام داده، نطفه ای که به قدری کوچک است که اگر از سلول اصلی حیات شناور در آب آن به تعداد انسان ها یک جا جمع شود، بیش از یک انگشتانه را پر نمی کند.

آری، در چنین موجود خرد و صغیر، این همه بدایع و نقوش را ترسیم کرد و به ودیعت نهاد.

بعضی نیز «تقدیر» را به معنی «آماده ساختن» معنی کرده اند.

این احتمال نیز وجود دارد که: منظور از «تقدیر» ایجاد قدرت در این نطفه ناچیز است، چه بزرگ است آن خدائی که این موجود ضعیف را این همه قدرت و توانائی بخشیده که: می تواند آسمان، زمین و اعماق دریاها را جولانگاه خود قرار دهد، و همه نیروهای محیط خود را مسخر فرمان خویش سازد(۱).

جمع میان این سه تفسیر نیز ممکن است.

\*\*\*

در ادامه همین سخن، می افزاید: «سپس راه را برای او آسان ساخت» (ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ).

راه تکامل پرورش جنین در شکم مادر، و سپس راه انتقال او را به این دنیا سهل و آسان نمود.

از عجائب تولد انسان این است که: قبل از لحظات تولد، آن چنان در شکم مادر قرار می گیرد که: سر او به طرف بالا و صورتش به پشت مادر و پای او در قسمت پائین رحم است، ولی هنگامی که فرمان تولد صادر می شود، ناگهان واژگونه می گردد سر او به طرف پائین می آید، و همین موضوع امر تولد را برای او و مادرش سهل و آسان می کند، البته گاهی بچه هائی هستند که از طرف پا متولد می شوند و مشکلات زیادی برای مادر ایجاد می کنند.

بعد از تولد نیز، در مسیر نمو و رشد جسمی در دوران کودکی، و سپس نمو و رشد غرائز، و بعد از آن رشد در مسیر هدایت معنوی و ایمان، همه را از طریق عقل و دعوت انبیاء برای او سهل و آسان ساخته است.

چه جمله جامع و جالبی است که در عین فشردگی به همه این مسائل اشاره می کند «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ».

این نکته نیز قابل توجه است که: می فرماید: «راه را برای انسان آسان ساخت» و نمی فرماید: «او را مجبور بر پیمودن این راه کرد» و این خود تأکید دیگری بر مسئله آزادی اراده انسان و اختیار است.

\*\*\*

ص: ۱۵۱

---

۱- . «راغب» در «مفردات» می گوید: «قَدْرُهُ بِالتَّشْدِيدِ: أَعْطَاهُ الْقُدْرَةَ يُقَالُ قَدَّرَنِي اللَّهُ عَلَى كَذَا وَقَوَّانِي عَلَيْهِ» بنابراین، ماده «تقدیر» به معنی اعطای قدرت و قوت نیز آمده است.

آنگاه به مرحله پایانی عمر انسان بعد از پیمودن این راه طولانی اشاره می فرماید: «بعد او را میراند و در قبر پنهان نمود» (ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ).

مسئله پنهان ساختن در قبر به ظاهر کار انسان است، اما از آنجا که عقل و هوش لازم برای این کار، و همچنین وسائل دیگر را خداوند فراهم ساخته این کار به او نسبت داده شده است.

بعضی نیز گفته اند: منظور از نسبت دادن این کار به خدا این است که: او برای انسان قبری آفریده و آن دل خاک است.

و بعضی نیز این جمله را به معنی حکم شرعی و دستور الهی درباره دفن کردن اموات دانسته اند.

و به هر حال، یکی از احترامات خداوند نسبت به نوع بشر همین برنامه دفن اجساد آنها است؛ چرا که اگر راهی برای دفن وجود نداشت، و یا دستوری در این زمینه صادر نشده بود، و جسد آدمی روی زمین می ماند، متعفن می گشت، و سپس طعمه حیوانات درنده و پرندگان می شد، ذلت و خواری عجیبی بود، بنابراین الطاف الهی نه تنها شامل حال انسان در حیات دنیا است که بعد از مرگ نیز مشمول الطاف او است.

از این گذشته، دستور به دفن کردن بدن مردگان (بعد از غسل و کفن و نماز) دستوری است الهام بخش، که مرده انسان ها باید از هر نظر پاک و محترم باشد، چه رسد به زنده آنها!

این نکته نیز، قابل توجه است که: مسئله مرگ در این آیه، نیز در عداد نعمت های الهی ذکر شده، و اگر دقت شود مطلب همین گونه است؛ چرا که:

اولاً، مرگ مقدمه ای است برای آسودگی از رنج های این جهان، و انتقال به سرای دیگر که عالمی است بسیار گسترده تر.

و ثانیاً، مرگ نسل های موجود سبب می شود که جا برای نسل های آینده گشوده شود، و نوع انسان طی نسل ها تداوم و تکامل یابد، و در غیر این صورت چنان عرصه بر انسان ها تنگ می شد، که زندگی کردن در روی زمین غیر ممکن بود.

جالب این که: همین معنی ضمن اشاره لطیفی در سوره «الرحمن»، آیات ۲۶ تا ۲۸ نیز آمده است آنجا که می فرماید: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ \* فَبِأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ: «تمام کسانی که روی زمین زندگی می کنند می میرند \* تنها ذات ذو الجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند \* پس کدامین نعمت از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟!»

مطابق این آیات، مرگ یکی از نعمت های بزرگ خدا است.

آری، دنیا با تمام نعمت هایش زندانی است برای مؤمن، و خروج از این دنیا آزاد شدن از این زندان است، و از این گذشته، نعمت های فراوان الهی گاه برای گروهی مایه غفلت و بی خبری می شود، و یاد مرگ پرده های غفلت را می برد و از این نظر نیز نعمتی است و هشدار، از همه گذشته، زندگی دنیا اگر ادامه یابد، مسلماً ملال آور و خسته کننده است، نه همچون

زندگی آخرت که سرتاسر نشاط و خوشدلی است. (۱)

بعد از آن، به مرحله رستاخیز انسان ها پرداخته، می افزاید: «سپس هر زمان که بخواهد او را زنده و برای حساب و جزا محشور می کند» (ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ).

ص: ۱۵۲

---

۱- . شاعر می گوید: من از دو روزه عمر آدمم به جان، ای خضر! چه می کنی تو که یک عمر جاودان داری!

«أَنْشَرَهُ» از ماده «انشار» به معنی گستردن بعد از جمع کردن است، و این تعبیر جالبی است که: نشان می دهد با مرگ زندگی انسان به کلی جمع می شود.

و در رستاخیز در محیطی بزرگ تر و عالی تر گسترش می یابد.

قابل توجه این که: در مسئله مردن و در قبر پنهان شدن، تعبیر به «مشیت الهی» شده است، ولی، در اینجا می گوید: هر وقت خدا بخواهد او را زنده می کند، این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که: هیچ کس از تاریخ وقوع این حادثه بزرگ (قیام قیامت) آگاه نیست، و تنها او است که می داند، ولی در مورد مرگ به طور اجمال معلوم است که: انسان بعد از پیمودن یک عمر طبیعی خواه ناخواه می میرد.

\*\*\*

در آخرین آیه مورد بحث، می فرماید: با این همه مواهب الهی نسبت به انسان از آن روز که به صورت نطفه ای بی ارزش بود، تا آن روز که قدم در این دنیا گذارد، و راه خود را به سوی کمال طی کرد، و سپس از این دنیا می رود و در قبر پنهان می گردد، باز این انسان راه صحیح خود را پیدا نمی کند «چنین نیست که او می پندارد، او هنوز فرمان الهی را انجام نداده است» (كَلَّا لَمَّا يُفْضِلُ مَا أَمَرَهُ) (۱).

تعبیر به «لَمَّا» که معمولاً برای نفی توأم با انتظار می باشد اشاره به این است که: با این همه مواهب الهی و این همه وسائل بیداری که در اختیار بشر قرار داده، انتظار می رود که او در راه امتثال اوامر الهی جدی و کوشا باشد، ولی تعجب است که هنوز این وظیفه را انجام نداده.

در این که: منظور از «انسان» در اینجا چه اشخاصی هستند؟ دو تفسیر وجود دارد:

نخست این که: منظور انسان هایی هستند که در مسیر کفر، نفاق، انکار حق، ظلم و عصیان گام بر می دارند، به قرینه آیه ۳۴ سوره «ابراهیم» که می فرماید: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَطَلُومٌ كَفَّارٌ: «انسان بسیار ظالم و کافر و ناسپاس است».

تفسیر دیگر این است که: همه انسان ها را شامل می شود؛ چرا که هیچ کس (اعم از مؤمن و کافر) حق عبودیت و بندگی و اطاعت خدا را آن چنان که شایسته مقام با عظمت او است انجام نداده، آن گونه که گفته اند:

بنده همان به که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه خدا آورد

و رنه سزاوار خداوندیش / کس نتواند که به جا آورد!

\*\*\*

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعَبَبْنَا وَقَصَبًا (۲۸) وَرَزَقْنَاهَا

وَنَحْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۲)

ترجمه:

ص: ۱۵۳

---

۱- . بعضی «کَلَامًا» را در اینجا به معنی «حَقًّا» تفسیر کرده اند، ولی، ظاهر این است که همان معنی مشهور خود را دارد و به معنی «ردع» است؛ چرا که بسیاری از افراد کوتاه بین پر ادعا چنین می پندارند: وظائف خود را در برابر خداوند انجام داده اند، آیه می گوید: چنین نیست که آنها فکر می کنند، هنوز وظیفه خود را انجام نداده اند.

انسان باید به غذای خویش (و آفرینش آن) بنگرد. (۲۴) ما آب فراوانی از آسمان فروریختیم. (۲۵) سپس زمین را از هم شکافتیم. (۲۶) و در آن دانه های فراوانی رویانیدیم. (۲۷) و انگور و سبزی بسیار. (۲۸) و زیتون و نخل فراوان. (۲۹) و باغ هایی پر درخت. (۳۰) و میوه و چراگاه. (۳۱) تا وسیله ای برای بهره گیری شما و چهارپایانتان باشد! (۳۲)

تفسیر:

انسان باید به غذای خود بنگرد!

از آنجا که آیات قبل، سخن از مسئله معاد می گفت، و آیات آینده نیز با صراحت بیشتری از این مسئله سخن می گوید، به نظر می رسد: آیات مورد بحث، به منزله دلیلی است برای مسئله معاد که از طریق بیان قدرت خداوند بر همه چیز، و همچنین احیای زمین های مرده به وسیله نزول باران، که خود نوعی معاد در عالم گیاهان است، امکان رستاخیز را اثبات می کند.

در ضمن، چون این آیات از انواع غذاهایی که خدا در اختیار انسان و چهارپایان قرار داده سخن می گوید، حس شکرگزاری انسان را برمی انگیزد و او را به شناخت منعم و معرفت الله دعوت می کند.

نخست می فرماید: «انسان باید به غذای خویش بنگرد» که چگونه خداوند آن را آفریده است؟ (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ) (۱).

نزدیک ترین اشیاء خارجی به انسان غذای او است، که با یک دگرگونی جزء بافت وجود او می شود، و اگر به او نرسد، به زودی راه فنا را پیش می گیرد، و به همین دلیل، قرآن از میان تمام موجودات روی مواد غذایی، آن هم موادی که از طریق گیاهان و درختان، عائد انسان می شود تکیه کرده است.

روشن است: که منظور از «نگاه کردن» تماشای ظاهری نیست، بلکه نگاه به معنی دقت و اندیشه در ساختمان این مواد غذایی، اجزاء حیات بخش آن، و تأثیرات شگرفی که در وجود انسان دارد، و سپس اندیشه در خالق آنها است.

و این که: بعضی احتمال داده اند مراد نگاه ظاهری است، نگاهی که باعث تحریک غده های بزاقی دهان می شود، در نتیجه کمک به هضم غذا می کند، بسیار بعید به نظر می رسد؛ زیرا آیه به قرینه آیات قبل و بعد، اصلاً در مقام بیان اینگونه مسائل نیست، منتها بعضی از دانشمندان غذاشناس که قرآن را تنها از زاویه محدود مسائل شخصی خود می نگرند، طبیعی است چنین پنداری درباره آیه فوق داشته باشند.

بعضی نیز معتقدند: که منظور از نگاه کردن به مواد غذایی این است که: انسان هنگامی که بر سر سفره می نشیند دقیقاً بنگرد، آنها را از چه راهی تهیه کرده؟ حلال یا حرام؟ مشروع یا نامشروع؟ و به این ترتیب، جنبه های اخلاقی و تشریحی را مورد توجه قرار دهد.

در بعضی از روایات که از معصومین نقل شده نیز آمده است: منظور از «طعام» در اینجا «علم و دانشی» است که غذای روح انسان است، باید بنگرد که آن را از چه کسی گرفته؟ از جمله از امام باقر(ع) نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ» (۲).



---

۱- . ممکن است جمله «فَلْيَنْظُرِ» جزاء شرط مقدر و در تقدیر چنین باشد: «إِنْ كَانَ الْإِنْسَانُ فِي شَكِّ مِنْ رَبِّهِ وَ مِنَ الْبُعْثِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى طَعَامِهِ».

۲- . تفسیر «برهان» جلد ۴، صفحه ۴۲۹ - «بحارالانوار»، جلد ۲، صفحه ۹۶.

۳- . تفسیر «برهان» جلد ۴، صفحه ۴۲۹ - «بحارالانوار»، جلد ۲، صفحه ۹۶.

بدون شك، معنی ظاهری آیه همان غذاهای جسمانی است که در آیات بعد مشروحاً ذکر شده، ولی غذای روح را نیز از طریق قیاس اولویت می توان استفاده کرد؛ چرا که انسان ترکیبی است از روح و جسم، همان گونه که جسم او نیاز به غذای مادی دارد، روح او نیز محتاج به غذای روحانی است.

جایی که انسان باید در غذای جسمانیش دقیق شود، و سرچشمه آن را که باران حیات بخش است طبق آیات بعد بشناسد، باید در غذای روحانی خود نیز دقت به خرج دهد که از طریق باران وحی بر سرزمین پاک قلب پیامبر(ص) نازل می گردد، و از آنجا در سینه های معصومین(ع) ذخیره می شود و همچون چشمه های جوشانی در صفحه قلوب جاری می گردد، و انواع میوه های لذت بخش ایمان، تقوا و فضائل اخلاقی را پرورش می دهد.

آری، انسان باید درست بنگرد که سرچشمه اصلی علم و دانش او که غذای روحانی او است کجا است؟ مبدا از سرچشمه آلوده ای تغذیه شود، و روح و جان او را بیمار کند یا به هلاکت افکند.

و نیز، از طریق قیاس اولویت، می توان مسأله «حلال و حرام» و مشروع و نامشروع را به وسیله «دلالت التزامی» از آیه استفاده کرد.

این احتمال نیز وجود دارد که: هم «طعام» در آیه شریفه معنی وسیع و گسترده دارد، و هم «نگاه کردن» و بنابراین تفسیرهای سه گانه فوق در آن جمع می گردد.

در این که: منظور از «انسان» در اینجا چه کسی است؟ ناگفته پیدا است که همه انسان ها را شامل می شود، اعم از مؤمن و کافر، همه باید به این مواد غذایی و شگفتی ها و اسرار نهفته در آنها بنگرند، تا افراد بی ایمان راه حق را پیدا کنند و افراد مؤمن بر ایمانشان افزوده شود.

و به راستی، هر یک از مواد غذایی: میوه ها، دانه های غذایی و سبزی ها، برای خود دنیای شگفت انگیزی دارد که مدت ها می توان روی آن مطالعه کرد، و درس هایی از آن آموخت که در تمام عمر به ما روشنایی و بینش می دهد.

\*\*\*

پس از آن، به شرح تفصیلی این مواد غذایی و منابع آن پرداخته، می فرماید:

«ما آب فراوانی از آسمان فرو ریختیم» (أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا).

«صَبًّا» به معنی «فرو ریختن آب است از طرف بالا- است» و در اینجا منظور نزول باران است، و تعبیر به «صَبًّا» در آخر آیه، برای بیان تأکید و فراوانی این آب می باشد.

آری، آب که مهمترین مایه حیات است همواره به مقدار فراوان به لطف پروردگار از آسمان نازل می شود، و می دانیم تمام نهرها، چشمه ها، قنات ها، و چاه های آب، ذخائر آبی خود را از باران می گیرند، و مایه اصلی همه آنها باران است که:

«اگر باران به کوهستان نبارد به سالی دجله گردد خشک رودی»

بنابراین به هنگام مطالعه «مواد غذایی» قبل از هر چیز انسان به نظام بارش باران متوجه می شود، که چگونه دائماً آفتاب بر سطح دریاها می تابد، ابرها از آن برمی خیزند، و بادهای آنها را به حرکت در می آورند، سپس به خاطر دور شدن از سطح زمین، و قرار گرفتن در منطقه سرد جوی بار دیگر تبدیل به آب شده، و فرو می ریزند، آبی زلال، پاک و خالی از هر گونه املاح مضر و آلودگی، آن هم به صورت

ص: ۱۵۵

قطرات کوچک، یا دانه های نرم برف که به آرامی بر زمین می نشیند، و جذب زمین، گیاهان و درختان می شود.

\*\*\*

بعد از ذکر موضوع آب، که یکی از ارکان مهم رویش گیاهان است، به سراغ رکن مهم دیگر یعنی «زمین» می رود، و می افزاید: «سپس زمین را از هم شکافتیم» (ثُمَّ شَقَّقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا).

بسیاری از مفسران گفته اند: که این شکافتن، اشاره به شکافتن زمین به وسیله جوانه های گیاهان است، و به راستی این یکی از عجایب است که جوانه ای با آن همه نرمی

و لطافت، خاک های سخت را می شکافد، و گاه در کوهستان ها از لابلای سنگ ها عبور کرده، سر بیرون می آورد، چه قدرت عظیمی خالق بزرگ در این جوانه لطیف آفریده است که می تواند این چنین قدرت نمایی کند؟!

بعضی نیز احتمال داده اند: منظور شکافتن زمین به وسیله شخم زدن انسان ها، یا حتی به وسیله کرم هایی است که نوعی عمل شخم زدن را توأم با اعمال حیاتی دیگر در زمین انجام می دهند!

درست است که شخم زدن کار انسان است، ولی از آنجا که تمام وسائل آن را خدا در اختیار او گذاشته، به خداوند نسبت داده شده است.

تفسیر سومی که برای این تعبیر به نظر می رسد و از جهاتی ترجیح دارد این است که: منظور از شکافتن زمین خرد شدن سنگ های سطح آن است.

توضیح این که: در آغاز، سطح زمین را قشر عظیمی از سنگ ها پوشانده بود، باران های سیلابی پی در پی فرو باریدند، و سنگ ها را شکافتند، ذرات آن را جدا کردند و در قسمت های گود زمین گسترده، و به این ترتیب توده خاک قابل زراعت تشکیل شد، و هم اکنون نیز سیلاب ها قسمتی از آنها را در خود حل کرده به دریا می ریزند، اما خاک های جدیدی که به وسیله برف و باران مجدداً تشکیل می شود جای آن را می گیرد، و گرنه انسان گرفتار کمبود خاک زراعتی می شد!

به این ترتیب، آیه اشاره به یکی از معجزات علمی قرآن است که نشان می دهد: اول باران ها فرو می بارند، و سپس زمین ها شکافته می شوند و آماده زراعت می گردند، نه تنها در روزهای نخست این عمل صورت گرفته، که امروز نیز ادامه دارد.

این تفسیر از آنجا که مسئله «انبات» و رویاندن گیاه در آیه بعد ذکر می شود، مناسب تر به نظر می رسد.

جمع میان هر سه تفسیر نیز بعید نیست.

\*\*\*

بعد از ذکر این دو رکن اساسی، یعنی «آب» و «خاک» به هشت قسمت از از روئیدنی ها که از ارکان اساسی غذای انسان یا

حیوانات است، اشاره کرده، می فرماید: «سپس ما در زمین دانه فراوانی رویانندیم» (فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا).

دانه های غذایی که مایه اصلی تغذیه انسان و انواع حیوانات است، دانه هایی که اگر یک سال بر اثر خشکسالی قطع شود قحطی و گرسنگی تمام جهان را فرا می گیرد، و انسان ها همه در زحمت فرو می روند.

ص: ۱۵۶

تعبیر به «حَبًّا» به صورت «نکره» در اینجا دلیل بر بیان عظمت، و یا تنوع انواع این دانه ها است، و این که بعضی آن را تفسیر به خصوص «گندم» و «جو» کرده اند، دلیلی بر آن نیست؛ چرا که این تعبیر همه حبوبات را شامل می شود.

\*\*\*

و در مرحله بعد، می افزاید: «همچنین انگور و سبزی بسیار» (وَ عِنَبًا وَ قَضْبًا).

ذکر «عِنَب» (انگور) از میان تمام میوه ها به خاطر مواد غذایی و حیاتی فراوانی است که در این میوه نهفته شده، و آن را به صورت یک غذای کامل در آورده است (توجه داشته باشید که «عِنَب» هم به «انگور» گفته می شود و هم به «درخت انگور» و در آیات قرآن بر هر دو اطلاق شده، ولی در اینجا مناسب همان انگور است).

«قَضْب» (بر وزن جذب) در اصل به معنی سبزی هایی است که آن را در نوبت های مختلف می چینند، و در اینجا به معنی انواع سبزی های خوردنی است، و ذکر آن به دنبال انگور دلیل بر اهمیت این ماده غذایی است که در علم غذاشناسی امروز، فوق العاده روی آن تکیه می شود.

گاه کلمه «قَضْب» به معنی قطع کردن و چیدن، و واژه «قَضِيب» به معنی شاخه درخت آمده، و «سیف قاضب» به معنی شمشیر قاطع است.

از «ابن عباس» نقل شده: منظور از «قَضْب» در اینجا «رطب» است که آن را از درخت می چینند، ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد؛ چرا که در آیه بعد اشاره جداگانه به مسئله «رطب» شده است.

بعضی نیز احتمال داده اند که «قَضْب» به معنی میوه های بوته ای باشد (مانند خیار و هندوانه و مانند آنها) و یا ریشه های گیاهی (مانند هویج و پیاز و کلم).

ولی، بعید نیست که «قَضْب» در اینجا معنی گسترده ای داشته باشد که هم سبزی های خوردنی را شامل شود، و هم میوه های بوته ای و هم ریشه های غذایی را.

\*\*\*

سپس، می افزاید: «و زیتون و نخل فراوان» (وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا).

تکیه روی این دو میوه نیز دلیلش روشن است؛ چرا که امروز ثابت شده که هم «زیتون» و هم «خرما» از مهم ترین مواد غذایی نیروبخش، مفید و سلامت آفرین است.

\*\*\*

و در مرحله بعد می افزاید: «و باغ هایی پر درخت (با انواع میوه های رنگارنگ)» (وَ حَدَائِقَ غُلْبًا).

«حَدَائِقَ» جمع «حدیقه» به معنی باغی است که اطراف آن دیوار و محفوظ باشد، و در اصل، به معنی قطعه زمینی است که دارای آب است، این واژه از «حدقه» چشم گرفته شده که دائماً آب در آن جاری است.

و از آنجا که این گونه باغ‌ها معمولاً باغ‌های میوه است، می‌تواند اشاره‌ای به انواع میوه‌های بهشتی بوده باشد.

\*\*\*

«غُلْب» (بر وزن قفل) جمع «اغلب» و «غلباء» به معنی گردن کلفت است، و در اصل از ماده «غلبه» گرفته شده، و در اینجا به معنی درختان بلند و تنومند است.

ص: ۱۵۷

پس از آن، می افزاید: «و میوه و چراگاه» (وَ فَاكِهَةٌ وَ اَبًا).

«أَبٌ» (با تشدید باء) به معنی گیاهان خودرو، و چراگاهی است که آماده چریدن حیوانات و یا چیدن گیاهان باشد، و در اصل معنی «آمادگی» را می بخشد، و از آنجا که این گونه چراگاه ها آماده بهره برداری است، به آن «أَبٌ» گفته شده.

بعضی نیز گفته اند: منظور از «أَبٌ» میوه هایی است که قابل خشک کردن و ذخیره نمودن برای زمستان است، به مناسبت این که همیشه آماده بهره برداری است.

بسیاری از مفسران اهل سنت و شیعه در ذیل این آیه نقل کرده اند: که روزی «عمر» بر منبر بود و این آیات را تلاوت کرد، سپس گفت: همه اینها را ما می شناسیم اما «أَبٌ» چیست؟ نمی دانم، سپس عصائی را که در دست داشت رها کرده، گفت: به خدا سوگند این یک نوع تکلف است، چه اشکالی دارد معنی «أَبٌ» را ندانی! شما از چیزی از کتاب الله پیروی کنید که برای شما تبیین شده، و به آن عمل نمائید و آنچه را نمی دانید و نمی فهمید موکول به پروردگار کنید! (۱)

این، نشان می دهد: که او مفهوم کلمه «أَبٌ» را چیز پیچیده ای می دانست، در حالی که با مراجعه به متون لغت روشن می شود: که مطلب پیچیده ای نیست.

و عجب این که: در «در المنثور» آمده است: که همین سؤال را از «ابو بکر» کرده اند.

او گفت: من اگر در مورد آیات کتاب خدا چیزی را بگویم که نمی دانم، (و آن را به خدا نسبت دهم) کدام آسمان بر سر من سایه می افکند؟ و کدام زمین حاضر است مرا بپذیرد؟ (چه کسی مرا یاری می کند؟).

درست است که بسیاری از دانشمندان اهل سنت از این دو حدیث نتیجه گرفته اند: که هیچ کس نباید در مورد مسائلی که آگاه نیست، مخصوصاً در کتاب الله، سخنی بگوید، ولی بالاخره جای این سؤال باقی است:

چگونه کسی که به عنوان پیشوا و خلیفه مسلمین می خواهد حکومت کند، از مفهوم لغتی که در متن قرآن مجید آمده و چندان پیچیدگی ندارد آگاه نباشد؟ اینها همه دلیل بر این است که باید در هر عصر و زمان رهبری الهی در میان مردم بوده باشد که از تمام مسائل شرع آگاه و از هر اشتباه و خطایی مصون و معصوم باشد.

و لذا، در ذیل حدیثی که مرحوم «مفید» در «ارشاد» آورده است می خوانیم: هنگامی که این ماجرا به گوش امیر مؤمنان علی (ع) رسید، فرمود: سبحان الله اما علم ان الأب هو الكلاء والمرعى و ان قوله تعالى: «وَ فَاكِهَةٌ وَ اَبًا» اعتداد من الله بانعامه علی خلقه، فیما غذاهم به، و خلقه لهم و لانعامهم، مما تحیی به انفسهم و تقوم به اجسادهم: «عجیب است، آیا او نمی دانست، أَبٌ به معنی گیاهان خود رو و چراگاه است، و این که جمله «وَ فَاكِهَةٌ وَ اَبًا» عنایتی است از سوی خداوند نسبت به بندگانش در آنچه از مواد غذایی به آنها داده، و برای آنان و چهارپایانشان آفریده، از چیزهایی که مایه حیات و قوام جسم آنها است»؟! (۲)



- 
- ١- . تفسير «روح المعاني»، «قرطبي»، «في ظلال القرآن»، «درّ المنثور» و «الميزان» ذيل آيات مورد بحث.
  - ٢- . «ارشاد مفيد»، مطابق نقل «الميزان» جلد ٢٠، صفحه ٣١٩.

در اینجا این سؤال پیش می آید: در آیات گذشته بعضی از میوه ها بالخصوص مطرح شده بود، در اینجا میوه به طور کلی مطرح شده، و در آیه قبل که سخن از باغ ها می گفت، ظاهراً نظر به میوه های باغ ها داشت، با این وصف، چگونه بار دیگر در اینجا میوه مطرح شده است؟.

در پاسخ می گوئیم: اما این که بعضی از میوه ها بالخصوص ذکر شده، مانند انگور و زیتون و خرما (به قرینه درخت نخل) به خاطر اهمیت فوق العاده ای است که از میان میوه ها دارند. (۱)

و اما اینکه چرا «فاكهة» (میوه) جداگانه از «حَدَائِقُ» (باغ ها) ذکر شده؟، ممکن است به خاطر این باشد که: باغ ها منافع دیگری غیر از میوه نیز دارند، منظره زیبا، طراوت و هوای سالم و مانند آن.

از این گذشته، برگ بعضی از درختان و ریشه و پوست بعضی دیگر، جزء مواد خوراکی هستند (مانند چای و دارچین و زنجبیل و امثال آن).

به علاوه برگ های بسیاری از درختان خوراک مناسبی برای حیوانات است. اما آنچه در آیات فوق آمده، هم خوراک انسان را شامل می شود، هم خوراک حیوان را.

\*\*\*

لذا، در آیه بعد که آخرین آیه مورد بحث است، می افزاید: «تا وسیله بهره گیری شما و چارپایانان باشد» (مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ).

«متاع» هر چیزی است که انسان از آن متمتع و بهره مند می شود.

\*\*\*

نکته:

مواد غذایی سالم

آنچه در این آیات آمده بود، هشت نوع از مواد غذایی برای انسان و چارپایان بود، و جالب این که همه آنها، غذاهای گیاهی و نباتی است، این به خاطر اهمیتی است که «گیاهان»، «حبوبات» و «میوه ها» در تغذیه انسان دارند، بلکه غذای حقیقی انسان همین ها است، و غذاهای حیوانی در درجه بعد قرار دارد و به مقدار کمتر.

آنچه در اینجا قابل توجه است این که: علم غذاشناسی امروز که یکی از علوم گسترده و مهم است و برای خود دنیای وسیعی با چشم اندازهای وسیع تری را مجسم می کند، در حقیقت شرحی است بر آنچه در این آیات آمده، و عظمت قرآن را منعکس می کند، مخصوصاً موادی که در آیات بالا روی آن تکیه شده هر یک از دیدگاه علم غذاشناسی، بسیار مهم و با

ارزش است.

به هر حال، دقت در این امور، انسان را به عظمت خالق آنها، و الطاف و محبت های او نسبت به نوع بشر، آشنا تر می سازد.

آری، دقت در غذای جسم، و سپس در غذای روح، هم از نظر محتوا و ساختمان، و هم از نظر طرق اکتساب، می تواند آدمی را در مسیر معرفه الله، تهذیب نفس و خودسازی پیش برد، آری «آدمی باید در غذایش به دقت بنگرد» و چه پر معنی است همین یک جمله کوتاه.

\*\*\*

ص: ۱۵۹

---

۱- . درباره اهمیت ماده غذایی «زیتون»، «خرما» و «انگور»، بحث مشروحی در جلد ۱۱، صفحه ۱۷۲ به بعد، ذیل آیه ۱۱ «نحل» آورده ایم.

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ (۳۳) يَوْمَ يَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنْ أَحِيهِ (۳۴) وَأُمُّهُ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصَاحَّتِهِ وَبَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّهَا غَبْرَةٌ (۴۰) تَرَهَقُهَا قَتْرَةٌ (۴۱) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ (۴۲)

ترجمه

هنگامی که آن صدای مهیب بیاید. (۳۳) در آن روز انسان از برادر خود می گریزد. (۳۴) و از مادر و پدرش. (۳۵) و زن و فرزنداناش. (۳۶) در آن روز هر کدام از آنها وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می سازد. (۳۷) چهره هایی در آن روز گشاده و نورانی است. (۳۸) خندان و مسرور است. (۳۹) و صورت هایی در آن روز غبارآلود است. (۴۰) و دود تاریکی آنها را پوشانده است. (۴۱) آنان همان کافران فاجرند! (۴۲)

تفسیر:

صیحه رستاخیز

بعد از ذکر قسمت قابل توجهی از مواهب الهی و نعم دنیوی، به بیان معاد و گوشه ای از حوادث رستاخیز و سرنوشت مؤمنان و کافران می پردازد، تا از یک سو اعلام کند: این مواهب و متاع هرچه باشد زودگذر است و نقطه پایانی دارد، و از سوی دیگر، وجود اینها دلیلی است بر قدرت خداوند بر همه چیز و بر مسأله معاد.

می فرماید: «هنگامی که آن صدای مهیب و گوش خراش (صیحه رستاخیز) بیاید کافران و مجرمان در اندوه و ندامت عمیقی فرو می روند» (فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ). (۱)

«صاحَّه» از ماده «صَحَّ» در اصل، به معنی صوت شدیدی است که نزدیک است گوش انسان را کر کند، و یا به راستی گوش انسان را کر کند، و در اینجا اشاره به «نفسه دوم صور» است، همان صیحه عظیمی که صیحه بیداری و حیات می باشد، و همگان را زنده کرده، به عرصه محشر دعوت می کند.

آری، این صیحه چنان عظیم و تکان دهنده است که انسان را از همه چیز جز خودش و اعمالش و سرنوشتش غافل می کند.

\*\*\*

لذا بلافاصله بعد از آن می افزاید: «در آن روز که انسان از برادر خود فرار می کند» (يَوْمَ يَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنْ أَحِيهِ).

همان برادری که با جان برابر بود و همه جا به یاد او بود و در فکر او، امروز به کلی از او گریزان می شود.

\*\*\*

و همچنین «از مادر و پدرش» (وَأُمُّهُ وَأَبِيهِ).

۱- در این که: جزای «شرط» در این جمله شرطیه چیست؟ احتمالات متعددی وجود دارد: نخست این که: محذوف است و از آیات بعد استفاده می شود، و در تقدیر چنین است: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ فَمَا أَغْظَمَ أَسْفُ الْكَافِرِينَ» (تفسیر مراغی). و بعضی گفته اند: جمله «لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يَغْنِيهِ» می باشد (مجمع البیان). این احتمال نیز داده شده که: جزاء از جمله «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ» استفاده می شود، و در تقدیر چنین است: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ» (روح المعانی).

«و زن و فرزندان» (وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ).

و به این ترتیب، انسان نزدیک ترین نزدیکانش را که برادر و پدر و مادر و همسر و فرزند هستند، نه فقط فراموش می نماید، بلکه از آنها فرار می کند، و این نشان می دهد: هول و وحشت محشر آن قدر زیاد است که انسان را از تمام پیوندها و علائقش جدا می کند:

مادری که به او عشق می ورزید.

پدری که سخت مورد احترام او بود.

همسری که شدیداً به او محبت داشت.

و فرزندی که میوه قلب و نور چشمان او محسوب می شدند.

بعضی گفته اند: منظور فرار از برادران و پدران و مادران و همسر و فرزندان است که: راه ایمان و تقوا و اطاعت خدا را نپیمودند، او از آنها فرار می کند مبادا به سرنوشتشان گرفتار شود.

بعضی نیز گفته اند: این فرار، به خاطر آن است مبادا اینها حقوقی به گردن او داشته باشند و از او مطالبه کنند، و او از ادای آن عاجز باشد.

در میان این سه تفسیر، تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد، گرچه جمع میان آنها نیز بی مانع است.

در این که: چرا نخست از برادر، و بعد مادر، سپس پدر، و بعد همسر، و در آخرین مرحله سخن از فرزندان به میان آمده؟

بعضی معتقدند: به خاطر این است که در تمام اینها از مرحله پائین تر به مرحله بالاتر منتقل می شود، و مقتضای بلاغت همین است که:

نخست بگوید: انسان از برادرش می گریزد، بعد از مادر و پدر، و بعد، از همسر و فرزندان.

ولی، با توجه به این که همه مردم در مورد علاقه و رابطه با این پنج گروه یکسان نیستند، گاه برادر نقش مهم تری در زندگی انسان دارد، بیشتر مورد علاقه او است، گاه همسر، و گاه فرزند، و لذا نمی توان یک قاعده کلی در اینجا به دست داد.

البته، برای اهمیت پیوند انسان با هر یک از این گروه پنجگانه، مطالب بسیاری می توان گفت، ولی چنان نیست که به طور مطلق بتوان یکی را بر دیگری از تمام جهات - مخصوصاً به شکلی که در آیه آمده است - ترجیح داد، بنابراین ترتیب فوق روی حساب ترتیب در اهمیت نیست.

در آیه بعد، دلیل این فرار را بیان کرده، می فرماید: «در آن روز هر کدام از آنها وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می سازد» (لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ).

تعبیر به «يُغْنِيهِ» (او را بی نیاز می سازد) کنایه ظریفی است از این حقیقت که در آن روز آن قدر انسان به خود مشغول است، که به دیگری نمی پردازد و حوادث به قدری شدید و هولناک است که برای اشغال تمامی فکر و قلب او کافی است.

در حدیثی آمده است: که بعضی از خاندان پیامبر (ص) از آن حضرت سؤال کردند: آیا در روز قیامت انسان به یاد دوست صمیمی اش می افتد؟

ص: ۱۶۱

در جواب فرمود: ثلاثه مواطن لا يذكر (فيها) احد احدا: عند الميزان حتى ينظر أيثقل ميزانه ام يخف؟

و عند الصراط حتى يَنْظُرَ أَيَجُوزُهُ ام لا؟

و عند الصحف حتى ينظر بيمينه ياخذ الصحف ام بشماله؟ فهذه ثلاثه مواطن لا يذكر فيها احد حميمه و لا حبيبه و لا قريبه و لا صديقه، و لا بنيه و لا والديه و ذلك قول الله تعالى: لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ:

«سه موقف است که هیچ کس در آنها به یاد هیچ کس نمی افتد:

اول پای میزان سنجش اعمال است تا ببیند آیا میزانش سنگین است یا سبک؟

پس از آن بر صراط است تا ببیند آیا از آن می گذرد یا نه؟

و بعد از آن به هنگامی است که نامه های اعمال را به دست انسان ها می دهند تا ببینند آن را به دست راستش می دهند یا دست چپ؟

این سه موقف است که در آنها کسی به فکر کسی نیست، نه دوست صمیمی، نه یار مهربان، نه افراد نزدیک، نه دوستان مخلص، نه فرزندان، و نه پدر و مادر، و این همان است که خداوند متعال می فرماید: در آن روز هر کسی به قدر کافی به خود مشغول است».(۱)

\*\*\*

سپس، به چگونگی حال مؤمنان و کافران در آن روز پرداخته می گوید:

«صورت هایی در آن روز گشاده و نورانی است» (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ).

\*\*\*

«خندان و مسرور است» (ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ).

\*\*\*

«و صورت هایی در آن روز غبار آلود است» (و وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ).

\*\*\*

«و دود تاریکی آن را پوشانده» (تَرَهَقَهَا قَتْرَةٌ).



«آنها همان کافران فاجرند!» (أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ).

«مُسْفِرَةٌ» از ماده «اسفار» چنان که قبلاً هم نیز گفته ایم، به معنی آشکار شدن و درخشیدن است، همانند طلوع سپیده صبح در پایان شب تاریک.

«غَبْرَةٌ» (بر وزن غلبه) از «غبار» به معنی باقی مانده خاکی است که از زمین برخاسته و بر چیزی نشسته.

«قَتْرَةٌ» (بر همان وزن) در اصل از ماده «قتار» (بر وزن غبار) به معنی دودی است که از چوب یا چیزی دیگری برمی خیزد، بعضی از ارباب لغت آن را نیز به معنی غبار تفسیر کرده اند، اما جمع میان این دو تعبیر در آیات فوق نشان می دهد: این دو واژه دارای دو معنی متفاوت است.

«كُفْرَةٌ» و «فَجْرَةٌ» (بر همان وزن) جمع «کافر» و «فاجر» است که اولی اشاره به افراد فاسد العقیده و دومی اشاره به افراد فاسد العمل است.

ص: ۱۶۲

از این آیات، به خوبی استفاده می شود، که در صحنه قیامت آثار عقائد و اعمال سوء انسان ها در چهره هایشان نمایان می گردد.

ضمناً، تعبیر به «وَجُوه» به خاطر این است که: رنگ صورت بیش از هر چیزی می تواند بیانگر حالات درونی باشد، هم ناراحتی های فکر و روحی و هم ناراحتی های جسمانی.

به هر حال، گروهی در آنجا خندان و مسرورند، چهره هایشان گشاده و نورانی است، روشنائی ایمان و پاکی عمل در صورت آنها موج می زند، «و رنگ رخساره آنها خبر از سر درون می دهد».

بر عکس، گروهی که تاریکی کفر و زشتی اعمالشان در چهره هایشان نمایان است، گویی گرد و غبار سیاهی بر صورتشان نشسته، و هاله ای از دود آن را در خود فرو برده، آثار غم و اندوه و رنج و درد از صورت هایشان می بارد، و اصولاً همان گونه که در آیه ۴۱ سوره «رحمان» آمده: **يُعْرِفُ الْمَجْرُمُونَ بِسَيِّئَاتِهِمْ**: «گناهکاران با سیمایشان شناخته می شوند» در آن روز رنگ چهره ها برای شناخت انسان ها کافی است.

\*\*\*

نکته:

راه خودسازی

تعبیراتی که در آیات کوتاه و پر طنین این سوره آمده، برنامه جامعی برای خودسازی است:

۱- از یک سو، به انسان دستور می دهد: برای در هم شکستن کبر و غرور به آغاز آفرینش خود باز گردد، و ببیند چگونه از نطفه بی ارزشی آفریده شده؟ و می دانیم یکی از بزرگترین موانع راه خودسازی همین کبر و غرور است.

۲- از سوی دیگر، هدایت های الهی را به عنوان بهترین زاد و توشه این راه معرفی می کند، اعم از هدایت هایی که از طریق وحی و رهنمودهای انبیاء و اولیاء سرچشمه می گیرد، و هدایت هایی که از طریق عقل و بررسی قوانین و نظامات عالم تکوین حاصل می شود.

۳- سپس، به انسان دستور می دهد: به غذای جسمانی خوب بنگرد، چشمانش را بگشاید و ببیند این خالق رحیم و مهربان چگونه انواع مواد غذایی دانه ها و میوه ها را از این خاک تیره برای او آفریده، و در برابر ربوبیتش سر تعظیم فرود آورد، نه تنها به ساختمان تکوینی این مواد غذایی بنگرد، بلکه چگونگی تحصیل آن را نیز مورد توجه قرار دهد؛ چرا که غذای پاک و حلال یکی از پایه های مهم خودسازی است.

۴- به طریق اولی، باید به غذای روحش بنگرد که از کدامین سرچشمه تراوش کرده، سرچشمه های پاک یا آلوده؟ چرا که تعلیمات ناسالم و تبلیغات گمراه کننده، همچون غذای مسمومی است که حیات معنوی انسان را به خطر می افکند.

عجب این که: بعضی از مردم در مورد غذای جسم بسیار سختگیر و موشکافند، ولی در غذای روحشان بی اعتنا، هر کتاب فاسد و مفسدی را می خوانند، به هر گونه تعلیمات گمراه کننده گوش فرامی دهند، و برای غذای روحشان هیچ قید و شرطی قائل نیستند.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی(ع) می خوانیم: ما لی اری الناس اذا قرب اليهم الطعام ليلا- تكلفوا اناره المصابيح، ليصروا ما يدخلون بطونهم، ولا يهتمون بغذاء النفس، بان ينيروا مصابيح الباهم بالعلم، ليسلموا من لواحق الجهاله و الذنوب، في اعتقاداتهم و اعمالهم:

ص: ۱۶۳

«برای چیست که می بینم مردم را هنگامی که در شب طعامی نزدشان حاضر کنند، حتماً چراغ می افروزند تا ببینند چه غذایی در شکم خود وارد می سازند؟ ولی به غذای روحشان اهمیت نمی دهند، و چراغ عقل را به وسیله علم روشن نمی سازند، تا از عوارض جهالت و گناهان در اعتقادات و اعمال سالم بمانند.»<sup>(۱)</sup>

نظیر همین معنی را فرزندش امام مجتبی (ع) فرموده: عجب لمن یتفکر فی ماکوله، کیف لا یتفکر فی معقوله، فیجنب بطنه ما یؤذیه، و یودع صدره ما یردیه:

«عجب دارم از آنها که به غذای جسم خود می اندیشند، اما در غذای روح دقت نمی کنند، خوراک زیانبار را از شکم خود دور می دارند، اما قلب را با مطالب مهلک آکنده می کنند.»<sup>(۲)</sup>

۵- بعد از آن به خاطر بیاورد که صیحه گوش خراش محشر همه را از خواب مرگ بیدار می کند، و انسان را در برابر اعمالش قرار می دهد و آن چنان اوضاع محشر هولناک است که: انسان عزیزترین عزیزانش را فراموش می کند، باید بیندیشد آیا امروز، کاری می کند که در آن روز چهره ای خندان و مسرور و نورانی داشته باشد، یا چهره ای زشت و عبوس و تاریک؟ و از هم اکنون خود را برای آن روز آماده کند.

ص: ۱۶۴

---

۱- «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۸۴، ماده «طعم».

۲- «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۸۴، ماده «طعم» - «بحار الانوار»، جلد ۱، صفحه ۲۶۸.

ترجمه: به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن

رحیم. رو ترش کرد و رخ برتافت (۱) که نابینا نزدش آمد (۲) و چه می دانی شاید او پاکی را طالب است (۳) یا پند گیرد که پند و تذکر او را نافع گردد (۴) اما کسی که خود را بی نیاز از پند و قرآن تو دانسته (۵) پس تو به او می پردازی (۶) با آن که بر تو پاکی نیست که او پاکی نپذیرد (۷) و آن که نزدت آمده در طلب حق می کوشد (۸) در حالی که او از خدا می ترسد (۹) پس تو از او غافل می شوی و به دیگری سرگرمی (۱۰) نه چنین است حقا که این آیات تذکری است. (۱۱)

نکات: در

این آیات عتابی لطیف نسبت به رسول خدا(ص) شده زیرا نفرموده: عبست بطور خطاب، بلکه فرموده عَبَسَ و نسبت عبوس به مغایب داده شده و کم کم عتاب را متوجه مخاطب نموده است که چرا از کوری رو گردانیدی و به آنکه طالب هدایت نیست پرداختی. نزول آیه در وقتی است که رسول خدا(ص) با جمعی از اشراف قریش سخن می گفت و دعوت به اسلام می کرد و انذار می نمود، ناگهان عبدالله بن ام مکتوم که نابینا بود وارد شد و متوجه کسانی که حضور رسول اند نشد و عرض کرد: یا رسول الله علمنی مما علمک، رسول خدا(ص) ساکت شد و او تکرار کرد، رسول خدا(ص) عبوس کرد و او را خوش نیامد که سخن او را قطع کرد و نخواست آن کافران بگویند اتباع محمد عده ای از نابینایان و سفله اند، و لذا حق تعالی برای تأدیب رسول خدا این آیات را نازل نمود. و جمله **وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكِّي**

دلالت دارد که رسول خدا(ص) علم و اطلاع به احوال مردم نداشته و همه چیز را نمی دانسته است. و این عبدالله بن ام مکتوم در عین کوری مؤذن پیامبر(ص) نیز بود و با اخلاص و ایمانی که داشت پیامبر(ص) نتوانست او را شفاء دهد و چشمان نابینای او بینا نشد، و همچنین علی(ع) برادرش عقیل نابینا از دنیا رفت و آن حضرت نتوانست برادرش را شفاء دهد، معلوم می شود انبیاء و اولیاء قادر به همه چیز نیستند و شفاء و معجزه به دست ایشان نیست و ایشان در امور تکوین قدرتی ندارند، و لذا در دعاها می خوانیم یا من لا یشفی المرضی إلا- هو. به هر حال عتاب پروردگار به رسول خود در این سوره و سوره های دیگر موجب افتخار و مزید بر اعتبار رسول خدا(ص) و تأدیب او خواهد بود و در قرآن از این عتاب ها زیاد است مانند **لِمَ تَحَرَّمْ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ، و لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ**. فوائد این عتاب ها زیاد است:

۱- اینکه خدا رسول خود را در تحت نظر گرفته و او را به خود واگذار نکرده و این دلیل بر لطف اوست زیرا **وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلاَ هَادِيَ لَهُ، و رسول خدا(ص) عرض می کرد: اللَّهُ لا تکلنی إلی نفسی طرفه عین أبدا. و قال علی(ع): إن أبغض الخلاق**

عندالله رجل و كله الله إلى نفسه.

۲- باعث توجه و مراقبت رسول است از خودش تا به شدت از خود مواظبت کند و حسابش را از دیگران جدا بداند.

۳- باعث می شود که در حق رسول خدا(ص) مردم غلو نکنند، زیرا کسی که مورد عتاب است آزاد نیست و صفات الهی ندارد.

ص: ۱۶۵

---

۱- . تابشی از قرآن، سید ابوالفضل برقی (ابن الرضا)، ج ۴، ص ۲۱۶۷-۲۱۷۰.

۴- در تربیت مسلمین تأثیر دارد زیرا وقتی رسول خدا(ص) برای کاری مورد عتاب باشد دیگران حساب خود را بکنند.

۵- نشان دادن موارد عتاب تا معلوم شود مرتکب گناه کبیره نشده است.

۶- عتاب ها دلیل است که قرآن از محمد نیست بلکه سخن خدای اوست و لذا بسیاری از عقلا بواسطه همین عتاب ها فهمیده اند که قرآن کلام خداست و ایمان آورده اند.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي

سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶)

ترجمه آیات ۱۲ تا ۱۶

پس هر که خواهد آن را یاد گیرد (۱۲) آن قرآن در نامه ها و نوشته هایی است گرامی (۱۳) که رفیع الشان و پاکیزه (از دروغ و باطل است) (۱۴) که به دست کاتبان وحی و سفیران است (۱۵) که بزرگواران و نیکوکارانند. (۱۶)

نکات: این

آیات راجع به عظمت قرآن است پس از آنکه در جمله: کَلَّا

إِنَّهَا تَذَكِّرُ به رسول خود فهمانید که دیگر چنین نکنند، یعنی از فقراء و پاکدلان طالب حق رونگرداند برای خاطر چند نفر توانگر نادان حق ناشناس مغرور جاه طلب پست آلوده ناپاک، و اضافه کرده که قرآن تذکر همان روحيات و فطريات انسان است، که انسان به واسطه غفلت از آن غافل شده و خدا او را یادآوری می کند هر کس خواست متذکر شود و هر کس نخواست نشود. و مقصود از صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ و مُّطَهَّرَةٍ و سَفَرَةٍ و كِرَامٍ بَرَرَةٍ همان

نویسندگان و کاتبان رسول خدا(ص) و اصحاب او هستند که آن مطالب پاکیزه را در آن صحیفه ها می نوشتند و این تجلیل بسیار ارجمندی است از ایشان. ولی بسیاری از مفسرین گفته اند: مقصود از این صفات فرشتگانند که این آیات را در صحائف نور می نوشتند. ولی به نظر ما کلام مفسرین صحیح نباشد زیرا اولاً مخاطبین قرآن و قاریان آن، کیفیت صحائف نور و فرشتگان را درک نمی کنند و برای ایشان فایده ای ندارد، اما اگر مقصود نویسندگان اصحاب باشد ترغیب و تحریص از دیگران می شود و تشویقی از کاتبان خواهد بود.

ص: ۱۶۶

## همگام با وحی: تفسیر تنزیلی (به ترتیب نزول)

همگام با وحی: تفسیر تنزیلی (به ترتیب نزول) (۱)

عبدالکریم

بهجت پور

سوره عبس

سوره ی عبس در تمامی جداول مسند و ترکیبی ترتیب نزول در ردیف بیست و چهارم، پس از سوره ی نجم و قبل از سوره ی قدر قرار دارد. این سوره در ترتیب مصحفی در ردیف هشتادم، در جزء سی ام قرآن، پس از سوره ی نازعات و قبل از سوره ی تکویر قرار گرفته است و دارای ۴۲ آیه است.

مقصود و محتوای سوره

مقصود از نزول سوره، تعلیم کیفیت برقراری موازنه میان مجموعه مصالح و ترجیح مصلحت دعوت و ارشاد طالبان اصلاح بر غافلان مقاوم در برابر تغییر است.

این سوره در آغاز به دو گروه استقبال کننده از دین و کسانی که احساس بی نیازی از آن می نمایند، اشاره کرده، پیامبر(ص) را از ترجیح گروه دوم و بی توجهی به گروه اول منع می نماید.

در بخش دوم، با توصیف والایی و بزرگی کلام الهی، بر ذکر بودن قرآن برای کسانی که اهلیت دارند، تأکید می شود و خداوند عناصر نشر محتوای قرآن را نوشته ها و واسطه های پاک معرفی می کند.

در بخش سوم سوره، به ناسپاسی انسان و به مراحل گوناگون آفرینش انسان، مهیا نمودن اسباب زندگی و سیر مرگ و حیات مجدد وی اشاره می شود. لازمه ی این همه تأثیر خدا بر زندگی بشر آن است که انسان به اوامر او گردن نهد، اما او چنین نمی کند؛ به همین دلیل، قرآن برای بیداری انسان غفلت زده، نقش خدای متعال را در غذاها، آشامیدنی ها و انواع نعمت ها یادآوری می کند.

بالاخره در قسمت چهارم سوره، خداوند ضمن بیان صحنه ای از حشر انسان ها و وحشت آنان از همدیگر، حتی از بستگان و نزدیکانشان، به دو گروه انسان های شاد و مسرور، و غم گرفته و پر اندوه، اشاره می کند و ناسپاسان بدکار را جزو گروه دوم به حساب می آورد.

ارتباط سوره

گفتیم که پیامبر اکرم(ص) به عنوان سخنگوی وحی و دعوت کننده از سوی پروردگار، در میان مردم مکه خیمه زد و در آغاز



به تعبیه‌ی مؤلفه‌های جدیدی همچون پروردگار واحد، رستاخیز و دغدغه‌هایی درباره‌ی آن، تگپلت و قرآن پرداخت، سپس به طرح راهکارهای تغییر و آسیب‌شناسی‌های مربوط به مهم‌ترین عوامل که ضرورت تغییر را ایجاب می‌کرد، پرداخت.

پس از سوره‌ی کافرون (مکی ۱۷) بود که پیامبر (ص) دعوت رسمی و علنی خود را به سوی وضع مطلوب (معبود و دین جدید) آغاز کرد و به بیان ویژگی‌ها و صفات معبود توجه نمود و خرافه‌های مربوط به باور مسکینان به خدا را کنار زد. به طور طبیعی مردم مکه و مخاطبان اولیه‌ی آن حضرت دو دسته بودند: کسانی که هنوز ضرورت تغییر را نپذیرفته بودند و در مقابل آن مقاومت می‌کردند و

ص: ۱۶۷

---

۱- همگام با وحی: تفسیر تنزیلی (به ترتیب نزول)، عبدالکریم بهجت پور (متولد ۱۳۴۴)، قم، مؤسسه تمهید، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۰۰-۲۲۰.

گروهی که به جریان اصلاحات دینی پیوسته بودند و طالب رشد و راهیابی به حقایق دین بودند. گاه پیش می آمد که رسول الله (ص) میان دو گروه مذکور از نظر وقت، دچار تراحم شود. علاقه و حرص شدید وی به رستگاری مردم و نجات آنان از خطر، موجب شده بود تا وی (ص) جانب مخاطبان تغییر را ترجیح دهد. پروردگار حکیم در سوره ی عبس این مصلحت بینی را مرجوع خواند و به ترجیح جانب گروه دوم، فرمان داد.

آیات ۱ تا ۱۰

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكَى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَا مِنْ أَسْتَعْجَلِي (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكَى (۷) وَ أَمَا مِنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَ هُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰)

چهره در هم کشید و روی گردانید (۱) که آن مرد نابینا پیش او آمد (۲) و تو چه دانی، شاید او به پاکی گراید. (۳) یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد. (۴) اما آن کس که خود را بی نیاز می پندارد. (۵) تو به او می پردازی. (۶) با آن که اگر پاک نگردد، بر تو [مسئولیتی] نیست. (۷) و اما آن کس که شتابان پیش تو آمد. (۸) در حالی که [از خدا] می ترسید. (۹) پس تو از او به دیگران دل مشغول داشته ای. (۱۰)

کلمه ها

«عَبَسَ»: رو ترش کردن و قیافه در هم کشیدن، هنگامی که شخص چیزی ببیند یا با طبیعت او سازش نداشته باشد و او را محزون سازد.

«تَوَلَّى»: اگر متعدی بنفسه یا متعدی به «الی باشد، به معنی قرب و محبت، روی نظایر آن است و هرگاه متعدی به حرف «عَنْ» شود، به معنی رویگردانی و اعراض است. در اینجا معنای دوم مراد است.

«يَزْكَى»: در اصل «يَتَزَكَّى» بوده، «تا» به «زا» بدل شده و در آن ادغام شده است. «تزکی» یعنی پاک شدن از آنچه باید از متن زندگی سالم خارج نمود، نظیر خارج کردن رذایل اخلاقی از قلب که لازمه اش رشد و زیادت است.

«يَذَّكَّرُ»: در اصل يتذکر بوده و به معنی پند گرفتن و یادآور شدن (در مقابل غفلت) است. «تا» به «ذال» تبدیل شده و در آن ادغام شده است. «تذکره» از باب تفعیل به معنی یادآوری است.

«أَسْتَعْجَلِي»: طلب بی نیازی. راغب اصفهانی، استعجلی را غنی بودن و بی نیازی می داند.

«تَصَدَّى»: تصدیه یعنی رو کردن، توجه کردن، اقبال نشان دادن به چیزی یا کسی.

«تَلَهَّى»: از «لهو» به معنی مشغول شدن و غفلت کردن، و ترک ذکر و یاد چیزی یا کسی را نمودن.

تفسیر:

آغاز سوره، نشان از وقوع يك حادثه ي اجتماعي دارد. گويا كسي يا كساني در مكاني حضور داشته اند و با آمدن يك شخص كور، يكي از آنان رو ترش کرده و چهره در هم كشيده است. قرآن از کنار اين حادثه به آساني نگذشته و خطابي عتاب آلود به آن شخص نموده است.

در توضیح این خطاب و عتاب و این که چه کسی رو ترش کرده، میان مفسران گفتگو است. برخی تمام آیات را مربوط به پیامبر اکرم(ص) دانسته و گروهی دیگر شخص دیگری غیر از ایشان را مورد خطاب شمرده اند. هر گروه هم برای توضیح برداشت خود، شواهدی بیان نموده اند.

به نظر می رسد سیاق و ظاهر آیات و برخی روایات منقول از امام صادق(ع) که فاعل این عمل را شخصی از بنی امیه دانسته(۱) - نه تمام آیات آغازین سوره - حقیقت را آشکار سازد.

چنین می نماید که حضرت با جمعی(۲) یا یکی از بزرگان قریش از بنی امیه مشغول گفتگو بودند و آن حضرت، ایشان را به اسلام و توحید دعوت می فرمود. در این هنگام یکی از مسلمانان(۳) که نابینا بود، بر آنان وارد شد و خود را نزدیک پیامبر(ص) رسانده، از او تقاضای تعلیم معارف دینی و الهی را نمود. شخصی که از بنی امیه بود، هنگامی که این کور نزدیکش آمد، روی ترش کرده، از او روی گرداند و دامن جمع کرد. پیامبر(ص) که سخت علاقه مند دعوت بزرگان قریش به اسلام برای استفاده از جایگاه آنان در گسترش دین بودند، با دیدن این صحنه، نگران شد و به تقاضای این شخص کور بی توجهی کرد و به دعوت قریشیان ادامه داد.

آیات در سرزنش و عتاب پیامبر اکرم(ص) وارد شد که اولویت باید با گروه مشتاقان به دین باشد و نباید از بابت عدم جذب این مستغنیان به دین نگران باشی.

پس فاعلِ عبوس و روگردانی، شخص دیگری است و شاهد بر این معنی، غایب بودن ضمیر در دو آیه ی اول است.

وَمَا يَدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى \* أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى □

این آیه، خطاب به پیامبر(ص) است و او را از نگرانی نسبت به اتفاق پیش آمده بر حذر می دارد. تو چه می دانی؟! شاید همین کوری - که صحنه دعوت تو را به هم زد - با مطالب تو پاک شود و رذائل اخلاقی را از قلب بزدايد و یا حداقل متذکر حقایقی شود که در جایی به کارش آید و او را نفع بخشد. نه ثروت و قدرت آن قریشی و نه کوری این شخص، نشانه ی اهمیت دعوت اولی بر دومی است.

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى □ \* فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى □ \* وَمَا عَلَيْكَ أَلَا يَزَّكَّى □

وقتی معیار ارزشی دعوت شوندگان به دین معلوم نباشد، بزرگی قریش به دلیل تأثیر اجتماعی اش مورد توجه قرار می گیرد. اما قرآن، معیار تربیتی و اهمیت دعوت را به گونه ای دیگر تعریف می کند: کسی که احساس بی نیازی نسبت به خدا و معارف الهی می کند و در برابر تغییر، مقاومت می کند، هر چند بزرگ باشد، نباید مورد ترجیح، اشتیاق و علاقه ی شدید تو گردد، به گونه ای که تمام توجهت را صرف جذب و دعوت او کنی، به خصوص که تو مسئول عدم تزکیه و پاکی آنان نیستی.

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى □ \* وَهُوَ يَخْشَى □ \* فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى □

توجه تو به گونه ای شده که تمام وقت خود را مصروف این اهل استغنا کرده ای و از علاقه مندانی که با شتاب و جدیت تمام پیش تو می آیند و اهل خشیت اند، یعنی ترسی همراه با درک ابهت و عظمت

ص: ۱۶۹

---

۱- . ر. ک به: امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ذیل سوره.

۲- . گفته شده: ابوجهل بن هشام، عتبه بن ربیع و برادرش، ابی و امیه پسران خلف و عباس بن عبدالمطلب.

۳- . گفته شده «ابن مکتوم» بوده که نامش عبدالله بن شریح بن مالک فهری است. طبری در المنتخب من ذیل المذیل، صفحه ۳۵ آورده است که «ابن ام مکتوم در اوائل رسالت، در مکه اسلام آورد».

پروردگار آنان را فرا گرفته، دل مشغول داشته ای و به کار آنان رسیدگی نمی نمایی. هرگز چنین مباد! بلکه در شرایط تراحم، رسیدگی به گروه دوم، وظیفه ی تو و از اولویت های قطعی دعوت دینی است.

آیات ۱۱ تا ۱۶

كَلَّا إِنَّهَا تَذَكِّرُهُ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ (۱۳) مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶)

زَنهار [چنین مکن]. این قرآن پندی است. (۱۱) تا هر که بخوهد، از آن پند گیرد. (۱۲) در صحیفه هایی ارجمند. (۱۳) والا و پاک شده. (۱۴) به دست نویسندگان، (۱۵) ارجمند و نیکوکار (۱۶)

کلمه ها

«صُحُفٍ»: جمع صحیفه و به معنای چیزی است که در آن مطلبی نوشته می شود.

«مُكْرَمَةٍ»: شرافت، گران قدری و عزیز بودن. «کرام» جمع «کریم» به معنی محترم و با ارزش است.

«سَفَرَةٍ»: «سَفَر» به معنی آشکار کردن، پرده برداشتن و «سِفر» به معنی کتاب و نامه که حقایق را آشکار می کند. «سافر» به معنی کاتب و نویسنده و «سِفرَه» به معنی نویسندگان است. به ملائکه و انبیا که واسطه ی رساندن پیام های خدا به خلق اند نیز «سفیر» گویند؛ زیرا با انگیزه اصلاح، پیام های الهی را بر مردم آشکار می سازند.

«بَرَرَةٍ»: «بَرّ» به معنی نیکوکار و احسان کننده است. جمع آن «بَرَرَه» و «ابرار» است.

تفسیر:

كَلَّا إِنَّهَا تَذَكِّرُهُ \* فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ

پس از انتقادی که در آیات گذشته از ترجیح تصدی و پرداختن پیامبر اکرم(ص) به مستغنی و دل مشغولی به او، از پرداختن به مستهدی نابینا و طلب کننده ی هدایت صورت داد، خدای متعال در این آیه با به کار بردن کلمه «کَلَّا»، آن حضرت را از تکرار و بازگشت به چنین عملی منع می کند.

چون انگیزه آن حضرت استفاده از جایگاه اجتماعی آن افراد در ترویج و گسترش دعوت اسلامی بود، لذا خدای متعال به این نگرانی خاتمه داده و بیان می فرماید: آیات قرآن، پندی است که با سرشت انسان ارتباط دارد؛ بنابراین خود به قدر کافی زمینه گسترش در میان مخاطبان را دارد. کافی است که انسان به دنبال موعظه و پند باشد و از وجدانی بیدار برخوردار باشد. پس چه این ثروتمندان قدرتمند دعوت تو را همراهی کنند یا نکنند، دعوت تو راه به دل ها باز خواهد کرد.

احتمال دیگر آن که پیامبر(ص) نسبت به کسانی که با دین آشتی نکرده بودند، نگران و بر ارشاد آنان و جلب قلوبشان به اسلام کوشا بود، به گونه ای که در این حادثه موجب بی توجهی به شخص کور شده بود. خدای متعال آن حضرت را از

تلاش بیش از اندازه منع کرده و می فرماید: قرآن و تو که رساننده ی پیام آن هستی، بیش از یک پند دهنده نیستید که تنها در صورت خواست و اراده شخص، در او کارگر می شوید. وقتی این شخص مستغنی است و از تو و قرآن و آیاتش احساس بی نیازی می کند، فایده ای در این توجه تو، آن هم به قیمت بی توجهی به اهل هدایت نیست؛ بنابراین چنین عملی از سوی تو تکرار نشود.

ص: ۱۷۰

«فِي صُحُفٍ» حال برای آیات یا صفت تذکره است؛ یعنی حال این آیات آن است که در کتاب هایی با ارزش، والا و پاک هستند و یا این که این پندها جملگی در کتاب هایی با ارزش، والا و پاک ثبت شده اند.

بِأَيْدِي سَفَرَةٍ \* كِرَامٍ بَرَرَةٍ

«باء» در اینجا نیز یا حال از «ها» در «انها» است و یا صفت «تذکره». پس معنی آیه چنین است: در حالی که این آیات به دستان سفیران گرامی نیکوکار است، یا آن که این پندها جملگی به دستان سفیران گرامی و نیکوکار است. در هر صورت معنی آیه آشکار است.

گفتنی است اشکال عمده، در مصداق خارجی این واژه هاست. آیا مراد از صحف، لوح محفوظ، کتاب های انبیای گذشته و یا نسخه های فراوانی از قرآن است که توسط کاتبان و حاملان و قاریان نوشته شده و دست به دست خواهد شد؟ در هر صورت صفات «مُكْرَمَةٍ»، «مَرْفُوعَةٍ»، «مُطَهَّرَةٍ» صفت هر یک از مصدق مزبور می گردد، همان گونه که «كِرَامٍ» و «بَرَرَةٍ» صفات سفیران خواهند بود، گرچه پیک آوران وحی از جنس فرشتگان یا انبیا و یا نویسندگان مصاحف و حاملان قرآن در دنیای اسلام باشند.

برخی از روایات اسلامی، مراد آیه را حاملان، قاریان و کاتبان قرآن دانسته اند (۱) و برخی ائمه ی اطهار (علیهم السلام) را «سَفَرَةٍ» شمرده اند. (۲)

در میان تابعان و تابعان نیز بر این معنی تصریح شده است؛ مثلاً مرحوم طبرسی در مجمع البیان به نقل از قتاده می نویسد: آنان قاریان اند که قرآن را می نویسند و می خوانند، و از فضیل بن یسار از امام صادق (ع) نیز نقل شده، حافظان قرآنی که به محتوای آن عمل کنند، جزو «سفر کرام برره» دانسته شده اند. تفسیر روض الجنان نیز به نقل از وهب بن مئنه مراد از «سفره» را اصحاب پیامبر (ص) دانسته است.

با توجه به سیاق و هدف گذاری آیات که رفع دغدغه های پیامبر اکرم (ص) است، این برداشت، قوت بیشتری دارد، با این بیان که ای محمد (ص) چرا نگران ایمان آوردن اشراف بنی امیه می باشی! در حالی که آیات قرآن به طور قطع در صحیفه هایی با ارزش، والا و پاک، و به دستان آشکارکنندگان چه نویسندگان یا خواننده ی اهل عمل - گرامی، ارزشمند و نیکوکار ثبت شده و ماندگار می شود.

بنابراین هم محتوای قرآن که با وجدان و دریافت های فطری ارتباط دارد و هم مکتوبات و آشکارکنندگان صاحب صلاحیت که در خدمت حفظ، ثبت و نشر این دعوت اند؛ لذا جایی برای نگرانی و روی آوردن به کسانی که احساس بی نیازی از قرآن و دعوت الهی می کنند، وجود ندارد.

این احتمال نیز وجود دارد که مراد از صحیفه ها و نویسندگان، فرشتگانی باشند که در بیت المعمور به نوشتن آیات الهی



مأمورند؛ چنان که روایت فضیل بن یسار از امام صادق(ع) بر همین معنا اشعار دارد؛ بنابراین معنی آیه چنین است که ای پیامبر(ص) تو نگران امر قرآن نباش. کتاب تکوین و سرشت انسان و کتاب تشریح و بیت المعمور بی هیچ کاستی، پشتوانه ی قرآن اند و ایمان آوردن یا نیاوردن

ص: ۱۷۱

---

۱- ر. ک به: وهبه زحیلی، تفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، به نقل از اصحاب صحاح سته اهل سنت از عائشه، ج ۳، ص ۶۷.

۲- ر. ک به: محمد مشهدی، کنزالدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۴، ص ۱۳۵؛ به نقل از: شرح الآیات الباهره.

گروهی از بزرگان بنی امیه که در مردم نفوذ دارند، ضرری را متوجه قرآن نمی نمایند. پس ذکر اشخاصی همچون صحابه، کاتبان و قاریان قرآن در روایات بالا به عنوان «جری و تطبیق» می باشد.

جمع میان هر دو احتمال نیز مانعی ندارد؛ به این معنا که قرآن هم از سوی عوامل الهی و هم عوامل انسانی پاک، حمایت و پشتیبانی خواهد شد و جایی برای نگرانی پیامبر(ص) وجود ندارد.

آیات ۱۷ تا ۳۲

قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَرَاةَ أَمْرِهِ (۲۳) فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعِنَبًا وَقَضْبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۲)

کشته باد انسان، چه ناسپاس است! (۱۷) او را از چه چیز آفریده است؟ (۱۸) از نطفه ای خلقش کرد و اندازه مقررش بخشید. (۱۹) سپس راه را بر او آسان گردانید. (۲۰) آن گاه به مرگش رسانید و در قبرش نهاد. (۲۱) سپس چون بخواهد او را برمی انگیزاند. (۲۲) ولی نه! هنوز آنچه را به او دستور داده، به جای نیاورده است. (۲۳) پس انسان باید به خوراک خود بنگرد. (۲۴) که ما آب را به صورت بارشی فرو ریختیم. (۲۵) آن گاه زمین را با شکافتنی شکافتیم. (۲۶) پس در آن، دانه رویانیدیم. (۲۷) و انگور و سبزی. (۲۸) و زیتون و درخت خرما. (۲۹) و باغ های انبوه. (۳۰) و میوه و چراگاه. (۳۱) [تا وسیله] استفاده شما و دام هایتان باشد. (۳۲)

کلمه ها

«مَا أَكْفَرَهُ»: کفر به معنی قدرشناسی و انکار است. این ترکیب به معنی تعجب از ناسپاسی می باشد.

«نُطْفَةٍ»: آب صاف و آب اندک.

«قَدَرًا»: اندازه کردن و سامان دادن.

«يَسْرًا»: تسهیل و آسان ساختن.

«أَقْبَرًا»: «أَقْبَارًا» یعنی در قبر کردن و میراندن.

«أَنْشَرًا»: «نَشْرًا» به معنی گستردن، گسترده شدن و زنده کردن است.

«صَبَبْنَا»: از «صَبَّ» به معنی ریختن است.

«شَقَّ»: شکافتن. اسم مصدر آن، شکاف است.

«قَضَب»: به معنی قطع است و در مورد سبزی ها به کار می رود که پیوسته چیده می شوند؛ سبزیجات.

«غُلْب»: این کلمه جمع و به معنی باغ انبوه است. مفرد آن «غَلْبَاء» است.

«أَبَّ»: چراگاه.

تفسیر:

قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ

ص: ۱۷۲

بعد از آن که خداوند تذکرات لازم را به پیامبر(ص) فرمود و مشخص شد که قرآن به طهارت والا و ارزشمندی نوشته شده و به واسطه نویسنده‌گان و قاریان و حاملان ارزشمند و نیکوکار منتقل می شود و به افرادی که خود را از خدا و دین بی نیاز می دانند، احتیاجی ندارند؛ در این آیات، قرآن جانب کلام را متوجه این عده ی «مستغنی» کرده و توهمی بودن بی نیازیشان به خدا و نیز ناسپاسی آنان را که نتیجه ی همین بی معرفتی است، متذکر می شود و به عواقب بد آن در قیامت اشاره می فرماید.

تعبیر «قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ» لعن و نفرین انسانی است که ناسپاسی می کند. عرب این عبارت را هنگامی می گوید که از عملی دور از انتظار، بسیار تعجب می کند. و در اینجا هم از قدرناشناسی انسان، تعجب شدید شده است.

مِنْ أَىِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ

شکستن تَوْهُمُ غنا و بی نیازی از خدا، از توجه به اصل آفرینش و عناصر آغازین تکون انسان آغاز می گردد. همان گونه که خداوند در سوره ی علق با تکیه بر آفرینش انسان از علق، روح تعبد را در او زنده کرد.

خدای متعال در این بخش از آیات سوره با یادآوری آیات «انفسی» و توجه دادن انسان به آغاز خلقتش، حقیقت نیاز وی به خدا را مشخص می سازد؛ چنان که با آیه ی «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ» به بیان نقش خدا در تأمین غذای انسان و رفع این نیاز، که از آیات آفاقی است، می پردازد و تَوْهُمُ بی نیازی از پروردگار را منتفی می سازد.

مگر انسان از چه چیزی آفریده شد؟! و مگر خدا هنگام آفرینش او ماده اولیه این مخلوق را چه چیزی قرار داد؟!!

مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ

او را از مقدار اندکی آب آفرید؛ نطفه ای که بی مقدار است و در هر مرتبه ی تماس جنسی هزاران اسپرم شناور در آن هدر می رود. اما خدای حکیم در همین نطفه ی کم مقدار و کم ارزش، تمام ظرفیت ها و استعدادهای انسانی را تعبیه کرد. از ترکیب آن با تخمک همسران، زندگی انسان کلید خورد و سپس او را سامان بخشید و اندازه های او را از نظر رنگ، قد، میزان و هماهنگی اعضا و جوارح، مدت عمر در رحم و خارج آن و... مقدر و معین نمود.

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ

خالق هستی پس از آن، راه شکوفایی این ظرفیت ها و استعدادها و رسیدن او به این مقادارها و اندازه ها را برای انسان آسان کرد. از آن هنگامی که «اسپرم» با «اوول» در رحم ترکیب شد و اولین سلول زنده فراهم شد، سیتولاسم و غذای سلولی درون تخمک را در اختیارش گذاشت، راه تولید مثل با دو نیم شدن را به آسانی در این سلول مهیا نمود، پس از تکثیر و نیاز به غذای جدید، این مجموعه را به جداره ی رحم چسباند و غذای این علقه را در آنجا فراهم نمود و مرحله به مرحله او را با ارتباطی که از طریق سلسله ی بند ناف با مادر داشت، رشد داد و در همین موقع هم به او جان ویژه بخشید، به او چشم، گوش، دست و پا و دیگر اعضا عطا کرد و هنگامی که آماده زندگی در بیرون از رحم شد، او را به حرکت در آورده و با فشار وارد کردن بر مادر، راه او را برای خروج از رحم هموار نمود. خدای متعال پس از تولد، به او قدرت گریه و اشک داد و والدین

مهربان را خدمتگزارش قرار داد، تا به او رسیدگی کنند و در امور عادی مساعدتش کنند. مهیا کردن شیر برای فرزند و سپس روئیدن دندان و قوت یافتن معده و

ص: ۱۷۳

دستگاه های گوارشی و دفع مواد زاید و نیز غرایز و عواطف و عقل، هر کدام تنها بخشی از آسان سازی های زندگی انسان است.

زندگی خانوادگی و اجتماعی و استفاده ای که انسان ها از توانایی های همدیگر می کنند، تفاوت استعدادها و علاقه ها، تنوع رنگ ها، زبان ها، علم و دانایی و ابزار قلم و کتابت که دانش را ماندگار نموده و دین و هدایت آسمانی که در اختیار بشر قرار گرفته، گوشه ای از روان سازی و آسان سازی راه انسان به مرزهای کمال و شکوفایی است.

ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ

بعد از آن که انسان فرصت بهره گیری اش از مرحله اول و دوم حیات یعنی رحم و جهان طبیعت به پایان رسید، دست قدرت الهی او را به سرای مرگ می کشاند. او در این مرحله، جان از جسم به در می برد و جسمش به قبر وا گذاشته می شود.

چون میراندن، مرحله ای جدا از آفرینش و گذران مراتب شکوفایی است، به همین علت، در این آیه حرف «ثم» که دلیل بر ترتیب همراه با تأخیر است، به کار رفته است و چون در قبر کردن بخشی از مرحله ی میراندن است و بدون فاصله اتفاق می افتد، از حرف «فاء» استفاده شده است.

کوچ از دنیا و کم کردن ملال تکرار در زندگی همراه با تزاحم و سختی ها که تأمین معاش و ابزار بقا در آن، مشکلات خاص خود را دارد و به تدریج می تواند مهرها و رحمت ها را به قهرها و زحمت های بستگان و فرزندان بدل کند و همچنین در قبر کردن و رها نکردن جسم ها بر روی زمین، که مانع آزار دیگران و بی حرمتی به اموات است، جلوه ی دیگری از قدرت و امر الهی و رحمت و نعمت حق است که قطعاً جای قدرشناسی دارد.

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ

انسان آفریده نشد که نابود شود، بلکه آفریده شد تا حیات باقی پیدا کند. آری مقدر نشد تا در رحم و یا دنیا باقی بماند بلکه معین شد تا در جهان با کیفیت و کمیت دیگری به حیات جاوید خود ادامه دهد.

انسان به این مُقَدَّر الهی همچون دیگر مراحل، به طور جبری و بدون اختیار وارد خواهد شد، اما زمانش بر او معلوم نیست و به اراده و خواست خدا بستگی دارد. حیات باقی، خود نعمت بزرگ دیگری است که خدای قادر به ما عطا فرموده که بسیاری از آن قدرشناسی نمی کنند. اگر حیات باقی نبود و اگر جهانی با ویژگی و کیفیت خاص در لذت برای نیکوکاران و عذاب محض برای مجرمان وجود نداشت، آیا بسیاری از رفتارهای انسانی صورت می گرفت؟ و آیا امیدی به آینده و صبر بر ناملایمات امروز معنی داشت؟

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ

این اوامر تکوینی الهی و نظاماتی که در هستی ایجاد شد و قدرت و حکمتی که از خداوند متبلور است، اقتضا دارد تا انسان حق وظیفه را به جای آورد و به دلیل احساس نیاز و فقرش به پروردگار متعال، کاملاً مطیع اوامر الهی باشد. اما متأسفانه چنین

نیست! و حقّ اوامر الهی تاکنون ادا نشده و انسان، قدرشناسِ این نعمت‌ها از جمله اوامری که راه او را به شکوفایی و سعادت باز می‌کنند، نبوده است.

ص: ۱۷۴

احتمال دیگر آن که، این انسان هنوز تمام مراحل اوامر تکوینی الهی را نگذرانده و البته آنها را خواهد گذراند، چنان که واژه ی «لَمَّا» بر آن دلالت می کند؛ زیرا این واژه برای نفی چیزی می آید که تحقق آن انتظار می رود.

اگر مراد آیه احتمال اول باشد، منظور از این انسان ناسپاس، همان تربیت ناشده ای است که در آیه ی هفده مورد نفرین قرار گرفت. طبیعت انسان بی معرفتی که با عقل و نظر، در آفرینش خود و مراحل گوناگون حیاتش اندیشه نکرده، کوتاهی در به جای آوردن اوامر الهی است.

همچنین احتمال داده می شود که مراد از انسان همه ی انسان ها حتی اولیا و اوصیا باشد؛ به این معنی که حق اوامر الهی آن گونه که باید توسط جنس انسان، حتی اهل سعی و خشیت، به جای آورده نشده است و به همین سبب، انسان ها در قیامت با وجود نعمت ها و الطاف، احساس «غبن» می کنند و بر برخی فرصت های از دست رفته، تأسف می خورند.

سؤالی که مطرح است این که ذکر این حقیقت در اینجا چه مناسبتی دارد؟ با توجه به آن که آیات بعد نیز به نقش خدا بر حیات انسان اشاره دارد، جا دارد که به مناسبت بیان آیه «كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرُهُ» در اینجا توجه شود. به نظر می رسد موارد گذشته، از نظام جبری و تکوینی الهی در مواردی یاد می کرد که نقش و خواست انسان یا سایر موجودات در آنها در حد صفر بود و جایی برای انکار نقش توحیدی، قدرتمندانه و بی بدیل خدا نبود. آفرینش و تقدیر، تسهیل سبیل، میراندن و حیات مجدد از جمله امور الهی است که حتی نیازمند اسباب و مسببات نیست. با این حال، گله از کوتاهی انسان در انجام اوامر تشریحی الهی، بی مناسبت نیست. در مورد دخالت خدا در امر طعام که آب و هوا و آفتاب و باغبان و... در انجامش نقش دارند و پرورگار مدبر و مسبب الاسباب از طریق آنها طعام انسان را تأمین می فرماید. باید گفت امکان انکار نقش پرورگار وجود داشت، چنان که «قارون» می گفت: من با علم خود این مال را تحصیل کرده ام: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَيَّ عِلْمٍ عِنْدِي». (۱)

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ

«فاء» در این آیه برای تعقیب است. به دنبال آیات قبل که نقش پرورگار را در آفرینش و مهم ترین مراحل زندگی انسان بیان داشت و از انسان بر انحصار پرورگار در تمام این مراحل اقرار گرفت، خداوند موضوع را به دخالت عامل الهی در تهیه غذای انسان که نزدیک ترین و یکی از فوری ترین نیاز اوست، کشاند. قرآن از انسان می خواهد تا در امر غذایش نظر کند؛ نظر، عبارت است از فکری که علم یا گمان از آن طلب می شود؛ بنابراین بر تأملی معقول برای کسب مجهول، «نظر» اطلاق می شود. (۲)

چون این تأمل با انگیزه ی نشان دادن نیاز انسان به خداست، جهت دار است؛ یعنی باید مطالعه، به منظور شناخت نقش عامل الهی در تهیه و فراهم شدن غذا باشد.

أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا \* ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا

تفصیل نقش خدا در تهیه ی غذا و مأكولات انسان بدان جهت است که عوامل زیادی دست به دست هم داده اند تا غذایی مهیا شود. ما بودیم که آب را فرو ریختیم. پس نزولات آسمانی و تحولاتی



١- . قصص / ٧٨ .

٢- . ر. ك به: امين الاسلام طبرسي، مجمع البحرين، ج ٣، ص ٤٩٧ .

که در جَوِّ صورت می گیرد تا ابرها بیارند و باران به سمت زمین سرازیر شود، عاملی حکیم و مدبری قادر را طلب می کند، و آن ما هستیم.

شکافتن زمین و آماده شدن خاک به گونه ای که نفوذپذیر باشد و از سویی آب و املاح را در خود جای دهد و از دیگر سوی به دانه های گیاهان مجال رویش دهد، نیازمند تدبیر ما است. باید توجه داشت اگر زمین سفت و سخت بود، هیچ گاه فرصت تجمع آب های زیرزمینی و رویش گیاه فراهم نمی شود.

فَأَتَيْنَا فِيهَا حَبًّا \* وَ عِنْبًا وَ قَضْبًا \* وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا \* وَ حَدَائِقَ غُلْبًا \* وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا

«فاء» در اینجا حکایت از ترتیب می کند؛ یعنی پس از آمادگی زمین و بارشی که قبل از آن صورت گرفت، رویش را آغاز کردیم. رویاندن دانه ها نیز کار ما بود. ترکیب آب، مواد کانی - معدنی - در زمین، تابش آفتاب و نیز آغاز حرکت دانه در زیر زمین به گونه ای که بتواند با این عوامل رشد، پیوند برقرار کند و وجود استعداد موجود در هر دانه که سبز شود و به شکوفایی برسد، کاری خدایی است.

تنوع رویش از نظر نوع، اندازه، مزه، فواید و فصولی که زمینه ی رویش را فراهم می کنند و هماهنگی با ذائقه ی انسان یا چهارپایانی که در خدمت انسان اند، موضوع مهمی است که نقش عامل الهی را به خوبی نمایان می سازد. اگر استعداد هر دانه ای غیر از دیگری نبود، از یک خاک و یک آب، این همه تنوع چرا؟ و اگر میان این رویش ها و ذائقه و نیازهای انسان و چهارپایان ارتباطی نبود، وجود غذاهای گوناگون و متنوع برای ذائقه ها و موجودات مختلف چگونه توجیه می شد؟! بنابراین با همین تدبیر و حکمت بود که انگور، سبزی، زیتون، خرما، باغ های پر درخت با انواع مرکبات و میوه و علفزارها از دل زمین سر برآورد.

مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَعْمَالِكُمْ

علت این همه رویش ها و تنوع ها، رفع نیاز انسان و چهارپایانش بود. خدای رزاق، این سفره را برای انسان مهیا کرد. آیا باز می توان احساس بی نیازی از او نمود و آیا نباید قدرشناس این خوان گسترده بود؟

آیات ۳۳ تا ۴۲

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ (۳۵) وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ امْرِيٍّ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۱) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجِرَةُ (۴۲)

پس چون فریاد گوش خراش در رسد. (۳۳) روزی که آدمی از برادرش، (۳۴) و از مادرش و پدرش، (۳۵) و از همسرش و پسرانش می گریزد. (۳۶) هر کس در آن روز کاری دارد و آن کار او را به خود مشغول می دارد. (۳۷) در آن روز، چهره هایی درخشان اند. (۳۸) خندان [و] شادان اند. (۳۹) و در آن روز، چهره هایی هست که بر آنها غبار نشست. (۴۰) [و] آنها را

تاریکی پوشانده است. (۴۱) آنان همان کافران بدکارند. (۴۲)

کلمه ها

«الْصَّاحَّة»: صدای شدیدی که در اثر برخورد دو چیز حاصل شود و بر گوش و قلب اثر گذارد.

«شَأْنُ»: کارهای بزرگ، حال و امر.

ص: ۱۷۶

«مُسْفِرَه»: از «سفر» و به معنی آشکار و بی پرده و نورانی.

«مُسْتَبْشِرَه»: شادمان. استبشار یعنی یافتن یا دانستن چیزی که موجب شادی است.

«عَبْرَه»: غباری که بر چیزی بنشیند. مراد آیه، تیرگی است.

«تَرْهَقُ»: پوشش کامل. از «رهق» به معنی احاطه کردن.

«قَتْرَه»: سیاهی، نظیر دودی که از سوختن چوب و مانند آن بلند می شود.

«فَجْرَه»: جمع «فاجر». «فاجر» شخصی است که از حدود الهی خارج شده و هتک حرمت های الهی می کند.

تفسیر:

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَةُ

آیه تفریع بر مطالب گذشته است. از آغاز سوره تاکنون، دو گروه، مورد بحث بوده اند؛ مشتاقان و جویندگان حقیقت و جمعی که خود را از خدا و دعوت قرآن بی نیاز می دانند. خدای متعال وظیفه ی پیامبر (ص) را توجه به گروه اول دانست و دغدغه های تبلیغی پیامبر را در مورد استفاده از گروه دوم پاسخ داد، سپس با تذکر فقر و نیاز ذاتی انسان به خدا، تَوْهُم بی نیازی را مردود شمرد و اما در این آیات، با یادآوری مرجع و جایگاه نهایی انسان ها، به اثر این دو روحیه در تفاوت حالات انسان ها در قیامت اشاره می فرماید.

خدای متعال در آغاز از صُور دومی که صدایی بسیار شدید دارد و بر جان و گوش انسان اثر سختی دارد، یاد می کند. این صیحه ی شدید و کر کننده که آغازی بر تولد مجدد و رستاخیز انسان ها در جهان باقی است، همراه با مشاهده ی تحولات بسیار هول انگیز و وحشتناک است. در این شرایط، هر کس نگران وضعیت خود و دادگاه عدل الهی است، به گونه ای که از عزیزترین منسوبان خود و دوست داشتنی ترین آنان فرار می کند.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ \* وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ \* وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ \* لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ

علت فرار شخص از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندان که عمری در دنیا با آنان پیوند داشته و پناه می داده، همان دل مشغولی به خود است؛ به گونه ای که شخص، دیگر فرصتی ندارد تا برای آنان دل بسوزاند و به امور آنان پردازد.

شاید ترتیب ذکر برادر، مادر، پدر و همسر و سپس فرزندان، به دلیل تَرْقَى علاقه و پیوندی باشد که به طور معمول در میان این گروه هست. این انسان حاضر نیست حتی به کار عزیزترین نزدیکانش یعنی فرزندانش پردازد؛ زیرا خود درگیر مشکلات است، تا چه رسد که جایی برای دل مشغولی به گرفتاری دیگران باقی بماند.

اگر این فرار شخص از نزدیکان، عمومیت داشته باشد، احتمالاً آیه، اشاره به مرحله ی آغاز حشر و هنگامی است که هنوز

تکلیف افراد و گروه ها معلوم نشده است.

این ترس و گرفتاری تا زمان رسیدگی و صدور احکام الهی ادامه دارد. پس از آن افراد به دو دسته تقسیم می شوند.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ

ص: ۱۷۷

چهره هایی در این روز نورانی اند، شکفته و شکوفا، خندان و مسرور و بشارت یافته به وعده های خدای محبوب. از صدر سوره استفاده می شود که این گروه، قدرشناسان خدا و دین، و طلب کنندگان هدایت، با انگیزه ی تزکیه و بیداری اند.

ضَاحِكُهُ مُسْتَبْشِرَةٌ \* وَ وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهِا غَبْرَةٌ \* تَرَاهُهَا قَتْرَةٌ \* أُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرَةُ الْفٰجِرَةُ

اما گروه دوم در این روز، چهره هایی فرو رفته در غبار غم و اندوه اند، بر فرصت های از دست رفته در افسوس اند و در غم جانکاه از دست دادن محبوب اند؛ این گروه همان قدرناشناسانی اند که از خدای جل و اعلی و کلام او، احساس بی نیازی می کردند و به همین دلیل از حدود الهی خارج شده و هتک حرمت های الهی نمودند.

نکته های روش شناختی

۱. قرآن در سوره ی عبس، میان نوع اختیار انسان و روحيات او پیوند برقرار کرده است.

کسی که اهل خشیت باشد و از پروردگار بترسد، به استقبال دعوت دینی و سخنان تذکر دهندگان می رود؛ اما کسی که خود را بی نیاز بداند، نه تنها از آن استقبال نمی کند، بلکه در صورت مواجهه ی با تذکر دهنده، از او اعراض کرده و عدم تمایل خود را نسبت به تذکرات او ابراز می کند.

۲. برخی از اصول تحول فردی در این سوره، به منظور درمان روحیه ی استغنا و بی نیازی بعضی از انسان ها نسبت به پروردگار و دین، تکرار شد و اصولی همچون تذکر و پند بودن قرآن و جایگاه الهی آن، نقش پروردگار در زندگی بشر و تأمین نیازهای او، ناسپاسی انسان نسبت به پروردگار و عدم رعایت جانب او، قیامت و تحولات عظیم آن جهان و محکمه ی عدل الهی، همگی بدین منظور، استخدام شد که احساس بی نیازی برخی انسان ها که موجب عدم استقبال آنان از دعوت دینی بود، درمان شود.

ص: ۱۷۸

رو ترش کرد و روی گردانید (۱) چون آن مرد نابینا آمد (۲) چه چیز دانا کرد تو را شاید او مردی پارسا و پاکیزه باشد (۳) یا پند گیرد و سود دهد او را پند (۴) اما کسی که بی نیازی جست (۵) چرا تو یار و یاور او هستی و به او توجه می کنی (۶) و او اگر از کفر پاکیزه نشود بر تو تکلیفی نیست (۷) اما کسی که به سوی تو می شتابد (۸) و او از خدا می ترسد (۹) پس تو از او مشغول می شوی (۱۰) نه چنین است همانا قرآن پندی است (۱۱) پس هر که بخواهد پند گیرد (۱۲) آیات قرآن در صفحات مکرم نگاشته شده است (۱۳) آنها بلند مرتبه و پاکیزه اند (۱۴) به دست نویسندگان سپرده شده است (۱۵) و آنان گرمی و مقرب و نیکوکارند (۱۶) کشته باد آدمی چرا تا این حد کفر می ورزد (۱۷) او از چه چیز آفریده شده است (۱۸) از آب نطفه بی قدر آفرید او را پس اندازه کرد او را (۱۹) سپس آسان کرد بر او راه را (۲۰) آنگاه او را بمیراند به خاک قبر سپرد (۲۱) پس چون خواست زنده کند و باز گرداند او را (۲۲) نه چنین است هنور بجا نیاورده آنچه را خدا امر فرموده او را (۲۳) باید آدمی به طعام و غذای خود به چشم خرد بنگرد (۲۴) ما آب باران را از ابر فرو ریختیم (۲۵) آنگاه زمین را شکافتیم (۲۶) و دانه ها از او رویانیدیم (۲۷) و انگور و میوه ها (۲۸) و درخت زیتون و نخل خرما برویانیدیم (۲۹) و باغ ها پر از درختان (۳۰) و میوه های تر و تازه و چراگاه (۳۱) تا شما و حیوانات از آن بهره مند شوید (۳۲) آنگاه که صدای بلند قیامت به گوش رسد (۳۳) در آن روز مرد از برادرش گریزد (۳۴) بلکه از مادر و پدرش (۳۵) و زن و فرزندش می گریزد (۳۶) در آن روز هر کس گرفتار کار خود است مشغول کند او را و به کسی نتواند پرداخت (۳۷) در آن روز طایفه ای رخسارشان روشن و درخشان است (۳۸) خندان شاد و شادانند (۳۹) و رخسار طایفه دیگر غبار نشسته (۴۰) آنها را تاریکی فرو گرفته (۴۱) آنان کافران و بدکارند (۴۲)

سوره عبس در مکه نازل شده و چهل و دو آیه و صد و سی کلمه و پانصد و سی حرف است.

خواص و ثواب تلاوت آن ابن بابویه از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود هر کس سوره عبس را قرائت کند در بهشت زیر سایه کرامت خداوند جا گیرد و روز قیامت خندان باشد، و در خواص قرآن از پیغمبر اکرم (ص) روایت کرده فرمود هر که این سوره را قرائت کند از قبر بیرون آید خرم و خندان و اگر آن را بر پوست آهو بنویسد و همراه خود بدارد به هر طرف که

متوجه شود نمی بیند مگر خیر و خوبی.

سوره عبس مشتمل است بر ذکر قومی که امیدوارند مسلمین اسلام آوردن آنها را و داستان ابن مکتوم و بیان شطری از نعمت هایی که خداوند به بندگان عطا فرموده.

قوله تعالی (عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ ۚ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ ۚ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي ۚ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ ۚ أَمَّا مَنْ اسْتَعْزَىٰ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ ۚ وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكِي ۚ وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ ۚ وَ هُوَ يَخْشَىٰ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ) رو

ص: ۱۷۹

---

۱- . تفسیر جامع، سید ابراهیم بروجردی، تهران، انتشارات کتابخانه صدر، ۱۳۴۰، ج ۷، ص ۳۴۰-۳۴۶.



ترش کرد و رو بر گردانید چون آن مرد نابینا حضورش آمد تو

چه می دانی؟ شاید آن مرد پارسا و پاکیزه و پاک سرشت باشد از گناه، و پند گیرد و یاد حق و ذکر خدا او را سود دهد و کسی که دارا و بی نیاز است چرا تو یار و یاور او هستی و به او توجه می کنی بر تو آن ثروتمند از کفر پاک و پاکیزه باشد یا نباشد و

اما آن کس که به سوی تو می شتابد و خدا ترس و با تقوی است تو از توجه به او خودداری می کنی نه چنین است آیات حق و قرآن برای پند و تذکر همه خلق است پس هر که بخواهد پند گیرد- مفسرین عامه گفتند سبب نزول آیه آن بود عتبه بن ربیع و ابوجهل بن هشام و پسران امیه بن خلف و عباس بن عبدالمطلب حضور پیغمبر اکرم(ص) بودند آن حضرت با آنها سخن می گفت و ایشان را به اسلام دعوت می نمود مرد نابینائی موسوم به عبدالله بن مکتوم وارد شد عرض کرد ای رسول خدا چیزی از قرآن برای من بخوان و مرا شرایع اسلام بیاموز این سخن را چند بار تکرار کرد رسول خدا صورت از او بگردانید و کراهت داشت سخنش با آن جماعت قطع شود و دیگر آنکه نحو است آن کافران بگویند اتباع و پیروان محمّد(ص) مردمان نابینا و سفله هستند از این جهت کراهت به صورت پیغمبر پدیدار شد خدای تعالی آیات فوق را فرو فرستاد عجب این است این صفات مذمومه را اگر بعضی از فقها و دانشمندان دارا باشند مردم از آنها دوری می جویند پس چگونه روا است در حق پیغمبری که خداوند درباره او فرمود وَ

لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَمَأْنَفُضُوا مِنْ حَوْلِكَ و آن حضرت را به حسن خلق و طبع کریم وصف فرموده و اخبار و احادیث متواتر است که آن حضرت با دشمنان و کافران بر خلاف این رویه بود پس چگونه با دوستان و مؤمنین اینگونه رفتار می نمود.

طبرسی از حضرت صادق(ع) روایت کرده فرمود آیه فوق نازل شده درباره مردی از بنی امیه که حضور پیغمبر اکرم بود چون ابن مکتوم وارد شد آن اموی از روی غرور و تکبر صورت خود را عبوس کرد و روی بر گردانید جبرئیل نازل شد و آیات فوق را در حق او آورد علی بن ابراهیم از آن حضرت روایت کرده فرمود آیات درباره عثمان و ابن مکتوم نازل شده چون پیغمبر اکرم(ص) ابن مکتوم را مقدم داشت بر عثمان روی خود را ترش نمود و اعراض کرد از پیغمبر(ص) و بیرون رفت از محضر آن حضرت، جبرئیل نازل شد و آیات فوق را آورد طبرسی از حضرت صادق(ع) روایت کرده که پیغمبر اکرم(ص) هر وقت ابن مکتوم را مشاهده می نمود به او می فرمود مرحبا به تو ای ابن مکتوم کسی نمی تواند

Bottom of Form

مرا توبیخ و سرزنش کند درباره تو و آن حضرت لطف بسیار به ابن مکتوم می نمود (فی صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ) آیات الهی در صحیفه های مکرم معظم یعنی لوح محفوظ نگاشته شده و آن صفحات بلند مرتبه و بلند منزله و پاک و منزّه است به دست سفیرانی سپرده شده است و آنها مقرب و عالی رتبه و کریمان و نکوکارانند.

محمد بن عباس از حضرت صادق(ع) روایت کرده فرمود: برره، ائمه معصومین هستند - سعد بن عبدالله از برید عجلی روایت کرده گفت از حضرت باقر(ع) معنای آیه را سؤال نمودم فرمود حدیث آل محمد(ص) را فرشتگان در صحفی پاک و پاکیزه و

طاهر از دروغ نوشته اند ممنوع باد از طریق خیرات و لعنت باد بر او چرا تا این اندازه کفر و عناد می ورزد مراد به انسان عتبه بن ابی لهب است این آیه مانند آن است که به کسی بگویند قاتله الله یعنی خدا بکشد او را نمی نگرد از چه آفریدند او را از آب منی بی قدر آفرید او را پس از آن راه بیرون شدن از رحم را بر او آسان کرد و راه حق و باطل را به او بنمود پس بمیراند او را و به خاک قبر سپرد آنگاه که خواهد زنده کند او را دو باره پس از مرگ (كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا

أَمْرَهُ) چنین نیست که منکرین بعث و نشور گمان کرده اند این کافرین آنچه خدا فرمود از واجبات و محرمات به جای نیاوردند.

علی بن ابراهیم و محمد بن عباس از ابی اسامه روایت کردند که از حضرت باقر(ع) تأویل آیه را سؤال نمودم فرمود شأن نزول آیه درباره امیر المؤمنین(ع) است یعنی چقدر کفر و طغیان و عناد می ورزید ای منافقین در اثر کشتن امیر المؤمنین(ع) پس از آن کرامت و نسبت خلقت امیر المؤمنین(ع) را بیان می کند و می فرماید آن حضرت از طینت پیغمبران خلق شد، و معین کرده حضرتش را برای خیر و نیکویی و آن حضرت راه هدایت و طریق مستقیم است پس از کشته شدن و مردن به طریق پیغمبران و مکث کردن، زنده کند آن حضرت را در زمان رجعت و حکم فرماید درباره دشمنان خود آنچه را خداوند امر فرموده به او (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعَبًّا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَبًّا مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَعْمَالِكُمْ) آدمی به قوت و غذای خود به چشم خرد بنگرد که من روزی او را از چه ساخته و چه سبب ها پدید آوردم تا روزی به او برسد ما آب باران را فرو ریختیم آنگاه خاک زمین را بشکافتیم و

حبوبات برای غذا برویانیدیم و باغ انگور و نباتات و درخت زیتون و نخل خرما و باغ های پر از درختان کهن و انواع میوه ها و گیاه و مرتع ها پدید آوردیم تا شما آدمیان و حیوانات از آنها بهره مند شوید.

در کافی از زید شحام روایت کرده از حضرت صادق(ع) سؤال کردم مقصود از طعام در این آیه چیست؟ فرمود علم و دانشی است که باید اخذ نمود آن را از کسانی که خداوند معین نموده و این حدیث را مفید نیز در اختصاص روایت کرده و در ارشاد از جمعی امامیه روایت کرده که سؤال نمودند از ابوبکر معنای آب را جواب داد نمی دانم چگونه چیزی که نمی دانم بگویم ولی معنای فاکهه را می دانم به امیر المؤمنین(ع) خبر دادند فرمود سبحان الله چگونه نمی داند معنای آب را آن گیاه و مرتع زار است که برای حیوانات خداوند آفریده تا آنها و انسان نفس خود را زنده بدارند و قوام بدنشان به آنها باقی بماند و فرمود میوه جات در دنیا یکصد بیست نوع است و بزرگ آنها انار است.

(فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُعْنِيهِ) آنگاه

که صدای بلند قیامت و نفخه صور به گوش همه خلق برسد آن روز هر کس از برادر و مادر و پدر و زن و فرزندش بگریزد.

ابن بابویه از حضرت رضا(ع) روایت کرده فرمود روز قیامت هابیل از برادرش قابیل فرار می کند و ابراهیم از پدرش و لوط از عیالش و نوح از فرزندش کنعان فرار می نماید در آن روز مردم چنان گرفتار کار خود هستند که به هیچکس نتوانند پرداخت پیغمبر اکرم(ص) فرمود سه موقف است که کسی یادی از اقربا و خویشان خود نکند یکی موقف میزان و سنجیدن اعمال است دوم هنگام عبور از صراط سوم هنگام گرفتن نامه اعمال است در این سه مورد هر کس به نفس خود مشغول است و از شدت ترس و احوال توجهی به ارحام و اقرباء خود ندارد.

(وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ) روز قیامت مردم دو

طایفه باشند طایفه اهل ایمان رخسارشان چون صبح فروزان است خندان و خرم و گشاده رو باشند و طایفه دیگر صورت  
هایشان گرد آلود و غم اندوه است و بر آنها خاک ذلت و خجلت نشسته است اینان کافران و بد کارانند و دشمنان آل رسول  
هستند.

ص: ۱۸۱

روز قیامت چون خدای تعالی حکم فرماید میان بهایم و حیوانات و آنها را خاک گردانند آن خاک گرد شود و به صورت کافران و دشمنان آل محمد(ص) بنشیند.

ص: ۱۸۲

مصطفی

حسینی طباطبایی

آیات ۱ تا ۱۲

چهره درهم کشید و روی گرداند (۱) از اینکه نابینایی نزد او آمد (۲) و تو چه می دانی شاید که او پاک شود (۳) یا پند پذیرد پس اندرز سودش رساند (۴) امّا آنکه بی نیاز و توانگر است (۵) تو به او می پردازی (۶) و (در حالی که) مسئول نیستی اگر پاک نشود (۷) و امّا آنکه شتابان (و با اشتیاق) سوی تو آید (۸) و از خدا بیم دارد (۹) پس تو از او غافل مانده ای (۱۰) چنین نیست، همانا این (آیات) تذکری است (۱۱) پس هر که خواهد از آن پند گیرد (۱۲)

توضیح آیات:

(۲) و (۱) «چهره در هم کشید و روی گرداند» از اینکه نابینایی نزد او آمد»،

در شأن نزول این آیات آورده اند که پیامبر، در جلسه ای با چند تن از اشراف قریش در حال مذاکره و ارشاد آنها بود که ناگهان فرد نابینایی از مؤمنان به نام عبدالله بن اُمّ مکتوم وارد شد و (چون احساس کرد که قریشیان توجهی به سخنان پیامبر ندارند) با اصرار از پیامبر می خواست که تعالیم خود را به او عرضه نماید. پیامبر که گرم صحبت و ارشاد بود، از این کار عبدالله ناراحت شد و اخمی نمود و از او روی گردانده سخنانش را با اشراف قریش پی گرفت. امّا چیزی نگذشت که جلسه بهم خورد و آنگاه آیات فوق در عتاب به پیامبر، بر او نازل گردید.

امّا تفسیر شیعی که نخواستند احم کردن و روی ترش کردن پیامبر (ص) را بر مؤمنین بپذیرند گفته اند که شخص مزبور نه پیامبر (ص) بلکه عثمان بود زیرا چنان کاری با اخلاق نیکوی آن حضرت سازگار نبوده است. امّا عجیب آنکه همان تفاسیر، در عین حال، بنا به حدیثی از امام صادق (ع) آورده اند که پیامبر - پس از آن ماجرا - هرگاه که ابن اُمّ مکتوم را می دید می گفت «مَرَجَا مَرَجَا وَاللّٰهُ لَا يُعَابِئُنِي اللّٰهُ فَيَكُّ اَيْدِئاً = مَرَجَا مَرَجَا فَوَسَّوْا بِيْ سَوِيْءٍ» خدا که خداوند دیگر درباره تو به من عتاب نخواهد فرمود» (تفسیر مجمع البیان). به علاوه مرحوم طالقانی در «پرتوی از قرآن» به حق استدلال کرده که خطاب های پی در پی آیات و خصوصاً اینکه می فرماید «کسی که شتابان سوی تو می آید (تا هدایتش کنی)» (آیه ۸) جز در ارتباط با پیامبر (ص) متوجه کس دیگری نمی توانسته باشد. از سوی دیگر بدیهی است که ایجاد مزاحمت برای تبلیغ در کش و قوس کار تبلیغی، ملال آور خواهد بود و این امر ربطی به حُسن خُلق ندارد، خصوصاً آنکه فرد مزاحم نابینا بوده و نمی توانسته احم پیامبر (ص) را ببیند. به علاوه عتاب های قرآن در حق پیامبر منحصر به مورد فوق نیست و در موارد دیگر نیز مشاهده می شود (توبه / ۴۳، اسراء / ۷۴ و ۷۳، تحریم / ۱ و کهف / ۶).

اصولاً آیات عتاب به پیامبر(ص) در قرآن از جمله شواهد روشن مبنی بر اصالت وحی محمدی است و بیانگر صدق نبوت آن حضرت می باشد که هر آنچه خدا به او وحی کرده - حتی اگر در مذمتش

ص: ۱۸۳

---

۱- بیان معانی در کلام ربانی: ترجمه و توضیح آیات قرآنی، مصطفی حسینی طباطبایی، ج ۱۵، ص ۲۰۰-۲۰۹.

بوده - بی کم و کاست نقل نموده و به مردم رسانده است و تلاش در روپوشی این موارد، نه خدمت به پیامبر که جفا به رسالت و آئین اوست.

در آیات شریفه فوق، شاید انتظار می رفت که بفرماید «عَبَسْتُ = چهره درهم کشیدی» و «تَوَلَّيْتُ = روی برتافتی». اما ظاهراً چون سخن در مقام سرزنش و عتاب بوده، خداوند به صیغه غایب سخن گفته است که «از اینکه آن نابینا به نزدش آمد چهره درهم کشید و روی گرداند» در حالی که:

(۴) و (۳) «و تو چه می دانی شاید که او پاک شود» «یا پند پذیرد پس اندرز سودش رساند»،

به طور کلی «تزکیه» مراتب دارد. مؤمن نیز می تواند با توجه به آیات خدا - خصوصاً اگر مشکلاتی داشته باشد - پاک شود. به عبارت دیگر، «تزکیه» در ارتباط با مؤمن به معنی تقویت ایمان و در ارتباط با کافر به مفهوم رسیدن به ایمان است. آیات شریفه خطاب به پیامبر می فرماید تو چه می دانی شاید این فرد گناهمانی داشته و با شنیدن آیات خدا پاک شود و یا - اگر هم آلودگی نداشته - نفعی از تذکرات تو ببرد.

(۷-۵) «اما آنکه بی نیاز و توانگر است» «تو به او می پردازی» «و (در حالی که) مسئول نیستی اگر پاک نشود»،

یعنی ای پیامبر تو آن فرد مشتاق هدایت را رها کرده (آیات قبل) و نیرویت را صرف کسانی می کنی که علاقه ای به سخنان نشان نمی دهند، در حالی که تو مسئول هدایت نشدن آنها نیستی. نشان می دهد که نباید جانب «توده» را به طمع هدایت یافتن «خواص»، رها کرد. بلکه اولویت با مشتاقان است (و در برابر سران سرکش فقط باید اتمام حجتی نمود و گذشت). البته تفسیر مجمع البیان و طبری «استغناء» را در آیه شریفه به معنی بی نیازی مالی گرفته اند.

(۸-۱۰) «و اما آنکه شتابان (و با اشتیاق) سوی تو آید» «و از خدا بیم دارد» «پس تو از او غافل مانده ای»،

آیات شریفه عتاب را از سر گرفته که تو ای پیامبر - با طمع بستن به ایمان آوردن مشتی اشراف - از آن بنده خدا ترس که شتابان سوی تو آمده و می خواهد تکالیفش را بفهمد و وظائفش را بشناسد، غافل شده ای! با آنکه فرموده «سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى ۚ = آنکه خدا ترس است پند خواهد گرفت» (اعلی / ۱۰).

(۱۲) و (۱۱) «چنین نیست، همانا این (آیات) تذکری است» «پس هر که خواهد از آن پند گیرد»، یعنی اینگونه نیست که آیات قرآن به افراد خاصی اختصاص یافته باشد، بلکه هر که بخواهد و طالب حقیقت باشد، می تواند از آن پند گیرد.

آیات ۱۳ تا ۳۲

(این آیات) در دفاتری ارجمند (۱۳) والا و پاک (۱۴) به دست نویسندگان (فرشتگان)ی (۱۵) بزرگوار و نیکوکار (ثبت شده است) (۱۶) کشته باد انسان، چه ناسپاس است (۱۷) (مگر خدا) او را از چه چیز آفرید؟ (۱۸) او را از نطفه ای خلق نمود و اندازه اش بخشید (۱۹) سپس راه را بر وی آسان ساخت (۲۰) آنگاه او را بمیراند و به گورش برد (۲۱) و آن زمان که بخواهد وی را برانگیزد (۲۲) اما نه، او هنوز آنچه را فرمانش داده اند (رهنمودهای الهی) بجای نیاورده است (۲۳) پس می باید انسان



به غذای خود بنگرد (۲۴) ما - چه بدیع - آب (باران) را فرو ریختیم (۲۵) آنگاه زمین را (با رویش گیاه)

ص: ۱۸۴

شکافتیم (۲۶) پس در آن دانه رویاندیم (۲۷) و انگور و سیزی (۲۸) و زیتون و درخت خرما (۲۹) و باغستان های انبوه (۳۰) و میوه و چراگاه (برآوردیم) (۳۱) تا بهره شما و چهارپایانتان باشد (۳۲)

توضیح آیات:

(۱۳-۱۶) «(این آیات) در دفاتری ارجمند» «والا و پاک» «به دست نویسندگان (فرشتگان)ی» «بزرگوار و نیکوکار (ثبت شده است)»

به دنبال آیات قبل که فرمود قرآن پندی برای عموم است، در آیات فوق اشعار می دارد که قرآن منشأ الهی داشته و ساخته و پرداخته پیامبر نیست. (۱) (در واقع همان توییخ پیامبر در آیات گذشته خود دلیلی بر این واقعیت می باشد). و در توضیح منشأ الهی قرآن، می فرماید قبل از آنکه با کلماتی به پیامبر وحی شود، به فرشتگان الهام گردیده بود و توسط آنها در صحیفه هایی پاک و گرامی، ثبت و ضبط شده و از آنجا (در مقاطع زمانی لازم و به تدریج، توسط جبرئیل) به پیامبر وحی گردیده است. در اینجا دو نکته اساسی شایان توجه می باشد:

اول آنکه لازم است توجه داشت که ثبت مطالب در هر عالم، متناسب با آن عالم می باشد. چنانکه ثبت مطالب در عالم روح و ذهن، از طریق نگارش روی کاغذ نیست. امّا از دیدگاه قرآن، آن نیز نوعی «کتابت = نگارش» به شمار می رود، چنانکه فرموده «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ = آنها کسانی اند که ایمان در قلوبشان نوشته شده است» (مجادله / ۲۲). به همین قیاس ثبت و ضبط وحی الهی توسط فرشتگان، به صورت نگارشی که ما می شناسیم نبوده و از این رو فرموده است که «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» (بروج / ۲۱ و ۲۲) که بنا به نظر بسیاری از مفسران مقصود از «صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ» همان «لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» است (که «لَوْح» می تواند مجموعه ای از الواح باشد کما اینکه خداوند از «قرآن» نیز در عین آنکه یک کتاب است، به لفظ «کُتِبَ» یاد کرده است، چنانکه می خوانیم «رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ = فرستاده ای از جانب خدا که [بر آنان] صحیفه های پاک را تلاوت کند که در آنها نوشته های استوار [قرآن] است» - بینه / ۳ و ۲)

دوم آنکه آیات شریفه فوق می رساند که کلیه رویدادها طی ۲۳ سال رسالت پیامبر(ص) در علم الهی بوده و آیات مربوط به آنها قبلاً از سوی خداوند صادر و توسط فرشتگان در «صحف مکرمه» ثبت و ضبط شده بود که در وقت مقتضی، بنا به امر الهی، از آنجا به وسیله جبرئیل به پیامبر وحی می شد. به عبارت دیگر آیات شریفه، مشعر بر علم الهی نسبت به آینده است.

(۱۷) «کشته باد انسان، چه ناسپاس است»

در اینجا منظور از «قُتِلَ الْإِنْسَانُ» کشتن نیست، زیرا روشن است که خدا هر زمان که بخواهد می تواند هر کسی را بکشد، بلکه مقصود شماتت است و این اصطلاحی است که برای ابراز شماتت در زبان عرب به کار می رود (۲). گاهی نیز در موضع شماتت، می گویند «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ = خدا با ایشان بجنگد». واژه «ما أكفره» أفعال تعجب است، وزنی که برای ابراز شگفتی به کار می رود.

۱- به زیرنویس پایان این بخش مراجعه شود.

۲- تصادفاً از این اصطلاح برای بیان تحسین نیز در زبان عربی استفاده می شود. چنانکه اصمعی (یکی از ادبای بزرگ عرب) آورده که در بیابان به دخترکی عرب برخورد کردم که اشعار زیبایی می خواند و به او گفتم «قَاتَلَكِ اللَّهُ مَا أَفْصَحَ حَكِكِ = خدا تو را بکشد چه شیرین زبانی!» (تفسیر المنار جلد ۱).

بدین ترتیب در آیه فوق خداوند - پس از ذکر منشأ الهی قرآن در آیات قبل - ابراز شگفتی می کند که چگونه با وجود آیات روشن خدا، باز انسان ها سوی کفر می روند. (۱)

(۱۸-۲۰) «(مگر خدا) او را از چه چیز آفرید؟» او را از نطفه ای خلق نمود و اندازه اش بخشید» «سپس راه را بر وی آسان ساخت»

یعنی، اگر انسان توجه کند که چگونه از آب بی مقداری سرزده و چه بدیع - به لحاظ ظاهر و باطن - به او اندازه و نظم بخشیده شده (قَدْرَهُ) و با قوای گوناگون برای آنکه بتواند در زندگی سیر کند تجهیز گردیده است (یعنی شعوری به او داده شده که بتواند به قول معروف «راه را از چاه» بازشناسد - بلد / ۱۰، شمس / ۸) در این صورت باید قاعدتاً آدمی، اگر انصاف به خرج دهد، از آن برج عاج نخوت ها فرود آمده و در برابر حق تواضع کند.

(۲۲) و (۲۱) «آنگاه او را بمیراند و به گورش برد» «و آن زمان که بخواهد وی را برانگیزد»

آیات شریفه تأکید بر این خبر قرآنی است که آدمی بداند خداوند او را پس از مرگ برانگیخته به حساب اعمالش رسیدگی می کند. طبیعی است که در قرآنی که «پندی برای عموم است» (آیات ۱۲ و ۱۱) مهم ترین مسئله عمومی انسان همان معاد است که پیام اساسی قرآن می باشد. (۳) البته امروزه جسد برخی انسان ها را بعضاً می سوزانند و یا به دریا می افکنند ولی روح و شخصیت آدمی با اینگونه کارها از بین نمی رود و «قبر = گور» وی همان مکانی خواهد بود که پیکر یا خاکسترش به آنجا منتقل شده است.

(۲۳) «اما نه، او هنوز آنچه را فرمانش داده اند (رهنمودهای الهی) بجای نیاورده است»

واژه «لَمَّا» در آیه شریفه، فعل مضارع «يَقْضِي» را نفی و به معنای ماضی (که تا زمان حال ادامه دارد) در آورده است.

می فرماید با وجود همه براهین روشن که در قرآن آمده، انسان کافر کیش به حقایق توجه نکرده و دستورات لازم را برای ملاقات با خدا به کار نمی بندد و سرگرم سرکشی های خویش است. بدین ترتیب آیه شریفه از حکمت نظری (آیات قبل) به حکمت عملی توجه داده است.

ص: ۱۸۶

۱- به زیر نویس پایان این بخش مراجعه شود.

۲- از آنجا که آیات در مقام گفتگو درباره خلقت انسان می باشد، «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ» را نیز باید به خلقت برگرداند، نه شریعت.

۳- به آیات فوق می توان به عنوان مظهري از «نظم در قرآن» نگریست. نظم بندی مطالب در بین انسان ها معمولاً بدین گونه است که ابتدا مقدمه ای می چینند و سپس به شرح موضوع می پردازند و آنگاه نتیجه گیری می کنند. ما اگر بخواهیم این نظم را در همه قرآن دنبال کنیم با مشکل مواجه می شویم. اما اگر از دیدگاه خدا به مسائل نگاه کنیم به نظم خاصی می رسیم. به

عنوان مثال در آیات این سوره، ابتدا پیامبر سرزنش شده که چرا در طمع جلب ایمان مشتی اشراف، مؤمن نابینا و شائقی را پس زده است (آیات ۱ تا ۱۰). بعد می فرماید قرآن اختصاص به دسته خاصی نداشته پندی برای عموم است (آیات ۱۱ و ۱۲) و آنگاه قرآن را توصیف می کند که منشأ الهی داشته و از پیامبر(ص) نیست (آیات ۱۳ تا ۱۶) سپس از انسان شکوه می کند که چرا این کتاب الهی را به یکسو افکنده به رهنمودهایش توجه نمی کند؟ غرورش از چیست؟ خدا او را از آبی ناچیز آفرید و پرداخت و قوای لازم را برای طی زندگی به او بخشید و همان قدرت و حکمت لایزال آدمی را می میراند و مجدداً پس از مرگ برمی انگیزد و به حسابش رسیدگی خواهد شد (آیات ۱۷ تا ۲۳). به دنبال این مطالب برای نشان دادن قدرت و تدبیر الهی در کار عالم، انسان را به غذایش توجه می دهد (آیات ۲۴ تا ۲۳) که همان تدبیر حکم می کند قیامتی باشد و سپس در آیات پایانی سوره به شرح اجمالی قیامت - که به دست خدای قدرتمند برپا می شود - می پردازد. و این نظم خاصی است که با توجه به گوینده آن (یعنی خدایتعالی) مفهوم و معنا پیدا می کند.

پس از ارائه براهینی در مورد خلقت انسان در آیات قبل و نتیجه اعتقادی و عملی از آنها گرفتن و شکوه از انسان که علی رغم همه این شواهد همچنان به نافرمانی هایش ادامه می دهد، مجدداً به ارائه براهینی از حسابگری ها در عالم خلقت پرداخته از آدمی دعوت می کند که به خوراک پیش روی خود بنگرد و توجه کند که چه مراحل طی شده تا آن غذا به او رسیده است. (۱)

(۲۵-۳۲) «ما - چه بدیع - آب (باران) را فرو ریختیم» «آنگاه زمین را (با رویش گیاه) شکافتیم» «پس در آن دانه رویاندیم» «و انگور و سبزی» «و زیتون و درخت خرما» «و باغستان های انبوه» «و میوه و چراگاه» «بر آوردیم» «تا بهره شما و چهارپایان باشد»،

با ریزش باران و رویش گیاهان زمین شکافته گردیده انواع دانه ها (حبوبات و غلات) در آن می روید و همچنین مَوسْتان های انگور و سبزیجات و درختان زیتون و خرما. حاصل همه اینها باغستان های حاصلخیز از میوه و سبزیجات (برای استفاده مستقیم انسان) و چراگاه هایی است که چهارپایان از آنها مستقیماً، و انسان به طور غیرمستقیم، بهره می برند. غذای پیش روی انسان متشکل از همین عناصر است. آیات شریفه بیانگر تدبیر و قدرت الهی در کار عالم است که می تواند در وقوع قیامت نقش آفرینی کند و از این رو متعاقباً (بخش بعد) به شرح قیامت می پردازد.

ص: ۱۸۷

۱- . به آیات فوق می توان به عنوان مظهری از «نظم در قرآن» نگرست. نظم بندی مطالب در بین انسان ها معمولاً بدین گونه است که ابتدا مقدمه ای می چینند و سپس به شرح موضوع می پردازند و آنگاه نتیجه گیری می کنند. ما اگر بخواهیم این نظم را در همه قرآن دنبال کنیم با مشکل مواجه می شویم. اما اگر از دیدگاه خدا به مسائل نگاه کنیم به نظم خاصی می رسیم. به عنوان مثال در آیات این سوره، ابتدا پیامبر سرزنش شده که چرا در طمع جلب ایمان مشتی اشراف، مؤمن نابینا و شائقی را پس زده است (آیات ۱ تا ۱۰). بعد می فرماید قرآن اختصاص به دسته خاصی نداشته پندی برای عموم است (آیات ۱۱ و ۱۲) و آنگاه قرآن را توصیف می کند که منشأ الهی داشته و از پیامبر (ص) نیست (آیات ۱۳ تا ۱۶) سپس از انسان شکوه می کند که چرا این کتاب الهی را به یکسو افکنده به رهنمودهایش توجه نمی کند؟ غرورش از چیست؟ خدا او را از آبی ناچیز آفرید و پرداخت و قوای لازم را برای طی زندگی به او بخشید و همان قدرت و حکمت لایزال آدمی را می میراند و مجدداً پس از مرگ برمی انگیزد و به حسابش رسیدگی خواهد شد (آیات ۱۷ تا ۲۳). به دنبال این مطالب برای نشان دادن قدرت و تدبیر الهی در کار عالم، انسان را به غذایش توجه می دهد (آیات ۲۴ تا ۲۳) که همان تدبیر حکم می کند قیامتی باشد و سپس در آیات پایانی سوره به شرح اجمالی قیامت - که به دست خدای قدرتمند برپا می شود - می پردازد. و این نظم خاصی است که با توجه به گوینده آن (یعنی خدایتعالی) مفهوم و معنا پیدا می کند.



اخم کرد (۳) و گره بر پیشانی انداخت، و ابروها را در هم کشید و ترش رویی نمود. آنگاه که آن نابینا نزد او آمد، از او اعراض کرد و دوری گزید [این عمل را یقیناً به علت آمدن آن نابینا به سوی او مرتکب شد]

۱- ترجمه روان و تفسیر ساده قرآن کریم، محمدعلی تاجپور، به کوشش علی اکبر زارعیان، تهران، دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۴، جزء سی ام، ص ۱۱۷-۱۵۳.

۲- سوره عبس، در مکه نازل شده است و شامل چهل و دو آیه است.

۳- شروع سخن در این سوره چنین است: «او ترش رویی کرد و اخم نمود و ابروها را در هم کشید، برای آنکه فرد نابینا و روشندلی نزد او آمد». به طوری که ملاحظه می شود خدا شخص معینی را مخاطب قرار نداده است. و سخن خدا را با خطاب شروع نشده است. شروع سخن از یک فرد غایب است. (او روترش کرد، او اخم کرد، او گره بر پیشانی انداخت) این جمله ها هیچ کس را مخاطب قرار نمی دهند. و مطلقاً از یک فردی غایب سخن می گویند. گویا قرآن می خواهد بگوید: «ترش رویی و اظهار انزجار و ناراحتی از روشندان و هر فرد ناقص العضو دیگری از نظر اخلاقی مذموم و ناپسند است». به عبارت دیگر قرآن می گوید که این گونه واکنش در برابر افراد ناقص العضو مذموم و از اخلاق یک مسلمان به دور است. به نظر می رسد نکته ای اخلاقی که خدا در این جمله ها با غایب آوردن آنها رعایت کرده (یعنی مخاطب قرار ندادن فردی معین) این است که خداوند از مخاطب قرار دادن خاصی که چنین عکس العملی داشته صرف نظر کرده است، تا مبادا او را شرمند کند، و نیز با غایب آوردن جمله زشت بودن این کار را فهمانیده است. یعنی نخواسته بگوید «تو کار زشتی کردی» تا فرد معینی را برنجاند؛ در عین حال، زشت بودن کار را گوشزد کرده است و این نکته ای اخلاقی است که خداوند آن را به طور غیرمستقیم آموزش داده است. اگر معلم اخلاق عیوب اشخاص را به طور غیرمستقیم گوشزد نماید و در این حال یادآوری های اخلاقی او را نپذیرند، آن افراد حداقل از او نمی رنجند و قاعدتاً افرادی که آمادگی پذیرش داشته باشند بهره لازم را خواهند برد و معلم اخلاق نیز وظیفه خود را به انجام خواهد رسانید بدون آن که کسی را برنجاند و ناخشنود نماید. اما این که مفسرانی مقام فاعل فعل «عبس» را [که در اصطلاح ادبی، فاعل فعل «مفرد مذکر غایب» است و به هیچ وجه قابل تطبیق بر فرد معینی نیست] به پیامبر (ص) منسوب دانسته اند ناشی از کم دقتی آنان درباره موضوع بوده است. جالب آن است که خداوند خود نخواسته



که مخاطب خاصی داشته باشد حال آنکه مفسران تقصیر را از جانب پیامبر(ص) دانسته اند؛ جالب تر آن است پس از این ادعا به بحث در مورد این مسئله نشستند که آیا ترش رویی گناه است و یا خیر. بدین گونه مفسران باید گفته شود که فرد نایباً نمی تواند ظاهر غمین و ترش رو را از چهره خندان تمیز دهد. پس آن روشندل نمی توانسته فرضاً پیامبر را ببیند و متأثر شود و از او برنجسد، و پیامبر نیز باعث رنجش خاطر او نشده تا این کار گناه، ولو از نوع اخلاقی آن، محسوب شود. اما توجه از غیبت به خطاب که از آیه سوم شروع شده است (و ما یدریک...) نمی تواند دلیل آن باشد که منظور از غایبی که قبلاً از آن سخن رفته همین مخاطب است زیرا قرآن مرکزیت خطابی دارد، یعنی طرف مطالعه خدا در تمامی قرآن پیامبر است و خدا با حبیب خود محمد(ص) سخن می گوید و از تمام خلق او را برگزیده و هر آنچه باید به او بگوید و پیامبر از اول تا آخر قرآن طرف خطاب است. این دلیل نبوت اوست یعنی مرکزیت قرار دادن شخص پیامبر در خطاب های آسمانی از نشانه های رسالت آن حضرت است و نباید غیر از این باشد؛ گفته های پیامبران دروغین و کتاب های مورد ادعای آنها چنین مرکزیت خطابی را ندارد. آن پیامبران دروغین اگر متوجه این نکته قرآن بودند شاید به سخنان خود چنین مرکزیتی می دادند و آنگاه آن را به خدا نسبت می دادند. در هر حال مفسرانی که فاعل «عبس» را پیامبر دانسته اند سخنان خود را با آیات دیگر توجیه کرده اند و کسانی که فاعل «عبس» را پیامبر ندانسته اند به آیات دیگر از قبیل (انک لعلی خلق عظیم) استدلال نموده اند.

تو چه می دانی؟ چه چیز به تو آگاهی می دهد؟ چگونه آگاهی لازم را به دست آوردی؟ شاید او [پاک است و پارسا است]؟ انتظار می رود که او نفس خود را پاک بگرداند و روح خویش را تصفیه کند و باطن خود را اصلاح نماید، یا آنکه به او تذکر داده شود، و او موعظه گردد و پند و اندرز بگیرد [قرآن بر او خوانده شود] در نتیجه، این تذکر برای او سودمند باشد و به او فایده بدهد، اما آن کسی که مستغنی و ثروتمند شود، خود را توانگر نشان می دهد و بی نیاز می پندارد و ثروت خود را به رخ مردم می کشد و بی نیازی می جوید؛ و بدین سبب است که تو خواستار و جویای او می شوی و او را می جویی و طلب می کنی و به او اهمیت می دهی [و از او استقبال می کنی] و او را می خواهی [و باکی نداری] و اهمیت نمی دهی و توجه نمی کنی، که او روح و باطن و حقیقت خویشتن را پاک و نیکو گردانیده و نفس خود را تزکیه کرده یا نه. اما آن کسی که با سعی و کوشش [و با تمام وجود] نزد تو می آید [در طلب هدایت می کوشد] در حالی که او [از خدا] می ترسد و پرهیزگاری می کند و از بدی ها دوری می گزیند [با وجود این صفات خوب] تو به او توجه نداری و از او غفلت می نمایی و با اعراض از او خود را آسوده می کنی؛ چنین کاری ممکن [ترش رویی نسبت به نابینایان و روشندان و توجه به توانگرانی که روح خویشتن را از آلودگی ها پاک نگردانده اند. کار درستی نیست؛ آن را انجام مده و توجه داشته باش که] این قرآن و آیات آن مسلماً برای تذکر و پند و اندرز [همه مردم] است، پس هر کس خواستار است و اراده می کند و می خواهد، آن را بخواند. [آیات قرآن] در کتبی بسیار عزیز و بزرگ و محترم [مکتوب] هستند، بس پاکیزه و نیکو و گرامی، بسیار با عظمت و بلند مرتبه و مشهور و پاک و پاکیزه [از مطالب مشکوک و باطل و بدآموزی] و طیب و طاهر [از تناقض و گمراهی] و بی آلایش و منزّه [از دورغ و کجی و هر آنچه خلاف حقیقت است. این قرآن] در دست های سفیران گرامی و صاحبان عزت و شرف و گذشت و بخشش و فرمانبرداران علاقمند و صادق و نیکوکار و نمایندگان خاص [خدا] قرار دارد [و نگهداری می شود. آیات نوشته شده قرآن شایسته احترام است و باید در محلی پاک و رفیع نگهداری شود و دست هایی که آن را برای خواندن بر می دارند، باید پاک و بی آلایش باشند، صاحبان آن دست ها سفیران با عزت و شرف و فرمانبرداران صدیق و گرامی و نیکوکار پروردگار هستند؛ این انسان را چه شده که به قرآن بدین عظمت و اوامر آسمانی آن را که موجب سعادت خود اوست توجه نکرده عصیان می کند و طغیان می ورزد و کافر می شود؟]. مرده باد این انسان! لعنت خدا بر او که چه کفران کننده و کفر پیشه است، و در کفر خود چقدر افراط کرده است!! چه چیز موجب شده که او ایمان خود را مخفی کند و به جای اطاعت از خدا، بر عکس کفر ورزد و عصیان نماید [آیا این انسان، به منشأ آفرینش خویش اندیشیده که] خدا او را از چه چیزی آفریده و از دیار عدم به عرصه وجود آورده است [و منشأ وجودی او چه چیزی است؟] او را از اندک نطفه مرد و زن پدید آورده و ساخته و توانا کرده است [و به تدریج خلقت او را تکمیل نموده و به او قدرت و توانایی بخشیده است تا او قادر و توانا گردد]. پس آنگاه راه حق و خیر و خوبی را برایش مهیا و طریق مستقیم و راه واضح و روشن را به او ارائه داشته است. پس [هنگامی که مرگ او فرا رسد] برایش مردن را مقدر داشته است [او برای مردن آفریده شده

و نه برای ماندن] و از برای او قبری قرار داده و مقدر فرموده که در قبر دفن شود، و پس از مدت زمانی دور و دراز، آن گاه که خود بخواهد، او را بر می انگیزاند و زنده می کند. قطعاً و یقیناً این انسان اوامر الهی را اطاعت نکرده و فرمان های آسمانی را اجرا ننموده، و آنچه را خدا به جا آوردنش را از او خواسته ادا نکرده است [این انسان که از انواع غذاها و خوردنی ها استفاده می کند، آیا هیچ از این اندیشیده است که خدا این سفره گسترده و خوان بی دریغ نعمت را چگونه برای او فراهم آورده است؟] باید این انسان تفکر کند و خوراکی ها و خوردنی ها و طعام و غذای مخصوص خود را به چشم بنگرد و با چشم سیر و دیده خرد، تدبیر و توجه کند [که خدا آنها را چگونه برای وی فراهم آورده است]. مسلماً ما آب باران را از آسمان، به آن طرز خاص به پایین فرو ریختیم و آنگاه زمین را به آن صورت مخصوص، شکافتیم. پس از آن، رویدنی ها را از زمین سبز نمودیم [از جمله نباتات و] حبوبات، انگور، درخت های بلند دیگر و پر شاخ و برگ و انبوه، و کلیه گیاهانی که به مصرف خوردن می رسند مثل زیتون، درختان خرما؛ و مرغزارهای پر درخت و جنگل های انبوه و میوه ها و نعمت های خوردنی، [متعدد] و چراگاه های [زیادی آفریدیم که همه آنها] برای بهره برداری و برخورداری شما و چهارپایان شماست [ولی شما در این جهان از همه نعمت های خدا بهره می گیرید و با تعلق خاطر به کسان و بستگان و نزدیکتان، خدا و روز جزا را از یاد می برید؛ اما بدانید] زمانی که [برای احیای مردگان در صور دمیده شود] و صیحه و فریاد بسیار شدید بلند شود و قیامت فرا رسد، در آن روز و در آن زمان [مصیبت چنان عظیم و بزرگ و همه گیر است که] انسان از برادر [و نیز از] دوستش فرار می کند و [همچنین] از مادر و پدر و همسر و همنشین و معاشر و فرزندانش می گریزد و برای هر انسان و هر بشری در آن روز حالت و گرفتاری خاص خود او وجود دارد که او را [از رسیدگی به کسان و نزدیکانش] باز می دارد. در آن روز صورت هایی [را مشاهده می کنی که] نورانی و زیبا و درخشنده و خوشحال و شاد و خندان هستند [آری روز قیامت گروهی خندان و شادان و خوش و خرم می باشند؛ خنده بر لب دارند و با صورت هایی نورانی و زیبا شاد و مسرور و خوشحال هستند، و به آنان بشارت می رسد که نعمت های خدا برای آنها مهیا و آماده شده است]. در آن روز صورت هایی هستند که آنها را گرد و غبار و خاک سیاهی و ظلمت و تاریکی و تیرگی و کدورت فرا گرفته است [بلی گروهی دیگر هم هستند که غرق غم و ماتم و بلا- و محنت می باشند، غصه و اندوه در صورت های آنان موج می زند، و صورت هایی غبار آلود و کدر و تیره دارند]. سیاهی و تیرگی و ظلمت آن صورت ها را می پوشاند. اینان همان مردان بی ایمان و کفران کنندگان نعمت های خدا و گناهکارانند، گناهکارانی که تسلیم معاصی و اسیر [انواع] گناه بوده اند.

خلاصه مطالب مطرح شده در سوره عبس به شرح زیر است

۱- افراد نابینا و ناقص العضو و معلول باید در اجتماع مورد توجه و تحت آموزش قرار گیرند.

۲- ثروتمندان جامعه که خود را از دین و ایمان بی نیاز و مستغنی می دانند، نباید مورد توجه و استقبال قرار گیرند.

۳- از کسانی که در جستجوی حقیقت هستند و از خدا پروا دارند نباید اعراض کرد؛ آنها باید مورد توجه قرار بگیرند و آموزش ببینند و قرآن را فرا گیرند.

۴- قرآن برای پند و اندرز دادن است و باید به همه طالبان آن آموزش داده شود، و هر کس بخواهد می تواند آن را فرا گیرد و بیاموزد.



۵- قرآن نوشته ای محترم و گرامی و بلند مرتبه و پاک از هر نوع دروغ و گمراهی بدآموزی و کج اندیشی است.

۶- قرآن در دست سفیران بزرگوار و نیکوکار خداست، و کسانی که قرآن بخوانند و بدان عمل کنند سفیران خاص و گرامی پروردگارند.

۷- چرا انسان به خداوند کافر شده است حال آنکه خدا انسان را از اندک شیئی بی مقدار مربوط به مرد و زن آفریده و راه خیر و شر، را به او رائه نموده و راه خیر و خوبی را برای او آسان و سهل گردانیده است.

۸- انسان مراحل حیات و ممات و بعث و نشور را در می نوردد، همین انسانی که اوامر الهی و دستورهای آسمانی را گردن نمی نهد.

۹- انسان باید به مواد خوراکی خود توجه کند که خدا آنها را چگونه با باران و آب و زمین برایش فراهم می نماید.

۱۰- باران می بارد و در نتیجه زمین را می شکافد و دانه سبز می شود، و خوردنی ها اعم از سبزی ها و حبوبات و میوه ها، و نیز نخلستان ها و جنگل ها و باغ ها و بستان ها و گیاهان و همه نعمت های خدادادی برای انسان و چهارپایان متعلق به او به وجود می آیند.

۱۱- روز قیامت فرا می رسد و آن، چنان روزی است که انسان از برادر و خواهر و پدر و مادر و همسر و فرزندان فرار می کند، زیرا گرفتار اعمال خویش می باشد، اعمالی که در دنیا انجام داده است.

۱۲- یک گروه از مردم، در آن روز شاد و خندان و خوش و خرم و نورانی هستند ولی گروهی دیگر غرق در غم و ماتم هستند و سیاهی و ظلمت صورت آنها را پوشانده است. گروه اخیر کسانی هستند که در این دنیا اسیر انواع گناه بوده اند.

#### تفسیر سوره عَبَسَ

سوره «عبس» شامل چهل و دو آیه است. در ده آیه اول آن چند موضوع اخلاقی و انسانی مطرح شده و به دنبال آن شش آیه درباره قرآن و مقام و احترام آن و خوانندگانش آمده است. آنگاه تا پایان آیه سی و دوم از خلقت انسان و هدایت تکوینی و تشریحی و از نافرمانی او، و از حکمت و قدرتی که خداوند برای ادامه و استمرار حیات انسان به کار برده، و از نعمت های طبیعی و از حیات و ممات انسان یاد نموده است. بقیه آیات تا پایان سوره درباره قیامت و بعضی حالات و گرفتاری های مردم در آن روز است. اکنون موارد مذکور مورد بحث قرار می گیرند.

#### الف - موضوع اخلاقی و انسانی

در آیات اول سوره «عبس» مرد نایبایی که تحقیر شده مورد بحث قرار گرفته و عامل آن رفتار تحقیرآمیز سرزنش شده است. شکی نیست که تحقیر افراد نابینا و ناقص العضو و معلول و جدی نگرفتن حضور آنان، از نظر اخلاقی بسیار زشت و ناپسند است. به هر نسبت که مقام و موقعیت اجتماعی شخص تحقیر کننده بالاتر و والاتر باشد، زشتی عمل او بیشتر خواهد بود، به

خصوص زمانی که تحقیر کننده مدعی رهبری معنوی و اجتماعی جامعه باشد، که در آن صورت زشتی عمل او چند برابر جلوه خواهد کرد. در هر حال، روگرداندن و اعراض از این گونه افراد و ترش رویی کردن بدان ها و ارتکاب به کاری که موجب کوچک شمردن آنان باشد، مردود و ناپسند است زیرا آنچه مهم

ص: ۱۹۲

است باطن انسان است که باید تزکیه شده و به صورت باطن یک انسان پارسا و باصفا درآمده باشد. در آیه سوم مسئله تزکیه نفس را مطرح کرده و چنین فرموده است: «تو چه می دانی شاید آن روشندل نفس خویش را تزکیه نموده است». این تزکیه و پاکی باطن نکته اساسی مورد توجه انبیا الهی است. یکی از علایم و نشانه های پیامبران راستین توجه آنان به مسئله تزکیه باطن و پاکی نفس و صفای روح و خلوص نیت آدمیان است. رسولان الهی، انقلاب جوامع بشری را از درون انسان آغاز می کنند، دگرگونی درونی انسان را جویا می شوند و به دنبال تحول فکری و زیر و رو کردن نفس و دگرگون کردن شخصیت های فاسد و بدل کردن آنها به کمک یک انقلاب داخلی می روند، یعنی کار خود را از انقلاب معنوی آغاز می نمایند. در صورتی که کار پیامبران پیشرفت کند، یک جامعه متحول و انقلابی که از اساس دگرگون شده به وجود می آید. حضرت موسی به دستور خدا خطاب به فرعون می گوید: «هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكِّي؟» (۱) (ای فرعون! آیا تمایل داری که از درون و از داخل دگرگون شوی و پاک و پاکیزه و باصفا گردی؟ کفر و کبر و ظلم و بدی را به دور بریزی؟ اگر اینچنین دگرگونی در تو پیدا شود به حقیقت راه می یابی و به سوی خداوند هدایت می شوی). خداوند درباره پیامبر اسلام فرموده است: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ

عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (۲) (خداوند وجود پیامبر را نعمت معرفی نموده و بر مؤمنین منت نهاده و وظیفه پیامبر را تلاوت قرآن بر مردم و تزکیه نفس و باطن آنها و پس از آن آموزش آنها قرار داده است). تزکیه نفس یعنی پاک کردن نفس از بدی ها؛ به دیگر عبارت، یعنی دگرگونی درونی انسان، که قدم اول است. طالبان حقیقت و مریدان انبیا الهی باید در پاک کردن نفس بکوشند؛ این کاری باید تا پایان عمر ادامه داشته باشد. پاک گرداندن نفس به آسانی میسر نمی شود زیرا جنگ درونی انسان با بدی هاست که پیامبر ما از آن به «جهاد اکبر» یعنی «جنگی بزرگ تر از نبرد با دشمن خارجی» تعبیر فرموده اند.

در هر حال، تحقیر افراد چه بینا چه نابینا از صفات بد نفس است و باید به دور ریخته شود. در آیات این سوره توجه داده شده که باید به افراد روشندل و امثال آنان آموزش داده شود و آنان مورد توجه قرار گیرند. البته اگر آن افراد نابینا و امثال او قبلاً آموزش دیده و خود را تزکیه کرده باشند، بهتر است ولی اگر آموزش ندیده اند و تزکیه نشده اند باید بدان ها آموزش داد و نباید آنها را از خود راند، به خصوص اگر این افراد خود به سوی ما بیایند - که قاعدتاً چنین است و روشندان و امثال آنان به سایر مردم توجه می کنند و به آنها رو می آورند و با تمام وجودشان از دیگران می خواهند تا به کمک آنان بیایند - و هر انسانی موظف است به ایشان رسیدگی کند زیرا معمولاً این گونه افراد از نظر اقتصادی و امور مادی از دیگران توانایی کمتری دارند و این ناداری نیز باعث آن خواهد شد که بعضی از مردم به طور ناخودآگاه از آنها رو برگردانند و بدیشان بی اعتنایی کنند، لذا خداوند دستور رسیدگی به آنها را صادر فرموده است. ارزش انسان به پاکی نفس اوست و نه به نقش و نگار و چشم و ابرو همچین خداوند لازم می داند که افراد پرهیزگار مورد توجه قرار گیرند و می خواهند بفهماند که وجود هر نوع عیب و نقص جسمی در انسان از ارزش او نمی کاهد. می توان ادعا کرد که فرد نابینایی که در این سوره مورد بحث

۲- . آیه صد و شصت و چهارم از سوره آل عمران.



قرار گرفته جنبه مثال را دارد، به این معنی که همه افراد دارای نقص جسمی باید مورد توجه قرار بگیرند و آموزش مذهبی ببینند و مورد لطف و مهر و محبت سایر افراد جامعه قرار گیرند زیرا ارزش انسان به نفس پاک اوست و نه ناقص و معلول نبودنش. از دید قرآن، همه افراد بشر با همه عیوب و نقایص ظاهری انسان هستند و ارزش افراد مساوی است. پس جامعه باید به افراد ناقص و معلول به صورت یک انسان بی عیب بنگرد.

در دنباله این موضوع در مقابل روشندان و افراد ناقص و معلول، مردم بینا و ثروتمند مورد بحث قرار گرفته اند، و این که توجه و اهمیت دادن به آنان و استقبال از آنها، به خصوص اگر اینچنین افراد سیرت و باطن پاکی نداشته و تزکیه نفس ننموده باشند، از نظر اخلاقی کاری ناپسند و زشت و مذموم است زیرا در آن صورت به مال و ثروت و نه به خود انسان توجه شده است، که همان ثروتمند مورد احترام و توجه اگر بی چیز و ندار شود، بی احترام و خوار و بی ارزش خواهد شد. در این آیات از هر دو عمل نهی شده است، یعنی هم استقبال و توجه به این گونه ثروتمندان، و هم دوری گزیدن از نابینایان و امثال آنان نکوهیده است.

## ب - قرآن و احترام آن و خوانندگان آن

بعد از موضوع یاد شده در بالا، در چند آیه بعد خود «قرآن» مورد بحث قرار داده شده به این ترتیب که ابتدا فرموده است «قرآن پند و اندرز و حق و حقیقت و هدایت و طریق مستقیم است؛ پس هر کس می خواهد و مایل است، قرآن را بخواند که قرآن برنامه عمل زندگانی است؛ قرآن را بخواند، تا بداند و بدان عمل کند، و قرآن را بخواند که قرآن از برای خواندن است». ولی قرآن خوانندگان را آزاد گذاشته و فرموده که هر کس می خواهد و میل دارد آن را بخواند و اجباری در خواندن قرآن نیست، اما آنان که می خواهند قرآن را بخوانند باید بدانند که نوشته های قرآن و اوراق آن باید مورد احترام و تعظیم بسیار قرار گیرد، و نیز بدانند که مقام قرآن والا و محل اصلی آن ملکوت علی است و از نظر مضمون و مفهوم و معنی، قرآن از هر گونه آلودگی فکری و معنوی پاک و منزه است و مفاهیمی که بشر را به پستی و پلیدی و بدی و گمراهی و سرگردانی و بلاتکلیفی و حیرانی و تباهی بکشاند، در قرآن وجود ندارد. محل نگهداری آن می باید جایی بلند و رفیع باشد؛ قرآن نباید در معرض عبور و مرور باشد زیرا قرآن در عرش اعلی و ملکوت آسمان ها مورد توجه سفیران خدا، یعنی انبیاء و فرشتگان مقرب در گاه اوست. آنان که در روی زمین قرآن را بخوانند و بدان عمل کنند نیز جزو سفیران مقرب خداوند و هم ردیف و معادل و برابر فرشتگان گرامی و مقرب پروردگار الهی خواهند بود. زیرا با قرآن خواندن انسان، کره خاک سفلی به عرش و ملکوت اعلی بدل می گردد و آدمیان چونان فرشتگان مقام قرب ربوبی و مردمان مؤمن و قاریان قرآن سفیران نیکوکار و پیامبران غیر مرسل خدا خواهند بود؛ سفلی، علیا گشته، ارض عزا با ملکوت خضراء برابر و مساوی می گردد، انسان باید قرآن بخواند ولی بداند که چه می خواند، و بخواند و بدان عمل کند و آنگاه ببیند که چه فرشته نیکوکار و چه نبی غیر مرسل فداکاری خواهد شد و به عرش خدا عروج و به عالم بالا، فوق مقام فرشتگان خدا، صعود خواهد کرد. به عبارت دیگر، انسان با خواندن قرآن عرش اعلای خداوندی را زیر پای خود خواهد دید، و در خواهد یافت که فرشته است که روشنی و نور می خواند و غرق دریای نور و واقعیت می شود. مفسران قرآن نیز جزو سفیران مقرب خدا خواهند بود؛ این سفیران گرامی و نیکوکار موجب شده اند که نوشته مکرم و این کتاب آسمانی محترم، جای رفیع و مطهر خود را در جهان اسلام و صحنه پهناور گیتی بگشاید و میدان گاهی بس وسیع و



جولانگاهی بیکران بیابد. گرچه مفسران هنوز به اعماق معانی و بطون مختلف و محتوای آن، آنچه‌ان که باید و شاید، راه نبرده اند، همان تک روزنه گشوده شده از روشنایی با داستان گرامی این بزرگواران عالم انسان بوده که تا حدودی حجاب های نوری را از روی آیات آسمانی برداشته و مشام جان عاشقان قرآن را از عطر آسمانی آن آکنده ساخته اند. آنان حق بزرگی بر تمامی مسلمانان دارند؛ خدایشان از فضل خود پاداش در خور خداوندی خویش عطا فرماید.

پ - آفرینش انسان و جلب توجه او به بعضی نعمت ها و روش استدلال

پس از یادآوری دو موضوع اخلاقی یاد شده و توجه دادن انسان به ارزش قرآن، خداوند ماده اولیه آفرینش انسان را به او یادآوری کرده تا حقارت و ناچیز بودن مخلوقش را به او گوشزد کند و از آن خودخواهی و غروری بکاهد که گریبان گیر انسان شده و زاییده خیالات و اوهام بی اساس خود اوست. خدا انسان را از چه چیزی آفریده است؟ از اندک ماده ناچیز مربوط به زن و مرد به وجود آورده، و از ماده ای اولیه که چیز عفن و بدبویی بیش نبود، انسانی آفرید که عالم صغیر است، و نمونه ای از عالم کبیر و جهان بزرگ محسوب می شود. دست قدرت آفرینش، بدن انسان را چنان آفریده که اگر دانشمندان بشر بخواهند نمونه آن را بسازند، باید هیکلی از انسان به بزرگی یک شهر بنا کنند تا بتوانند تندیسی بی جان و ماکتی نمونه شبیه به بدن انسان ارائه دهند. خدا این انسان را آفرید آنگاه این موجود را در مسیر رشد و مراحل تکامل قرار داد، و آفرینش و خلقت او را تکمیل کرد؛ یعنی او را در سیل و راه تکوینی برای رسیدن به حد کمال رشد لازم جسمی قرار داد. و پس از رسیدن او به حد بلوغ و رشد و به کمک فهم و درک و عقل، راه خیر و خوبی را که پیامبران باطنی انسان هستند به الهام نمود و با پیامبران ظاهری و آسمانی، او را در سیل و راه تشریحی قرار داد و وظایف یک انسان و نیز عبادت را به او ابلاغ و در طول حیات غذا و سایر نعمت های خدادادی را برای بقای جسم او مقرر فرمود، که از آن جمله است باغ ها و بوستان ها و غلات و حبوبات خوردنی برای انسان و چراگاه هایی برای تغذیه حیوانات مورد نیاز او. خلاصه آنکه غذای انسان و حیوان، به کمک ریزش باران و عمل دست انسان و با لطف و محبت و راهنمایی خداوند منان چنان در زمین مرتب و منظم گشته که موجب بقای انسان گردیده است. خداوند در این باره چنین فرموده: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ». خدا در این آیه دستور می دهد که انسان به غذای خود بنگرد و ببیند که این خوردنی ها چگونه برای او فراهم شده است. آنگاه شرح می دهد که از آسمان باران را نازل فرموده و پس از آن زمین را شکافته تا حبوبات و دانه ها و هرچه رستنی و سبز شدنی است برویند و آنچه خوردنی است به وجود آید و انسان و حیوان از آن بهره برداری کنند. سپس نمونه هایی از آنچه برای خوردن انسان لازم است ذکر می کند. از آن جمله حبوبات و انگور و زیتون و نیز نخلستان و باغ ها و بوستان های میوه که تمامی آنها امور محسوس هستند. خدا انسان را مأمور می کند که به محسوسات و مشهودات توجه کند و از آنها برای رسیدن به نیروی فوق طبیعت و اثبات مبدأ و معاد استدلال کند. انسان باید نگاه کند تا بفهمد، و این کار ساده ای است و برای این کار لزومی ندارد که انسان فیلسوف باشد. هر کس دیده سر داشته باشد می تواند ببیند که باران از آسمان فرود می آید. زمین مرده را می شکافد و دانه ها و سبزی ها و درختان از دل خاک سر بر می آورند و باغ ها و بوستان ها و جنگل ها و گل های رنگارنگ و میوه های گوناگون از بوته ها و درختان به عمل می آید. همه این محسوسات و مشاهدات ذهن انسان را به سوی مبدأ و معاد

می کشانند، و هر گل و گیاه و هر رستنی با خود سؤالی همراه دارد که در ذهن بیننده آن نقش می بندد، و آن سؤال این است: «چه کسی اینها را آفریده است؟ دست توانای کدامین کس از عالم غیب آمده و این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود ترسیم کرده است؟» عطر و رنگ گل همان طور که جذابند، سؤال برانگیز نیز هستند زیرا حس می شوند و برای همه افراد قابل درکند. این پرسش از دریچه چشم و از مسیر حس شامه در مغز هر انسان متفکری به صورتی برجسته نقش می بندد که «چه کسی این همه زیبایی را آفریده است؟ این گل چگونه به وجود آمده است؟» تمامی این میوه های رنگارنگ و خوردنی های متنوع و مظاهر و هستی های سؤال انگیز، مغز و اندیشه بیننده را پر از سؤال می کنند و همه محسوسات و مشاهدات با خود پرسشی همراه دارد، و به راستی که در این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود - هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار». قاعدتاً انسان متفکر پس از مشاهده این هستی ها و تفکر درباره آنها، از سویدای دل و از اعماق قلب و با تمام وجود فریاد بر می آورد: «عمیت عین لا ترا. أفي الله شك» (۱) (کور باد چشمی که تو را نمی بیند، آیا درباره خدا هم جای شک وجود دارد؟) و «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» (۲) (بار خدایا تو این همه هستی را به باطل نیافریده ای، تو پاک و منزهی از اینکه کار عبثی به جا بیاوری).

در قرآن آیات آفاقی و انفسی فراوانی ذکر شده است، همچون «سَيُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ» (۳) که همه آنها استدلال برای مبدء و معاد از طریق امور محسوس و مشاهده است. مرحوم طالقانی در «پرتوی از قرآن» می نویسد: «هفتصد و پنجاه آیه درباره نظر و تفکر در گائثات به صورت امر و دعوت صریح آمده است».

ث - اشاره به قیامت و بعضی از حالات مردم در آن روز

برای این زندگی انسان پایانی است که گریزی از آن نیست و آن مرگ است اما نه به معنی نیست. فوت است ولی فنا نیست، مرگ است ولی توأم با بقا در عالم عقبی و عالم پس از مرگ، که آن دوران برزخ نیز پایان می پذیرد و روزی فرا می رسد که خدا انسان را بر می انگیزاند و زنده می کند تا پاداش اعمال خوب را به او عطا کند و کیفر اعمال بد را بر او تحمیل نماید، و آن روز قیامت است. خداوند در این سوره از قیامت به «صاخه» یعنی «فریاد شدید و صیحه کر کننده» یاد کرده است. با تمام نظم و ترتیبی که در آفرینش هستی ها وجود دارد، این زمین و آسمان دیگر و هستی های مسخر انسان، آن طور که ابتدا به نظر داریم و همیشگی می رسند نیستند، و زمانی فرا می رسد که این همه هستی متلاشی می گردد و نابود می شود. زندگی انسان بر روی این کره خاکی محدود است، و همچنانکه این کره خاکی به تدریج به وجود آمده و برای سکونت آماده گردیده و اکنون دوران شکوفایی خود را می گذرانند، به تدریج به سوی پایان و درهم فرو ریختگی نزدیک می شود. عوامل نابود و متلاشی کننده آن در سازمان هستی و وجودی خود زمین نهفته اند و با یک حرکت ناگهانی نظام موجود از بین می رود. پس از آن زمانی فرا می رسد که به فرمان خدا برای احیای مردگان در صور دمیده می شود و مردم در صحرای محشر گرد می آیند، با تمام ویژگی های جسمی و مادی که پیش از مرگ داشته اند اما

ص: ۱۹۶

۱- قَالَتْ زُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا ه ده از سوره ابراهیم. پیامبر آنها گفت: آیا شما درباره خدا شک

دارید؟ او آفریننده آسمان ها و زمین است.

۲- رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. آیه صد و نود و یک از سوره آل عمران.

۳- آیه پنجاه و سه از سوره فصلت.

این حیات پس از مرگ با حیات و زندگی نخستین انسان فرق زیادی دارد. در حیات اول و زندگی پیش از مرگ، کار هست و کوشش، پیشرفت هست و ترقی، فقر هست و ثروت، دوستی هست و دشمن، جنگ هست و صلح، قهر هست و آشتی، مهر هست و محبت، کینه هست و عداوت، انس هست و الفت، پدر و مادر هست و مهر و محبت پدری و مادری، برادر و خواهر هست و علاقه برادری و خواهری، همسر هست و محبت زناشویی. امثال این دلبستگی ها فراوان وجود دارد که باعث همبستگی های زیاد بین افراد می گردد. اما در آن روز قیامت و آن حیات پس از مرگ، هیچکدام از این امور و امثال آنها، آدمیان را به هم ارتباط نمی دهد و هیچ رشته ای سرنوشت افراد را به هم مربوط نمی سازد. تمامی آدمیان در صحرائی وسیع در روی زمین جمع آمده اند، لیک همه از هم گریزان؛ اما جایی برای گریز وجود ندارد. همه افراد، از همدیگر فرار می کنند، برادر از برادر، فرزند از پدر و مادر، همسر از همسر، مادر و پدر از فرزند، دوست از دوست؛ زیرا که همه مردم گرفتار اعمالی از خود هستند که در دنیا انجام داده اند و سر در گریبان خویش دارند. البته گروهی از مردم که در دنیا گفتار و کردار نیک داشته اند، خوش و خرم و شادان و خندان و مسرور و خوشحال هستند و فرشتگان خدا برای آنها مژده می آورند، و بشارت بهشت و قرب جوار رحمت حق بدیشان می دهند ولی گروهی دیگر گریان و نالان و سر در گریبان هستند و چهره هایی غم آلود و تیره و سیاه و کبود دارند؛ غبار غم و ماتم و زنگار بدی و بدبختی و الم تمام وجود آنان را پوشانده است. این گروه گرفتار در آن روز، همان منکران خدا و گناهکاران همین دنیا هستند.

معنی لغت ها: اسم ها، فعل ها و حرف های سوره عبس

عَبَسَ - «اخم کرد، گره بر پیشانی انداخت، ابروها را درهم کشید و تروش روی نمود». این کلمه از ریشه «عَبَسَ» گرفته شده و «عَبَّاس» به معنی «شیر» و «عبوس» به معنی «تروش رو، اخمو» نیز از همین ریشه گرفته شده اند. همه معانی یاد شده در این آیه مناسبند.

□

وَ تَوَلَّى - «و از او اعراض کرد، و به او پشت کرد، و او را ترک کرد، و از او فرار کرد». در ابتدای این کلمه حرف واو (حرف عطف) است که همان «و» ترجمه می شود (توضیح آنکه دیگر تا پایان سوره حرف واو را معنی نخواهیم کرد مگر آنکه واو عطف نباشد و معنای دیگری داشته باشد). کلمه «تَوَلَّى» در این آیه به اولین معنی از چهار معنی یاد شده مناسب است.

أَن - «که، اینکه». «ان» حرف است و برای تأکید معنی کلمه بعد از خود به کار می رود [«ان» حرف مصدری است که فعل بعد از خود را تأویل به مصدر - یعنی تبدیل به اسم - می کند]. در این آیه با توجه به فعل «جاء» که بعد از «ان» آمده است، مفهوم جمله چنین خواهد بود: «حتماً برای آمدن آن نابینا» [«جاء» به «آمدن» که اسم است تبدیل شده است].

جاءَهُ - «نزد او آمد، پیش او آمد، به حضور رسید». این کلمه شامل «جاء» و «ه» می باشد. «جاء» به معنی «آمد، و آورد» [این فعل هم لازم است و هم متعدی و نیز فعل «اجوف یائی مهموز الام» است] و در این آیه به معنی «آمد» است. «ه» به معنی «او» است، و توضیح آنکه تا پایان این سوره، این حرف «ه» را که ضمیر و به معنی «او» است توضیح نخواهیم داد و فقط معنی آن را خواهیم گفت.

الأعمى - «آن نابینا، آن روشندل». این کلمه شامل «ال» و «اعمی» است. «ال» یعنی «آن» (الف و لام عهد ذهنی) و «اعمی» یعنی

«نابینا، جاهل، نادان» که در این آیه به معنی «نابینا» و به اصطلاح متداول «روشندل» به کار رفته است [«اعمی» افعال وصفی است و افعال تفضیل نیست].

ص: ۱۹۷

وَمَا - «و چه چیز». این کلمه شامل واو و «ما» است. واو به معنی «در حالی که»، آمده است به معنی «مَعَ» یعنی «همراه، همزمان» و به معنی «چه بسا، چه بسیار» و نیز به معنی «سوگند می خورم». آمده است. گاهی واو در اول جمله می آید و به آن «واو استیناف» گفته می شود که در فارسی به همان «و» ترجمه می شود. در این آیه «و» حرف استیناف و به معنی «سر گرفتن مطلب» است. «ما» به معنی «چه، چه چیز» و در این آیه «اسم استفهام» است یعنی اسمی که برای پرسش از اشیاء به کار می رود، گاه هم برای پرسش از صفات عقلا استعمال می شود، و گاهی هم موصول و به معنی «التي» است. «ما» در پاره ای موارد به معنی «مفهوم و نامشخص» به کار می رود مثل [اعطنی کتاباً ما] که در این جمله کتابی خواسته است ولی آن را مشخص و معلوم نکرده است. زمانی «ما» حرف است و نه اسم، و به معنی «نه، نیست» می باشد، و گاهی به صورت حرف زاید و برای تأکید معنی کلمه ای می آید که بر سر آن آمده است.

يُدْرِيكَ - «به تو آگاهی می دهد، تو را آگاه می نماید، تو را دانا و مطلع می گرداند». این کلمه شامل «يُدْرِي» و «كَ» است. «يُدْرِي» او ریشه سه حرفی «دَرِي» (معتل الام يایی) به معنی «دانست، آگاه شد» است و به نوعی از دانستن و آگاهی اطلاق می شود که با توسل به اسباب و تمسک به وسیله و چاره و حيله ای، به دست می آید [«يُدْرِي» فعل مضارع از باب افعال است]. «كَ» به معنی «تو» است (حرف خطاب) جمله «ما يدریک» چنین معنی می دهد: «از چه راه و به چه وسیله ای تو آگاهی حاصل کردی؟». به چه راهی برای دست یافتن به آگاهی و علم متوسل شدی، و چگونه آگاهی مربوط و لازم را به دست آوردی؟»

لَعَلَّه - «امید است که او، انتظار و توقع است که او، امیدواری هست که او، شاید که او». این کلمه شامل «لَعَلَّ» و «ه» است. «لعل» به معنی «امید می رود، شاید» است [این کلمه از «حروف مشبه بالفعل» است]. «ه» به اعتبار مرجع ضمیر، یعنی «آن نابینا، آن روشندل».

يَزْكِي - «نفس خود را پاک می گرداند، روح خویش را تصفیه می کند، باطن خود را اصلاح می کند». ریشه سه حرفی این کلمه «زَكَّ وَ» است (معتل الام واوی) و به معنی «پاکیزگی، نما، برکت» است. وقتی گفته می شود «رجل زاک» منظور «مرد پاکیزه و نیکو صالح» می باشد. «يَزْكِي» از باب تفعیل است و چون ریشه سه حرفی آن لازم بوده، برای متعدی ساختنش آن را به باب تفعیل برده اند.

[و - «یا» این کلمه «حرف عطف» است و چند معنی دارد، از جمله «تردید و شک، ابهام، جواز و اباحه، مخیر بودن، تقم». در این موارد، جمله ای که «او» در آن به کار رفته حالت تردید و ابهام و اباحه و تخیر و تقسیم دارد. «او» گاهی به معنی «الی» و همچنین به معنی «الّا» است یعنی «حرف استثنا» می شود. به غیر از دو مورد اخیر «الی» و «الّا» ترجمه آن در موارد دیگر همان «یا» است.

يُدْرِكُ - «یاد آوری بشود، پند و اندرز داده بشود». وقتی در عربی گفته می شود «ذکر القوم» به معنی «و عظیم» (به آنان پند و اندرز داد) است.

فَتَنَّفَعَهُ - «پس به او فایده برساند، پس به او سود برساند». این عبارت شامل «ف»، «تنفع» و «ه» می باشد. با کاربرد «ف» [این کلمه حرف عطف برای ترتیب و تعقیب» است] ابتدا آنچه پیش از این حرف قرار دارد (در این آیه، پند و اندرز دادن) اتفاق



می افتد و متعاقب آن، آنچه پس از این حرف قرار دارد [در این آیه، سودمند شدن و بهره بردن] روی می دهد. «تنفع» از ریشه «نفع» به معنی «سود بردن» و ضد «ضرر» است. و به معنی «خیر، آنچه انسان به آن وسیله به مطلوب و خواسته خود

ص: ۱۹۸

می رسد» به کار می رود، پس «تففع» یعنی سود می برد و فایده می رساند. «ه» به اعتبار مرجع ضمیر به معنی «آن پند و اندرز، آن اندرز، آن اندرز، آن تذکر» است.

الذِّكْرَى - «آن یادآوری به زبان، آن یادآوری به قلب» هر دو نوع یادآوری مذکور را «ذکری» می گویند. در این آیه معنی اولی مناسب است. «ال» به معنی «آن» (الف و لام عهد ذکری) است.

أَمَا - «اما». این کلمه در فارسی به همان «اما» ترجمه می شود و از نظر ادبی گفته می شود از «ادات شرط» و نیز «ادات تفصیل» است. «اما، در جمله ای که معنی شرط دارد و به «اگر» ترجمه می شود، و آنجا که معنی تفصیل را دارد - یعنی برای شرح و بسط یک موضوع به کار می رود - به همان - «اما» ترجمه می شود. چون «اما» از ادات شرط و تفصیل است، جواب و جزای آن باید حتماً با حرف «ف» توأم باشد، آنچنانکه در آیه «أَمَا مَنِ اسْتِغْنَى فَأَنْتَ...» کلمه «فانت» که جواب است، با حرف «ف» آمده است.

مَنِ - «کسی که، هر کس، هر کسی که». این کلمه «اسم موصول» است و برای اشخاص و نیز برای اشیا به کار می رود. وقتی برای اشیا به کار رود به معنی «چیزی، چیزی که و هر چیزی که» است؛ در این آیه برای اشخاص به کار رفته و به معنی «کسی که» است.

اسْتِغْنَى - «ثروتمند شد، بی نیاز شد، [از نظر مالی] نیازمند نیست، توانگر شده است بی نیازی می جوید، خود را بی نیاز می پندارد، خود را توانگر نشان می دهد، ثروت خود را به رخ مردم می کشد».

فَأَنْتَ - «در نتیجه تو، پس تو، سپس تو». این کلمه شامل «ف» و «انت» است. «ف» حرف «جواب و خبر» و به معنی «در نتیجه، نتیجتاً» است و به «پس» و «سپس» نیز ترجمه می شود ولی معنی دقیق آن «در نتیجه» است. «انت» به معنی «تو» است [ضمیر منفصل مخاطب] است.

لَهُ - «برای او، به او، مخصوص او، مختص او». این کلمه شامل «ل» و «ه» است. «ل» حرف «ابتدا» است. و برای تأکید به کار می رود. (منظور تأکید معنی و مضمون است) و به آن «لام ابتدا» گفته می شود که همیشه مفتوح است. «ه» به اعتبار مرجع ضمیر یعنی «آن شخص توانگر».

تَصَيَّدَى - «خواستار او می شوی، او را می جویی، او را طلب می کنی، او را می خواهی، به او اهمیت می دهی، معترض او می شوی». در این آیه همه این معانی مناسبند [تصدی] مضارع مخاطب از باب تفاعل «متعرض چیزی شدن و به آن روی آوردن است و ریشه سه حرفی آن «صَ دَى» است و صدی یصدی صدی - که به معنی «عطش شدید» است.

وَأَمَّا عَلَيْكَ - «و لازم نمی دانی، و توجه نمی کنی، و تمسک نمی جویی». این جمله شامل واو، «ما» و «علیک» است. «ما» حرف «نفی» و به معنی «نیست و نه» می باشد [حرف «ما» به معنی «لا» نافی است] و «علیک» یعنی «تمسک جستن، لازم دانستن، لازم است تمسک بجویی، لازم بدان، مواظب باش، مراقبت کن» [«علیک» اسم فعل است].

إِلَّا - «که، اینکه». این کلمه مرکب است از «ان» (حرف مصدری) و «لا» (حرف زاید که برای تأکید معنی جمله به کار رفته است و در معنی دخالتی ندارد). آیه وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكِيَّ این

طور معنی می شود: «توجه نمی کنی که او خود را پاک نکرده و باطن خویش را طاهر نگردانیده است؛ نه، تو، توجه نمی کنی».

يَزْكِيَّ - «روح خود را اصلاح می کند، باطن و حقیقت خویش را پاک و نیکو می کند».

وَ أَمَّا مَنْ - «اما کسی که، اما آن کس که». این کلمه شامل واو، «اما» و «من» است «اما» از ادات تفصیل است که قبلاً شرح داده شده است و در اینجا به همان «اما» ترجمه می شود؛ و «من» یعنی «کسی که» [«اسم موصول» است و برای ذوی العقول به کار رفته است].

جَاءَكَ - «نزد تو آمد، پیش تو آمد، به سوی تو آمد». این کلمه شامل «جاء» و «ك» است. «جاء» یعنی «آمد، آورد» [فعل «جاء» هم لازم است و هم متعدی] و در این آیه در مفهوم لازم یعنی «آمد» به کار رفته است. «ك» به معنی «تو» است (حرف خطاب).

يَسْعَى - «عمل می کند، می آید، می دود». در این آیه معنی اول مناسب است.

وَ هُوَ -

«در حالی که او، در صورتی که او». این قسمت شامل واو، و «هو» است. واو در این آیه به معنی «در حالی که، در صورتی که» [«واو حالیه» است] و کلمه «هو» به معنی «او» و به اعتبار مرجع ضمیر، آن شخصی که نزد تو می آید است [یعنی کلمه «من» در آیه «وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى»].

يَخْشَى - «پرهیزگاری می کند، می ترسد، از بدی ها دوری می کند». ریشه کلمه «خشیت» به معنی «ترسیدن، پرهیز کردن» است [اصل فعل «خشی» معتل الام یایی است].

فَأَنْتَ - «در نتیجه تو، نتیجتاً تو» این کلمه شامل «ف» و «انت» است، «ف» حرف جواب و خبر است و به معنی «در نتیجه، نتیجتاً» است. «انت» به معنی «تو» است.

عَنْهُ - «از او». این کلمه شامل «عن» و «ه» می باشد. «عن» چند معنی دارد، از جمله «از، بدل، علت، دلیل، جانب، بعد جهت، سمت، ظرف، مجاورت (یعنی گذاشتن و گذراندن و دور کردن)» و به معنی «بعد و بر» که از آن به استعلا تعبیر می شود. در این آیه به معنی «مجاورت و دور کردن» به کار رفته است. «ه» به اعتبار مرجع ضمیر یعنی «آن کس» [یعنی کلمه «من» در جمله «مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى»].

تَلَّهَى - «تو غفلت می کنی، تو ترک می کنی، با اعراض از او خودت را راحت می کنی». «تَلَّهَى»، یعنی «خود را راحت نمودن (چه با استقبال از شیء و شخص محبوب و چه با اعراض از شیء و شخص غیر محبوب)» که در این آیه تمامی معانی آن مناسبند. اصل «تلهی»، «تلهی» بوده که از باب تفاعل و معنی آن «یکسره اعراض کرد و ناچیز شمرد» است که ریشه سه حرفی آن «لَ هَ يَ» (لها یلهو لهوا) است و «لهی» یعنی «بازی کرد، به او روی آورد و انس گرفت، از او روی گرداند، ناچیزش شمرد، از یادش برد».

كَلَّا - «نکن، انجام مده، دست نگهدار، باز ایست». این کلمه به معنی «بل» نیز هست و بیشتر به معنی «منع کردن از کار ناروا» به کار رفته است. کلمه «كَلَّا» به معنی «حقاً» هم هست و در این آیه به همین معنی است و در این صورت «كَلَّا» إِنَّهَا تَذَكِّرَةٌ

چنین معنی می شود: «حقیقتاً که این قرآن پند و اندرز است».

إِنَّهَا - «حتماً آن، یقیناً آن» و به اعتبار مرجع ضمیر. «بدون شک آن آیات قرآن». این کلمه شامل «ان» و «ها»ست. «ان» به معنی «حتماً و قطعاً» و امثال اینها است. «ها» به معنی «آن» است و چون اشاره به «آیات قرآن» است - که از کلمه «الزکری» فهمیده می شود - به معنی «ان آیات قرآن» نیز هست.

تَذَكِّرُهُ - «پند و اندرز، چیزی که به آن پند بگیرند، یادگار، و چیزی که بدان حاجت به یاد آید». همه این معانی در این آیه مناسبند.

ص: ۲۰۰

فَمَنْ - «پس هر کس، سپس هر کسی که». این کلمه شامل «ف» و «من» است. «ف» حرف عطف است برای «ترتیب و تعقیب» به کار می رود. «ف» متضمن معنی شرط است لذا فعل «شا» که بعد از «مَنْ» آمده، معنی مضارع می دهد، یعنی به «یشاء» که به معنی «می خواهد» است ترجمه می شود.

شاء - «می خواهد، اداره می کند، خواستار می باشد، بخواهد، اداره بکند». چون پس از کلمه «مَنْ» که دارای معنی شرط است قرار گرفته، معنی مضارع می دهد و الا معنی «شاء»، «خواست، اراده کرد» است.

ذَكَرَهُ - «بخواند آن را، آن را بخواند، [قرآن] را بخواند»، این کلمه شامل «ذکر» و «ه» می باشد، «ذکر» یعنی «بخواند، قرائت بکند، به یاد بیاورد» و فعل ماضی است که در جز شرط قرار گرفته است، یعنی در جمله ای به کار رفته که شرط در آن وجود دارد، لذا معنی مضارع می دهد و گرنه معنی آن «خواند، به یاد آورد، قرائت کرد» است؛ «ه» به اعتبار مرجع ضمیر، «آن قرآن» است.

فِي صُحُفٍ - «در صفحه های نوشته شده». این کلمه شامل «فی» و «صحف» است. «فی» به معنی «در» - که همان ظرفیت است - در اینجا مناسب است. «فی» به معنی «مصاحبه و همزبانی، علت و جهت، دلیل، مقایسه» و به معانی «علی»، «الی»، «من»، و «ب» نیز به کار می رود. «صحف» به معنی «صفحه های نوشته شده است». این کلمه جمع است و مفرد آن «صحیفه» یعنی «یک صفحه نوشته شده» است. به هر یک از دو طرف یک ورق کتاب «صحیفه» گفته می شود (یعنی «ورقه نوشته شده، کاغذ نوشته شده، لوح و صفحه نوشته شده»). عرب هر نوشته ای را «صحیفه» و همچنین «کتاب» می خواند.

مُكْرَمَةٌ - «بسیار عزیز، بسیار بزرگ، بسیار محترم، بسیار گرامی، بسیار با عظمت، بسیار پاکیزه و بسیار نیکو» [«مکرم» اسم مفعول از «کرم» (مشدد) و از باب تفعیل است]. «کرم» به معنی «بزرگ و منزهش داشت» است.

مَرْفُوعَةٍ - «بلند مرتبه، بلند آوازه، مشهور، شهرت یافته».

مُطَهَّرَةٍ - «پاکیزه، منزه، طیب، طاهر، پاک، بی آلایش، پاک شده و منزه از دروغ و مطالب مشکوک و باطل و گمراهی و تناقض و هر آنچه بر خلاف حقیقت است».

بِأَيْدِي - «در دست ها». این کلمه شامل «ب» و «ایدی» است. «ب» چند معنی دارد، از جمله «الصاق، امساک، نگاهداشتن». در این آیه به همین معانی به کار رفته است و معنی آیه چنین است: «دست های پاک و طیب و طاهر این قرآن را نگاه می دارند. و محافظت می کنند». «ایدی» به معنی «دست ها» است. این کلمه جمع است و مفرد آن «ید» به معنی «دست، قدرت، نعمت، احسان، بخشش، مقام» و جمع الجمع آن «ایادی» است.

در عربی بعضی از کلمات جمع را مجدداً جمع بسته به آن «جمع الجمع» می گویند (یعنی کلمه ای که قبلاً جمع بوده و برای دومین بار جمع بسته شده است). در فارسی نیز بعضی از جمع ها را مجدداً جمع بسته اند، مثل «منازل» که جمع است و با افزودن ها (که علامت جمع در فارسی است) آن را دوباره جمع بسته و «منازل ها» گفته اند. بزرگان ادب فارسی این کار را غلط به حساب آورده اند (در زمان قدیم و نیز در قرون اخیر بسیاری از جمع های مکسر زبان عربی را در فارسی دیگر بار و به

کممک «ها» و «ات» و «ان» جمع بسته اند که مهم ترین آنها عبارتند از اعمال ها، اخبارها، اعضاها، اسباب ها، حروف ها، جواهرها، جواهرات، حیوبات، فتوحات، نذورات، شئونات، ملوکان، اربابان. کاربرد شیوه

ص: ۲۰۱

جمع جمع در طی قرون گذشته کاهش محسوسی پیدا کرده است و امروزه جز در موارد مذکور و چند مورد دیگر توصیه نمی شود، مگر آن که ضرورت خاصی داشته باشد - ویراستار).

سَفَرَه - «نمایندگان خاص، سفیران». این کلمه جمع است و مفرد آن «سافر» و به معنی «نویسنده حکمت» و از ریشه «سَفَرَه» به معنی «روی خود را گشود، ابر پراکنده شد، افق باز شد، صبح روشن شد، و به سفر رفت» است. جمع «سافر»، «سَفَرَه» است [«سفره» جمع مکسر است]. «سفره» همان نمایندگان خاص خدا یعنی فرشتگان خدا و مؤمنین و مفسرینی هستند که با قرآن سر و کار دارند.

کِرَام - «صاحبان عزت، صاحبان عزت و شرف، صاحبان شرف، صاحب گذشت، صاحبان بخشش». این کلمه جمع مکسر است و مفرد آن «کریمه» به معنی «صاحب عزت، صاحب شرف، صاحب گذشت» است.

بَرَزَه - «فرمانبرداران صادق، علاقمند و صادق، فرمانبرداران از روی دوستی و صداقت و علاقه». این کلمه جمع مکسر است و مفرد آن «بار» [به تشدید «ر»] به معنی «نیکوکاری که لبریز از نیکی و ناشر خبر باشد».

قُتِلَ الْإِنْسَانُ - «مرده باد این انسان! مرگ بر این انسان! لعنت خدا بر این انسان!» این جمله در مقام نفرین گفته می شود. در این آیه دو معنی یاد شده مناسبند این عبارت شامل «قُتِلَ» به معنی «کشته شد، مرد» و «ال» به معنی «این» و «انسان» به معنی «بشر» است. مراد از این آیه توبیخ و سرزنش انسان ناسپاس است.

ماء - «چه چیزی؟ چه شیء و چه امری؟ چه چیز؟» این «ما» سؤال است، و مورد سؤال «چیز و شیء» است. به عبارت دیگر موضوع مورد سؤال اشیاء هستند [کلمه «ما» استفهام است و برای پرسش از اشیا به کار می رود].

اَكْفَرَهُ - «او را ملازم کفر کرده است او را همراه کفر و عصیان کرده است، او را از کفر و سرکشی جدا نکرده است، او را وادار کرده که کافر شود و عصیان کند و ایمان خویش را پنهان نماید». خلاصه آیه «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» چنین است: «لعنت خدا بر این انسان! چه چیزی موجب شده که او ایمان خود را مخفی نماید و به جای اطاعت از خدا کفر ورزد و عصیان کند؟»

مِنْ أَى شَىءٍ - «از چه چیزی، از چه شیء». این ترکیب شامل «من»، «اى» و «شىء» است. اما «من» چند معنی دارد، از جمله «ابتدا و آغاز زمانی، آغاز مکانی، تبعیض (یعنی بعضی و بعضی)، علت، سبب، جهت، بدل، عوض، به جای». کلمه «من» معناهای دیگری نیز دارد که از قرینه های موجود در کلام بر آن معانی است می یابیم. مثلاً در این آیه «من»، «ناشئه» می باشد، چون در این آیه از «منشأ» آفرینش انسان سخن می گوید. «اى» یعنی «چه؟» و سؤال را می رساند و از نظر ادبی به آن «حرف اى» استفهامی گفته می شود. البته «اى» به چند معنی دیگر نیز به کار می رود، از جمله «شرط» و به معنی «التی (موصول مؤنث) ولی در این آیه به معنی «پرسش» به کار رفته است. «شىء» به معنی «چیز» است و جمع آن «اشیا» یعنی «چیزها» است. «شىء» را چنین تعریف کرده اند: «چیزی که دانستن و خبر دادن از آن ممکن است».

خَلَقَهُ - «او را آفریده است، او را از نیستی به هستی آورده است. او را از عدم به وجود آورده است». این کلمه شامل «خلق» و «ه» است. «خلق» یعنی «آفرید، از نیستی به هستی آورده، ایجاد کرده است» و «ه» به اعتبار مرجع ضمیر به معنی «آن انسان»



است.

ص: ۲۰۲

مِنْ نُطْفَةٍ - «از اندک آب مرد و زن». این ترکیب شامل «من» و «نطفه» است. «من» در این آیه به معنی «بعضی، مقداری» است [«من تبعیضیه» است]. «نطفه» به معنی «دریا، آب صاف (چه مقدار آن کم باشد، چه زیاد)، آب مرد و آب زن» است. این کلمه مفرد است و حالات جمع آن «نطاف» و «نطف» می باشند. در این آیه منظور «مقدار اندکی از آب مرد و زن» است.

فَقَدَّرَهُ - «پس او را ساخت، سپس او را درست کرد، پس او را دارای قدرت و توانایی نمود، پس او را قادر و توانا نمود، چیزی را به اندازه و مقدار در نظر گرفت، انجام داد، روزی را به اندازه مخصوص تقسیم کرد، حکم را اجرا کرد». این عبارت شامل «ف»، «قَدَّرَ» و «ه» است. «ف» به معنی «پس، بعد از» [«ف» حرف عطف است و برای تعقیب و ترتیب به کار می رود] و در اینجا یعنی «ابتدا خداوند اصل و اساس هستی انسان را به وجود آورد پس از آن انسان را ساخت و توانا نمود». «قَدَّرَ» به معنی «درست کرد، ساخت، توانا نمود» و «ه» به اعتبار مرجع ضمیر، به معنی آن انسان است.

ثُمَّ السَّبِيلَ - «پس آن راه را، بعد از مدت زمانی آن راه را». این ترکیب شامل «ثم»، «ال» و «سبیل» است. «ثم» حرف عطف است و برای ترتیب و تراخی به کار می رود «ثم» در این جمله نشان دهنده آن است که ابتدا آنچه پیش از این حرف است اتفاق می افتد و آنچه پس از «ثم» است با تأخیر انجام می گیرد (یعنی بلافاصله صورت نمی گیرد) لذا این آیه چنین معنی می شود: «مدتی پس از درست کردن انسان، خداوند او را هدایت کرد» [«ثم» ممکن است اشاره ای باشد به فاصله زمانی بین لحظه بسته شدن نطفه در رحم تا زمانی که از آن نطفه و در همان رحم، موجودی به شکل انسان به وجود می آید که از این زمان اطلاق کلمه «انسان» بر او جایز است و احتیاج به آن دارد که به لطف خدا ارائه طریق شود]. از زمانی که انسان به دنیا می آید خداوند ابتدا نحوه زندگی مادی را به کمک غرایز به او می آموزد و در سنین بالاتر پیمودن راه تکامل معنوی و دینی را هم برای او آسان می گرداند «ال» به معنی «آن» (الف و لام عهد ذهنی) «سبیل» به معنی «راه، طریق، راه واضح و روشن، آن قسمت از راه که واضح و روشن است» است و «سبیل الله» یعنی «تمامی راه های خیر و خوبی که خدا مقرر داشته است». مراد از «سبیل» در این آیه، «تمامی راه های خیر و خوبی اعم از مادی و معنوی» است که خدا به کمک غرایز و خرد باطنی و پیامبران ظاهری به انسان ارائه کرده است.

يَسَّرَهُ - «برای او آسان کرد، او را موفق کرد، آن راه خیر را برای او آسان نمود». این عبارت شامل «يسر» و «ه» است. «يسر» یعنی «آسان کرد، موفق گرداند؛ کلمه «يسر» و معنی «آسان کرد» در هر دو امر خیر و شر به کار می رود. و مفهوم این لغت اشاره به این دارد که «خدا را» خیر و شر را به انسان ارائه کرده است؛ «ه» به اعتبار مرجع ضمیر، یعنی «آن راه».

ثُمَّ أَمَاتَهُ - «پس از مدتی او را چنان قرار داد که بمیرد، پس او را برای مردن آفرید و نه برای ماندن». این عبارت شامل «ثم»، «امات» و «ه» است. «ثم» به معنی «پس از مدتی، بعد از اندک زمانی» و «امات» به معنی «آن گونه که بمیرد» و «ه» به اعتبار مرجع ضمیر، به معنی «آن انسان» است.

فَأَقْبَرَهُ - «برای او قبری قرار داد که در آن دفن گردد». «أَقْبَرُ» یعنی «مقرر کرد که در قبر دفن گردد» و «ه» یعنی «آن» و به اعتبار مرجع ضمیر، «آن انسان».

ثُمَّ إِذَا شَاءَ - «پس هر گاه در آینده بخواهد، پس زمانی که بعدها اراده کند، و بعد از مدت زمانی اگر در آینده بخواهد». این

ترکیب شامل «ثم»، «اذا» و «شاء» می باشد. اما «ثم» به معنی «پس از مدتی» ( «اذا» به معنی «هرگاه در آینده» است) [«اذا» ظرف زمان آینده و متضمن معنی شرط است]. و چون

ص: ۲۰۳

«اذا» دارای مفهوم شرط است، مضمون جمله ای که بعد از «اذا» باید اتفاق بیفتد، مشروط خواهد بود، و در این آیه یعنی «به خواست و اراده خدا بستگی دارد و مطلق نیست». «شاء» به معنی «می خواهد» است. «شاء» فعل ماضی و به معنی «خواست» است ولی چون بعد از شرط آمد معنی مضارع می دهد.

أَنْشَرَهُ - «او را زنده می کند، آن انسان را زنده می کند». این جمله شامل «أَنْشَر» و «ه» است. «انشر» یعنی «مرده را زنده می کند، خبر را منتشر کرد، درخت برگ بر آورد».

كَلَّا - «حتماً، یقیناً، قطعاً». این کلمه به معانی «نه و نباید» و «بل» و «نعم» (آری) نیز هست و در این آیه حتماً و بدون شک و یقیناً معنی می دهد.

لَمَّا يَقْضِ - «انجام نداده است، ادا نکرده است، اجرا نکرده است، عمل نکرده است». این جمله شامل «لَمَّا» و «يقض» است. «لما» به معنی «نه، نیست» می باشد و هنگامی که بر سر فعل مضارع اضافه می شود اولاً معنی آن را ماضی می کند، و ثانیاً معنی همان ماضی را منفی می کند. لذا مفهوم کلمه «يقض» که مضارع [و به معنی «بجا می آورد» است] در اینجا «بجا نیاورده است» خواهد بود [«لما» حرف جزم و نفی است و فعل مضارع را به ماضی منتقل و معنی آن را منفی می نماید] یعنی فعل در این صورت معنی ماضی نقلی می دهد. «يقض» به معنی «بجا می آورد، انجام می دهد، عمل می کند، کاری را درست و به اندازه انجام می دهد، نیازش را برمی آورد، پیمان را انجام می دهد، درباره دعوا حکم می دهد» است و [فعل «يقض» در اصل «يقضی» بوده که حرف «ی» از آن به واسطه همان عامل جزم - که «لما» باشد - حذف شده است]. ما أَمَرَهُ - «آنچه خدا به او فرمان داده، آن کارهایی که خدا از او خواسته، آنچه خدا فرمان انجام آن را داده است». این عبارت شامل «ماء» و «أَمَرَ» و «ه» می باشد. کلمه «ما» به معنی «آنچه، آن چیزی که، چیزهایی که» است [«ما» اسم موصول است]. «أَمَرَ» به معنی «فرمان داد، [خدا] فرمان داد، انجام دادن کاری را خواست» و «ه» به اعتبار مرجع ضمیر، به معنی «آن کار» است.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ - «پس باید این بشر تفکر کند، سپس باید این انسان تأمل نماید، پس باید این بشر تدبر کند، پس باید این انسان بنگرد». این جمله شامل «ف» و «ل» و «ينظر» و «ال» و «انسان» است. «ل» [«لام امر غایب» است] به معنی «باید، اما» و «ينظر» به معنی «ببیند، ببیند، هم با چشم سر نگاه کند و هم با دیده خرد تفکر و تدبر کند، اندازه می گیرد، و مقایسه می کند، مهلت می دهد، بین مردم داوری می کند، به سخن کسی گوش می دهد» است. «ال» به معنی «این» و «انسان» به معنی «بشر» است. «انسان» و «بشر» دو لغت مترادفند و هر یک به معنی دیگری است.

إِلَىٰ طَعَامِهِ - «به خوراکی های خود، به خوردنی های خود». این ترکیب شامل «الی»، «طعام» و «ه» می باشد، «الی» در این آیه به معنی «خاص و مخصوص» است. «الی» چند معنی دارد، از جمله «انتهای زمانی» و «انتهای مکانی» و به معانی «عند» و «ل» و «خاص و مخصوص» نیز هست. «طعام» به معنی «خوردنی و آنچه خورده می شود» است این کلمه مفرد است و جمع آن «أَطْعَمَهُ» است؛ و به گندم هم «طعام» گفته می شود. «ه» به معنی «او» است. در این آیه چنین معنی می دهد: «پس انسان باید به غذای مخصوص خود بنگرد و درباره غذای خود با چشم خرد تدبر کند».

إِنَّا - «حتماً ما، یقیناً ما - به طور قطع و یقین ما». این کلمه شامل «ان» و «نا» می باشد، اما «ان» به معنی «حتماً» و «نا» به معنی «ما»

ست [حرف «ان» از «ان» در حرف «ن» از «نا» ادغام شده و به شکل «انا» در آمده است].

ص: ۲۰۴

صَبَبًا - «به پایین فرو ریختیم» این فعل [«متکلم مع الغیر» است] از ریشه «صبا» به معنی «ریختن از بالا به طرف پایین» است و «صب» یعنی «آب را پایین ریخت».

الماء - «آن آب را، آن آب باران را». این کلمه شامل «ال» و «ما» است. «ال» به معنی «آن» و اشاره به آبی است که از آسمان به صورت باران فرو فرستاده می شود، و «ماء» یعنی «آب».

صَبًا - «یک نوع ریختن مخصوص، به شکل باران و برف» (که نوعی فرو فرستادن آب از آسمان است).

ثُمَّ - «آنگاه، پس از مدتی، بعد از گذشت مدت زمانی».

شَقَقْنَا - «ما شکافتیم». ریشه کلمه «شق» و به معنی «شکافتن و ترک انداختن بدون آنکه کشتی ترک خورده متلاشی و پراکنده گردد» است. منظور آیه نیز همین نوع شکافتن است.

الأرض - «این زمین را». این کلمه شامل «ال» و «ارض» است. «ال» یعنی «این» [«الف و لام عهد ذهنی» است] و اشاره به زمین است که خداوند آن را شکافته و نباتات را از آن بیرون آورده و آن را سبز و خرم کرده است «ارض» به معنی «زمین، کره خاکی» است.

شَقًا - «یک نوع شکافتن مخصوص». منظور میزان شکافتن و مقدار باز شدن و جای بیرون آمدن و سبز شدن دانه های رویدنی است.

فَأَنْبَتْنَا - «پس بیرون آوردیم، سپس نباتات را از زمین بیرون آوردیم، پس نباتات را سبز نمودیم». این جمله شامل «ف» و «انبتنا» است. «ف» حرف عطف برای ترتیب و تعقیب است، یعنی ابتدا آنچه پیش از این حرف است (شکافتن زمین) اتفاق می افتد و بعد آنچه پس از این حرف است (سر بیرون آوردن نباتات از زمین) روی می دهد. «انبتنا» یعنی «ما گیاهان را سبز نمودیم، ما نباتات را از زمین رویانیدیم، ما سبزی ها را از زمین در آوردیم».

فیها - «در آن زمین، از آن زمین». این قسمت شامل «فی» و «ها» است. «فی» چند معنی دارد، از جمله «ظرفیت» و همین معنی در این آیه مناسب است زیرا زمین، ظرف و محل رویدن سبزی هاست. «ها» به معنی «آن» و به اعتبار مرجع ضمیر، «آن زمین» است.

حَبًّا - «دانه را». حب به معنی «دانه، بذر» و جمع آن «حبوب» است. به یک عدد دانه «حبه» گفته می شود و مراد از «حب» در این آیه «جنس حب» است، که شامل جو و گندم و سایر غلات و همچنین همه گیاهانی می شود که از دانه می رویند.

وَ عِنْبًا - «و انگور را». «عنب» به معنی انگور و جمع آن «عناب» است. این ترکیب شامل واو (حرف عطفی است که برای جمع مطلق ما قبل و ما بعد خود به کار می رود و تقدم و تأخر در ماقبل و مابعد آن نیست) و «عنب» به معنی «میوه و درخت مو» می باشد. در این آیه به [علاوه سبب و مسبب] میوه را به جای درخت به کار برده است. به درخت انگور «کرم» گفته می شود و آورده اند که عرب به درخت انگور هم «عنب» می گوید که در این صورت کلمه «عنب» به معنی خود به کار رفته است.

وَقَصَبًا - «و درخت های بلند و پرشاخ و انبوه، هر گیاهی که بچینند و تازه به مصرف برسانند» (مثل سبزی های خوردنی)، کلیه گیاهانی که به مصرف خوردن می رسند، میوه های بوته ای (مانند خیار و کدو و بادنجان)، علف هایی که برای حیوان کشت و چیده می شود (مانند یونجه)، درخت هایی که شاخه هایشان بلند و آویخته باشد، درخت هایی که از شاخه هایشان برای ساختن کمان و مانند آن

ص: ۲۰۵

استفاده می شود». «قَصَبٌ» یعنی «چیزی را برید و یا چید». در این آیه تمامی معانی یاد شده مراد و منظورند.

وَزَيْتُونًا - «و زیتون را». زیتون درختی است که مدت زیادی عمر می کند، میوه آن را نیز زیتون می گویند و از آن روغن می گیرند که در عربی به آن «دهن الزيت» و در فارسی بدان «روغن زیتون» گفته می شود. این ترکیب شامل «و» و «زیتون» است.

وَنَخْلًا - «درختان خرما». به یک درخت خرما «نُخَيْلَه» گفته می شود. این قسمت شامل «و» و «نخل» است.

وَ حَدَائِقَ - «و باغ ها». این ترکیب شامل «و» و «حدایق» است که به معنی «باغ ها» است. این کلمه جمع مکسر و مفرد آن «حدیقه» به معنی «یک باغ» است. «حدیقه» به باغی گفته می شود که دور آن دیوار باشد، ولی اگر باغ فقط از درختان نخل باشد، حتی اگر دیوار هم نداشته باشد «حدیقه» نام دارد. «حدایق» به معنی «مرغزارهای پر درخت» هم هست و در این آیه همین معنی مورد نظر است که می توان از آن به «جنگل» نیز تعبیر کرد. کلمه «غلباً» در توصیف «حداق» آورده شده و شاید قرینه ای بر این باشد که منظور از «حدایق غلب»، همان «جنگل های طبیعی» است.

عُلبًا - «بزرگ، انبوه، پردرخت، درختان درهم پیچیده و انبوه». این کلمه جمع است و مفرد آن «اغلب» و مؤنث آن «غلباء» می باشد که به معنی «مرغزار پر درخت» است.

وَفَاكِهَةً - «و میوه». «فاکهه» مؤنث «فاکه» است. هر میوه ای را «فاکهه» و «فاکه» و همچنین هر نعمتی را که انسان می خورد «فاکهه» می گویند. کلمه «فاکهه» مفرد است و جمع آن «فواکه» به معنی «میوه ها» است.

وَأَبًا - «و گیاه تر و خشک، چراگاه و هر آنچه از زمین بروید (که به آن سبزه می گویند)». «اب» یعنی هر آنچه حیوانات آن را بخورند». گفته اند که «اب» برای حیوانات مانند «فواکه» برای انسان است، یعنی همانطور که هر آنچه برای انسان خوردنی باشد بر آن «فاکهه» اطلاق می شود، به همین گونه هر آنچه برای حیوانات خوردنی است «اب» نام دارد. در این آیه کلمه «اب» به معنی «هر آنچه از زمین سبز شود و برای حیوانات خوردنی باشد» به کار رفته است که این نکته از قرینه آیه بعد (مَتَاعًا لَّكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ) و

فهمیده می شود.

مَتَاعًا - «کالا، سود، منفعت، سامان، هر آنچه که حاجات را مفید افتد». برخورداری از آنچه مورد بهره برداری انسان قرار می گیرد، چه زیاد و چه کم (با کنار گذاشتن طلا و نقره) «متاع» نامیده می شود [کلمه «متاع» اسم مصدر «تمتع» است]. همه این معانی در این آیه مناسبند.

لَكُمْ - «برای شما». این قسمت شامل «ل» و «کم» است. «ل» چند معنی دارد که در آیه پنجم به آنها اشاره شده است و در این آیه به معنی «مناسب، مخصوص، تخصص، برای» می باشد. «کم» به معنی «شما» است [«ضمیر جمع مذکر متصل» است].

وَلِأَنْعَامِكُمْ - «برای چهارپایان، مخصوص چهارپایان». این ترکیب شامل واو، «انعام» و «کم» است. «انعام» جمع است. و مفرد آن «نعم» است، که به معنی «شتر و گاو و گوسفند» و همچنین «حیواناتی که می چرند» است. «کم» به معنی «شما» است.



فَإِذَا جَاءَتْ - «پس هرگاه که بیاید، پس آنگاه که فرا رسد». این قسمت شامل «ف» و «اذا» و «جاءت» است. «ف» یعنی پس و «اذا» یعنی «هرگاه در آینده» [ظرف زمان آینده متضمن معنی شرط است] و چون اذا دارای مفهوم شرط است، فعل «جاءت» که ماضی و به معنی «آمد» است، باید

ص: ۲۰۶

«می آید» معنی شود. یعنی فعل ماضی به سبب شرطی که در مفهوم کلمه «اذا» وجود دارد، معنی مضارع می دهد.

الصَّاحَّةُ - «آن فریاد شدید، آن قیامت». این کلمه شامل «ال» و «صَّیَاخَه» است. «ال» به معنی «آن» و «صاخه» به معنی «فریاد، صیحه بسیار شدید و زیاد، چنان فریاد شدید که گوش ها را کر کند، پیشامد هول انگیز، مصیبت و داهیه» و به معنی «قیامت» است که مناسب این آیه است.

يَوْمَ يَفِرُّ - «روزی که فرار می کند، روزی که می گریزد، روزی که به سرعت فرار می کند، روزی که با عجله دور می شود، روزی که با شتاب بسیار می گریزد». این قسمت شامل «یوم» و «یفر» است. «یوم» به معنی «روز، زمان، هنگام» است. در این آیه منظور روز معمولی نیست که مطلق «زمان و هنگام» اراده شده است. «یفر» یعنی «با شتاب می گریزد» و ریشه آن «فرار» است که به معنی «گریز و شتاب» است.

المرءُ - «انسان باشد». این کلمه مفرد است و از جنس خود جمع ندارد و جمع آن «رجال» از غیر جنس خودش است. «المرء» به معنی «انسان اعم از زن و مرد بچه و بزرگ است» است.

مِنْ أَخِيهِ - «از برادرش، از برادر خود». این ترکیب شامل «من»، «اخ» و «ه» است. «من» چند معنی دارد و در آیه هفدهم شرح آن گذشت در اینجا «مِن» یعنی «ابتدای مکانی» است، یعنی «از آن محلی که برادرش ایستاده از آن مکانی که به برادرش نزدیک است فرار می کند». «اخ» یعنی «برادر (اعم از تنی و ناتنی)» و به معنی «دوست» نیز هست. این کلمه مفرد است و تشبیه آن «اخوان» یعنی «دو برادر» و جمع آن «اخوه» (برادران) و جمع دیگرش «اخوان» است [«اخ» از «اسماسته» است که اعرابش به حروف است و چون در این آیه مجرور شده است حرف «ی» به آن اضافه شده است]. «ه» یعنی «او» و به اعتبار مرجع ضمیر، به معنی «خودش» است.

وَأُمِّهِ - «و از مادرش، از مادر خودش». این ترکیب شامل واو، «ام» و «ه» است. «ام» به معنی «مادر» است همچنین عرب اصل هر چیزی را «ام» می گوید. این کلمه مفرد است و جمع آن «امهات» به معنی «مادران» است. «ه» به اعتبار مرجع ضمیر یعنی «خود، خویش، خویشتن».

وَأَبِيهِ - «و از پدر خود، و از پدر خویش». این قسمت شامل واو، «اب»، «ه» و «ه» است. «اب» به معنی «پدر» [«اب» از «اسماسته» است و اعرابش به حروف است؛ کلمه «اب» در این آیه مجرور شده و حرف «ی» به آن اضافه شده است. چون اعراب اسماسته به حروف آنهاست] و اصل آن «ابو» بوده است. این مفرد است و تشبیه آن «ابوان» و جمع آن «آباء» یعنی «پدران» است. «ه» به اعتبار مرجع ضمیر، یعنی «پدر خود».

وَصَاحِبَتِهِ - «و از زوجه خود و از همسر خویش، و از همسر خود». این ترکیب شامل واو، «صاحبه» و «ه» می باشد. «صاحبه» مؤنث «صاحب» به معنی «همسر» و همچنین به معنی «همراه، معاشر، مالک» است. تمامی این معانی در این آیه مناسبند.

وَبَنِيهِ - «و از فرزند خود، و از فرزندش، و از فرزند خویش». این ترکیب شامل واو، «بن» و «ه» می باشد. «بن» در اصل «ابن» بوده که به دلیل کثرت استعمال، «الف» آن را حذف کرده اند، این کلمه مفرد است و جمع آن «بنون» و جمع دیگر آن «ابناء»

است، [ کلمه «ابن» از «اسما سته» است که اعرابشان به حروف «و» و «ی» و «الف» است؛ حرف «ی» در این آیه حکایت از حالت خاص اعراب کلمه «ابن» دارد].

ص: ۲۰۷

لِكَأَلٍ امْرِئٍ - «برای هر انسانی، برای هر بشری». این ترکیب شامل «ل»، «كَلٌّ» و «امرء» است. «ل» به معنی «برای، مخصوص، مختص، استحقاق، تبلیغ (ابلاغ کردن یک امر)، قسم است و به معانی «علی» و «الی» و «فی» و «عند» و «بعد» نیز استعمال شده است، و گاه زاید است و برای تأکید می آید. «ل» در این آیه به معنی «مخصوص، مختص» است [لام مکسور بر سر اسم ظاهر، حرف جر محسوب می گردد و «ل» در این آیه حرف جر است]. «کل» به معنی «تمام، تمامی، همه افراد، همه اجزا یک چیز» است [«کل» اسم است و برای استغراق افراد و اجزا به کار می رود]. در این آیه، کلمه «کل» به معنی «همه افراد» به کار رفته است [استغراق افراد و نه اجزا]. «امرء» به معنی «انسان» و همزه آن، همزه وصل است که تلفظ نمی شود. [همزه آخر این کلمه تابع اعراب آن است: اگر این کلمه فاعل واقع شود «امرؤ» و اگر مفعول باشد «امرأ» و اگر مجرور باشد «امرئ» خوانده می شود؛ در این آیه کلمه «کل» به «امرء» اضافه شده است. و چون آن کلمه مجرور است لذا «امرئ» شده است؛ حرف «ی»، «کرسی همزه» است، همانطوری که در حالت فاعلی (امرؤ) و در حال بعضی (امرأ) الف کرسی همزه است؛ در این آیه کلمه «امرء» با حذف همزه اول به کار رفته است].

مِنْهُمْ - «از آنان، از ایشان». این کلمه شامل «مِن» و «هم» است. «مِن» یعنی «از» (آغاز زمانی) و در آیه هفدهم شرح داده شده است. «هم» به معنی «آنان، ایشان» و به اعتبار مرجع ضمیر، «آن افراد انسان».

يَوْمَئِذٍ - «روزی که بیاید، در روزی که بیاید، در روز قیامت». این کلمه شامل «یوم» و «اذ» است. «یوم» یعنی «روز، هنگام، زمان» در این آیه منظور «روز قیامت» است و نه روزهای معمولی. «اذ» در اصل، «اذا» بوده است که تنوین آن جانشین یک جمله محذوف است، و اصل جمله در این مورد «یوم اذ جاء الصاخه» بوده که جمله «جاء الصافه» حذف و عوض آن یک تنوین به «اذ» اضافه شده است و چنین معنی می شود: روزی که قیامت به پا شود، روزی که قیامت فرا رسد» [چون جمله «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ» جواب و جزای شرط «اذا جاءت الصاخه» است؛ «اذ» - که ظرف زمان ماضی است - معنی مضارع می دهد زیرا مشروط گشته است].

شَأْنٌ - «امر، حال و طبع، طلب، خلق، مقام، کار بزرگ و جالب». در این آیه چهار معنی اول مناسب می باشند یعنی هر یک از افراد بشر در آن روز، حال و طبع و طلب و درخواست امری دارند که مخصوص خود آنها است.

يُغْنِيهِ - «او را کافی است، او را دور می کند، او را باز می دارد». این کلمه شامل «یغنی» و «ه» می باشد. «یغنی» از ریشه «اغناء» (باب افعال) به معنی «بی نیاز می گردد، دور می گردد، باز می دارد» است که همه این معانی در این آیه مناسبند.

وُجُوهٌُ - «صورت هایی». این کلمه جمع است و مفرد آن «وجه» است، که چند معنی دارد. «قصد، نیت، جهت، صورت». «وجه» در این آیه به معنی «صورت» است.

يَوْمَئِذٍ - «در روزی که بیاید، در روز قیامت». در آیه بیست و ششم توضیح بیشتر داده شد.

مُسْتَفِرَّةٌ - «نورانی، منور، زیبا، قشنگ، درخشنده» [اسم فاعل از باب افعال است]. فعل ماضی «اسفر» به معنی «صبح روشن شد» است.

ضاحِکَه - «خندان». «ضاحکه»، مؤنث «ضاحک» است «ضحک» عبارت از «انبساط صورت، در حدی که دندان ها آشکار گردد» است و انبساط کمتر از آن را «تبسم» می گویند.

ص: ۲۰۸

مُسْتَبْشِرَةٌ - «شاد، مسرور، خوشحال، دریابنده خوشی های پی در پی و آینده» [اسم فاعل از باب استفعال است].

و وُجُوهٌ - «و صورت هایی». این قسمت شامل واو (حرف عطف) و «وجه» به معنی «صورت هایی» است.

يَوْمَئِذٍ - «در روزی که، در روز قیامت».

عَلَيْهَا - «بر آنها، بر آن صورت ها». معنی دوم به اعتبار مرجع ضمیر درست است. این کلمه شامل «علی» و «ها» ست. «علی» دارای چند معنی است از جمله «استعلاء، مصاحبت، و همراه بودن» به معانی «عن (گذشتن و صرف نظر کردن)» و «علت» و «فی» و «ب» و «فوق» نیز می آید، که در اخیر «علی» حرف نیست، که اسم محسوب می شود. در این آیه «علی» به معنی «استعلاء» است یعنی «بر صورت های آنان گرد مذلت و خواری و بدبختی نشسته است». «ها» یعنی «آن» و به اعتبار مرجع ضمیر، آن صورت ها.

عَبْرٌ - «غبار، گرد و خاک پراکنده که از آسمان بر سر و روی بنشیند». کلمه «غبار» عربی است و در فارسی نیز به همان معنی به کار می رود.

تَرَهَّقُهَا - «آن را فرا می گیرد، آن را می پوشاند، آن صورت ها را فرا می گیرد». این عبارت شامل «ترهق» و «ها» ست. «ترهق» یعنی «فرا می گیرد، می پوشاند، زشت می کند، به او متصل می گردد، گرد او می نشیند».

قَتْرَةٌ - «سیاهی، ظلمت، تاریکی، کدری، دود غلیظ، غبار از زمین برخاسته، استخوان سوخته».

أُولَئِكَ - «اینها، اینان» این کلمه «اسم اشاره برای مشارالیه جمع و نزدیک» است و برای مشارالیه مذکر و مؤنث به یک صورت به کار می رود و ریشه اصلی آن «اولاء» است. حرف «ك» برای خطاب به اولاء اضافه شده است. کلمات «اولی» و «اولاء» نیز به معنی «اولئک» به کار می روند و مورد استعمال این دو کلمه نیز همان است که برای «اولئک» گویند.

هُم - «آنان، ایشان، خودشان».

الْكَافِرَةُ - «مردم، بی ایمان، مردمان کافر». این قسمت شامل «ال» و «كَفَرَةٌ» است. «ال» در این آیه حرف تعریف است [و برای معرفه نمودن کلمه «کفره» به کار رفته و اشاره ای است به مشخصات یاد شده برای این گونه مردمان، در آیات قبلی] و معنی مستقل ندارد. کلمه «کفره» جمع مکسر است و مفرد آن «کافر» به معنی «فرد بی ایمان» است و در این آیه به همین معنی به کار رفته است، ولی این کلمه بیشتر برای «کفران کنندگان نعمت های خدا» استعمال می شود و کلمه «کفار» - که جمع دیگر «کافر» است - بیشتر درباره «افراد بی ایمان به خدا» به کار می رود.

الْفَجْرَةُ - «گناهکاران، آن نوع گناهکارانی که تسلیم گناه شده اند». این کلمه به معنی «زناکاران» نیز هست و شامل «ال» و «فجره» است. «ال» یعنی «آن» و حرف تعریف است. کلمه «فجره» جمع مکسر است و مفرد آن «فاجر» به معنی «گناهکار، زناکار، گناه پیشه، بی بند و بار، پرده در، دروغگو، تباه» می باشد.







سید

کاظم ارفع

ترجمه آیات ۱ تا ۱۰

عبوس شد و روی برگرداند. (۱) چون آن مرد نابینا به سراغش آمد. (۲) تو چه می دانی، شاید او پاکیزه شود. (۳) یا این که به یاد خدا آید و ذکر حق او را سود بخشد. (۴) اما آن کسی که احساس بی نیازی می کند، (۵) تو به او روی می آوری. (۶) در حالی که اگر پاک نشود، گناهی بر تو نیست. (۷) و اما آن کسی که با کوشش به سراغ تو می آید. (۸) و او از خدا می ترسد. (۹) تو از او غافل می شوی. (۱۰)

تفسیر:

شخصی نابینا به نام ابن ام مکتوم در جمع رسول الله (ص) و اصحاب وارد شد. بعضی از مفسرین به غلط نوشته اند که پیغمبر عبوس شد و در هم کشید و پشت کرد و رو برگردانید، در حالی آیات شریفه قرآن این دیدگاه را دقیقاً رد می کند. چرا که خداوند به آن بزرگوار خطاب می کند «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم - ۴) به تحقیق که تو دارای اخلاق بزرگی هستی «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران - ۱۵۹). رحمت خدا باعث شده که با مردم مهربان شوی. در حالی که اگر تند و سخت دل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند.

از مطلب فوق گذشته، مگر ابن مکتوم نابینا نبوده چهره برای او عبوس کردن و روی برگرداندن چه تأثیری از ناحیه پیامبر بر ابن مکتوم می گذاشت و قطعاً پیامبر با خُلق نیکویش که زبانزد خاص بود، از این اتهام منزه است.

اصل داستان مربوط است به یکی از اعیان و اشراف بنی امیه، که وقتی ابن مکتوم وارد شد، پهلوی او نشست به او برخورد که یک نابینا در کنار او نشست. خود را جمع کرد و در هم کشید و روی برگردانید! (۲)

پیام آیات این است که هیچ بنده از بندگان خدا را دست کم نگیرید. چه بسا همان که به نظر ما حقیر می آید نزد خداوند دارای آبرو و عزت است، «کوزه چوبی دسته بدیدی به دو دست بردار» اگر کوزه دسته داشته باشد با یک دست آن را بر می داریم ولی وقتی دسته هایش شکسته باشد اجباراً با دو دست بر می داریم در نتیجه این دست و پا شکسته ها و محرومان جسمانی و مالی را باید بیشتر احترام کنیم چه بسا از جهت مقام و رتبه بندی از ما بالاتر باشند و ما بی خبریم!!

چه بد صفتی است جوشیدن و همسو شدن، فقط با کسانی که ثروت و شهرت و مقام و منصبی دارند و از فقرا و تهیدستان بریدن و آنان را حقیر شمردن.

بینید علی (ع) به عثمان حنیف در چه موضوعی انتقاد می فرماید: «وَمَا ظَنَنْتُ أَنْكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مُجْفَوٌّ وَعَيْثُهُمْ مَدْعُوٌّ» (۳) گمان نداشتم که تو به میهمانی کسانی بروی که فقیر و نیازمند را راه ندهند و ثروتمندان را دعوت کنند.

ص: ۲۱۱

---

۱- . تفسیر بیان الرحمن (روی جلد بیان الرحمن: تفسیر ساده و روان قرآن)، سید کاظم ارفع (متولد ۱۳۲۳)، تهران، فیض کاشانی، ۱۳۹۲، ج ۵، ص ۲۶۶۵-۲۶۶۶.

۲- . تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۶۶ و تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۰۹.

۳- . نهج البلاغه، نامه ۴۵.

«وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى، وَهُوَ يَخْشَى، فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى» ای کسی که رو بر نابینا عبوس کردی او می خواست خدمت پیامبر مشرف شود و کسب فیض کند به تو بر می خورد که پیامبر او را تحویل می گیرد و یا او را بر تو مقدم می دارد؟

ص: ۲۱۲

حسن

مصطفوی

آیات ۱ تا ۲۱

واژه ها

عَبَسَ: گرفته شد.

تَوَلَّى: پشت کرد.

تَصَدَّى: عرضه کردی خود را، و عرضه می کنی خود را، متصدی.

أَلَّا يَزَكِّي: اینکه تزکیه نمی شود.

تَلَهَّى: از او متمایل شدی، متمایل شدی.

سَفَرَه: نویسندگان و عاملین.

بَرَرَه: نیکوکاران.

ما أَكْفَرَه: چه چیزی او را به کفر واداشته است.

فَأَقْبَرَه: پس به قبر پوشانده است.

ترجمه:

عَبَسَ شده و گرفته شده و پشت کرد از اینکه آمد شخص اعمی. (۲) چه فهمانیده است تو را شاید او تزکی پیدا کند. (۳) و یا متذکر گشته و برای او نافع باشد. (۴) و اَمَّا كَسِي كَه بِي نِيَاز گشت. (۵) تو برای او خود را عرضه می کنی. (۶) و چه شده است برای تو اینکه او تزکیه نگردد. (۷) و اَمَّا كَسِي كَه كُوشش می کند که به سوی تو آید، (۸) و او به حال خشیت است. (۹) پس تو از او متمایل و منحرف می گردی. (۱۰) نه چنین است که قرآن وسیله تذکر است. (۱۱) و کسی که بخواهد از آن استفاده می کند. (۱۲) و آن در صحیفه های گرامی شده است که بلند شده و پاکیزه گشته. (۱۳) به وسیله دست های نویسنده های نیکوکار و گرامی. (۱۴) و کشته شود انسان که از چه جنسی آفریده شده است، و او را اندازه گیری کرده اند. (۱۵) و او

را از نطفه آفریده اند. (۱۸) و اندازه گیری کرده و سپس راه را صاف و هموار نموده است. (۱۹) تا او را به مرگ رسانیده. (۲۰) و جسد او را در قبر گذاشته اند. (۲۱)

نتیجه:

مقام معنوی انسان به وسیله صفات روحانی و معارف الهی معرفی می گردد، و اما امور مادی و جهات جسمانی هرگز اگر موجب گرفتاری نشود، وسیله مقام معنوی نخواهد بود.

آیات ۲۲ تا ۴۲

الفجره: صاحبان فسق و فجور.

إنشار: نشر دادن.

ص: ۲۱۳

---

۱- . تفسیر روشن، حسن مصطفوی (متولد ۱۲۹۷)، تهران، نشر کتاب، ۱۳۸۰، ج ۱۶، ص ۲۲۴-۲۲۷.

لَمَّا يَقْضُ: هنوز تمام نشده است.

قَضْب: نباتات رطب و نرم.

عُلب: کثیر و بزرگ و وسیع.

أَبّ: چراگاه برای چهارپایان.

الصَّاحَّه: صیحه و نفخه.

مَسْفِرَه: ضاحکه، مضیئه.

عُبرَه: کدوره.

قتره: ظلمه و سواد.

رَهق: پوشانیدن.

ترجمه:

می فرماید: و سپس زمانی که خواست آن را نشر می دهد، نه چنین است که هنوز تمام نکرده آنچه را که مأمور بوده است. (۲۳) پس نظر کند بر طعامش. (۲۴) که ما می ریزیم آب را از آسمان ریختنی. (۲۵) و سپس می شکافیم زمین را شکافتنی. (۲۶) پس می رویانیم در آن دانه. (۲۷) و انگور و سبزی نرم و زیتون و خرما و باغ های پر از درخت میوه و نباتات مختلف که خوراک برای شما و چهارپایان شما است. (۳۲) پس زمانی که آمد صیحه آسمانی روزی است که فرار می کند مرد از برادرش. (۳۴) و از مادرش و از پدرش. (۳۵) و از همسر و فرزندانش. (۳۶) برای هر کسی در این روز شغلی است که امور دیگر باز می دارد صورت هایی در این روز روشن و خندان باشد. (۳۸) و صورت هایی گرفته و غبار در چهره آنان باشد که می پوشاند آن را تاریکی و ظلمت. (۴۲)

نتیجه:

خصوصیات و عوارض و حالات چهره، صد درصد نماینده و نشان دهنده حالات و مقامات انسان است، حتی در این ایام زندگی نیز مؤمنین و مخصوصاً روحانیین با حقیقت، این معنی را به چشم ظاهر درک می کنند.

ص: ۲۱۴

## تفسیر اهل بیت(ع)

تفسیر اهل بیت(ع) (۱)

علیرضا

برازش (زیر نظر)

ثواب قرائت

۱- امام صادق(ع) - هر کس سوره عَبَسَ وَ تَوَلَّى و إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ را بخواند، زیر بال خداوند در بهشت خواهد بود و در سایه ی رحمت و کرامت او قرار خواهد گرفت و در باغ های او جای خواهد داشت و ان شاء الله این امر بر خداوند بزرگ و گران نیست.

چهره در هم کشید و روی برتافت. (۱)

سبب نزول

۱- علی بن ابراهیم(ره) - در خصوص عثمان و ابن امّ مکتوم نازل شد. ابن امّ مکتوم، مؤذن رسول خدا(ص) بود و نابینا بود. یاران رسول خدا(ص) نزد ایشان بودند و عثمان نیز در آنجا بود که ابن امّ مکتوم وارد شد و رسول خدا(ص) وی را بر عثمان مقدم کرد. پس عثمان ترش رویی کرد و روی برتافت. پس خداوند عزوجل این آیات را نازل کرد: عَبَسَ وَ تَوَلَّى؛ منظور عثمان است.

۲- امام صادق(ع) - این آیات در خصوص مردی از بنی امیه نازل شد که نزد پیامبر(ص) بود و ابن امّ مکتوم وارد شد. هنگامی که وی را دید، متنفر شد و ترش رویی کرد و خود را کنار کشید و روی برتافت و خداوند داستان او را بازگو کرد و آن را ناپسند دانست.

۳- امام صادق(ع) - رسول خدا(ص) آنگاه که عبدالله بن امّ مکتوم را می دید، می فرمود: «خوش آمدی، خوش آمدی، به خدا سوگند! خداوند تبارک و تعالی در خصوص تو، مرا سرزنش نخواهد کرد و آن قدر رسول خدا(ص) در حقّ عبدالله بن امّ مکتوم لطف و مهربانی می کرد که او، خود را از پیامبر(ص) دور نگاه می داشت (کمتر به دیدار ایشان می رفت)».

از اینکه نابینایی به سراغ او آمد. (۲)

تو چه می دانی شاید او تقوا پیشه کند؟! (۳)

۱- علی بن ابراهیم(ره) - وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزَكِّيْكَ؛ منظور این است که تو چه می دانی، شاید طاهر و پاک باشد.

یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد. (۴)

۱- علی بن ابراهیم (ره) - أَوْ يَذَّكَّرُ؛ یعنی اینکه رسول خدا (ص) وی را پند دهد، و این تذکر به حال او مفید باشد.

۲- علی بن ابراهیم (ره) - منظور از أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعُهُ الذُّكْرُ □

یعنی امیرالمؤمنین (ع).

اما آن کس که خود را توانگر می بیند. (۵)

۱- پیامبر (ص) - سپس عثمان را مورد خطاب قرار داد: أَمَا مِنْ اسْتَعْنَى □.

تو به او روی می آوری. (۶)

ص: ۲۱۵

---

۱- . تفسیر اهل بیت (ع)، زیر نظر علیرضا برازش (متولد ۱۳۳۴)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۹۴، ج ۱۷، ص ۳۷۳-۳۷۷.



۱- علی بن ابراهیم (ره) - **أَمَّا مَنْ اسْتَتَعَىٰ \* فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ**. یعنی اینکه اگر ثروتمندی نزد تو بیاید به وی توجه می کردی و مقامش را بالا می بردی.

در حالی که اگر او تقوا پیشه نکند چیزی بر تو نیست. (۷)

۱- علی بن ابراهیم (ره) - **وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكِي**؛ منظور این است که اگر شخصی ثروتمند باشد، دیگر برای تو اهمیتی ندارد که آیا آن شخص پاک و باتقوا هست یا نیست.

اما کسی که به سراغ تو می آید و کوشش می کند. (۸)

۱- علی بن ابراهیم (ره) - **وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ**؛ منظور ابن امّ مکتوم است.

و [از خدا] ترسان است. (۹)

تو از او غافل می شوی! (۱۰)

۱- علی بن ابراهیم (ره) - **فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَىٰ** یعنی اینکه توجه نمی کنی و به این شخص نمی پردازد و توجه نداری.

هرگز چنین نیست [که آنها را می پندارند]؛ این [قرآن برای همه] تذکر و یادآوری است. (۱۱)

۱- علی بن ابراهیم (ره) - **كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ**؛ قرآن است.

۲- علی بن ابراهیم (ره) - درباره ی امامان (ع) نازل شده است.

۳- امام کاظم (ع) - محمد بن فضیل از امام کاظم (ع) نقل می کند که این آیه: **كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ** را از ایشان پرسیدم. فرمود: «منظور ولایت است».

و هر کس بخواهد از آن پند می گیرد. (۱۲)

۱- امام صادق (ع) - **فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ** یعنی قرآن.

۲- علی بن ابراهیم (ره) - این آیه درباره ی امامان (ع) نازل شده است.

در الواح پرارزشی (۱۳)

۱- ابن عبّاس (ره) - **فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ** یعنی این قرآن یا این یادآوری در کتاب های بزرگی است نزد خدا که آن لوح محفوظ است.

۲- ابن صادق (ع) - فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ؛ و آن کتاب های نازل شده بر پیامبران (ع) است، مانند کتاب های ابراهیم (ع) و موسی (ع)، و مُكْرَمَةٌ یعنی نزد خداوند سبحان [پرارزش است].

۳- امام باقر (ع) - برید عجلی گوید: از امام باقر (ع) درباره ی این آیات پرسیدم: صحیفه هایی پاک \* که در آنها نوشته های استوار است. (بینه / ۲-۳) فرمود: «سخنان ماست و در صحیفه هایی است که از دروغ پاک شده است».

ص: ۲۱۶

تفسیر نسیم رحمت (۱)

اکبر

دهقان

آیات ۱ تا ۴۲

شان نزول

امام صادق (ع) می فرماید: این آیات در مورد مردی از بنی امیه نازل شده که نزد پیامبر (ص) نشسته بود، در همان حال «عبدالله بن ام مکتوم» وارد شد. هنگامی که چشمش به عبدالله که نابینا بود افتاد، خود را جمع کرد و قیافه درهم کشید و صورت خود را برگردانید خداوند این آیات را نازل کرد و عمل او را مورد ملامت قرار داد. (۲)

تفسیر

الف. قرآن کریم در این سوره در چند محور سخن می گوید:

عتاب شدید خداوند نسبت به مردی از بنی امیه برای چهره درهم کشیدن وی در برابر نابینا، تمجید از نابینا به جهت ترس از خدا، ارزش و اهمیت قرآن کریم، ناسپاسی انسان در برابر نعمت های الهی، بیان قسمتی از نعمت ها به منظور تحریک بشر بر شکر گذاری، بیان قسمتی از حوادث قیامت و سرنوشت مؤمنان و کفار.

ب. جمله (أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَىٰ) دو گونه تفسیر شده است:

۱. آیا کسی که خود را بی نیاز از ایمان و علوم و معارف قرآنی تو می داند به او روی می آوری؟

۲. آیا کسی که خود را صاحب ثروت می داند به او توجه می کنی؟ (۳)

ج. «سفره» جمع «سافر» از ماده «سَافَرَ» به معنای پرده برداری از چیزی است، از این رو به کسی که میان اقوام رفت و آمد دارد تا مشکلات آنها را حل کند و از مبهمات، پرده بردارد، «سفیر» گویند و مقصود از سفره، فرشتگان الهی است که سفیران الهی یا کاتبان وحی او هستند. (۴)

د. «برره» جمع «بار» از واژه «بَرَّ» در اصل به معنای وسعت و گستردگی است، از این رو به صحراهای وسیع «بَرَّ» به فتح باء گفته می شود و از آنجا که افراد نیکوکار وجودی گسترده دارند و برکات آنها به دیگران می رسد، به آنها «بار» گفته شده است، البته منظور از نیکوکاری در آیه، اطاعات فرمان الهی و پاکی از گناه است. (۵)

هـ. جمله (قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ) از بدترین انواع نفرین و در اصطلاح عرب از هر نفرین دیگر شنیع تر است. (۶)

ص: ۲۱۷

- 
- ۱- تفسیر نسیم رحمت، اکبر دهقان (متولد ۱۳۴۵)، قم، انتشارات حرم، ۱۳۹۱، ج ۱۴، ص ۱۲۳-۱۳۰.
  - ۲- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۶۳؛ صافی، ج ۵، ص ۲۸۴.
  - ۳- روح المعانی، ج ۳۰، ص ۴۰.
  - ۴- نمونه، ج ۲۶، ص ۱۳۵؛ تبیان، ج ۱۰، ص ۲۷۲؛ تفسیر کبیر، ج ۳۱، ص ۵۹؛ روح المعانی، ج ۳۰، ص ۴۲.
  - ۵- نمونه، ج ۲۶، ص ۱۳۶؛ تبیان، ج ۱۰، ص ۲۷۲.
  - ۶- کشف، ج ۴، ص ۷۰۲؛ روح المعانی، ج ۳۰، ص ۴۳.

و. «حدائق» جمع «حدیقه» به معنای باغی است که اطراف آن دیوار و محفوظ باشد و در اصل به معنای قطعه زمینی است که دارای آب است. این واژه از «حدقه» گرفته شده که دائماً آب در آن جاری است. (۱)

ز. «غلب» جمع «اغلب» و «غلباء» به معنای گردن کلفت است و در اصل از ماده «غلبه» گرفته شده است، در این آیه به معنای درختان بلند و تنومند آمده است. (۲)

نکته ها

۱. نمونه بهره گیری از تذکر به جهت خشیت از پروردگار: (فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذُّكْرَىٰ \* سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَىٰ) (الأعلى، ۹ و ۱۰) در آیات ذیل بیان شده است:

(عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ \* أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ... وَ أَمَا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ \* وَ هُوَ يَخْشَىٰ \* فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ)

۲. طبرسی (ره) و علامه طباطبایی (ره) از سید مرتضی (ره) نقل می کنند که برخی گفته اند این آیات درباره پیامبر اکرم (ص) نازل شد، لیکن در آیات شریفه، دلالت روشنی نیست که مراد به شخص مورد عتاب، پیامبر اکرم (ص) باشد، افزون بر این که شواهدی هست که مقصود غیر پیامبر است؛ زیرا پیامبر با کفار هم عبوس نمی کرد، چه برسد به مؤمنان، و اصولاً این رفتار از اخلاق پیامبر اکرم (ص) به دور است؛ زیرا قرآن درباره وی می گوید: (إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ). (۳)

۳. از این که از آن شخص تعبیر به «اعمی» کرد، توییح بیشتر استفاده می شود؛ زیرا وقتی نیازمند به انسان مراجعه می کند در صورتی که نابینا باشد، باید ترحم بیشتری به او کرد، نه اینکه چهره درهم کشید؛ و اصولاً- نقص در عضو نشان نقص در شخصیت نیست. (۴)

۴. ارزش اخلاق و رفتار شایسته به جهت کمال ذاتی آن است، نه این که چون خوشایند مردم است ارزش داشته باشد؛ زیرا برای نابینا تفاوتی میان خوش رویی و چهره درهم کشیدن نیست، اما به هنگام برخورد با نابینا نیز نباید عبوس کرد.

۵. این آیات درس است برای جامعه که نباید نظر به مال و جاه و ریاست و اسم و عنوان داشت و آنها را محترم شمرد، بلکه ملاک، ایمان و عمل صالح است گرچه شخص فقیر و مستمند باشد خداوند از او تجلیل کرده، اما از آن ثروتمند نکوهش نموده است. (۵)

۶. جهت این که تزکیه بر تذکر مقدم شده آن است که پاک شدن از رذایل مقدم بر مزین شدن به فضایل است و به تعبیر دیگر تخلیه بر تحلیه مقدم است. (۶)

۷. آیات مذکور بیانگر این واقعیت مهم است که اسلام احترام خاصی برای طالبان راه حق قائل است. هنگامی که در سرزمینی برای تبلیغ اسلام پذیرش بیشتری وجود دارد، نباید نیروی خود را در جاهایی که تبلیغ پذیری ضعیف است مصروف بداریم. (۷)

- ١- . تبيان، ج ١٠، ص ٢٧٦.
- ٢- . نمونه، ج ٢٦، ص ١٥١؛ فتح القدير، ج ٥، ص ٣٨٥.
- ٣- . تبيان، ج ١٠، ص ٢٦٨؛ اطيب البيان، ج ١٣، ص ٣٨٨؛ صافى، ج ٥، ص ٢٨٤؛ الميزان، ج ٢٠، ص ٢٠٣؛ مجمع البيان، ج ١٠، ص ٦٦٤.
- ٤- . الميزان، ج ٢٠، ص ١٩٩؛ كشاف، ج ٤، ص ٧٠١.
- ٥- . اطيب البيان، ج ١٣، ص ٣٨٩.
- ٦- . روح المعانى، ج ٢٩، ص ٤٠.
- ٧- . نسيم حيات، ص ٣١؛ نمونه، ج ٢٦، ص ١٣٠.

۸. تنها اهل ایمان از تذکر بودن قرآن بهره مند می شوند؛ (فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرُ) نه کسی که کافر و معاند است، از این رو می فرماید: (وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا). (۱)

۹. تعبیر (فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ) اشاره است به این که اکراه و اجباری در کار نیست و دلیلی است بر آزادی انسان که تا نخواهد هدایت شود نمی تواند از قرآن بهره ببرد. (۲)

۱۰- ذکر به معنای یادآوری چیزی است که فراموش شده؛ بنابراین، قرآن کریم و انبیای الهی امور فطری را به بشر یادآور می شوند نه این که به بشر تعلیم دهند خداوند وجود دارد. (۳)

۱۱. کار قرآن کریم نوسازی انسان است. این نوسازی به وسیله تذکر و تزکیه صورت می گیرد. تذکر عقل و وجدان را بیدار می کند، و تزکیه انسان را از رذائل و آلودگی ها پاک می کند. (۴)

۱۲. تعبیر (فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ) نشان می دهد که آیات قرآنی قبل از نزول بر پیامبر اکرم (ص) در الواحی نوشته شده بود و فرشتگان آن را با خود می آوردند.

۱۳. قرآن کریم منزّه از تحریف و بالاتر از آن است که دست ناپاکان به آن برسد؛ (مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ). (۵)

۱۴. از جمله (بِأَيْدِي سَيِّفَرِهِ...) استفاده می شود که برای وحی فرشتگان مخصوصی است که متصدی حمل صحف و نیز رساندن آن به پیامبرند، پس می توان گفت: این فرشتگان، یاران جبرئیل هستند و تحت امر او کار می کنند، از این رو این مطلب مؤید جمله (مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ) (تکویر، ۲۱) است. (۶)

۱۵. بزرگ ترین نعمت خداوند بر بشر، قرآن کریم و رهبران معصوم است که برای هدایت بشر آمدند، اما برخی از انسان ها قرآن را افترا و دورغ خواندند و به پیامبر اکرم (ص) نسبت سحر و جنون دادند و امامان معصوم را کشتند و این بزرگ ترین کفران نعمت است؛ (قُتِلَ الْأَنْبِيَاءُ مَا أُكْفَرُوا). (۷)

۱۶. نکره آمدن کلمه «نطفه» به منظور تحقیر آن است؛ یعنی انسان از نطفه ای خوار و بی مقدار آفریده شده و کسی که اصل او از نطفه ی بی ارزش است حق ندارد با کفر خود طغیان کند و از اطاعت، استکبار بوزد. (۸)

۱۷. آیات (مِنْ أَىِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ...) برنامه ی جامعی برای خودسازی است؛ زیرا مانع خودسازی کبر و غرور است و با توجه به این که انسان به اصل خلقت خود اگر دقت کند، غرور و کبر او از بین می رود. علاوه بر آن دقت در طعام ظاهری و به طریق اولی دقت در طعام روحی نیز راهی برای خودسازی است.

ص: ۲۱۹

۱- . اطیب البیان، ج ۱۳، ص ۳۸۸.

۲- . نمونه، ج ۲۶، ص ۱۳۳.

- ۳- . پرتوی از قرآن، ص ۱۳۰.
- ۴- . پرتوی از قرآن، ص ۱۳۰.
- ۵- . نمونه، ج ۲۶، ص ۱۳۴.
- ۶- . المیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۲.
- ۷- . اطيّب اليان، ج ۱۳، ص ۳۹۲.
- ۸- . روح المعاني، ج ۲۹، ص ۴۴؛ تفسير كبير، ج ۳۱، ص ۶۱؛ الميزان، ج ۲۰، ص ۲۰۶.



امام مجتبی (ع) می فرماید: «عجبتُ لمن يتفكر في مأكوله كيف لا- يتفكر في معقوله فيجنب بطنه ما يؤذيه و يودع صدره ما يرديه»؛ عجب دارم از کسی که به غذای جسم خود می اندیشد اما در غذای روح خویش دقت نمی کند، از خوراک زیانبار پرهیز می کند، لیکن قلب خود را با مطالب مهلک آکنده می سازد. (۱)

۱۸. ممکن است به ذهن بیاید که وقتی خلقت و تقدیر از هر جهت به انسان احاطه دارد، دیگر انسان در افعالش اختیاری ندارد؛ زیرا از پیش تقدیر و تعیین شده است. جمله (ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرُهُ)، این شبهه را برطرف می کند که گرچه خلقت و تقدیر به دست خداوند است، ولی منافات ندارد که خود انسان هم اختیار داشته باشد و راه را خداوند آسان نموده باشد. (۲)

۱۹. از این که می فرماید: راه را برای انسان آسان ساخت و نمی فرماید او را مجبور بر پیمودن این راه کرد، تأکید دیگری بر مسئله آزادی اراده و اختیار انسان به دست می آید. (۳)

۲۰- اماته (میراندن) به طور حتم کار خداست، ولی مسئله پنهان ساختن در قبر، به ظاهر کار انسان است، اما از آنجا که عقل و هوش لازم برای این کار و همچنین وسایل دیگر را خداوند فراهم ساخته، این کار به او نسبت داده شده است؛ (فَأَقْبِرَ). (۴)

۲۱. حضرت رضا (ع) می فرماید: علت دفن مرده آن است که بوی جسد مرده زنده ها را آزار ندهد؛ علاوه بر این، هنگامی که بدن مستور باشد، دیگر دوستان ناراحت و دشمنان خوشحال نمی گردند. (۵)

۲۲. مرگ در شمار نعمت های الهی است از این رو می فرماید: خداوند انسان را از نطفه خلق کرد، و راه را برای او آسان ساخت، سپس او را میراند. چنان که به مسئله ی نعمت بودن مرگ در آیه (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ \* فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) اشاره شده است. (۶)

۲۳. از این که فرمود هر زمانی که خداوند بخواهد انسان ها را در قیامت زنده و محشور می سازد، معلوم می شود که تاریخ قیامت را هیچ کسی جز خداوند نمی داند؛ (إِذَا شَاءَ أَنْشَرُهُ). (۷)

۲۴. پس از این که خداوند نعمت های خود را بیان می کند که او مردم را آفرید و راه را برای آنان آسان ساخت و .... گویا کسی می پرسد: حال که بدین قرار است، آیا انسان در برابر این همه نعمت ها سپاس گزارد؟ پاسخ می دهد: (کلاً)؛ نه، انسان هرگز آنچه را خداوند دستور داده انجام نداد. (۸)

۲۵. مقصود از نگاه کردن به طعام، تماشای ظاهری آن نیست، بلکه نگاه واقعی مقصود است که انسان دقت کند و ببیند خالق این نعمت ها کیست؟ یا دقت کند که این طعام حلال است یا حرام؟ و... (۹)

ص: ۲۲۰

۱- نمونه، ج ۲۶، ص ۱۶۳؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۸۴.

۲- المیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۷.

- ٣- . نمونه، ج ٢٦، ص ١٣٩.
- ٤- . الميزان، ج ٢٠، ص ٢٠٧؛ نمونه، ج ٢٦، ص ١٣٩.
- ٥- . نورالثقلين، ج ٥، ص ٥١١.
- ٦- . نمونه، ج ٢٦، ص ١٣٩.
- ٧- . نمونه، ج ٢٦، ص ١٤١؛ فتح القدير، ج ٥، ص ٣٨٤.
- ٨- . الميزان، ج ٢٠، ص ٢٠٨.
- ٩- . نمونه، ج ٢٦، ص ١٤١.

۲۶. مقصود از طعام همان غذای جسمانی است، ولی غذای روح را نیز از طریق قیاس اولویت می توان استفاده کرد؛ زیرا انسان ترکیبی از روح و جسم است همان گونه که جسم نیازمند به غذاست، روح نیز محتاج به تغذیه است. چنان که در برخی از روایات علم و دانش غذای روح انسان معرفی شده که وی باید بنگردد از چه کسی استفاده کرده است؛ امام باقر(ع) می فرماید: «علمه الذی يأخذه عمن يأخذه».(۱)

۲۷. با این که نعمت طعام یکی از نعمت های غیر قابل شمارش است که خداوند برای رفع نیاز انسان فراهم کرده، دستور می دهد اگر در همین یک نعمت مطالعه کند، وسعت تدبیر ربوبی را مشاهده می کند؛ تدبیری که عقل بشر را متحیر می سازد.(۲)

۲۸. تعبیر به «حیًا» به صورت نکره، دلیل بر بیان عظمت و یا تنوع انواع این دانه هاست. دانه هایی که اگر یک سال بر اثر خشکسالی قطع شود، قحطی و گرسنگی تمام جهان را فرا می گیرد و انسان ها در زحمت فرو می روند.(۳)

۲۹. واژه «اب» به معنای گیاهان خودرو و چراگاه است. هنگامی که از خلیفه ی دوم معنای این کلمه را پرسیدند، اظهار بی اطلاعی کرد. جای این سؤال هست که چگونه کسی که به عنوان خلیفه و پیشوای مسلمین می خواهد حکومت کند، معنای کلمه ای را از قرآن کریم نداند؟ این خود دلیل است که رهبر باید در هر زمانی، الهی و معصوم و منزّه از گناه و جهل باشد.(۴)

۳۰- وقتی قرآن کریم نعمت مادی را بیان می کند انسان را در ردیف حیوان معرفی می کند. (مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ)، اما وقتی که نعمت علم و دانش را بیان می کند، انسان را در ردیف فرشتگان می آورد: (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ).

۳۱. هول و وحشت قیامت به اندازه ای است که انسان از نزدیک ترین افراد فرار می کند. بعضی هم گفته اند انسان از پدر و مادر یا برادری فرار می کند که اهل ایمان نیست. بعضی نیز گفته اند: فرار به دلیل ترس از آن است که مبادا حقوقی به گردن او داشته باشند و بخواهند از او مطالبه کنند. وجه اول از وجوه سه گانه مناسب تر است.(۵)

۳۲. پیامبر اکرم(ص) فرمودند: در سه موطن هیچ کس از دیگری یاد نمی کند: نزد میزان سنجش اعمال، تا ببیند آیا میزانش سنگین است یا سبک؛ سپس بر صراط، تا ببیند از آن می گذرد یا نه؛ و بعد به هنگامی که نامه ی عمل را به دست او می دهند، تا ببیند به دست راست او می دهند یا دست چپ؛ «عند المیزان حتی ينظر أیثقل میزانه أم یخف و عند الصراط حتی ينظر أیجوزه أم لا، و عند الصحف حتی ينظر بیمنه یاخذ الصحف أم بشماله...». زیرا قرآن می فرماید: (لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ).(۶)

ص: ۲۲۱

- ٢- . الميزان، ج ٢٠، ص ٢٠٨.
- ٣- . نمونه، ج ٢٦، ص ١٤٩.
- ٤- . نمونه، ج ٢٦، ص ١٥٢.
- ٥- . نمونه، ج ٢٦، ص ١٥٢.
- ٦- . برهان، ج ٤، ص ٤٢٩.

۳۳. قیافه و چهره ی انسان در قیامت آینه ی دل اوست؛ هم مسرت درونی در او جلوه می کند، و هم اندوه و گرفتاری؛ (وَجُوهٌ یُّؤْمِنُ مُسْفِرَةٌ) و (وَجُوهٌ یُّؤْمِنُ عَلَیْهَا غَبْرَةٌ). (۱)

۳۴. آیه ۴۰ و ۴۱ عبس درباره کفار: (وَجُوهٌ یُّؤْمِنُ عَلَیْهَا غَبْرَةٌ \* تَرْهَقُهَا قَتَرٌ) نقطه مقابل آیه ۲۶ یونس درباره مؤمنان است:

(لِّلَّذِیْنَ أَحْسَنُوا الْحُسْنٰی وَ زِیَادَةٌ وَ لَا یَرْهَقُ وُجُوهُهُم قَتَرٌ وَ لَا ذِلَّةٌ أُولَئِکَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِیْهَا خَالِدُونَ)

۳۵. از کسانی که صورت های آنها در قیامت سیاه است به اسم اشاره دور «أُولَئِکَ» تعبیر نمود، برای آن که به دوری آنها از رحمت الهی اشاره کند؛ (أُولَئِکَ هُمُ الْکَافِرَةُ الْفَجْرَةُ). (۲)

۳۶. تمام کسانی که صورت های آنها در قیامت سیاه می شود، کافر و فاجر هستند. جمع محلی به الف و لام دلالت بر عموم دارد؛ (الْکَافِرَةُ). (۳)

ص: ۲۲۲

---

۱- .المیزان، ج ۲۰، ص ۲۱۰.

۲- .روح المعانی، ج ۳۰، ص ۴۹.

۳- .اطیب البیان، ج ۱۳، ص ۴۰۰.

محمد جواد

نجفی

کلیه این سوره مبارکه در مکه معظمه نازل شده است. شماره آیات این سوره - ۴۲- آیه می باشد- میزان. این سوره مبارکه بعد از سوره: النجم، و قبل از سوره: انا انزلنا نازل شده و از نظر ترتیب نزول، سوره - ۲۰- به شمار می رود- هید- ش.

ثواب قرائت سوره عبس:

پیامبر عالیقدر اسلام (ص) می فرماید: کسی که سوره: عبس را قرائت نماید روز قیامت در حالی خواهد آمد که خندان و شادمان باشد (چنانکه آیه - ۳۹- همین سوره که می فرماید: ضاحکه مستبشره به این معنا تصریح نموده است) - معج - حضرت امام جعفر (ع) می فرماید: هر کسی سوره: عبس و تولی و سوره: اذا الشمس کورت را قرائت کند در بهشت تحت حمایت و در سایه کرامت خدا خواهد بود. و این عمل برای خدای مهربان گران نخواهد بود- ثوا. (ولی مشروط بر اینکه حتی المقدور به واجبات خدا و رسول عمل کند، و از محرّماتی که خدا و رسول حرام کرده اند بر حذر باشد) مؤلف.

فشرده ای از محتوای این سوره مقدسه:

از جمله مطالب این سوره این است که انسان باید به افراد زیر دست و مسکین توجه مخصوصی داشته باشد چه آنکه شاید اینگونه افراد به سبب ایمان قوی که دارند نزد خدا محبوب تر از افراد صاحب مقام و ثروتمندی باشند که انسانیت خود را به ثروتمندی اختصاص داده و می دهند. این سوره کفار را مورد ملامت قرار می دهد و می فرماید: مرده باد انسان کافر! زیرا با اینکه از نطفه ضعیف آفریده شده و راه هدایت برایش آسان و عرضه شده معذکک آنچه را که به وی امر شده اجراء نمی کند. انسان لایق و منصف باید به خوراکش توجه کند و بنگرد: خدای چگونه آب را از آسمان فرو می ریزد بعداً چگونه زمین را برای روئیدن گیاهان می شکافد و انواع: دانه ها، زیتون ها، خرماها، باغچه ها، انواع میوجات را برای بشر و چهارپایان وی می آفریند. پس کفار که منکر خدایند در روز رستاخیز چه خواهند گفت، و چه خواهند کرد! همان روز رستاخیزی که انسان حتی از: برادر، مادر، پدر، هم صحبتان و فرزندان خویشتن می گریزد. در آن روز هر کسی رهین اعمال و رفتار خود خواهد بود. در آن روز است که صورت هایی خندان و درخشانده و صورت هایی تیره و ظلمانی خواهند بود- مؤلف.

مناسبت این سوره با سوره قبل:

در هر دو سوره از: انکار کفار، روی گرداندنشان از دین، باور نداشتن رستاخیز و حساب و کتاب و نکوهش فرموده است. و از شدائد قیامت و شکنجه دوزخ بیمشان می دهد. - در هر دو سوره از: فرشتگان یاد و تجلیل شده، در این سوره به عنوان (سفره کرام) و در آن سوره به صورت سوگند به آنان یاد شده است- در هر دو سوره بر اثبات آفریدگار استدلال شده و از آفرینش

---

۱- . تفسیر آسان، محمدجواد نجفی، تهران، اسلامیة، ۱۳۵۹، ج ۱۸، ص ۱۱۰-۱۲۵.

آمدن روزی او موجبات آسایش و ادامه حیاتش گفتگو شده است- در هر دو سوره از شدائد و سختی های توان فرسا و سهمگین رستاخیز و از تقسیم مردم به نیک و بد، و بهشتی و دوزخی سخن رفته است. و در حقیقت هر دو سوره نظیر یکدیگرند- ش.

سبب نزول:

مفسرین درباره سبب نزول این سوره به قدری گفتگو و قیل و قال دارند که نوشتن و خواندن اقوال آنان موجب خستگی می گردد. مفسرین اهل تسنن و برخی از شیعه اصرار دارند که این سوره و عتاب آن در شأن پیامبر عالیقدر اسلام(ص) نازل شده است. ولی این عقیده صحیح نیست. به چند دلیل:

۱- اسلوب قرآن مجید این است که هر گاه خدای سبحان می خواهد مطلبی را به پیامبر اسلام(ص) خاطر نشان کند آن بزرگوار را مخاطب قرار می دهد و به صیغه خطاب با آن حضرت گفتگو می کند. مثلاً نظیر آیه- ۳۹- سوره: اسراء که پیامبر را مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید: (وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ) و آیه- ۱۴۵- سوره: بقره که به آن بزرگوار خطاب می کند و می فرماید: (وَلَيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ) و ... زیرا کلمه (لَا تَجْعَلْ) و کلمه (فَتُلْقَى) و کلمه (اتَّبَعْتَ) و کلمه (جَاءَهُ) به صیغه خطاب به کار رفته اند. و از این قبیل آیات در قرآن فراوانند. در صورتی که کلمه (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) و کلمه جائه) به صیغه غایب می باشند.

۲- آیه- ۲- که می فرماید: (أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى) به طور صریح می گوید: علت ترش رویی نمودن آن شخص: آمدن آن مرد کور بود، نه سؤال و گفتگوی او با پیامبر اسلام. در صورتی که آیات این سوره کوچک ترین دلالتی ندارند بر اینکه پیامبر خدا از آمدن آن شخص کور اظهار ناراحتی و ترش رویی کرده باشد. پس شکی نیست که شخص دیگری بوده که از آمدن مرد کور ناراحت شده است.

۳- آن شخصی که در آن مجلس وارد شده بود کور بود. و معنی آیه- ۱- که می فرماید: (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) این است که کسی نسبت به دیگری ترش رویی کند و صورت خود را از او برگرداند، تا در روحیه وی اثر بگذارد. در صورتی که اگر پیامبر این عمل را انجام می داد آن شخص اعمی به علت اینکه اعمی بود و نمی دید که پیامبر جلوس نموده است تحت تأثیر قرار نمی گرفت چگونه در حضور پیامبر پرحرفی می کرد و سخن خود را تکرار می نمود!؟

۴- آیات متعددی در قرآن عظیم موجودند که پیامبر اسلام(ص) را موظف می کنند: در مقابل مؤمنین که آن شخص اعمی نیز از مؤمنین بوده است خفص جناح و تواضع و فروتنی نماید. پس چگونه می شود: پیامبری که آورنده قرآن است با دستور قرآن مخالفت کند و شخص کوری را به نحوی رنجیده نماید که خدا آن بزرگوار را مورد عتاب قرار دهد. از جمله آن آیات: آیه ۲۱۴ سوره شعراء است که می فرماید:

وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

یعنی یا محمّد(ص) در مقابل هر کسی از مؤمنین که از تو پیروی کرده خاضع و فروتن باش. و از این قبیل آیات در قرآن



۵- حضرت امام جعفر(ع) می فرماید: این سوره مقدسه در شأن مردی از بنی امیه که در حضور پیامبر اسلام(ص) بود نازل شد. بدین شرح: هنگامی که ابن امّ مکتوم که نابینا بود به حضور پیامبر اعظم اسلام آمد و آن مرد اموی او را دید به چشم پلید بودن به او نگریست و بعداً لباس خود را جمع

کرد، و به آن شخص نابینا ترش رویی و از او اعراض نمود! بعداً خدای علیم این جریان را شرح داد و آن مرد اموی را مورد عتاب و مؤاخذه قرار داد- مج

۶- ظاهر آیه (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) دلالت نمی کند بر اینکه این عتاب متوجه پیامبر اسلام(ص) باشد. بلکه ظاهر آیه یک خبر محض است. و نسبت به مخبر عنه تصریح نکرده است. بلکه علی رغم اینکه (عتاب متوجه پیامبر است) از آیه استفاده می شود: منظور آیه: شخص دیگری است. چرا؟. زیرا پیامبر معظم اسلام حتی نسبت به دشمنان عبوس و ترشروی نبود. تا چه برسد به مؤمنین که طالب رشادت و هدایت بودند. و این معنا که بعداً (در آیات سوره عبس خواهد آمد) آن بزرگوار از اغنیاء پذیرایی و به نیازمندان بی اعتنایی کند اصلاً با اخلاق و صفات پسندیده اش مناسبت ندارد. چنانکه آیاتی چند از قرآن مجید به این معنا دلالت، بلکه صراحت دارند- تنزیه.

تجزیه و ترکیب:

مصدری که از کلمه أَنْ جَاءَهُ تصور می شود: مفعول لاجله است برای کلمه عَبَسَ. جمله وَ مَا يُدْرِيكَ: مبتداء و خبر- کاشف.

تفسیر:

آیه -۱- عَبَسَ وَ تَوَلَّى.

یعنی او ترش رویی کرد و رو گردان شد. همانطور که در مبحث سبب نزول نوشته شد منظور از این شخصی که ترش رویی نمود: مردی از بنی امیه بود که در حضور پیامبر اسلام(ص) بود و از آمدن آن شخص نابینا ناراحت شد و صورت خود را درهم کشید. نه پیامبر اسلام. چنانکه این معنا در مبحث سبب نزول به شش دلیل ترجیح داده شد- مؤلف.

آیه -۲- أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى

مفسرین متفقاً می گویند: منظور از آن شخص نابینا که در مجلس پیامبر عالیقدر اسلام حضور یافت: ابن ام مکتوم بود که از اصحاب پیامبر خدا و دومین مؤذن آن حضرت بود، وی که بنا بقولی نامش: عبدالله، یا عمرو بود پسردایی خدیجه کبری زوجه پیامبر اعظم اسلام بود- مؤلف.

آیه -۳- وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزَكِّي (۱)

مفسرین اهل تسنن می گویند: کلمه (ما يُدْرِيكَ) خطاب به پیامبر اسلام است. ولی گرچه خدا می داند، اما از سیاق و اطلاق آیه استفاده نمی شود که پیامبر اکرم اسلام مورد خطاب باشد. بلکه همانطور که احتمال می رود پیامبر خدا مورد خطاب باشد، همانطور هم احتمال می رود: آن مرد اموی مورد عتاب و خطاب باشد که به علت آمدن ابن ام مکتوم ترش رویی نمود. زیرا می توان گفت: پیامبر خدا از نیت و قصد آن نابینا آگاه بود. ولی چون آن مرد اموی از نیت نیک آن نابینا آگاه نبود لذا آیه مورد بحث او را مورد عتاب و ملامت قرار داده است. و گواه بر این معنا آیه -۵- همین سوره است که می فرماید: (أَمَّا مَنْ اِسْتِغْنَى) زیرا تردیدی نیست که منظور از آن شخصی که اظهار غنا و بی نیازی کرد پیامبر خدا نبوده، بلکه دیگری بوده است.

چون این معنا با اوصاف پسندیده پیامبر اعظم اسلام سازش ندارد لذا شیخ طوسی در تفسیر تبیان در ذیل همین آیه می فرماید  
کلمه (قل) در تقدیر است.

ص: ۲۲۵

---

۱- . اصل کلمه (يَزَّكِّي) يترکی بوده بعداً (تاء) به (زاء) تبدیل (و زاء به زاء) ادغام شد و به این صورت درآمد- مؤلف.

به این صورت: (قُلْ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي) یعنی یا محمد (ص) به آن مرد اموی بگو: تو چه می دانی که این شخص نابینا چه منظوری دارد. شاید بخواهد خویشتن را تزکیه نماید.

آیه ۴- أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرُ (۱)

یعنی یا آن شخص نابینا یادآور مطالب سودمند و مفیدی می شد، و این تذکر و یادآوری به نفع امور دنیوی و اخروی او تمام می شد. و الله العالم- مؤلف.

قابل توجه بد اخلاق ها!:

به مناسبت آیه ۱- سوره مورد بحث که فرمود: (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) اشاره ای به کیفر افراد بد اخلاق می کنیم. از جمله مذمت های بد اخلاقی این است که آیه یاد شده افراد بد اخلاق را ملامت نموده است. حضرت امام جعفر (ع) می فرماید: بد اخلاق بودن باعث تباه شدن اعمال نیک انسان می شود، آنطور که ترشی سرکه موجب تباهی شیرینی عسل می گردد. حضرت علی بن ابی طالب (ع) می فرماید: هیچ گناهی نیست مگر اینکه می توان از آن توبه کرد. و هیچ توبه کننده ای نیست مگر اینکه می تواند توبه خود را نگاه دارد و آن را نشکند مگر شخص بد اخلاق، زیرا هرگاه از گناهی (یعنی بد اخلاقی خود) توبه کند دچار گناه و بد اخلاقی دیگری می گردد که از آن بدتر خواهد بود. پیامبر معظم اسلام (ص) می فرماید:

من ساء خلقه عذب نفسه.

یعنی کسی که بد اخلاق باشد همیشه خویشتن را معذب می نماید. اضافه بر اینکه دیگران را نیز معذب خواهد کرد، و نیز پیامبر اکرم می فرماید: هر کسی از شما که خوش اخلاق تر باشد به من شباهت بیشتری خواهد داشت!- سفینه.

بد اخلاقی موجب فشار قبر می شود!:

ابوبصیر می گوید: به امام جعفر صادق (ع) گفتم: آیا احدی هست که از فشار قبر نجات پیدا کند؟ فرمود: پناه به خدا می بریم از فشار قبر. چقدر قلیل و اندک هستند آن افرادی که از فشار قبر نجات پیدا کنند- هنگامی که عثمان رقیه دختر پیامبر اسلام (ص) را شهید نمود رسول خدا نزد قبر رقیه ایستاد و در حالی که چشمانش اشکبار بود سر مبارک خود را به سوی آسمان بلند کرد و به مردم فرمود: هنگامی که من به یاد آن شکنجه هایی افتادم که دخترم رقیه دید به حال او

رقت نمودم و از خدا خواستم تا وی را از فشار قبر نجات دهد. امام صادق (ع) فرمود: پیامبر اکرم دعا کرد و گفت:

اللهم هب لی رقیه من ضمه القبر فوهبها الله له.

یعنی بار خدا! رقیه را از فشار قبر به من ببخش و خدای مهربان رقیه را به پیامبر گرامی اسلام بخشید. نیز حضرت صادق (ع) می فرماید: هنگامی که سعد بن معاذ (به ضم میم که یکی از صحابه پیامبر خدا بود) از دنیا رفت هفتاد هزار فرشته برای تشییع جنازه سعد شرکت نمود پیامبر از او تشییع جنازه کرد و سر مبارک خود را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: شخصی مثل

سعد هم فشار قبر می بیند. راوی می گوید: به امام صادق گفتیم: فدایت شوم ما اینطور شنیده ایم که سعد اهمیتی به بول

ص: ۲۲۶

---

۱- . کلمه (يَيْدُكْرُ) در اصل: یتذکر بود. بعداً (تاء) به (ذال) مبدل شد و (ذال به ذال ادغام) شد و به این صورت در آمد- مؤلف.

کردن نمی داد (و از ترشح آن جلوگیری نمی کرد) فرمود: معاذالله! (که اینطور بوده باشد) بلکه فشار قبرش به علت آن بد اخلاقی بوده که با اهل و عیال خود داشت.

امام صادق می فرماید: بعداً مادر سعد در حق وی دعا کرد و گفت: ای سعد! (بهشت) برای تو گوارا و مبارک باد! پیامبر خدا به مادر سعد فرمود: تکلیف برای خدا معلوم مکن. (و اینطور مپندار که سعد از فشار قبر نجات پیدا کرده باشد- کا- باب المسئله فی القبر.

آن کسی را پذیرفتی که بی نیاز است!؟.

تجزیه و ترکیب:

کلمه **مَنْ اسْتَعْنَى**: مبتدای اول، کلمه **أَنْتَ**: مبتدای دوم، کلمه **تَصَدَّقَ**: خبر است برای مبتدای دوم. و جمله آن: خبر می باشد برای مبتدای اول. اصل کلمه **تَصَدَّقَ**: تصدق کرده است. کلمه (ما) به معنای کلمه لیس و اسم آن محذوف می باشد. مصدری که از کلمه **أَلَّا يَزَّكَّى** تصور می شود: به وسیله کلمه (فی) که در تقدیر است مجرور و متعلق به اسم (ما) می باشد، و جمله به این صورت در می آید:

ما بأس عليك في عدم تزكيتك - کاشف.

تفسیر:

آیه - ۵ - **أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى**

معنای کلمه **اسْتَعْنَى** این است که کسی به امری اکتفاء کند که موجب نفع و دفع ضرر گردد.

یعنی اما آن کسی که بی نیاز است، یا آن کسی که تو او را ثروتمند می یابی آیا جا دارد که تو به وی و سخنانش توجه کنی. ولی از آمدن شخصی که ثروتمند نباشد ترش رویی کنی!! از این آیه و آیات بعد به خوبی ثابت می شود که برای انسان جایز نیست: کسی را به خاطر ثروتمند و متمول بودنش احترام و اکرام نماید اگر این موضوع جایز می بود لازمه اش این بود که انسان افراد غیر مؤمن را که ثروتمند باشند احترام کند. حتی شخص مؤمنی را که ثروتمند باشد نباید به خاطر ثروتش او را احترام نمود. بلکه باید به خاطر ایمانش مورد احترام قرار گیرد. مؤلف.

آیه - ۶ - **فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّقَى**.

کلمه **(فَأَنْتَ)** جواب کلمه **(فَأَمَّا)** می باشد که در آیه قبل بود. منظور از کلمه **(فَأَنْتَ)** خطاب به آن مرد اموی می باشد که در حضور پیامبر خدا بود، و از آمدن ابن ام مکتوم ترش رویی نمود. چنانکه این معنا را در ذیل آیه یکم همین سوره ثابت کردیم. یعنی یا محمد(ص) به این شخص اموی بگو: تو به سخنان شخص ثروتمند توجه می کنی، ولی از آمدن شخص نابینا ترش رویی می نمایی - مؤلف.

آیه ۷- وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكِي.

معنای کلمه (يَزْكِي): پاک و پاکیزه شدن از گناهان می باشد. کلمه (يَزْكِي) از کلمه زکات گرفته شده که به معنای نمو و زیاد شدن می باشد، و از آنجا که پاک و پاکیزه شدن از گناهان باعث نمو خیر انسان می گردد لذا (تزکی) می باشد.

یعنی یا محمد (ص) به آن شخص اموی بگو: باکی بر تو نیست که آن شخص نابینا پاک و پاکیزه نشود (پس چرا تو به خاطر آمدن او ترش رویی کردی!؟) - تبيان.

آیه ۸- وَ اَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى

ص: ۲۲۷

این آیه نقطه مقابل آیه-۵- است که فرمود: **أَمَّا مَنْ اِسْتَيْغَنَىٰ**. منظور از این شخصی که این آیه می گوید آمد چنانکه قبلاً هم گفته شد: این ام مکتوم است که در مجلس پیامبر خدا آمد. یعنی اما آن شخصی که به سرعت و کوشش نزد تو آمد. (تا چیزی بیاموزد)- تبيان.

آیه ۹- **وَ هُوَ يَخْشَىٰ**.

کلمه خشیه که کلمه (يَخْشَى) از آن مشتق شده است معمولاً در مواردی به کار می رود که انسان در مقابل عظمت و هیبت دیگری خضوع و خشوع نماید. بنا بقولی معنای خشیه این است که انسان به سبب مبتلی شدن به خشم خدا از مرتکب شدن به معصیت بر حذر باشد. پس معنی آیه چنین می شود: این ام مکتوم در حالی آمد که از معصیت و کافر شدن به خدا بر حذر بود- تبيان.

آیه ۱۰- **فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَىٰ**.

کلمه (فَأَنْتَ) جواب کلمه: من جائك می باشد که در آیه- ۸- گفته شد. هر گاه گفته شود: (تلهی عنه) معنی آن این است که انسان از کسی، یا از چیزی اعراض کند و متوجه شخص، یا چیز دیگری گردد. ولی هر گاه گفته شود: (تلهی به) معنی آن این است که انسان به آن شخص، یا به آن شیء متوجه گردد و از او پذیرایی نماید. آیه مورد بحث حاوی معنای اول است. یعنی تو، ای مرد اموی! از او اعراض می کنی- تبيان.

صحیفه های مطهره:

لغت، معنی، ترکیب:

کلمه **صِيْحْفٍ**: کتاب ها، نامه ها. کلمه **مُكْرَمَةٍ**: گرامی، بزرگ. کلمه **مَرْفُوعَةٍ**: علو شأن. کلمه **مُطَهَّرَةٍ**: پاک و منزّه بودن از بازیچه و گمراهی. کلمه **سَيِّفَرِهِ** و **سَفَرَاءِ** جمع کلمه سفیر و سافر و در اینجا منظور: فرشتگان و پیامبران است. کلمه **بَرَزَةٍ**. جمع کلمه بار است که به معنای نیک رفتاری می باشد- ضمیر کلمه **إِنَّهَا**: به آیات قرآن برمی گردد. ضمیر کلمه **ذِكْرُهُ**: به کلمه الله، یا قرآن باز می گردد. کلمه **فِي صُحُفٍ**: صفت کلمه **تَذَكُّرُهُ** می باشد، به این بیان: مثبته فی صحف مکرمه.

و جایز است که کلمه فی صحف خبر باشد برای مبتدای محذوف. به این صورت:

هی فی صحف- کاشف.

تفسیر:

آیه- ۱۱- **كَلَّا إِنَّهَا تَذَكُّرُهُ**.

کلمه (كَلَّا) به معنای ردع و جلوگیری از عملی است که قبلاً انجام گرفته باشد. یعنی ای مرد اموی! تو نمی بایستی به آن مرد



نابینا بی اعتنایی و ترش رویی می کردی! زیرا او بر تو وارد نشده بود. و انتظار خیری از تو نداشت. بلکه وی این انتظار را از پیامبر خدا می برد که از آیات قرآن و مواعظ برایش بفرماید.

زیرا آیات و مواعظ است که انسان را یادآور حق و حقیقت و متوجه عالم آخرت می نمایند. چنانکه می فرماید: (إِنَّهَا تَذَكِّرُهُ) - مؤلف.

آیه - ۱۲ - فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ.

ضمیر کلمه (ذَكَّرَهُ) همانطور که در مبحث لغت و معنی گفته شد به قرآن برمی گردد. یعنی هر کسی که بخواهد و لایق باشد می تواند یادآور قرآن و پند و اندرزهای آن شود. مفهوم این عبارت این

ص: ۲۲۸

است که هر کسی نخواهد: یاد آور پند و اندرزهای قرآن شود و از آنها عبرت بگیرد مجبور نیست. بلکه مختار است و به تعبیر صاحب مجمع البیان: انسان بر انجام دادن فعل و ترک آن قادر و مختار است، یعنی هم می تواند مثلاً عمل خیر انجام دهد، و هم ندهد. هم می تواند گناه بکند. و هم نکند. قرآن مجید آیات فراوانی دارد که انسان نسبت به انجام دادن عمل و ترک آن قادر و مختار می باشد. با صرف نظر از قرآن. اگر توجه و دقت کنیم می بینیم: ده ها مرتبه تصمیم جدی گرفته ایم که مثلاً فلان کار را انجام دهیم، و انجام داده ایم. و نیز ده ها مرتبه مصمم شده ایم که همان عمل را ترک نمائیم. و ترک نموده ایم. و کوچک ترین دلیلی که ما را بر انجام، یا ترک آن مجبور نموده، باشد در دست نیست - مؤلف.

آیه - ۱۳ - فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ.

یعنی قرآن مجید، یا آن تذکره ای که در آیه قبل گفته شد نزد خدا در صحیفه ها و کتبی معظم و مقدس موجود است - منظور از آن صحیفه ها چنانکه ابن عباس می گوید: لوح محفوظ می باشد. بنا بقولی: منظور از آن صحف: کتاب های آسمانی است که بر پیامبران (علیهم السّلام) نازل شدند. نظیر آیه - ۱۸ - و - ۱۹ - سوره: اعلی که می فرماید: (إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ مَج).

آیه - ۱۴ - مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ.

کلمه (مَرْفُوعَةٍ) که صفت کلمه (صُحُفٍ) است به معنای این است که آن صحیفه ها به آسمان هفتم بالا رفته اند. بنا به قولی: از آلودگی به پلیدی ها مصون و محفوظ هستند و کلمه (مُطَهَّرَةٍ) که نیز صفت کلمه (صُحُفٍ) می باشد بنا بقولی به این معنا است که کسی غیر از افراد پاک و پاکیزه نباید با آن صحف تماس حاصل کند - مج.

آیه - ۱۵ - بِأَيْدِي سَفَرَةٍ.

ابن عباس می گوید: منظور از (سَفَرَةٍ) فرشتگان نویسنده است. بنا بقولی:

منظور از (سَفَرَةٍ) سفیران وحی است که بین خدا و انبیاء بودند. و وحی را از طرف خدا برای پیامبران می آوردند. حضرت امام جعفر (ع) می فرماید: کسی که حافظ قرآن، و عامل به احکام آن باشد با (سفره و کرام بره) خواهد بود که این آیات می فرمایند - مج.

آیه - ۱۶ - كِرَامٍ بَرَرَةٍ.

معنای کلمه (کِرَامٍ) یعنی آن فرشتگانی که نزد خدا گرامی و محترم هستند. و معنای کلمه (بَرَرَةٍ) یعنی این فرشتگان مطیع و فرمانبردار خدا می باشند. و بقولی نیک رفتار هستند. این معنای دوم با کلمه (بَرَرَةٍ) مناسبت و سازش بیشتری دارد. زیرا کلمه (بَرَرَةٍ) جمع کلمه (بَارٌّ) است که در اصل به معنای نیکو کاری و نیک رفتاری می باشد - مج - مؤلف.

ناسخ و منسوخ:

آیه - ۱۲ - که می فرماید: (فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ) به وسیله آیه - ۴۰ - سوره:

انسان که می فرماید: (وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا) نسخ شده است. معنای نسخ در صفحه - ۲۳۸ - جلد یکم تفسیر آسان گذشت - ناسخ و منسوخ

منظور از صحف مکرمه.

ص: ۲۲۹

قرآن در مکه در صفحه های اذهان پاک و عالیقدری مانند ذهن تابناک آن حضرت و مسلمانان شیفته وحی که یکی از آنها همین کور مشتاق بود ثبت و ضبط می گردید. در مکه نویسنده و وسیله نوشتن نبود. اگر هم بود باز هم حفظ و ضبط آیات قرآن در صفحه اذهان بیش از نوشته بر اوراق حفظ و مصون می ماند.

زیرا مراقبین و جاسوسان قریش که هر یک از مسلمانان و خانه ها و رفت آمدهای آنها را در همه جا زیر نظر داشتند اگر ورقی از آیات قرآن به دستشان می افتاد آن را ضبط می کردند. یا از میان می بردند. و همین دلیل کافی بر انحراف و جرم دارنده آن بود، تا او را به حبس و شکنجه کشند. و از حقوق اجتماعی محروم می کنند.

کار به جایی رسیده بود که نزدیک شدن به مسلمانان و گوش دادن به آیات قرآن از طرف سران مشرک قریش ممنوع گردید. کار فشار و سختگیری به آنجا رسیده بود که سران قریش به هنگام حج و ورود کاروان های تجارتي به مکه افرادی را بر سر راه ها می گماشتند تا واردین را از نزدیک شدن به مسلمانان باز دارند. و به آنان اعلام خطر کنند!

با این همه تهدیدها و تحدیدها و با آنکه شهر مکه برای مسلمانان محدود و بی پناه به صورت یک زندان و شکنجه گاه در آمده بود، و دریچه نجات و نفسگاهی به روی آنان باز نبود معذک دیری نپائید که موج آیات قرآن از میان مکه بیرون رفت. از یک سو: در مرکز و دربار مسیحی حبشه از زبان جعفر بن ابی طالب برخاست.

و از سوی دیگر: در مرکز جزیره و شهر یثرب از زبان مصعب (بضم میم و فتح عین) ابن عمر منعکس شد.

سپس آیات نازل شده و ثبت شده در صفحات نفوسی که از اوهام و نقوش جاهلیت پاک و گرامی گشته بودند (صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ) پی در پی در صفحات و اذهان مستعد دیگر منعکس گشت و نقش بست، تا آنکه سراسر جزیره پر از جوش و خروش و تلاوت آیات قرآن گردید. چنانکه از میان ساختمان شهرها و از زیر چادرهای بیابان هر صبحگاه و شامگاه در ساعات روز و نیم شب ها، در حال سکونت و کوچ در صحراها، در حال برآمدن به بلندی ها، و سرازیر شدن در وادی ها، و خروج و ورود از محلی به محلی آهنگ تلاوت آیات قرآن برمی خواست!

هنگامی که پیامبر اعظم اسلام (ص) از مکه به یثرب هجرت فرمود، و نو مسلمانان و حافظین آیات قرآن در آنجا گرد آمدند و متمرکز شدند، و مسجد ساختند، و شهر جاهلیت یثرب: مدینه الرسول گردید همراه حرکت و جوشش و تحولات روحی و اخلاقی نوشتن و خواندن آیات قرآن از روی نوشته ها میان مسلمانان رایج شد. از این زمان آن آیاتی که در صحیفه های اذهان هزاران نو مسلمان با دقت کامل ثبت شده بود برای ضبط بیشتر و آموختن به دیگران به صحیفه هایی از: پوست، سنگ، چوب، برگ، استخوان و هر چه در دسترس شان بود نیز منتقل و ضبط شد. این صحیفه ها برای آنها از هر چیزی عزیزتر و گرامی تر بودند (فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ).

پس از رحلت پیامبر عالیقدر اسلام (ص) آنچه در صحیفه های اذهان و اوراق پراکنده بود به صورت کتاب جامع همه آیات که همین قرآن است درآمد، و پیوسته با خط ها و شکل های متنوع از روی قرآن نسخه ها نوشته و برداشته شد، تا زمان چاپ فرا رسید، از آن پس هر سال هزاران نسخه قرآن در سراسر دنیا پخش می شود. اکنون بیش از صفحات اذهان و اوراق شب و

روز آیات قرآن در صفحه هوا و امواج آن نیز پخش می گردد.

ص: ۲۳۰

قرآن در کمتر از نیم قرن بر همه کشورهای بزرگ و آباد آن روز و مردم آن سایه افکند و مانند ابر رحمت و باران پربرکت از بالا بر قلوب و نفوس پاک و مستعد مردم بلازده همی بارید- طا.

ص: ۲۳۱



## تفسیر قرآن کریم

تفسیر قرآن کریم (۱)

محمد علی

رضایی و دیگران

سوره عبس

یادآوری توحید و معاد

ارزشمندی در برخورد با نابینایان

اهمیت قرآن

کلیات:

سوره ی «عَبَسَ» در مکه بر پیامبر اسلام (ص) نازل شده و دارای ۴۲ آیه، ۱۳۳ کلمه و ۵۵۳ حرف است.

این سوره بیست و سومین سوره در ترتیب نزول (بعد از سوره ی «نجم» و قبل از سوره ی «قدر») و هشتادمین سوره در چینش کنونی قرآن است.

نام های این سوره عبارت اند از: «عَبَسَ» (چهره درهم کشید)، «أَعْمَى» (نابینا) و «السَّيْفَر» (سفیران) که به ترتیب از آیات اول، دوم و پانزدهم سوره گرفته شده اند.

فضیلت:

از پیامبر اسلام (ص) روایت شده:

هر کس سوره ی عَبَسَ را بخواند با صورتی خندان و شاداب وارد رستخیز می شود. (۲)

البته این تأثیرات برای کسانی است که این سوره را بخوانند و در دنیا در راستای تعالیم آن حرکت کنند.

اهداف:

اهداف اصلی این سوره، یادآوری توحید و معاد و اهداف فرعی آن، نشان دادن اهمیت قرآن کریم و ارزش های اخلاقی است.



مطالب:

الف) عقاید:

۱. مطالبی درباره‌ی نشانه‌ها و نعمت‌های خدا و تحریک حس سپاس‌گزاری انسان در برابر آن (در آیات ۱۷-۳۲)؛

۲. اشاره‌ای به حوادث رستاخیز و سرنوشت گروه‌های مختلف در آن روز.

ب) اخلاق:

یادآوری ارزش‌های اخلاقی در برخورد با افراد نابینا و تلاشگر (در آیات ۱-۱۰)

ج) مطالب فرعی:

یادآوری عظمت قرآن (در آیات ۱۱-۱۶).

ص: ۲۳۳

---

۱- . تفسیر قرآن کریم (روی جلد تفسیر قرآن مهر)، محمدعلی رضایی و دیگران، قم، عصر ظهور، ۱۳۸۹، ج ۱۰، ص ۲۸۷-۲۹۱.

۲- . تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۶۱؛ مصباح کفعمی، ج ۱، ص ۴۴۹ و مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۵۶.

دوم: محتوای سوره عبس

قرآن کریم در آیات اول تا دهم سوره ی عبس به برخوردهای متفاوت با نابینایان، ثروتمندان و تلاشگران خداترس و لزوم رعایت ارزش های اخلاقی اشاره کرده، می فرماید:

۱- ۱۰. عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَا مِنْ أَشْيَتَغْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَّكَّى (۷) وَ أَمَا مِنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَ هُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰)

چهره درهم کشید و روی برتافت. (۱) (به خاطر) این که نابینا سراغ او آمد. (۲) و چه چیز تو را آگاه می کند؟ شاید او رشد یابد [و پاک شود]. (۳) یا متذکر گردد، پس یادآوری او را سود بخشد. (۴) اما کسی که توانگری نماید، (۵) پس تو به او روی می آوری. (۶) در حالی که [پاک نشدن و] رشد نیافتن او، ایرادی بر تو نیست. (۷) و اما کسی که با کوشش به سراغ تو می آید، (۸) در حالی که او می هراسد، (۹) پس تو از او (غافل می گردی و به دیگری) سرگرم می شوی. (۱۰)

شان نزول:

حکایت کرده اند که شخصی از بنی امیه نزد پیامبر(ص) بود در همان حال عبدالله بن أم مکتوم که نابینا بود وارد شد، آن شخص أموی خود را جمع کرد و چهره درهم کشید و صورت خود را برگرداند و آیات فوق فرود آمد و این عمل را نقل و سرزنش کرد. (۱)

نکته ها و اشاره ها:

۱. در این آیات به دو گروه از انسان ها اشاره شده است:

الف) ثروتمندانی که گرفتار غرور و سرکشی اند؛ آنان بارها سخنان حق را می شنوند ولی باز هم لجاجت می کنند.

از این رو پیامبر(ص) مسئولیت چندانی در برابر آنان ندارد ولی با این حال آن حضرت اصرار داشتند که آنان را هدایت کنند.

ب) انسان های تلاشگر و خداترسی که خالصانه به دنبال هدایت اند و می خواهند آیات الهی را بشنوند و بدان عمل کنند، که یکی از این افراد، عبدالله بن أم مکتوم نابینا بود. این گونه افراد زمینه ی بهتری برای پذیرش حق و هدایت دارند.

هرچند پیامبر(ص) به این گونه افراد لطف خاص داشتند، اما گاهی بر اثر مشغول شدن به کارهای تبلیغی از یکی از آنها غافل می شدند.

۱- . اسباب النزول واحدی، ص ۴۷۹؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۶۴؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۰۹ و کنزالدقائق، ج ۱۴، ص ۱۳۲ (این شأن نزول از امام صادق(ع) روایت شده و سید مرتضی نیز آن را پذیرفته است). دومین شأن نزولی که برای آیه حکایت شده آن است که عده ای از سران قریش نزد پیامبر(ص) بودند و آن حضرت با آنها صحبت و آنان را به اسلام دعوت می کردند، در همین حال عبدالله بن أم مکتوم، که نابینا بود، وارد مجلس شد و سخنان پیامبر(ص) را مکرر قطع کرد و تقاضای تعلیم قرآن نمود. پیامبر(ص) ناراحت شدند و آثار ناراحتی در چهره ایشان نمایان شد. در این هنگام آیات فوق فرود آمد و ارزش افراد مؤمن و خدا ترس را یادآوری کرد. البته این شأن نزول با اخلاق کریمانه ی پیامبر(ص) و سیاق آیات سازگاری ندارد و در صورت صحت فقط دلالت بر ترک اولی دارد.

این آیات به پیامبر(ص) یادآوری می کنند که سزاوار نیست تو از افراد تلاشگر و خداترس غافل شوی.

۲. این آیات فرهنگ اسلام را در برخورد با مستضعفان و مستکبران نشان می دهد.

یعنی پیامبر(ص) و مبلغان و رهبران دینی باید اولویت را در تبلیغ رعایت کنند و به مستضعفان حق جو اهمیت بیش تری بدهند؛ زیرا آنان زمینه ی بهتری برای پذیرش هدایت دارند و همیشه حامیان مخلص اسلام هستند.

برخلاف ثروتمندان بی درد که در برابر اسلام موضع می گرفتند و لجاجت می نمودند از این رو باید بخش کم تری از وقت رهبران و مبلغان دینی برای آنان گذاشته شود.

آموزه ها و پیام:

۱. رهبران و مبلغان دینی ثروتمندان را بر فقرا مقدم ندارند.

۲. اولویت های تبلیغی را رعایت کنید و برای هدایت افراد خداترس و تلاشگر بیش تر وقت صرف کنید.

۳. با افراد هدایت جو ترش رویی نکنید و از آنان روی برنگردانید هر چند نایبنا باشند (و واکنش شما را نبینند).

۴. در برخورد با مردم ارزش های اخلاقی را کاملاً رعایت کنید.

۵. پاکی و رشد افراد وابسته به ثروت و بینایی ظاهری آنها نیست.

۶. در تبلیغ و هدایت، سلیقه ای عمل نکنید و آیات الهی را بر همه ی مردم بخوانید تا شاید مفید واقع شود.

۷. تلاش و هراس (از عذاب الهی) زمینه ساز هدایت پذیری است.

۸. مبلغان دینی پس از انجام وظیفه، مسئولیتی در مورد گمراهی افراد ندارند.

ص: ۲۳۵



در این سوره مبارکه از سر و کارداشتن پیامبر اسلام با مشرکان قریش و دعوت آنها به اسلام، درباره فرشتگانی که حامل وحی هستند، درباره رفع تهمت هایی که به پیامبر (ص) می زدند، آفرینش انسان و تنظیم روزی او، و بلاهای توان فرسای رستاخیز و تقسیم مردم به دوزخی و بهشتی سخن رفته است.

### شان نزول

مشهور میان مفسران شیعه و سنی این است که عده ای از سران قریش (ابوجهل، عتبه بن ربیع، عباس بن عبدالمطلب، ابی و امیه بن خلف) در حضور پیامبر اسلام بودند و آن حضرت مشغول مذاکره و دعوت آنان به اسلام بود، به امید آنکه آنان دعوتش را بپذیرند. در این میان عبدالله بن مکتوم که مردی نابینا بود وارد شد و بدون توجه با قطع سخنان آن حضرت گفت: ای رسول خدا! از آنچه خدا به تو آموخته به من بیاموز و بی وقفه خواسته خود را تکرار می کرد، در حالی که نمی دانست پیامبر (ص) مشغول مذاکره با دیگران است تا آنکه پیامبر ناراحت شد و روی خود را از او به سوی سران قریش برگرداند. در این هنگام این آیات نازل گردید. (۲) عبدالله بن مکتوم صحابی رسول خدا و از بستگان خدیجه (س) است که پیامبر اسلام دو بار او را در مدینه نایب خود قرار دادند. (۳)

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزْكَى (۳)

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴)

أَمَّا مَنِ اسْتَعْنَى (۵)

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶)

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكَى (۷) وَأَمَّا مَنِ جَاءَكَ يَسْعَى (۸)

وَهُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا

إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶)

رو ترش کرد و رخ برتافت (۱) که آن نابینا نزد وی آمد (۲) و تو چه می دانی؟ شاید او پاکیزگی یابد (۳) یا پند گیرد و آن پند سودش دهد (۴) اما آنکه [از پند تو] بی نیازی می کند (۵) پس تو به او می پردازی (۶) و اگر هم پاک نشود، گناهی بر تو نیست (۷) و اما آنکه شتابان به سویت آمده (۸) در حالی که از خدا می ترسد (۹) پس تو از او به دیگری می پردازی (۱۰) چنین مپندار، که این [آیات] تذکاری است (۱۱) پس خواهد آن را یاد کند (۱۲) [که] در صحیفه هایی ارجمند (۱۳) والا و پاکیزه (۱۴) سفیرانی نویسنده (۱۵) گرامی و نیکوکار است (۱۶)

### مفهوم کلی

این آیات درباره ابن مکتوم است که نابینا بود. او نزد پیامبر (ص) آمد و درخواست کرد که برای او آیاتی را از قرآن بخواند؛ غافل از اینکه پیامبر اکرم (ص) با سران مشرکان مشغول صحبت و دعوت آنها

ص: ۲۳۷

---

۱- . تفسیر نسیم حیات، ابوالفضل بهرام پور، قم، آوای قرآن، بی تا، ج ۸، ص ۶۶۶-۶۷۴.

۲- . مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

۳- . مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

به اسلام بود و طبعاً نمی توانست به او توجه کند، ولی به خاطر ارزشی که حق جوینان در نزد خدا دارند به آن حضرت خطاب کرد که می یابد او را بر دیگران مقدم داشته و گرامیش دارد.

پس در مقام تعریف این کتاب می گوید: قرآن کتاب آسمانی است که به وسیله فرشتگان والاقدری نازل می شود که از هر گونه باطل و انحراف منزّه است.

آیه ۱-۷- عَبَسَ وَ تَوَلَّى - أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى...

لغت: عَبَسَ: رو ترش کرد. تَوَلَّى (وَلَّى): رو گرداند. أَنْ جَاءَ: که آمد. مَا يُدْرِي (دَرَى): چه چیز آگاه می کند. مَا يُدْرِيكَ: چه چیز آگاه می کند تو را، تو چه می دانی. لَعَلَّ يَزْكِي: شاید او پاک شود. أَوْ يَذَّكَّرُ:

یا پند گیرد. فَتَنَعَ: پس سود دهد. ذُكِرَ: پند دادن، یاد کردن. اِسْتَعْنَى (عَنَى): بی نیازی کرد. تَصَدَّى (صَدَى): رو می کنی، توجه می کنی.

آیات اول این سوره از بحث های جنجالی تفسیری است. مفسران در حول این آیه آراء مختلفی دارند، ما نخست بر اساس جمله بندی و ادبیات قرآن و سیاق کلام، نظر خود را عرضه می کنیم؛ سپس به بررسی نظریه های دیگر مفسرین پرداخته اشکالات آنها را بیان می کنیم.

این آیات بیانگر این واقعیت مهم است که اسلام، احترام خاصی برای طالبان راه حق قائل است، هر چند در ظاهر کوچک به نظر آیند، ولی برای کافران لجاج ارزشی قائل نیست هر چند سرکردگان قوم و قبیله ای باشند، زیرا در این عتاب که متوجه رسول گرامی اسلام شد، خداوند آن فرد نابینا را بر همه سران عرب ترجیح داد. این آیات درسی است برای آنهایی که قصد تبلیغ اسلام دارند که معیار خوبی مخاطب، آمادگی او برای حق پذیری است نه چیز دیگر، پس باید امکانات تبلیغی را در سرزمین هایی به کار گرفت که اهل آنجا مشتاق هدایت باشند نه اسیر جهالت و غرور. اینک ترجمه دقیق آیات با توجه به وحدت رویه در ارجاع ضمائر و شناخت صحیح فاعل ها را ارائه می دهیم: رسول خدا رو ترش کرد و پشت نمود - که آن اعمی نزد او آمد - پیامبر تو چه می دانی شاید او تزکیه شود - یا پند گیرد و آن سودش دهد - اما کسی که (مشرکان در جلسه) از پند تو اظهار بی نیازی می کند - پس تو «ای رسول خدا» به او می پردازی و مشغول مذاکره می شوی - در حالی که اگر او پاک نشود و اسلام نیاورد بر تو گناهی نیست - اما این مکتوم که با سعی نزد تو آمده - و از خدا می ترسد - تو از او به دیگری مشغول می شوی.

-- أَمَا مِنْ اِسْتَعْنَى...

یعنی اما کسی که اظهار بی نیازی می کند (أَمَا مِنْ اِسْتَعْنَى) تو به او توجه می کنی (فَأَنْتَ لَهُ تَصِيدِي)، در حالی که اگر او ایمان نیاورد و خود را پاک نگرداند بر تو مسؤولیتی نیست (وَمَا

عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكِي).



گاهی دقت نکردن در ترجمه دقیق لغات قرآن، تفسیر آیه را از مسیر اصلی خارج می سازد. در تفسیر این آیات عده ای از مفسران، موضوع این آیه را به مسأله فقر و غنا کشیده و استنباط کرده اند که نباید غنی و فقیر را یکی دانست و فقیر و مستضعف را باید مقدم داشت! در حالی که در اینجا سخن از غنا و فقر نیست. فقر هیچگاه عامل کمال نبوده است و تنها عنصر کمال در دیدگاه قرآن تقواست.

امتیاز ابن مکتوم در این آیه فقر و کوری وی نبوده است، سخن از ترحم نیست بلکه فقط اشتیاق وی برای تقویت ایمان و یادگیری قرآن بوده است. این اشتباه از اینجا ناشی شده که لغت «اسْتَعْنَى» را اینطور معنا کرده اند «خود را ثروتمند دانست» در حالی که استغنی یعنی خود را بی نیاز دانست. حالا چیزی که شخص خود را به آن بی نیاز می داند چیست، باید از فضای آیه و قرینه سخن به دست آورد.

ص: ۲۳۸

در اینجا مراد این است که آنها خود را از پند تو و قرآن بی نیاز دانسته و خود را فوق نصایح تو می دانند و تازه می خواهند تو را پند دهند! بنابراین معنای آیه چنین است: کسی که با عشق و علاقه و احساس نیازمندی به پند قرآن نزد تو آمده مقدم است بر آنکه خود را از پند تو بی نیاز می داند و استغنا می جوید. خدا در برابر اظهار بی نیازی آنها مقابله به مثل کرده می فرماید: ما راه راست را نشان دادیم هر که می خواهد بپذیرد و اجباری در کار نیست، زیرا سود آن را فقط خودشان می برند.

آیه ۸ - ۱۰ - وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى - وَ هُوَ يَخْشَى...

لغت: يَسْعَى: سعی و تلاش می کند، شتابان می آید. يَخْشَى: می ترسد. تَلَهَّى (لَهْو): سرگرم می شوی، بی اعتنائی می کنی.

یعنی اما آن کس که با سعی و تلاش نزد تو می آید (وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى) و از خدا می ترسد

(وَ هُوَ يَخْشَى)، تو از او غافل می شوی (فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى).

مخاطب واقعی این آیات

برای بعضی علمای اسلام درباره اینکه مخاطب عتاب، پیامبر اکرم (ص) باشند سؤال ایجاد شده و در آن خدشه نموده اند، زیرا پیامبر اسلام که معصوم است و از طرفی به داشتن «خُلق عظیم» و سجایای بزرگ اخلاقی ستایش شده چگونه ممکن است عملی انجام دهد که مورد عتاب پروردگار عالم قرار بگیرد؟! لذا برای حل این مشکل گفته اند: فاعل «عَبَسَ» پیامبر نیست، بلکه یکی از حاضران مشرک در نزد پیامبر می باشد که از حضور نابینا ناراحت شد! باید گفت: اگر نسبت «عَبَسَ» به او کراهت دارد، کراهت «تَصَدَّى»: تو با مشرک گرم می گیری» بسی بیشتر است و از آن کریه تر «تَلَهَّى»: از اعمی غافل می شوی و با دیگری مشغول صحبت می شوی» باید باشد.

به هر حال این نظریه صحیح نیست، زیرا در این صورت نظم و هماهنگی این ده آیه به هم می خورد و اشکالات بزرگ تری پیش می آید. این آیات با یک نفر سخن می گوید و آن پیامبر (ص) است و مفهوم آیات چنان است که مخاطب آن جز پیامبر نمی تواند باشد. آنجا که می گوید: «أَمَّا مَنْ إِشْتَعْنَى...»؛ اما کسی که اظهار بی نیازی می کند تو به او توجه می کنی در حالی که بر تو گناهی نیست. اگر او هدایت نپذیرد. این آیه نمی تواند به مشرکی که در جلسه بوده خطاب شود. این آیه خطاب به پیامبر است که درباره پاک شدن و هدایت مردم احساس مسئولیت می کرده است. در ادامه آیه فرمود: «وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى»؛ و اما آنکه شتابان و با تلاش نزد تو می آید که چیزی یاد بگیرد و از خدا می ترسد، تو از او غافل می شوی». این آیه هم خطاب به پیامبر است و این آیه عیناً تکرار «أَنْ جَاءَهُ أَلْمَاعِمَى» است. فاعل «جَاءَهُ» در هر دو اعمی است و صاحب هر دو ضمیر «هُ» در «جَاءَهُ» و ضمیر خطاب «كَ» در «جَاءَكَ» رسول خداست. در اینجا پیامبر مکلف است که به چنین آدمی توجه کند و در تربیت او همت گمارد؛ بنابراین، این آیات از «عَبَسَ» گرفته تا آخر آیات مخاطب واحدی دارد و آن هم پیامبر اکرم (ص) است و عصمت پیامبر در اینجا خدشه دار نشده است و این موضوع پاسخ روشنی دارد.

پیامبر اسلام که مأمور بوده این امانت الهی را در سرتاسر جهان تبلیغ نماید در این راه مشکلات بزرگی داشت و با جمع کردن عده ای از سران قریش، امید داشت که قلب آنها را به اسلام متمایل کنند، زیرا با ایمان آوردن آنها، قریش همگی مسلمان می

شدند و با تسلیم قریش که در مرکز قبایل عرب قرار داشتند و افتخار پرده داری خانه کعبه نیز با آنها بود، قبایل دیگر نیز به سرعت اسلام

ص: ۲۳۹

می آوردند و اهداف پیامبر زودتر و آسان تر به ثمر می رسید. بر فرض پیامبر تا این حد هم امید نداشته، ولی امیدوار بود با انعطاف پذیری مختصری از آنها مواجه شود تا لاقلاً از توطئه و کارشکنی آنان در امان بماند و با آرامش بیشتری به تربیت حق جویان پردازد. به همین جهت با زحمت فراوانی، شرایطی را برای ملاقات با سران عرب فراهم نمودند و مشغول صحبت با آنان بود که ناگهان فردی نابینا وارد شده و کلام ایشان را قطع نموده و مکرراً تقاضای پند می نماید. طبیعی است که پیامبر ناراحت شود، زیرا او هدف الهی مهم تری را دنبال می کرد و این ناراحتی هم برای اسلام بود که مبادا این مشرکین بادیدن این تازه وارد که آداب مجلس را رعایت نکرده حساس شوند و دعوت پیامبر ناقص بماند - به علاوه آن فرد، نابیناست و رو ترش کردن ایشان را نمی دید تا رنجیده خاطر گردد.

ممکن است گفته شود انسان های عادی ناراحت و عصبانی می شوند نه معصومین (ع). باید گفت چنین نیست، زیرا آنچه معصوم را از دیگران متمایز می کند این است که در برخورد با حالت های عارضی مثل عصبانیت بر خود مسلط باشد و دچار خطا و گناه نشود، برای مثال هنگامی که عمرو بن عبدود آب دهان بر روی علی (ع) انداخت. ایشان خشمگین شدند و این کاملاً طبیعی بود و تا اینجا او با دیگران فرقی ندارد، اما در عکس العمل است که می توان معصوم را شناخت. او خشمی را که از ناحیه خودش بود از خشمی که برای خدا بود کاملاً جدا کرد و با خشم الهی کار عمرو را یکسره نمود. در این ماجرا نیز ناراحت شدن پیامبر در صوتی با اشکال مواجه می شود که عکس العمل از کنترل ایشان خارج شود، به طوری که مثلاً او را بیرون نماید و یا چیزی بگوید ولی چنین نکرد، پس به عصمت ایشان لطمه نمی زند. به علاوه ماجرای پیامبر با جنگ علی (ع) با عمرو، یک فرق دیگر هم دارد و آن اینکه عصبانیت علی (ع) امری شخصی بود با عکس العملی معصومانه، ولی در ماجرای پیامبر ناراحتی ایشان از همان ابتدا غیرشخصی بود و حتی اگر برخورد تندی هم می فرمود خلاف عصمت نبود!

معروف است که: «کاسه داغ تر از آتش!». اگر این رفتار خلاف عصمت بود، خداوند باید آن را خلاف عصمت تعیین می کرد و او را از نبوت می انداخت یا لاقلاً به توبه وامی داشت. بنابراین وقتی خداوند آن را بر رسول خود خرده نگرفته است کسی حق ندارد به خدا ایراد بگیرد که، چرا عامل شکست عصمت را ندیدی؟ «سبحان الله».

پس عتاب برای چه بود؟

پاسخ اینکه اولاً این یک عتاب ضعیف است برای اینکه در مقام مقایسه عتاب شفاهی و خطابی اگر شدید تلقی شود، عتاب غایب سبک تر است و در این آیه برای احترام رسول اکرم او فعل اول را غایب آورده است. خداوند با این عتاب به رسول خود، تکلیف جدیدی را برای پیامبر و مسلمانان و نسل های بعدی درباره تبلیغ دین معین می کند که در ارائه دین، حق طلبان عاشق را بر جاهلان متعصب ترجیح دهند و هیچ چیز دیگری را ملاحظه ننمایند و این قضیه به قدری مهم بوده که خدای متعالی پیشگیرانه پیامبر و حبیب خود را مورد عتاب قرار داده است.

حدیث: روایت شده است که پیامبر هر وقت ابن مکتوم را می دید می فرمود: «مَرْحَبًا بِمَنْ عَاتَبَنِي فِيهِ رَبِّي؛ یعنی مرحبا بر کسی که پروردگارم مرا به خاطر او عتاب کرد». و به او می فرمود: آیا حاجتی داری؟ و پیوسته به وی احترام می گذاشت و او را دو بار در مدینه جانشین خود کرد. (۱)

□  
توضیح دیگر. در این آیات برخی روی کلمه «عَبَسَ وَ تَوَلَّى»

حساس شده اند و برای حفظ عصمت، برای آن فاعل دیگری که ذکری از آن نرفته تعیین نموده اند. حال اگر قرار است کلماتی را از پیامبر سلب کرد تنها آن دو کلمه نیست، بلکه جمعاً کلمات مُخَلَّ عَصْمَت عبارتند از: عَبَسَ، تَوَلَّى، تَصَدَّى، تَلَهَّى: رو

ترش کرد، پشت کرد، به جای اعمی با مشرک گرم گرفتی، به جای اعمی با مشرک مشغول شدی و از اعمی غافل شدی. دقیق تر آنکه «تَلَهَّى» از «تَوَلَّى» شدیدتر است در صورتی که همه این مفسران که برای عَبَسَ فاعل دیگری قائل شده اند متفقاً فاعل تَلَهَّى را پیامبر دانسته اند. تَوَلَّى یعنی پشت کرد، همین! ولی «تَلَهَّى» یعنی به او پشت کرد و با دیگری مشغول شد، به او بی اعتنایی کرد و به دیگری توجه نمود و این لغت دو برابر «تَوَلَّى» بار دارد! بنابراین اگر فاعل «عَبَسَ» غیر است پس همه افعال همان غیر باشد و در این صورت در اینجا اصلاً پیامبر حضور ندارد! و آنگاه سیستم و ترکیب آیات به هم می ریزد و این ناخواسته تحریف آیات می شود. از طرف دیگر، در اینجا میزبان، رسول خداست و اعمی مهمان پیامبر است و هر که وارد آن خانه می شود وارد بر پیامبر است نه بر مسلمانان. پس «أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» یعنی آن نابینا بر پیامبر وارد شد نه بر آن مهمان. وانگهی مهمان ها جمعی بودند نه یک نفر! از سوی دیگر «وَمَا يُدْرِيكَ» از شوؤن نبوت و خطاب به پیامبر است، زیرا مفهوم آیه چنین است: ای رسول! تو از کجا می دانی، شاید او از پندهای تو به خود آید و پاک شود یعنی واردین بر تو، یکی مشرکان هستند و دیگری اعمی و نصیحت تو چه بسا بر این تازه وارد مؤثر از دیگر واردین باشد. ما اگر «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» را مربوط به یکی از مشرکان در جلسه بدانیم لازم می آید «أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» و «وَمَا يُدْرِيكَ» و «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» هم خطاب به آن مشرک باشد.

نکته: از این آیه ها بر می آید که طالبان کسب معارف قرآن نزد خداوند چقدر گرامی هستند که پیامبرش را عتاب می کند. رهبران دین آموز باید طالبان معارف قرآن را مقدم بدانند. در دعای رجبیه نیز بر این مفهوم تکیه شده است که نیازمندان سه گروهند: نیازمند سائل و نیازمند غیر سائل و نیازمند غیر عارف یعنی خدانشناس. آنجا که می گوید: یا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ یا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ...؛ ای کسی که عطا می کنی به سائل و عطا می کنی به غیر سائل، و به کسی که او را نمی شناسد. منتهی عطای نخست و نوبت اول از آن سائل است. در اینجا می خواهد بگوید: تو، «مَنْ سَأَلَ» را رها می کنی و دنبال «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ» می روی.

توجه:

خدا می خواهد مطلب فوق را به عنوان یک حکم و یک فرهنگ دینی به ما بیاموزد، چگونه مطرح کند که مؤثر واقع شود؟ آیا راهی بهتر از این وجود داشت که خدا چنین صحنه ای را پدید بیاورد و در قالب ورود ابن مکتوم اعمی و رفتار پیامبر و

مشركان، موضوع را برای ما به عنوان يك دستور شفاف كند؟

لَعَلَّهُ يَزَكِّي - أَوْ يَذَّكَّرُ...

ص: ۲۴۱

---

۱- . تفسير فخر رازی، ج ۳۱، ص ۵۵، مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

در اینجا یزگی را اول آورده است. در این آیات به دو وضعیت در روحیه مخاطبان اشاره کرده است: هدایت و نصایح قرآن شاید او را پاک و طاهر گرداند و یا لاقبل پندی بگیرد. در فرض اول مخاطب کلاً طاهر شده و از همه کراهت ها تزکیه گردیده و این هدف اصلی قرآن است و در فرض دوم زمینه طاهر شدن فراهم شده است که چه بسا، به خود آمدن و پند گرفتن منجر به تزکیه می شود و لذا قرآن آن را در مرحله بعد آورده است.

آیه ۱۱-۱۶- کَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ - فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ ...

لغت:

کَلَّا: چنین نیست. تَذْكِرَةٌ: پند دادن. شَاءَ: خواست. ذَكَرَ: یاد کرد، به خاطر سپرد. صِيْحْفٌ جمع صِيْحْفَةٍ: نامه ها، کتاب ها. مُكْرَمَةٌ: گرانقدر، ارجمند. مَرْفُوعَةٌ (رَفَعٌ): بلند پایه. اَيْدِي جمع يَدٌ: دست ها. سَفَرَةٌ جمع سَافِرٌ: نویسندگان، اگر جمع سَفِيرٌ باشد: فرستادگان «مراد فرشتگان است». كِرَامٌ جمع كَرِيمٌ: بزرگواران. بَرَرَةٌ جمع بَارٌّ: نیکوکاران، نیکان.

این آیات به اهمیت قرآن و مبدأ پاک آن و تأثیرش در نفوسی که خواهان حقیقت اند پرداخته است. در اینجا می گوید: هرگز این رفتار را تکرار مکن (اهمیت زیادی به طالبان حق بده)، چرا که آیات قرآن وسیله ای برای بیداری و اندرز بندگان خداست (کَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ).

پس هر که بخواهد، پند گیرد (فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ). یعنی اجباری در کار نیست و تمام سود آن مال کسی است که پند گیرد و این پاسخی است به اظهار بی نیازی معاندان (مَنْ اسْتَعْنَى).

-- فِي صُحُفٍ مُكْرَمَةٍ ...

یعنی این کلام آسمانی در صحیفه های گرانقدر پاکی (فِي صُحُفٍ مُكْرَمَةٍ --- مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ) در دست فرشتگان گرامی و نیکوکار وحی می باشد (بِأَيْدِي سَفَرَةٍ --- كِرَامٍ بَرَرَةٍ) که از هرگونه باطل و تناقض منزّه است و این فرشتگان، اعوان و کارگزاران حضرت جبرئیل هستند.

حدیث: از امام صادق (ع) روایت شده است: «کسی که حافظ قرآن باشد و به آن عمل کند در کنار فرشتگان والامقام وحی جای خواهد گرفت» (۱).

نکته: كِرَامٌ

بَرَرَةٌ ...

در این آیه فرشتگان را به دو صفت متصف کرده است: کریم و برّ.

کریم صفت ذات و شخصیت فرشته است. یعنی فرشته موجودی بزرگوار و باکرامت است. و فرشته بارّ است، یعنی او در مقام

عمل نیکوکار و احسان کننده و مأمور رساندن خیر است.

این مجموعه از آیات درصدد بیان این است که این قرآن سخن خداوند است و به دست فرشتگان والامقامی برای هدایت مردم به پیامبر(ص) اسلام رسیده است.

ص: ۲۴۲

---

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۸.



(۱۳۱۶-۱۲۵۱ق)

نکاتی درباره سوره مبارکه عَبَسَ

سوره عبس، ۴۲ آیه، ۱۳۳ کلمه و ۵۳۳ حرف دارد.

این سوره مکی است و در جلد دهم کشف الاسرار و عده الابرار، آیه «فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ» (آیه ۱۲)، منسوخ به «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ...» (آیه ۲۹ سوره تکویر) دانسته شده است.

در این سوره، هر کس که ثروتمندان را بر ضعف و مساکین از مؤمنین مقدم دارد، مورد عتاب قرار گرفته است و سپس به خواری و بی مقداری انسان در خلقتش و نیاز کامل او در تدبیر امورش اشاره می شود و ذکر می کند که با این همه، انسان نعمت پروردگار را کفران می کند و در انتها به ذکر قیامت و جزاء و تهدید مردم می پردازد.

پیامبر (ص) فرمود: «کسی که سوره عبس را بخواند روز قیامت در حالی وارد محشر می شود که صورتش خندان و بشاش است». و نیز روایت شده که امام جعفر صادق (ع) فرمود: «هر که سوره عبس و تکویر را بخواند در زیر بال و پر لطف پروردگار و تحت حمایت و کرامت او در بهشت جاودان خواهد بود و این برای خداوند چیز مهمی نیست اگر اراده کند».

اسامی دیگر سوره: اعمی، سَفَرَه.

(شماره سوره: ۸۰، تعداد آیات: ۴۲)

(شماره ابیات: از ۳۱۴۲۹ تا آخر ۳۱۴۸۰، تعداد ابیات: ۵۲)

سوره عبس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزْكَى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَّا  
مَنْ اسْتَعْتَى (۵) فَأَنْتَ

لَهُ تَصَدَّى (۶) وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكَى (۷) وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَ هُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱)  
فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲)

عبوس و ترشرو گشت. (۱) چون آن مرد نابینا حضورش آمد. (۲) و توجه می دانی ممکن است او مردی پارسا و پاکیزه صفات باشد. (۳) یا (به تعلیم رسول) به یاد خدا آید و ذکر حق او را سودمند افتد. (مراد عبدالله مکتوم است که چون حضور

رسول برای تعلیم قرآن آمد جمعی از اکابر کفار قریش نزد حضرت بودند، حضرت از حرص بر ایمان و هدایت آنها به او توجه کامل نکرد و به صحبت مشغول بود و مرد متشخصی از امویان بر آن نایبنا ترشروی و اظهار انزجار نمود. بر نکوهش او و حرمت عبدالله این آیات نازل شد. (۴) اما آنکه دارا (و مغرور دنیا) است. (۵) تو به او توجه کنی (و حریص بر ایمان او باشی)! (۶) در صورتی که اگر او به پارسایی نپردازد بر تو تکلیفی نیست. (۷) اما آن کس که (چون عبدالله مکتوم به شوق دل برای ذکر خدا) به سوی تو می شتابد. (۸) و او مرد خدا ترس و باتقوایی است. (۹) تو از توجه به او خودداری می کنی! (۱۰) این روا نیست، که آیات حق برای پند و تذکر (همه خلق) است. (۱۱) تا هر که بخواهد پند گیرد. (۱۲)

ص: ۲۴۳

---

۱- . شرح جامع: تفسیر عرفانی و منظوم صفی علیشاه، میرزا حسن بن محمدباقر مشهور به صفی علیشاه (۱۲۵۱-۱۳۱۶ق)، به کوشش علیرضا منجمی، تهران، مؤسسه اباصالح، ۱۳۸۵، ج ۱۰، ص ۴۵۶۳-۴۵۶۸.

بود عبد الله مکتوم او ضریر(۱) / نزد پیغمبر شد آن مکفوف(۲) پیر

اندر آن وقتی که بود آن مُمتَحَن(۳) / با صنادید(۴) قریش اندر سخن(۵)

ص: ۲۴۴

۱- ضریر: کور، نابینا.

۲- مکفوف: نابینا.

۳- مُمتَحَن: آزموده شده، اشاره به پیامبر(ص) است.

۴- صنادید: بزرگان، مهتران.

۵- [روایاتی از طرق اهل سنت وارد شده که این آیات درباره داستان عبدالله ابن امّ مکتوم که فردی نابینا بود نازل شد که روزی بر پیامبر وارد شد، در حالی که جمعی از مستکبرین قریش (یعنی عتبه بن ربیعہ، ابوجهل بن هشام، عباس بن عبدالمطلب، اُبی و امیه بن خلف) نزد آن جناب بودند و با ایشان درباره اسلام جلسه کرده بودند و پیامبر ایشان را به دین توحید دعوت می کرد، به امید اینکه اسلام بیاورند. ابن امّ مکتوم، فرزند شریح بن مالک بن ربیعہ فہری، یکی از بنی عامر لوی و مؤذن پیامبر بود و هنگامی که در آن روز به نزد پیامبر آمد و به دلیل نابینا بودن، مکرر آن جناب را صدا می زد و می گفت یا رسول اللہ(ص) از قرآن برایم بخوان تا حفظ کنم و متوجه نبود که پیامبر با آن چند نفر مشغول صحبت است، تکرار او باعث شد که کراهت و ناراحتی در سیمای پیامبر هویدا شود، زیرا پیامبر(ص) در دل خود فکر می کرد که این چند نفر که از بزرگان قریش اند می گویند پیروان او همه از قبیل ابن امّ مکتوم یا کور هستند و یا برده، لذا از او رو گرداند و رو به آن صنادید قریش کرد و در اینجا بود که این آیات در عتاب و سرزنش آن جناب نازل شد و از آن پس همواره پیامبر(ص) ابن مکتوم را احترام می کرد و دلجویی می فرمود و عباى خود را برای نشستن او پهن می کرد و هر وقت به او برمی خورد می فرمود: مرحبا به کسی که خدای تعالی به خاطر او مرا عتاب فرمود و آن گاه می پرسید: آیا کار و حاجتی داری؟ و دو نوبت او را در مدینه جانشین خود کرد و به جنگ رفت. لیکن آیات سوره مورد بحث دلالت روشنی ندارد بر اینکه مراد از شخص مورد عتاب رسول خدا(ص) است، بلکه صرفاً خبری می دهد و انگشت روی صاحب خبر نمی گذارد، از این بالاتر اینکه در این آیات شواهدی هست که دلالت دارد بر اینکه منظور، غیر رسول خدا(ص) است، چون همه می دانیم که صفت «عبوس» از صفات رسول خدا(ص) نبوده است و با اینکه خود خدای تعالی خُلق آن جناب را عظیم شمرده و قبل از سوره مورد بحث، در سوره «ن» که به اتفاق روایات وارده، در ترتیب نزول سوره های قرآن بعد از سوره «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» نازل شده فرمود: «وَأِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»، چه طور تصور دارد که در اول بعثتش خُلُقِ عَظِيمٍ داشته باشد آن هم به طور مطلق، چرا که خُلُق به معنای ملکه راسخه در دل است و کسی که دارای چنین ملکه ای است عملی منافی با آن انجام نمی دهد، و خدای تعالی به این صفت او را به طور مطلق بستاید، بعداً برگردد و به خاطر پاره ای اعمال خُلُقِ ای او را مذمت کند و چنین خلق نکوهیده ای را به او نسبت دهد. و در مجمع البیان، از امام صادق(ع) روایت آورده که فرموده است: این آیات درباره مردی از بنی امیه نازل شده که در حضور رسول خدا(ص) نشسته بود، ابن امّ مکتوم آمد، مرد اموی وقتی او را دید قیافه اش را در هم کشید و او را کثیف پنداشت و دامن خود را از او جمع کرد و چهره خود را عبوس نمود و رویش را از او گردانید و خدای تعالی داستانش

را در این آیات و حکایت نموده و عملش را توییح فرمود]. (از جلد بیستم ترجمه تفسیر المیزان، به اختصار و با کمی تغییر).  
[بنابراین چنان چه شأن نزول اول واقعیت داشته باشد، این مطلب ترک اولایی بیش نیست و کاری که منافات با مقام عصمت داشته باشد در آن مشاهده نمی شود، زیرا اولاً پیامبر(ص) هدفی جز نفوذ در سران قریش و گسترش دعوت اسلام از این طریق و در هم شکستن مقاومت آنها نداشت و ثانیاً چهره در هم کشیدن در برابر یک مرد نابینا مشکلی ایجاد نمی کند چرا که او نمی بیند، به علاوه عبدالله بن ام مکتوم نیز رعایت آداب مجلس را نکرده بود زیرا هنگامی که می شنید پیامبر(ص) با گروهی مشغول صحبت است نباید سخن او را قطع کند. البته در آیه چیزی که صریحاً دلالت کند که منظور، شخص پیامبر(ص) است وجود ندارد و تنها چیزی که می تواند قرینه ای بر این معنی باشد خطاب هایی است که از آیات ۸ تا ۱۰ این سوره آمده که می گوید کسی که پیوسته (برای شنیدن آیات خدا) به سرعت به سراغ تو می آید و از خدا می ترسد، تو از او غافل می شوی! این چیزی است که بهتر از هر کس در مورد پیامبر(ص) می تواند صادق باشد. اگر به این آیات از زاویه حقیقت و عظمت پیامبر(ص) نگاه کنیم می بینیم در سر حدّ یک معجزه است چرا که رهبر بزرگ اسلام در کتاب آسمانی خود آن چنان مسئولیت برای خود ذکر می کند که حتی کوچک ترین ترک اولی یعنی بی اعتنائی مختصر نسبت به یک مرد نابینای حق طلب را مورد عتاب خدا می بیند و این، دلیل زنده ای است بر اینکه این کتاب آسمانی از سوی خدا است، و او پیامبری صادق است]. (از جلد بیست و ششم تفسیر نمونه، به اختصار و با کمی تغییر). صاحب کتاب ترجمه تفسیر بیان السعاده می گوید:  
[اگر این آیات درباره رسول خدا(ص) باشد و سرزنش نیز متوجه او باشد، نقص شأن او نمی شود و منافاتی با قول خدا (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) پیدا نمی کند، زیرا روی آوردن رسول خدا(ص) به کسی و روی برگرداندن و احم کردن برای خدا و در راه خداست، چه اگر ناراحتی رسول خدا(ص) بدان جهت بوده که نابینا مانع از آن شده که پیامبر، دین خدا را نشر دهد و نمی گذاشته که دشمنان دین خدا سخنان رسولش را گوش دهند و به دین خدا نزدیک شوند، در این صورت برای رسول خدا(ص) و اخلاق او نقصی نخواهد بود و اما امثال سرزنش ها، دلالت بر اهمیت مطلب و قابل اعتنا و توجه بودن آن می کند، چه همه این سرزنش ها از قبیل «به تو می گویم تا همسایه بشنود» است، پس خطاب و عتاب هر دو برای غیر پیامبر(ص) است نه برای او]. (از جلد چهاردهم ترجمه تفسیر بیان السعاده، به اختصار و با کمی تغییر).

اندر آرد تا مگر در دینشان / داشت نجوی از بی آیینشان

□

کرد عبدالله ز پیغمبر سؤال / بی خبر کاین نیست هنگام مقال

رو تُرش کرد آن رسول نیکخو / هم بگردانید زان مکفوف، رو

آمد این آیت: چو اعمی آمد او / رو تُرش فرمود و گردانید رو

ز ابن مکتومت چه چیز آگاه کرد / شاید او ز آثام(۱) گردد پاک و فرد

پند یا گیرد ز قول ارجمند / نفع پس می بدهد او را وعظ و پند

لیک آن کو مال دار است این چنین / بی نیازی می کند ز ایمان و دین

پس تو بروی می کنی ز اقبال رو / بس که داری جهد بر ایمان او

نیست بر تو زو به جز وزر(۲) و وبال / چون بر او پاکیزگی باشد محال

و آن که اما بر تو آمد با شتاب / از پی تعلیم احکام و کتاب

از خدا ترسان بود یا ترسد او / که در آید بر سر و افتد به رو

پس تو از وی می شوی مشغول باز / رو کنی از وی بر ارباب مجاز

حاصل آنکه از تو این محمود نیست / زین تصدی وین «تَلَهَّی»(۳) سود نیست

جبرئیل این آیه می خواند و رسول / رنگ او تغییر می کرد از قبول

شد روان از دیده هایش جوی آب / وز پی اعمی دوید اندر شتاب

آن چنان که هر دم افتادی به سر / روی او می خورد بر دیوار و در

□

تا به عبد الله رسید او با نیاز / برد سوی مسجدهش سلطان راز

مر ردای خود به زیر او فکند / داشتش ز آن پس عزیز و ارجمند

مُنْضَجِر(۴) باش از تولی و ز عبوس / کن مدارا و تَلَطَّف با نفوس

هست آیت های قرآن جمله پند / مَتَعِظ(۵) گشتن بر او باشد پسند

- ۱- آثام: (جمع اثم)؛ گناهان.
- ۲- وِزْر: گناه.
- ۳- تَلَهَّى: تغافل کردن و خود را به کار دیگر زدن.
- ۴- مُنْضَجِر: دلتنگ.
- ۵- مُتَّعِظُ: کسی که قبول پند و موعظه کند.

هر که خواهد پس نماید حفظ آن / تا فراموشش نگردد یک زمان (۱)

ص: ۲۴۶

---

۱- . منظور آیه ۱۲ آن است که: تا هر که بخواهد از قرآن یا شأن رسالت یا ولایت پند گیرد و به یاد قرآن و معارفی که تذکر می دهد بوده باشد.

این سوره مکی است و چهل و یک آیت است.(۲)

از رسول خدای(ص) روایت است که:هر که او این سوره بخواند روز قیامت روی او خندان باشد.

آورده اند که روزی عبدالله بن أمّ مکتوم و او را عبد الله بن شریح(۳) گفتندی مردی بود مکفوف نابینا به نزدیک رسول خدای(ص) آمد و صنایدید قریش چون عتبه بن ربیعہ و ابوجهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و غیر ایشان(۴) از بزرگان حاضر بودند رسول(ص) با ایشان سخن می گفت و از سر حرص بر ایمان ایشان خود را به ایشان داده بود و دعوت می کرد.ابن أمّ مکتوم نمی دانست که ایشان حاضرند و رسول(ص) با ایشان سخن می گوید روی بر رسول(ص) آورد و گفت:یا رسول الله

أقرئنی(۵) و

علمنی ممّا علمک الله؛از آنچه خدای تعالی به تو آموخته است بر من خوان و مرا بیاموز و این سخن مکرر گردانید، رسول خدای(ص) روی از وی بگردانید کراهت(۶) آن

را که سخن قطع می بایست کردن به آخر نارسیده، و نیز از برای آن تا کافران نگویند که اتباع محمّد و مجیبان دعوت او نابینایان و سفله اند(۷) خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: [عَبَسَ وَ تَوَلَّى] پس از آن هرگاه که وی آمدی رسول خدای(ص) وی را گرامی داشتی و گفتی:مرحبا ای آن کسی که خدای تعالی از برای وی با من عتاب کرد و دو نوبت وی را بر مدینه خلیفه گردانید و پس از آن در روی هیچ درویش روی ترش نگردانید و فرمایش هیچ توانگری نیامد.

جمعی مفسران چنین گفته اند که: این عبوس(۸)

از رسول خدای(ص) بود و او بود که روی ترش کرد امّا محققان گفتند که:رسول(ص) نبود که روی ترش کرد بلکه مردی بود اموی(۹) به نزدیک رسول(ص)



- ۱- . تفسیر گازر جلاء الاذهان و جلاء الاحزان، ابوالمحاسن حسین بن حسن الجرجانی، به کوشش میر جلال الدین حسینی ارموی، بی جا، بی نا، ۱۳۳۷، ج ۱۰، ص ۲۸۷-۲۹۲.
- ۲- . در تفسیر ابوالفتوح (ره) باضافه: «به عدد بصریان و چهل و دو در عدد کوفیان و مدنیان، و سیصد و سی کلمت است، و سه هزار و پانصد و سی حرف است» (از نسخه خطی نقل شد) پس معلوم شد که در تعداد آیات اختلاف است یعنی بعضی چهل و دو گفته اند کما فی صدر السوره؛ و بعضی چهل و یک؛ چنانکه در عبارت ابوالفتوح (ره) و ابوالمحاسن (ره).
- ۳- . ابوالفتوح (ره) گفته: «و هو عبدالله بن شریح بن مالک بن ربیع الفهری من بنی عامر بن لؤی» طالب ترجمه او به تفصیل رجوع کند به اسدالغابه (ج ۳؛ ص ۱۷۳).
- ۴- . در تفسیر ابوالفتوح (ره) به جای «و غیر ایشان»: «و پسران امیه بن خلف».
- ۵- . در منتهی الارب گفته: «إقراء خوانانیدن؛ مفری نعت است از آن و سلام رسانیدن بر کسی و لا- يقال: أقرأه أذا كان السلام مكتوباً».
- ۶- . در بعضی نسخ: «کراهیت» بیا مخففه بعد از هاء بر وزن «صلاحیت» و آن به معنی کراهت است و هر دو مصدر ثلاثی مجزّد است.
- ۷- . در منتهی الارب گفته: «سفله الناس بالكسر ناكس و فرومآیه و سفله كفرحه مردم فرومآیه و ناكس؛ يقال: هو من السفله و لا يقال: هو سفله لأنها جمع و العامه تقول: رجل سفله من قوم سفله».
- ۸- . عبوس بر وزن قعود مصدر است به معنی ترشروئی و اگر عبوس بر وزن صبور بفتح عین خوانده شود کلمه «از» زاید خواهد بود چنانکه در نسخ تفسیر ابوالفتوح (ره) هم نیست.
- ۹- . در کتب نحو در باب نسب سماعی گفته اند که از این قبیل است نسبت بأمیه اموی بفتح همزه و حال آنکه قیاس آن است که بضمّ باشد» و در منتهی الارب گفته: «أمیه مصغر [امه] است و نام زنی و قبیلۀ از قریش اموی (بضمّ همزه) و اموی (بفتح همزه) و أمیّی به چهار یا منسوب است به آن».

حاضر بود چون این مرد نابینا آنجا آمد وی خود را فراهم گرفت و اعراض کرد و روی ترش گردانید عبوس و اعراض که از جمله صفات مذمومه است و منفر اگر در حق بعضی علما و فقها گویند منفر باشد؛ فکیف در حق رسول، و خدای تعالی رسول(ص) را از این جمله تنزیه کرده است و گفته: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَاقَلْبًا لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» و به حسن خلق و کرم طبع وصف کرده «وَإِنَّكَ لَعَلِي خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۱)

تا در خبر آمده است که: رسول(ص) دست در دست غلامی سیاه نهادی کریه الخلق و الزائحه؛ و از کرم روا نداشتی که دست خود از دست وی دور گرداند تا هم آن غلام آغاز کردی و دست از دست رسول(ص) بردی خدای تعالی از آن مرد اموی خبر داد و گفت: وی روی ترش کرد و فراهم کشید و اعراض کرد از آن سبب که نابینا یعنی ابن امّ مکتوم به وی آمد آنکه التفات کرد با رسول(ص) که روی به ایشان آورده بود و با یکی از ایشان سخن می گفت از حرص آنکه باشد که وی ایمان آورد تا دیگران نیز ایمان آورند گفت: ای محمد تو چه دانی؟ و تو را چه شناسا گردانید به حال این کافر که وی ایمان خواهد آورد و به اسلام پاکیزه خواهد گشت Bottom of Form و مطموع تو حاصل خواهد آمد؟ یا خود وی پند خواهد گرفت و موعظت و پند تو وی را سود خواهد کرد؟ و گفته اند که: معنی این است که: چه چیز تو را به حال این نابینا عالم گردانید؛ باشد که وی به آنچه تو وی را تلقین کنی و بیاموزی از شریعت پاکیزه شود یا خود متعظ گردد و پند تو قبول کند پس موعظت و پند تو وی را سود کند؟ آنکه گفت: [أَمَا مِنْ أَسِيْتَعْنِي] اما آن کس که توانگر باشد تو فرمایش وی روی و روی به وی آری چون عتبه و شیبیه یا عبّاس بن عبدالمطلب و چه باشد بر تو اگر پاکیزه نشود و ایمان نیارد؟ بر تو جز از رسانیدن رسالت چیزی دیگر نیست، و اما آن کس که پیش تو آید به شتاب در طلب خیر و تعلم شرایع و او از خدای تعالی می ترسد یا از کافران و ایذای ایشان؛ تو خود را از وی مشغول سازی...!

ص: ۲۴۸

۱- . نصّ عبارت ابوالفتوح(ره) در این مورد این است(ج ۵ چاپ اول؛ ص ۴۷۴): «اما خلاف میان مفسران در آن افتاد که مراد به وصف عبوس و این صفت کیست؟ جماعتی گفتند: مراد رسول(ص) است و محققان گفتند: مراد رسول(ص) نیست برای آنکه این صفاتی است مذمومه و اگر در حق بعضی از فقها و علما بل جهلا- و ابناء دنیا گویند: منفر باشد فکیف در حق رسول(ص) که خدای تعالی او را از این صفات مذمومه تنزیه کرد بقوله: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَاقَلْبًا لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» و او را به حسن خلق و کرم طبع وصف کرد بقوله: «وَإِنَّكَ لَعَلِي خُلُقٍ عَظِيمٍ» و اخبار متواتر است بر آنکه عادت رسول(ص) با دشمنان و کافران بر خلاف این بود فکیف با دوستان و مؤمنان و محققان، و در اخبار آمده است که رسول(ص) دست در دست غلامی سیاه نهادی کریه الخلق و الزائحه و روا نداشتی که دست از دست او ببرد تا هم او آغاز کردی و دست از دست رسول(ص) بردی از فرط حیا و کرم خلق. دیگر آنکه این بلاشک منفر باشد و رسول(ص) از منفرات اخلاقی منزّه است. و روایت کردند که این عبوس و اعراض از مردی بود اموی که به نزدیک رسول(ص) حاضر بود؛ چون این مرد نابینا آنجا آمد او خویشتن فراهم گرفت به تعزز و ترفع روی ترش کرد و بگردانید خدای تعالی در حق او این آیه فرستاد. و این قول به صواب نزدیک تر است از قول اول لدلاله القرآن و تواتر الاخبار علی خلافه؛ امّا عبوس و قطوب و کلوح بیک معنی باشد و آن تقبضی بود که در روی پیدا شود نزد آنکه چیزی بیند یا شنود که طبع از او نافر باشد و «تولی» اعراض باشد یقال تولاه اذا اقبل

عليه و تولّى عنه إذا أعرض عنه».

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳) مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قَبْلَ  
الْإِنشَانِ مَا أَكْفَرُهُ (۱۷) مِنْ أَي شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ أَلْسَيْلَ يَسْرَةٍ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ  
أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳)

آنگه ردع کرد رسول(ص) را از معاودت آنچه کرد؛ یا جمله مکلفان را از آنچه بر سر آنهاست از کار دنیا و گفت: این سوره یا این آیات قرآن موعظتی و پندی است عالمیان را؛ هر که خواهد یاد گیرد این ذکر را(۱) و

فراموش نکند، زمام اختیار در دست وی است این تذکره در نامه های بزرگوار است که آن را از لوح محفوظ نوشته اند رفیع القدر است مطهر و منزّه است از شیاطین، به دست های نویسندگانی است که ایشان بزرگوارانند و نیک مردان اند و پرهیزگاران یعنی فریشتگانی که این صحف از لوح محفوظ می نویسند و گفته اند: مراد به این [صُحُفٍ] صحف انبیاست؛ بیانش [إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى \* صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى] وهب متبه گفت: مراد به [سَفَرَةٍ] اصحاب رسول(ص) است آنگه بر سبیل تعجب گفت: کشته باد آدمی و هالک؛(۲) چه کافرست او به خدای تعالی و به نعمت خدای تعالی. آنگه صفت حال آدمی کرد از ابتدا تا انتها و آنچه وی مغمور آن است و مستغرق از اصول نعمت و فروع نعمت که داعی است به ایمان و توحید و موجب شکر و عبادت خدای است گفت: خدای تعالی وی را از چه آفرید؟ از پاره آب حقیر آفریده است، و او را مقدر گردانید اندر رحم تا وقتی معین؛ چند روز نطفه باشد آنگه علقه و چه مقدار مضغه بود و کی عظام شود و بچه قدر گوشت بر وی پیدا شود و از پس چهار ماه حیات در وی آفریند، و چه مقدار دیگر در رحم بماند پس آنگاه راه بیرون آمدن از رحم مادر بر وی آسان کرد و طریق خیر و شرّ به وی نمود چنانکه گفت: «وَهْدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» و سلوک آن بر وی سهل گردانید به اقدار و تمکین تا در هر کدام از آنکه خواهد رود به اختیار خویش. ابو بکر طاهر گفت: معنی آن است که میسر کرد هر کس را برای آنچه او را برای آن آفرید؛ بیانش: قول رسول(ص): «كُلُّ مَيْسِرٍ لِّمَا خَلَقَ لَهُ [ثُمَّ أَمَاتَهُ] پس بمیرانید او را و در گور کرد یعنی بفرمود تا در گورش کنند گرامی داشت او را؛ و بر صحرا نگذارند تا سباع و طیور از وی بخورند و بر عادت مجوس نباشند که ایشان مردگان را در نوایس افکنند.(۳)

ص: ۲۴۹

۱- . ابوالفتوح(ره) گفته: «و [ذکری] مصدری است مؤنث اللفظ برای این [تنفعه] گفت، و کذا قوله [فَإِنَّ الذُّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ] و این لفظ مصدر «فعل» را بشاید و مصدر تفعل را چنانکه در این آیه».

۲- . ابوالفتوح(ره) گفته: (ج ۵ چاپ اول؛ ص ۴۷۶؛ س ۴): «ابن عطا گفت: ممنوع باد آدمی از طریق خیرات، مقاتل گفت: مراد به [انسان] عتبه ابی لهب است، دیگر مفسران گفتند: هذا علی طریق الدعاء علیه کقولهم: «قاتله الله؛ کشته باد آدمی».

۳- . ابوالفتوح(ره) گفته: «[ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ] پس بمیرانید او را و او را در گور کرد يقال: قبره اذا دفنه و أقبره اذا جعل له قبرا؛ تقول العرب: بترت ذنب البعير و أبتره الله؛ و عضبت أذنه و أعضبه الله، فزاء گفت: جعله مقبوراً؛ یعنی او را گور پدید کرد تا دفن کنند او را در آنجا و بر روی زمین رها نکرد او را تا سباع و دد و دام بخورند او را؛ تا بر عادت گبران که در نوایس افکنند نباشد پس گور از جمله کرامت مسلمانان باشد، ابو عبیده گفت: أقبره یعنی امره بقبره و دفنه؛ بفرمود او را و واجب کرد بر مکلفان که دفنش کنند و گفتند: چون عمر بن هبیره صالح بن عبدالرحمن را بکشت بنو تمیم بیامدند و گفتند: أقبرنا صالحاً

یعنی او مرنا و ائذن لنا فی دفنه» و ناظر بدمّ مجوسان است این بیت عربی: «اذا كان الغراب دليل قوم / فناووس المجوس لهم  
مقیل» عنصری در ترجمه آن گفته: «هر که را رهبری کلاغ کند/ بی گمان دل بدخمه داغ کند»



ملافتح الله

کاشانی

سوره العبس

از ابی بن کعب مروی است که پیغمبر (ص) فرمود که هر که این سوره بخواند در روز قیامت روی او ضاحک و مستبشر باشد و از ابو عبدالله (ع) نقل است که هر که سوره عبس یا سوره اذا الشمس کورت بخواند از دوستان خدای بود و در بهشت در ظل ظلیل خدای و از مقربان در گاه او باشد و بدان که چون حق تعالی ختم این سوره نمود به ذکر انداز کسی که مرجو الاسلام باشد افتتاح این سوره نمود به ذکر کسی که اعراض نماید از اهل خشیت و می گوید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آورده اند که عبدالله بن ام مکتوم مردی اعمی بود به نزدیک حضرت رسالت (ص) آمد و در آن وقت صننادید قریش نزد او حاضر بودند چون ابوجهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و ولید بن مغیره و امیه بن خلف و عتبه بن ربیع و برادر او شیبه و غیرهم و آن حضرت به جهت امیدواری بر اسلام ایشان با ایشان نجوی می فرمود و سخنان سری در میان داشت و از سر حرص بر ایمان ایشان بالکلیه خاطر خطیره خود را متوجه ایشان ساخته بود و ایشان را دعوت می فرمود این ام مکتوم ندانست که آن حضرت با ایشان مشغول است پیش آمد و گفت یا رسول الله از آنچه خدای تعالی بر تو آموخته بر من خوان و مرا بیاموز و مکرر این کلمه می گفت و رسول (ص) به جهت آنکه ابن ام مکتوم قطع سخن او نمود به اندیشه اینکه مبدا صننادید قریش گویند که اتباع رسول نابینایان و سفله انداز آن اعراض نمود و روی مبارک در هم کشید جبرئیل آمد و این آیه آورد. عَبَسَ رُؤْيُ تَرَشَ كَرْدَ وَ تَوَلَّى وَ بَگَرْدَانِیْدَ رُؤْيِ رَا اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمَى آنکه آمد به سوی او نابینا یعنی عبدالله مکتوم وَمَا يَدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزْكُرُ و چه چیز دانا گردانید تو را به حال این ام مکتوم شاید که او پاک شود از آثام به سبب رسیدن بر تو و التفات تعلیم تو به او اَوْ يَذَّكَّرُ يَا پَنْدَ گِیْرِدَ بَهٗ اَنْجَهٗ نَدَانِدَ اَز مَوَاعِظَ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرُ پس سود دهد او را از پند دادن تو پس چرا از او اعراض می کنی در آیه لطف عظیم است از جانب ملک کریم به حضرت رسول واجب التعظیم و التکریم زیرا که در ذکر عبس و تولی او را مخاطب نساخت و نگفت عبست و تولیت و بعد از آن به صیغه غیبت التفات به خطاب کرده فرمود که و ما یدریک اَمَّا مَنِ اسْتِغْنَى اما آن کس که توانگری دارد یا بی نیازی دارد از ایمان فَانْتَ لَهُ تَصَدَّقْ پس تو برای او رو می آری یعنی بر او اقبال می کنی از بهر حرص تو بر ایمان او وَمَا عَلَیْكَ اَلَّا يَزْكُرَ و نیست بر تو وزر و و بالی در آنکه مستغنی پاک نشود به اسلام چه بر تو همین ابلاغ است و بس پس چه باعث حرص تو شده بر اسلام مستغنی تا به سبب آن اعراض می کنی از آن کس که اسلام آورده وَ اَمَّا مَنِ جَاءَكَ يَسْعَى و اما آنکه آمد به تو در حالتی که می شتابد در طلب علم یعنی ابن مکتوم وَ هُوَ يَخْشَى و او می ترسد از خدای یا از اذیت کفار به سبب آمدن نزد تو یا خائف است از آنکه مبدا به جهت عمی به سر در آید و اعضای او نقصان پذیرد فَانْتَ عَنْهُ تَلْهَى پس تو از او مشغول می شوی یعنی از او اعراض می نمایی مراد آن است که مثل تو را سزاوار نیست که از برای مستغنی متصدی شود و از فقیر متلهی

---

۱- . تفسیر خلاصه منهج الصادقین مسمی به خلاصه المنهج، ملافتح الله کاشانی، به کوشش ابوالحسن شعرانی، تهران، انتشارات اسلامیة معروف به انتشارات کتابچی، ۱۳۶۳، جلد ۶، ص ۲۷۴-۲۷۶.



گردد و منقول است که جبرئیل آیه مذکوره را بر آن حضرت می خواند و بشره مبارک وی متغیر می شد و در لباب آورده که بعد از این آیه نرگس دیده آن جویبار رسالت بی آب و تاب شده و به مثابه دیده آن نور دیده پر آب شد که در وقت مشی راه نمی دید و در خبر است که سید عالم (ص) در عقب این ام مکتوم روان شد و او را بازگردانید و به مسجد آورد و ردای مبارک خود را بگسترانید و او را بر سر او نشانند و به او انواع تلافی فرمود و آنچه کمال تعظیم بود مرعی داشت و بعد از آن هرگاه وی را دیدی گرامی داشتی و گفستی مرحباً بمن عاتبنی فیه ربی هل لک من حاجه خوش آمدی ای آن کس که پروردگار من عتاب کرد مرا درباره تو هیچ حاجتی داری و دو بار او را در مدینه خلیفه خود کرد در وقتی که به غزا می رفت و مروی است که آن حضرت بعد از این آیه هرگز به روی هیچ فقیری روی ترش نکرد و از برای هیچ غنی تصدی نفرمود و نزول این آیه بر آن حضرت به جهت آن است تا او بر محاسن اخلاق متخلق شود و متنبه شود بر عظم حال مؤمن و بدان که تألیف حال مؤمنی که بر ایمان خود ایستاده باشد اولی است از تألیف مشرک به جهت طمع در ایمان آوردن او کلاً منزجر شو از عبوس و تولی و تلهی و تصدی *إِنَّهَا تَذَكِّرُ* به درستی که آیات قرآنی پندی است مر خلقان را یعنی واجب است متعظ شدن به آن و عمل کردن به موجب آن *فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ* پس هر که خواهد حفظ کند آن را و آن را فراموش نگرداند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار اوست و این قرآن که تذکره است ثابت است *فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ* در صحیفه های نوشته شده در لوح محفوظ یا در صحف انبیاء گرامی کرده شده نزد خدای *مَرْفُوعَةٍ* برداشته شده در آسمان هفتم یا بلند قدر *مُطَهَّرَةٍ* پاکیزه

کرده شده از دنااس انجاس یا از آلائش شیاطین چه مس آن نمی کند مگر دست های مطهرین که ملئکه اند.

*بِأَيْدِي سَيِّفَرَةٍ* به دست های نویسندگان یعنی فرشتگان که آن را نوشته اند فضیل بن یسار نقل کرده که حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود که مراد حافظان قرآنند و عالمان آن و نزد بعضی مراد اهل بیت رسولند *كِرَامٍ* بزرگان

نزد خدا یا مؤمنان به استغفار برای ایشان و استدعای مزیه درجه ایشان از حضرت خداوند منان *بَرَزَةٍ* نیکوکاران و متقیان از مقاتل مروی است که قرآن در شب قدر از لوح محفوظ به آسمان دنیا منزل شد به دست فرشتگان که کاتبات او بودند و بعد از وصف قرآن بیان حال مکذبان می کند به قوله.

شیخ

محمد نهاوندی

(۱۳۳۰-۱۲۵۲ش)

پس از خاتمه سوره مبارکه «و النازعات» که در آن، حکایت تکذیب مشرکین به معاد، و استدلال خدای متعال بر امکان وقوع آن، و تهدید منکرین به آن به این که آن روز، روزِ داهیه بزرگی است و بیان حال منکرین و مؤمنین به آن - در آن روز - بود، تنظیم سوره مبارکه «عبس» شد که ذکر همین مطالب در آن است.

پس بعد از ذکر «بسم الله الرحمن الرحيم»، خدای متعال شروع به تأدیب بعضی از ظاهر مسلمانان - که عثمان است - فرمود، به این مضمون که:

عثمان ابرو ترش کرد و روی خود از خشم در هم کشید، و صورت را برگردانید از کوری که به نزد او آمد. پس فرمود: ای عثمان، از حال آن کور چه خبر داشتی؟ شاید او از شک و اخلاق زشت خود را پاک کرده و می کند؛ به این که موعظه های پیغمبر را می شنود و می پذیرد، و مواعظ آن حضرت کاملاً در او اثر می کند، و رغبتش به عبادت و طاعت خدا زیاده می شود؛ ولی اگر کسی ثروتمند باشد و به نزد تو آید، تو به او رو می کنی؛ و به جان و دل متوجه به او می شوی، و نظر نداری و ملاحظه آن نکنی که او مسلمان نیست؛ و به صرف این جهت که دارنده است همه نوع احترامش می کنی.

و اما کسی که به کارهای خیر و تحصیل علم به احکام الهی کوشش می کند و از خدا ترسان است، اگر نزد تو آید توجه و اعتنایی به او نکنی. نباید حال تو - که اظهار اسلام می کنی اینطور باشد.

قمی (ره) فرمود: این آیات درباره عثمان و عبدالله بن اُمّ مکتوم - مؤذن پیغمبر - نازل شده؛ و قضیه آن، آن است که: عثمان در حضور پیغمبر نشسته بود که ابن اُمّ مکتوم وارد شد و کور بود. پیغمبر او را اکرام فرمود، و بر عثمان مقدمش داشت. بر عثمان گران آمد و خود را کنار کشید، و از خشم ابرو ترش کرد و رو از ابن اُمّ مکتوم گردانیده برای این که فقیر و کور بود. (۲)

و از حضرت صادق (ع) مروی است که، این آیات درباره مردی از بنی امیه و ابن اُمّ مکتوم نازل شده؛ آن مرد که از بنی امیه بود در حضور پیغمبر نشسته و عبدالله ابن اُمّ مکتوم آمد و نشست. آن مرد از عبدالله کناره کرد و اظهار نفرت از او نمود، و جمع نمود خود را، و رو را ترش کرد و صورت از او گردانید. خدا این رفتار او را به آن کور در این سوره حکایت فرمود و ملامتش نمود. (۳)

اهل سنت گفتند: این آیات عتاب به پیغمبر است؛ و قضیه آن است که: روزی در مکه بزرگان قریش حضور آن حضرت بودند، و حضرتش آنها را دعوت به اسلام می فرمود به امید این که به وسیله اسلام آنها، دیگران مسلمان شوند. این امّ مکتوم وارد شد و نشست و به آن حضرت عرض کرد که:

ص: ۲۵۳

- 
- ۱- . تفسیر نفحات الرحمن، شیخ محمد نهاوندی (۱۲۵۲-۱۳۳۰ش)، به کوشش پژوهشگران مدرسه حضرت ولی عصر(عج) و دفتر تبلیغات مشهد، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۱، ج ۵، ص ۴۸۹-۴۹۱.
  - ۲- . تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۹۸؛ الصافی، ج ۵، ص ۲۸۴.
  - ۳- . مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۱۰؛ الصافی، ج ۵، ص ۲۸۴.

قرآن برای من بخوان، و از علمت به من بیاموز. چون این عرض را مکرر کرد، آن حضرت به خشم آمد و رو در هم کشید و صورت از او گردانید و سخن را قطع فرمود. پس این آیاتِ عتاب آمیز نازل شد. (۱)

بعضی از علمای شیعه فرمودند: این گفته ها مناسب مقام خاتم انبیا نیست؛ (۲) و بعضی از اهل سنت او را توجیه بیهوده کردند. (۳)

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳)

پس از آن، خدای متعال مدح قرآنی را که دارای این مواظ است فرمود، به این مضمون که:

این قرآن موعظه برای اهل عالم تا قیامت است. پس هر کس خواهان موعظه باشد آن را حفظ کند تا به آن متعظ شود؛ از آن که در دفترهایی که بی نهایت گرامی و محترم است نوشته شده.

بعضی گفتند: مراد دفترهایی است که ملائکه از روی لوح محفوظ نوشته اند؛ و بعضی گفتند: مراد کتاب های پیغمبران پیش است. (۴)

ص: ۲۵۴

---

۱- . تفسیر الفخرالرازی، ج ۱۶ (۳۱)، ص ۵۵؛ فتح القدير، ج ۵، ص ۳۸۲ و ۳۸۶.

۲- . مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۲۱۰ (به نقل از مرتضی).

۳- . تفسیر الفخرالرازی، ج ۱۶ (۳۱)، ص ۵۶.

۴- . همان، ص ۵۹؛ روح المعانی، ج ۳۰، ص ۴۲.

چهل و دو آیه مکیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى (۷) وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمِنْ شَاءَ ذَكَرَهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳)

ترجمه:

چهره ترش نمود و روی گرداند برای آن که آمد نزد او آن مرد کور و چه می دانی تو شاید او پاکیزه شود یا پند گیرد پس نفع دهد او را پند اما کسی که توانگر شد پس تو به او متوجه می شوی و باکی نداری که پاکیزه نباشد و اما کسی که آید نزد تو با آنکه کوشش می کند و می ترسد پس تو از او به امر دیگر مشغول می شوی نه چنین است همانا آن موجب تذکر است پس هر که خواهد متذکر می شود به آن در صحیفه هایی گرامی داشته شده در مقام بلندی پاکیزه نگاه داشته شده در دست نویسندگان گرامی نیکوکار لعنت بر انسان کافر چه چیز ایجاب نموده کفر او را از چه چیز آفریده او را از نطفه ای آفریده او را پس تعیین فرموده اندازه اعضاء او را پس راه را آسان نموده برای او پس میرانده او را پس امر فرموده که در گورش نهند پس وقتی که بخواهد برمی انگیزاند او را نباید چنین باشد هنوز به جا نیاورده آنچه را امر نموده است او را.

تفسیر: قمی (ره) نقل فرموده که نازل شد در شأن عثمان و ابن امّ مکتوم و او مؤذن پیغمبر (ص) بود و کور بود و آمد نزد آن حضرت در وقتی که اصحاب در خدمت او بودند و عثمان هم بود پس حضرت او را بر عثمان مقدم داشت و عثمان عبوس شد و روی از او گرداند و در مجمع از امام صادق (ع) نقل نموده که نازل شد درباره مردی از بنی امیه که نزد پیغمبر (ص) بود پس ابن امّ مکتوم آمد و آن مرد چون دید او را تنفر نمود و جمع آوری کرد خود را و روی ترش نمود و اعراض کرد از توجه به او پس حکایت فرمود خدا این عمل را و انکار کرد بر او و بنابراین مفاد آیات شریفه آن است که روی ترش نمود عثمان و گرداند روی خود را برای آن که آمد نزد او آن مرد نابینا چه می دانی تو ای عثمان شاید او خود را پاک و پاکیزه نگهدارد یا

پیغمبر(ص) متذکر نماید او را و او از مواعظ آن حضرت بهره مند گردد این طرز رفتار تو با فقراست اما کسی که ثروتمند باشد پس تو به او رو می کنی و متصدی پذیرایی از او می گردی و او را احترام مینمایی و باک نداری از آنکه پاک و پاکیزه باشد یا نباشد وقتی که ثروتمند باشد و خود را مسئول او نمی دانی و اما کسی که نزد تو آید با آنکه می آید و سعی می کند در

ص: ۲۵۵

---

۱- . روان جاوید در تفسیر قرآن مجید، میرزا محمد ثقفی تهرانی، تهران، انتشارات برهان، ۱۴۰۰ق، ج ۵، ص ۳۴۳-۳۴۸، مؤلف در ۱۳۸۳ق از تألیف این اثر فراغ شده است.

طلب معارف و احکام الهی و او از خدا می ترسد پس تو از او منصرف و به امر دیگری مشغول می شوی چون گفته اند ابن ام مکتوم برای استماع آیات قرآن آمده بود ولدی الورد این استدعا را از پیغمبر (ص) نمود و البته نباید مسلمان چنین کاری را بنماید قرآن موجب تذکر است پس هر کس بخواهد متذکر می شود به آن و یاد می گیرد آن را آنچه ذکر شد در مفاد آیات مستفاد از نقل قمی (ره) است و پر واضح است که این سلوک با فقرا و اغنیا از اخلاق حمیده پیغمبر اکرم که خداوند او را بخلق عظیم در قرآن ستوده دور است ولی عامه عمیا آنچه را در روایت قمی (ره) و مجمع نسبت به عثمان داده شده بود به پیغمبر اکرم نسبت داده اند و خطابات و عتابات را متوجه به آن حضرت دانسته اند و بعضی از مفسرین ما هم که به روایات آنها اعتماد نموده اند تبعیت از آنها کرده اند با آن که در قرآن اسمی از آن حضرت برده نشده و ظاهر آن است که خطابات متوجه به کسی است که روی ترش نموده و اعراض کرده در وقت آمدن اعمی نزد او غافل از آنکه آنها حاضرند مقام نبوت و امامت را تنزل دهند تا برسد به جایی که منافات با مطاعن و مظالم ائمه خودشان نداشته باشد و ما قائل به عصمت انبیا و اوصیاء هستیم بلکه باید گفت از پیغمبر ما و اوصیاء او ترک اولی هم صادر نشده و این خطابات و عتابات که به هر مسلمان شریفی متوجه شود افسرده و ملول می گردد از خداوند به حییب خود که همیشه در مقام تسلیت خاطر مبارک او است لابد باید در مقابل امر منکری العیاذ باللّه واقع شده باشد و اعتذاراتی که در این مقام شده از قبیل آنکه پیغمبر (ص) مایل بود به اسلام اغنیاء از قوم خود برای پیشرفت اسلام لذا به آنها اهمیّت داد یا می خواست ابن ام مکتوم را ادب کند چون بی ادبی کرده بود و در بین نجوای پیغمبر (ص) با قوم مکرر مسئلت تلاوت قرآن کرد یا این سلوک ممنوع نبود و به این آیات ممنوع شد به نظر حقیر بی وجه است چون بالاخره یا عتاب خداوند به جا بوده و پیغمبر (ص) مستحق آن یا العیاذ باللّه بی جا بوده و پیغمبر منزّه از استحقاق و نمی شود به هیچ یک قائل شد این است که من می گویم در تفسیر قرآن باید از اقوال اغیار چشم پوشید و به ائمه اطهار مراجعه نمود تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال خداوند بعد از آن فرموده قرآن در صحف و کتب مکرمه معظّمه است در مقام مرفوع که لوح محفوظ الهی است و قمی (ره) نقل فرموده که نزد خدا است و منزّه و مطهر است از ایادی شیاطین در دست کرام الکاتبین و ملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین که سفراء الهی هستند و قمی (ره) نقل فرموده در دست ائمه (ع) است و در مجمع از امام صادق (ع) نقل نموده که حافظ قرآن و عامل به آن باسفراء کرام برره هستند که مراد از آنها ظاهراً مکرم از معاصی و نیکوکارانند لعنت بر آدم مشرک و نیست و نابود باد چه قدر کفران نعمت می نماید که کافر می شود یا معلوم نیست چه موجب شده که از خدای یگانه صرف نظر نموده در مقابل بت سجده می کند و چرا باید تکبر کند خوب است ملاحظه کند که از چه چیز خدا خلق فرموده او را از نطفه پلید پست آفریده پس تقدیر فرموده اعضاء و اجزاء و اشکال و اطوار آن را بر طبق حکمت و مصلحت تا انسان کامل شده پس آسان فرموده بر او به ارائه دادن به او راه خیر و سعادت ابدی را به توسط انبیا و اولیا و علما و صلحا پس میرانده و حکم به دفن او فرموده برای نیل به نعیم ابدی و محفوظ ماندن جسد او از درندگان و متأذی نشدن مردمان از بوی او پس هر وقت بخواهد زنده می کند او را و از قبر بیرون می آورد برای حساب و جزای اعمال نباید آدمی اینطور باشد که شکر نعمت های خدا را به جا نیاورد از زمان آدم ابوالبشر تا حال هنوز شخصی پیدا نشده که به تمام وظایف خود کاملاً عمل نماید و حقّ شکر نعمت خدا را به جا آورد چون هیچ کس خالی از قصور و تقصیر نبوده مگر آنکه خداوند خودش او را حفظ فرموده و به سعادت ابدی رسانده باشد و محتمل است مراد

از جمله اخیره فقط آن انسان کافر باشد که در تمام عمر خود امر الهی را اطاعت ننموده است و الله اعلم بمراده.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ (۲۴) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعَبَبْنَا وَقَصَبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۲) فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصِيَّاحَاتِهِ وَبَيْنِهِ (۳۶) لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (۴۰)

تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۱) أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ (۴۲)

ترجمه: پس باید بنگرد انسان به خوراکش همانا ما ریختیم آب را ریختنی پس شکافتیم زمین را شکافتنی پس رویاندیم در آن حبوبات و انگور و گیاه اسپست را و درخت زیتون و خرما و باغ های پر از درخت های در هم و میوه و گیاه خود رو را به جهت برخورداری شما و چهارپایانتان پس چون آید بانگ سخت روزی که می گریزد مرد از برادرش و مادر و پدرش و زن و پسرانش برای هر مردی از آنان در چنین روزگاری است که کافی است او را روی هایی در چنین روز درخشنده است خندان و شادمان است و روی هایی در چنین روز بر آنها گرد کدورت است فرو گیرد آنها را تیرگی آن گروه کافران بدکارند.

تفسیر: خداوند متعال بعد از ذکر نعم ذاتیه خود شروع به ذکر نعم خارجیه فرموده می فرماید پس باید آدمی نظر کند و فکر نماید در اطراف غذایی که می خورد و به بیند که خداوند به چه وسایل ظاهره و خفیه آن را در دسترس او قرار داده و چه ایادی و عواملی برای آماده نمودن آن به کار رفته تا او متمکن از تناول آن شده و به بیند که همانا ما ریختیم و نازل نمودیم باران رحمت خود را از آسمان ریختنی معتدل و ملایم با زمین و کشت و زرع که تخم نباتات را در مهد خود پروراند پس شکافتیم زمین را شکافتنی موزون و متناسب و رویاندیم در آن حبوبات از قبیل گندم و جو و میوه جات از قبیل انگور را که ظاهراً برای کثرت منافع و اقسام آن مخصوص به ذکر شده و گیاه اسپست تازه را که مکرر چیده می شود و خوراک حیوانات است و درخت زیتون را که از آن روغن گرفته می شود و درخت خرما را که باز برای کثرت منافع آن و وفور در عربستان مخصوص به ذکر شده و باغ های محصور را که دارای درختان بزرگ مختلف است و از زیادی پیچیده به یکدیگر می باشد و سایر میوه جات و گیاه های خود رویی را که در چراگاه ها روئیده می شود و گفته اند به منزله میوه است برای حیوانات و لذا خداوند فرموده برای بهره برداری شما و شتر و گاو و گوسفند شما خلق شده و در کافی از امام باقر(ع) طعام در آیه اول به علمی که انسان از کسی اخذ می نماید تفسیر شده و فیض(ره) فرموده چون طعام اعم است از غذای جسمانی و روحانی و چنانچه انسان مأمور است که نظر کند در غذای جسمانی خود و بداند که آن به وسیله اسباب سماوی تهیه شده مأمور است که نظر نماید به غذای روحانی خود که علم است و بداند که آن نازل شده است از آسمان وحی در خاندان نبوت که علمشان از جانب خدا است تا صالح باشد برای غذای روح نه آنکه اخذ نماید از کسانی که رابطه با حق ندارند چون علوم آنها یا اقوال کسانی است که قول آنان حجت نیست یا وسائل جدال است که به وسیله شیطان به آنها رسیده و باید از آن اجتناب نمود و چون معنای ظاهر آیه محتاج به بیان نبود امام(ع) معنای خفی آن را بیان فرموده است و هر دو معنی مراد است به یک اطلاق این خلاصه فرمایش ایشان است که حقیر به نحو اختصار نقل نمودم و بیان صافی اصفی و اعلی و اتم و اکمل است پس چون



آید آواز سختی که گوش را کر کند و مراد نفخه دوم اسرافیل است و بیاید روزی که مرد از برادر و مادر و پدر و زن و پسران خود فرار نماید

ص: ۲۵۷

برای آن که به قدری به خود مشغول است که به دیگری نمی پردازد چنانچه خداوند خودش در آیه بعد بیان فرموده برای هر مردی از آنان که در محشر حاضرند در آن روز گرفتاری و شغلی است که کافی است برای آنها و آن مجال نمی دهد که به دیگری پردازد و گفته اند خداوند اقارب را به ترتیب علاقه مندی افراد به آنها ذکر فرموده تا به پسران رسیده که عزیزترین اقاربند و جهت فرار آن است که امیدی به انتفاع از قبل آنها ندارد یا می ترسد مطالبه حقوق خودشان را از او بنمایند اگر در اداء حقوق اقارب کوتاهی کرده باشد و در روایت نبوی به سبب فراری که قبلاً ذکر شد با استناد به آیه بعد اشاره شده و در بعضی از روایات علت اخیر ذکر گردیده و مانعی ندارد که اسباب متعدده برای فرار موجود باشد و در خاتمه خداوند مردم را در آن روز دو قسمت فرموده یک دسته که اهل ایمانند روی های ایشان درخشان و خندان و مسرور و شادمان بنعیم جنان و نجات از نیران است و دسته دیگر که اهل کفر و عصیانند روی های آنها غبار آلود و مکدر است و فرا گرفته رخسار آنان را تاریکی و سیاهی از معاینه عذاب و هم و غم بیرون از حساب در ثواب الاعمال و مجمع از امام صادق (ع) نقل نموده که هر کس سوره عبس و تولی و سوره اذا الشمس کورت را بخواند در تحت حمایت الهی و در بهشت در سایه رحمت او مستقر خواهد گردید ان شاء الله تعالی و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

بانو

مجتهده امین

(۱۳۶۲-۱۲۶۵ش)

سوره عبس در مکه معظمه فرود آمده و به عدد بصریان چهل و یک آیه است و به عدد کوفیان و مدنیان چهل و دو آیه و صد و سی کلمه و پانصد و سی حرف است و از رسول الله (ص) حدیث می کنند که فرموده هر کس سوره عبس را بخواند روز قیامت روی او خندان باشد و از امام جعفر صادق (ع) است که هر کس سوره عبس و تکوی را بخواند در بهشت در ظل رحمت خدا و کرامت او واقع می گردد و کفعمی گفته هر کس سوره عبس را با خود دارد در هر راهی که برود خیر می یابد و کسی که صدمه ای به چشمش رسیده سه روز روزی هفت مرتبه بخواند چشمش سالم می گردد و اگر خوانده شود بر چیزی که دفن کرده و فراموش نموده می یابد آن را.

آیات ۱-۱۶

عبوس کرد و رو برگردانید وقتی که آن مرد نابینا حضورش آمد، تو چه می دانی شاید او پاکیزه نفس باشد، یا (به آیات قرآنی) متذکر گردد و به وی نفع ببخشد، آیا فقط کسی که متمول و بی نیاز است بایستی متعرض او گردی، و وظیفه تو نیست مگر آن که مردم را تزکیه کنی، و آیا آن کس که با کوشش می دوید به سوی تو، در حالی که می ترسید، تو از او اعراض می نمایی و متحمل او نمی گردی، نه چنین است قرآن تذکر و اندرزی است، برای هر کس که بخواهد متذکر گردد (و راه خیر پیش گیرد)، آیات الهی در صحیفه های معزز و محترم، که بلند مرتبه و پاکیزه است، به دست های سفرای الهی و نیکوکاران (نوشته شده) مرده باد انسان چه چیز باعث شد که کافر گردید، خداوند از چه چیز وی را آفرید، از نطفه منی پس اندازه گیری و صورت بندی کرد، پس از آن راه هدایت او را آسان نمود، پس از آن وی را بمیرانید و داخل قبر گردانید، پس از آن هر وقت، مشیتش قرار گرفت او را زنده می گرداند، چنین نیست که (منکرین معاد گویند) چگونه بشر عمل نمی کند به آنچه به وی امر نموده. بایستی

انسان نظر کند به سوی طعامش، که چگونه ما آب (باران را) فرو ریختیم، و زمین را شکافتیم، و از آن بیرون آوردیم حبوبات، و اشجار از انگور و رطب و

درخت زیتون و نخل خرما، و باغ هایی که درختان و میوه های آن به هم پیچیده و محل چراگاه حیوانات است، اینها برای این است که شما متمتع شوید و حیوانات شما بهره بردارند، و وقتی آمد آن صدای بلند (صور اسرافیل) آن روزی است که از وحشت و هیبت آن روز مرد می گریزد از برادرش و مادرش و پدرش و زنش و پسرش، برای هر مردی در آن روز کار و

شغلی است که وی را مشغول خود می گرداند، در آن روز روی هایی است چون صبح روشن فروزان است، و خندان و شادمانند، و روی های گروهی افسرده غبار آلوده تاریکی او را فرو گرفته، آنان کافران و بدکارانند)

ص: ۲۵۹

---

۱- . مخزن العرفان در تفسیر قرآن مجید، نصرت بیگم امین معروف به خانم امین یا بانوی ایرانی یا بانوی اصفهانی (۱۲۶۵-۱۳۶۲ش)، اصفهان، نشاط، بی تا، ج ۱۵، ص ۲-۱۰.

(توضیح آیات)

«عَبَسَ وَ تَوَلَّى، أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى»

عبوس به معنی لغوی صورت در هم کشیدن را گویند و آن در وقتی است که شخص از امری متنفر گردد (تَوَلَّى) به معنی اعراض نمودن است.

در بیان وصف قیامت در سوره دهر آیه ۱۰ فرموده (يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا) و اشاره به این است که روز قیامت روزی است که برای کفار بسیار سخت و ناگوار و روهای آنها در هم کشیده چنانچه در جای دیگر (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ) (يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ) که

این آیات اشاره به بد حالی کفار است در قیامت و در شأن نزول آیه مفسرین دو طور توجیه نموده اند در اینکه آیه در شأن عبدالله بن ام مکتوم فرود آمده حرفی نیست لکن در اینکه کی نسبت به او عبوس نموده و از او اعراض کرده

□  
اعتراض به رسول اکرم (ص) درباره عبدالله بن مکتوم

□  
مشهور و معروف بین مفسرین چنین است که وقتی رسول (ص) به اجماعتی از متمولین قریش صحبت می نمود عبدالله مکتوم نابینا بود و به زحمت خود را به حضرتش رسانید و ملتفت نبود که حضرت با جماعت و بزرگان قریش مثل عتبه ابن ربیعہ ابوجهل عباس و جماعت دیگر سخن می گوید مکرر گفت (اقرئنی و علمنی ممّا علمک اللّٰه) از آنچه خدا به تو تعلیم نموده چیزی به من بیاموز و چون حضرت مولع و مصرّ بود بر اسلام آوردن آن کافرین و درباره اسلام با آنان صحبت می نمود و نیز نخواست آنها بگویند تابعین محمّد (ص) مردمان کور و نابینا این بود که روی مبارک از وی گپ دانید و از جواب سؤال او خوداری نمود آن وقت این آیات خطاب آمیز فرود آمد گویند پس از آن هر وقت حضرتش عبدالله را می دید به وی احترام می گذاشت و می فرمود) مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی) جماعتی از مفسرین را رأی بر این است که مقصود رسول اکرم (ص) نیست زیرا چنین صفاتی لایق به مقام قدس آن بزرگوار نمی باشد در صورتی که در شأن او است (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) (۱) و آیه دیگر (وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ) (۲) و

نیز از آنچه از احادیث معلوم می شود عادت رسول اکرم (ص) بر این نبوده که کسی را از خود ولو کافر باشد براند چه جای دوستان بلکه گویند این تنفر و عبوس از مردی بوده که در نزدیکی پیمبر اکرم (ص) نشسته بود وقتی عبدالله مکتوم را دید خود را جمع کرد و از او اعراض نمود و اینکه (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) را به صیغه ماضی غائب آورده شاهد بر این است که مقصود خود رسول الله (ص) نیست و گرنه بایستی به صیغه مخاطب آید که تو چنین کردی.

از صادق آل محمد (ع) روایت شده که این آیه در مذمت مردی از بنی امیه فرود آمده که وی نزد پیمبر اکرم (ص) نشسته بود وقتی ام مکتوم آمد از وی نفرت نمود و عبوس کرد و از او رو گردانید این است که خدا از او حکایت می کند (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) □

□  
لکن سیاق آیه به دلالت آیات بعد چنین می رساند که مقصود شخص رسول الله (ص) است و چنین عملی منافی با مقام

عصمت و حسن اخلاق آن بزرگوار نیست زیرا که حضرتش امر مهم تر که اسلام

ص: ۲۶۰

---

۱- . و محققاً تو علو و برتری داری و دارای خلق بزرگی می باشی.

۲- . خطاب به رسول اکرم(ص) است که اگر تو سخت (و غلیظ القلب) یعنی سخت دل باشی مردم از اطراف تو پراکنده می گردند.

آوردن این اشخاص که از رؤساء قوم به شمار می رفتند بوده و در نظر مبارکش چنین می نموده اگر اینان قبول اسلام نمایند تابعین آنها نیز قبول اسلام می نمایند.

و عتاب نمودن حق تعالی شاید از جهت شأنیت ام مکتوم و امثال آن بوده و اینکه پیمبر خود را متبّه گرداند که مبادا چنین اشخاصی را برای فقر و نابینایی به آنها بی اعتنایی نمایی و به متمولین و رؤساء برای ثروت و ریاست آنها احترام گذاری (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)

« وَ مَا يَدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكِّي، أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى »

ای رسول اکرم تو چه می دانی شاید همین شخص نابینا ابن مکتوم از صحبت نمودن با تو و فرا گرفتن علوم تزکیه شود و از کثافات نفسانی طاهر گردد و به موعظه تو متعظ شود و پند گیرد و از کثافات نفسانی بیرون آید و طاهر گردد و منتفع شود اشاره به اینکه غرض تو اصلاح جامعه و هدایت نمودن به راه حق و حقیقت است شاید سخنان تو در متمولین و جاه طلبان اثر نکند و در این شخص و امثال آن از کسانی که مستعد و مهیاند برای درک سعادت اثر کند

«أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى، فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى»

چون مسلم و معلوم است که حضرت نظر به تمول و مال و مقام کسی نداشت بلکه او (رحمه للعالمین) بود و نقل می کنند که مکرر می فرموده سیاه و سفید و غنی و فقیر نزد من یکسانند گویند وقتی دست مبارکش در دست غلام سیاهی بود تا وقتی که آن غلام دست حضرتش را رها نمود دست خود را نگاهداشت زبان حال آن بزرگوار این است

(ما برون را ننگریم و قال را / ما درون را بنگریم و حال را)

آری اولیای خدا نظر به ظاهر ندارند نقطه نظر آنها باطن و حقیقت است (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) نصب

العین آنان است متقی ترین مردم در نظر آنان گرامی ترین مردم به شمار می روند.

پس از این بیان معلوم می شود مقصود از (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) در آیه چنانچه ظاهر آیه چنین می نماید خطاب به خود حضرت رسول (ص) باشد و اشاره به این باشد که تو در صورتی که از این متمولین بی نیاز می باشی چه جا دارد که بر صحبت نمودن با آنها اهتمام نمایی و به آن شخص نابینا بی اعتنایی کنی.

و ممکن است گفته شود ولو آنکه ظاهراً خطاب به پیمبر اکرم است لکن مقصود تنبیه دیگران است که متمولین را بر فقراء ترجیح ندهند. خلاصه آیه اشاره به این دارد که بایستی در تبلیغ رسالت همه را به یک چشم نگاه کنی و بعضی را برای تمول یا ریاست و مقام بر مردمانی که فاقد این جهات مادی می باشند برتری و مزیت ندهی.

« وَ مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكِّي »

وظیفه تو فقط تبلیغ و پاک نمودن مردم است از خباثت کفر و راه نمودن آنان به جاده مستقیم اسلام و شاید اشاره به این باشد وقتی تو تبلیغ رسالت نمودی و به آنچه از طرف خدا مأمور به انجام آن گردیده ای از عهده وظیفه خود برآمده ای دیگر خود را به زحمت میانداز.

ص: ۲۶۱



در سوره یونس آیه (۹۹-۱۰۰) (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ) (۱)

(وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ □ وَيَجْعَلُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ) (۲)

آل عمران آیه ۱۲۸ (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ) و امثال این آیات بسیار است که وظیفه رسول خود را تعیین می نماید.

«وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى، وَهُوَ يَخْشَى، فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَى □»

(من) موصوله مقصود همان ابن ام مکتوم است که چون نابینا بود با زحمت و مشقت بسیار خود را به خدمت حضرتش رسانیده و گویند او از کسانی بود که خوف الهی بر قلب او مستولی گردیده بود وقتی خدمت رسید از آن وله و اضطرابی که داشت و چشم نداشت که ببیند حضرت در چه کاری مشغول است این بود که مصاحبه آنها را نیز ملتفت نشد مکرر سؤال نمود و حضرت برای اینکه مکالمه و مصاحبه با آنها را قطع نکند از وی اعراض نمود آن وقت عبدالله مکتوم شکسته دل گردید و شاید برای تسلی دل او این آیه فرود آمد که دلش خوش شود زیرا ولو آنکه پیمبر خاتم (ص) (رحمه للعالمین) بود لکن پروردگار عالم (ارحم الراحمین) است.

آری رحمت و شفقت و تمام اوصاف نیک اولیای الهی قطره ای است از دریای فیض و رحمت غیر متناهی مبدأ و پدید آورنده موجودات و آنان مظاهر و نماینده بعض اوصاف الهی می باشند.

□  
«كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ، فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ □»

(کَلَّا) کلمه ردع است (ها) در آنها ظاهراً اشاره به قرآن است اشاره به اینکه قرآن تذکر و اندرزی است برای کسانی که بخواهند از قبل تعلیمات قرآنی راه سعادت و رستگاری خود را پیدا نمایند و در آن سلوک نموده و به کمال انسانیت فائز گردند در بسیاری از آیات به عبارات مختلف به پیمبر گرامی (ص) خود تذکر می دهد (لَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ) فقط وظیفه تو تبلیغ رسالت است و اینکه مردم را به وعد و وعید متذکر گردانی و آیات قرآنی را برای آنان بخوانی هر کس خواهد راه سعادت خود را پیش گیرد لازم نیست خود را به زحمت اندازی هر کس به دستورات قرآن عمل نمود فائز گردید و هر کس روی گردانید به شقاوت ابدی گرفتار گردید عمل هر کسی اگر خوب است به نفع خودش تمام می شود و اگر بد است آن نیز به ضرر خودش تمام می گردد.

«فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ، مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ، بِأَيْدِي سَفَرَةٍ، كِرَامٍ بَرَرَةٍ □»

صحف جمع صحیفه و هر شیئی بازی را صحیفه نامند چنانچه صحیفه الوجه صورت باز را گویند و نیز مکتوبات را صحائف نامند و کتاب های آسمانی □ صحف نامند (صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى) □ یثَلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ در روایت ابی نصر سؤال می کند از ابی عبدالله در قوله تعالی (صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى) □ که مقصود از صحف چیست فرمود آن لوح ها و مکتوباتی بوده که به ابراهیم و موسی فرود آمده.

آیات قرآنی یا مطلق آیات الهی در صحیفه های مجلل و معزز و محترم ثبت گردیده که آن صحیفه ها بسیار بلند مرتبه و در مقام عالی و پاک و پاکیزه و خالی از هر دنس و کثافتی است که به دست های

ص: ۲۶۲

- 
- ۱- . اگر مشیت و خواسته پروردگار تو قرار گرفته بود تمام اهل زمین ایمان می آوردند تو کجا توانی به جبر و باکراه مردم را مؤمن گردانی.
  - ۲- . و هیچ نفسی نیست که ایمان آرد مگر برخواست خدا و رجس و پلیدی را مقرر و قرار داده شده برای کسانی که عقل خود را بکار نمی بندند.

سفرای الهی و گرامی ترین مخلوقات نوشته شده ظاهراً مقصود از صحف در اینجا قرآن است که در لوح محفوظ یا در صحف انبیاء که طاهر از لوث طبیعت است (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) به

دست سفرای الهی و آنها ملائکه ای می باشند که واسطه در وحی اند یا ملائکه ای که واسطه اند بین خدای تعالی و مخلوقاتش ثبت گردیده و در شأن کرام الکاتبین سه صفت در این آیه تذکر می دهد:

(اول) آنان را سفیر نامید و در معنی سفیر دو قول است یکی گفته نویسندگان و ابراز کنندگان امور از مکمن غیب به مرتبه شهود و عیان را سفیر نامند.

دیگری گفته سفراء ملائکه ای می باشند که حامل وحی اند و واسطه بین خدا و پیمبرانند.

(دوم) آن ملائکه را توصیف نموده به سفیر که آنان گرامی و موجودات شریف و بزرگ مرتبه می باشند.

(سوم) آن ملائکه نیکوکار و متّصف به اوصاف حسنه می باشند.

ص: ۲۶۳



## تفسیر اثنی عشری

تفسیر اثنی عشری (۱)

حسین

بن احمد حسینی شاه عبدالعظیمی

سوره عبس -

این سوره را سوره السفره نیز نامند و در مکه نازل شده.

عدد آیات -

چهل و دو نزد اهل حجاز و کوفه و چهل و یک نزد غیر.

عدد کلمات -

سیصد و سی و یک.

عدد حروف -

پانصد و سی و سه.

ثواب تلاوت -

ابن بابویه (ره) از حضرت صادق (ع): هر که سوره عبس یا سوره اذا الشمس کوّرت تلاوت کند، از دوستان خدا باشد در بهشت در ظلّ ظلیل و کرامت جلیل، و از مقربان در گاه او باشد. (۲)

آیه ۱

عَبَسَ وَ تَوَلَّى

شأن نزول -

علی بن ابراهیم قمی: ابن ام مکتوم مؤذن حضرت پیغمبر (ص) کور بود. روزی خدمت حضرت آمد. عثمان با جمعی بودند. حضرت او را مقدم بر عثمان داشت. پس روی ترش نمود عثمان و پشت کرد از پیغمبر. آیه شریفه نازل شد. (۳)

عَبَسَ وَ تَوَلَّى: روی ترش کرد و پشت نمود، یعنی عثمان.

آیه ۲

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى: به جهت آنکه آمد به سوی او نابینا، یعنی عبدالله مکتوم.

آیه ۳

وَمَا يَذُرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي

وَمَا يَذُرِيكَ: و چه چیز دانا گردانید تو را به حال این مکتوم، لَعَلَّهُ يَزْكِي: شاید که او پاک شود از گناه به سبب رسیدن پرتو التفات تعلیم تو به او.

آیه ۴

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى

أَوْ يَذَّكَّرُ: یا پند گیرد به آنچه بداند از مواضع، فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى: پس نفع دهد او را پند دادن تو. مراد آن است که تو می دانی چیزی را که مترقب است از این مکتوم از تزکیه یا تذکر.

آیه ۵

ص: ۲۶۵

- 
- ۱- . تفسیر اثنی عشری، حسین بن احمد حسینی شاه عبدالعظیمی، تهران، میقات، ۱۳۶۴، ج ۱۴، ص ۴۷-۵۱.
  - ۲- . ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، (چ حیدری ۱۳۹۱ق)- ص ۱۴۹. در این مدرک و نیز در بحار الانوار ج ۹۲ ص ۳۲۰ حاصل ترجمه عبارت بدین صورت است: هر که قرائت کند عبس و تولى و اذا الشمس كورت را...
  - ۳- . تفسیر قمی، چ نجف ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۴۰۴-۴۰۵. در این نسخه به جای عثمان، عثکن آمده است.

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَىٰ

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَىٰ: اما آن کس که توانگری دارد یا بی نیازی کند از ایمان.

آیه ۶

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ: پس تو برای او روی می آری. یعنی بر او اقبال کنی از بهر حرص تو بر ایمان او.

آیه ۷

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكَّىٰ

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكَّىٰ: و نیست بر تو و زر و وبال از آنکه تزکیه نیابد و پاکیزه نشود او، یعنی ایمان نیاورد.

آیه ۸

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ: و اما آنکه آمد به تو در حالتی که می شتابید در طلب تعلیم، یعنی ابن امّ مکتوم.

آیه ۹

وَهُوَ يَخْشَىٰ

وَهُوَ يَخْشَىٰ: و او می ترسید از خدا یا از اذیت کفار، یا ترسد به سبب نابینایی بیفتد و اعضایش ناقص گردد.

آیه ۱۰

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ: پس تو از او اعراض و متغیر شوی.

تنبیه- این مطلب محقق است که مقام شامخ حضرت رسالت (ص) اعلی و اجل است از خطا و خطل و سهو زلل. زیرا معصوم [است] و به هیچ وجه خلاف رضای سبحانی از او صادر نگردد. بنابراین آنچه نقل شده در نزول این آیات در باره آن حضرت، از درجه اعتبار ساقط است به جوهی: ۱- سید مرتضی علم الهدی (ره) در تنزیه الانبیاء فرماید: ظاهر آیه دلالت ندارد بر توجه خطاب به پیغمبر، و نیست در آیه چیزی که دلالت کند بر آنکه خطاب به آن حضرت باشد. بلکه خبر محض است و

تصریح نشده به مخبر عنه (کسی که خبر داده شده از او) و به تأمل، شخص دریابد که خطاب به غیر پیغمبر است. ۲- وصف شده به عبوس و این از صفات پیغمبر نیست، نه در قرآن و [نه] در خبری که با دشمنان چنین نموده باشد، چه برسد به مؤمنین محیین ۳- وصف اقبال به اغنیا و اعراض از فقرا، این هم از چیزهایی است که حضرت از آن مبّر است. (۱) زیرا کسی را که خلاق عالم وصف اخلاقش فرموده: «إِنَّكَ لَعَالِي خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۲)

و خود فرموده: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (۳)

هرگز عقل سلیم تجویز

ص: ۲۶۶

---

۱- . تنزیه الانبیاء (چ قم)، ص ۱۱۸-۱۱۹.

۲- . سورة قلم، آیه ۴.

۳- . بحار الانوار چ جدید، ج ۷۱ باب ۹۲ (حُسن الخلق)، ص ۳۷۳.



نماید نسبت خلاف را. ۴- نزول آیه در غیر حضرت وارد شده، چنانچه از حضرت صادق(ع) مروی است که آیه در حق مردی از بنی امیه نازل شده که نزد پیغمبر نشسته بود. ابن ام مکتوم وارد شد. آن مرد چون او را بدید، از او تنفر نموده، دامن خود را از او دور کرده تا جامه او به او نرسد و روی عبوس کرد و اعراض نمود. حق تعالی این آیه فرستاد و اخبار فرمود از کراهت و اعراض او از ابن ام مکتوم. (۱)

آیه ۱۱

□  
كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ

كَلَّا:

(این ردع است از معاتبه) یعنی منزجر شو از ترش رویی و اعراض و محترز شو از اقبال به اغنیا و اعراض از فقرا. و این اشعار است به آنکه [جایز نیست] مثل این را در زمان مستقبل به جای آرند. إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ: به درستی که آیات قرآنی پندی است مر خلقان را. یعنی واجب است متعظ شدن و عمل به موجب آن.

آیه ۱۲

□  
فَمَنْ شَاءَ ذَكْرُهُ

□  
فَمَنْ شَاءَ ذَكْرُهُ: پس هر که خواهد، حفظ کند آن را و فراموش نگرداند. چه زمام اختیار در قبضه اختیار اوست. تذکره در این آیه دال است بر آن که قادر باشد بر فعل خود و مخیر در آن.

ص: ۲۶۷



علیرضا

میرزا خسروانی

سوره عبس

که سوره السفره هم نامیده می شود، مکيه است و آیات آن چهل و دو است.

\*\*\*

آیات ۱ تا ۲۳

تفسیر الفاظ:

«عبس» ای قطب وجهه «و تولی» ای و اعرض «یزگی» ای یترگی به معنی یتطهر «یدکر» ای یتذکر «الذکری» ای التذکر «تصدی» ای تتصدی به معنی تعرض «تلهی» ای تتلهی به معنی تتشاغل عنه «فی ضیحف» جمع صحیفه و العرب تسمى کل مکتوب فیہ صحیفه «مرفوعه» ای مرفوعه القدر «سفره» ای کتبه من الملائکه او الانبیاء او سفراء بین الله و رسله «برره» ای خیار جمع باز «فأقبره» ای دفنه فی قبر «أنشره» ای احیاه بعد موته «لما» نافیه مثل لم ولكن نفیها یسری علی الحال.

تفسیر معانی:

۱- رو ترش کرد و روی بگردانید.

۲- برای اینکه کوری نزد او آمده بود.

۳- چه دانی تو شاید اینکه کور مزگی و طاهر و (به سبب تعلیمی که از تو گیرد دارای عمل صالح و کردار شایسته) شود.

۴- یا آنکه (به سبب آنچه از مواعظ قرآن او را بیاموزی) پند گیرد و موعظه شود و اینکه تذکر برای او (در دینش) سودمند گردد.

۵- اما کسی را که بزرگ قوم و بی نیاز از مال (و ایمان و علوم قرآنی باشد و توجهی به دین نکند).

۶- تو نسبت به او متعرض می شوی و به او رو می کنی (و اهتمام در ارشاد و اصلاح او می نمایی).

۷- و حال آن که اگر او مزگی و تطهیر از کفر و شرک نشود بحثی بر تو نیست (و تو ملزم به آن نیستی بلکه وظیفه تو فقط

ابلاغ است).

۸- و اما کسی که در راه خیر به سوی تو می آید و کوشش می کند (یعنی ابن ام مکتوم).

۹- و او از خدای عزّ و جلّ ترسان است.

۱۰- تو از او تغافل می کنی و به غیر او مشغول می شوی (و به صحبت دیگری می پردازی).

۱۱- زنهار (از این کار دوری کن یعنی از پرداختن به توانگر و اعراض از ناتوان) همانا آیات قرآن موعظه و تذکری برای خلق است).

۱۲- بنابراین هر کس خواهان باشد آن را به خاطر می سپارد و از آن پند می گیرد (و هر کس نخواهد و راغب نباشد نیازی به اهتمام درباره او نیست).

ص: ۲۶۹

---

۱- . تفسیر خسروی، مرحوم شاهزاده علیرضا میرزا خسروانی، به کوشش سید مهدی بدیعی، تهران، داروخانه بدیعی قلّهک، بی تا، ج ۸، ص ۴۸۲-۴۸۷.

۱۳- (این قرآن یا این تذکره) در کتب منظمه عندالله یعنی لوح محفوظ است یا در کتب منزله بر پیمبران سلف است (چنانکه فرمود **إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى**).

۱۴- خداوند به آن رفعت و علو مرتبت داده یا چرکینی ارجاس را از آن مرتفع ساخته و آن را پاک و پاکیزه ساخته (که لا **يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ**).

۱۵- به دست های کتبه ای از ملائکه که سفیرهای وحی بین خدا و پیمبران اند.

۱۶- و گرامی در درگاه خداوند و نیکوکاران اند (که مطیع و صالح و متقیان می باشند).

خبر- فضیل بن یسار از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که: (الحافظ للقرآن العامل به مع السفره الكرام البرره).

و مقاتل گفته است قرآن از لوح محفوظ به آسمان دنیا در شب قدر به کتبه ای از ملائکه نازل شده سپس جبرئیل (ع) آن را به پیغمبر (ص) وحی نموده است.

۱۷- نابود شود و به عذاب و لعن الهی گرفتار گردد این انسان (که مراد هر کافر یا امیه بن خلف یا عتبه بن ابی لهب باشد) چه چیز باعث کفر او شده یا چقدر کفر او شدید و ضلالت او واضح است (که با این همه شواهد توحید و ایمان باز در کفر خود پا برجاست).

۱۸- (چرا نظر به اصل خلقت خود نمی کند و تفکر کند) که از چه چیز خداوند او را آفریده است (تا آن را دلیل بر وحدانیت او قرار دهد).

۱۹- از اندک آبی او را آفرید و پس از آن اندازه او را پدید فرمود (یعنی به طورهای مختلفی از نطفه به علقه تا آخر خلقت او و بر حد معلوم از درازی و کوتاهی و چشم و گوش و حواس و اعضاء و مدّت عمر و روزی و تمام احوال او همه را تقدیر و اندازه هر یک را معین فرمود).

۲۰- سپس راه بیرون آمدن از شکم مادر را برای او آسان ساخت (که بدو سر او به طرف سر مادر و پاها به طرف پای مادر و در موقع ولادت با سر به طرف پایین برگردد تا به سهولت بیرون آید).

و بقولی- سپس راه دین را بر او آسان ساخت و طریق خیر و شرّ را به او نمود (و هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْن).

۲۱- پس از آن مرگ را آفرید و او را بمیراند و حیا را از او گرفت و بگورش فرستاد.

در مثنوی فرماید:

کندن گوری که کمتر پیشه بود / کی ز مکر و حيله و اندیشه بود

جمله حرفت ها یقین از وحی بود / اوّل او لیکک عقل آن را فرود

مراد آن که به قبر کردن هم به امر و وحی او است.

۲۲- سپس وقتی که بخواهد و مشیتش تعلّق بگیرد او را زنده می کند و از قبر بیرون می آورد و برای جزاء و حساب و ثواب و عقاب مبعوث می فرماید.

۲۳- الحق که (این انسان) آنچه را خدا به او امر کرده است انجام نداده است و در پرستش او خالص نگشته و با این همه نعمی که به او عطا فرموده ادای حق خدای تعالی را ننموده است (و حقا که هیچ بنده ای از کافر و مسلمان او را به طوری که حق عبادت او است پرستش نکرده است (ما عبدناک حق عبادتک)).

نزول - مفسرین گفته اند که آیات (عبس) درباره (عبدالله بن ام مکتوم که عبدالله بن شریح بن مالک بن ربیع الفهری از قبیله بنی عامر بن لوی است) نازل شده و این چنان بوده که او به خدمت رسول خدا(ص) آمد و آن حضرت با (عتبه ابن ربیع و ابا جهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و ابی و امیه پسران خلف) مشغول گفتگو بود و آنها را به خدا دعوت می نمود و تقاضای مسلمان شدن آنها را

ص: ۲۷۰

داشت، عبدالله عرض کرد یا رسول الله برای من قرآن بخوان و از آنچه خدا تو را آموخته به من بیاموز و این فریاد را تکرار می کرد و نمی دانست که آن حضرت مشغول به صحبت با دیگران است تا آنکه در چهره رسول خدا برای اینکه عبدالله کلام آن حضرت را بریده بود آثار کراهت و بد آمدن ظاهر شد و در پیش خود فرمود این اعیان قریش می گویند پیروانشان کوران و غلامان اند و از عبدالله رو گردانیده به آنها که سخن می گفت رو نمود و لذا این آیات نازل شد و رسول خدا(ص) پس از این عبدالله بن امّ مکتوم را گرامی می داشت و چون او را می دید می فرمود مرحبا بمن عاتبنی فیه ربّی یعنی آفرین به کسی که پروردگارم به سبب او مرا مورد عتاب قرار داد و به او می فرمود آیا تو را حاجتی است و دو مرتبه در دو غزوه او را در مدینه جانشین خود ساخت و انس بن مالک گوید که روز جنگ قادسیّه او را دیدم که زرهی بر تن و پرچمی سیاه بر دست داشت.

سید مرتضی علم الهدی(قدّس الله روحه) گوید: در ظاهر آیه دلالتی بر اینکه خطاب متوجه پیغمبر(ص) نیست، بلکه آن خبر محض است و تصریحی به مخبر عنه نشده است و در آن دلیل هست بر اینکه مقصود از آن غیر آن حضرت است زیرا عبوس از صفات پیغمبر(ص) با دشمنان مباین نیست چه رسد به مؤمنین که طالب ارشاد باشند و دیگر آنکه توصیف به این شده است که متوجه توانگران بوده و از فقراء تغافل نموده است و این شباهتی به اخلاق کریمه کسی که **وَ اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ** درباره او نازل شده و آیه **وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ** به او خطاب شده است ندارد و ظاهر این است که در خطاب عبس و تولی مراد غیر آن حضرت است و از امام صادق(ع) هم مروی است که آیه درباره مردی از بنی امیه که خدمت پیغمبر(ص) بوده نازل شده است که چون ابن امّ مکتوم آمده است او از او نفرت کرده و خود را جمع کرده و صورت ترش نموده و از او رو برگردانیده و خدای سبحانه از رفتار او حکایت فرموده است و عمل او را زشت شمرده است.

پس اگر گفته شود اگر خبر اول صحیح باشد آیا عبوس گناه است یا خیر! جواب آن است که عبوس و انبساط با شخص کور مساوی است زیرا بر او سخت نیست (و چون بر کور آزاری نیست و او نمی بیند که برنجد) پس گناه نیست و می شود که خدای سبحانه پیغمبر خود را به این خطاب عتاب فرموده است تا او را به بالاترین درجه حسن اخلاق برساند و به این وسیله او را بر عظمت حال مؤمن ارشاد طلب آگاه سازد و به او بشناساند که به دست آوردن دل مؤمن که بر ایمانش پایدار شود سزاوارتر است از به دست آوردن دل مشرکی که بعداً طمع به ایمان اوست.

و جبائی گوید این آیه دلالت دارد بر اینکه کار بعداً گناه است و از آن نهی شده است و برای گذشته دلیلی نیست که پیش از آنکه نهی شود گناهی باشد و خداوند سبحانه او را جز در این هنگام نهی نفرموده است.

و بقولی آنچه را که کور در محضر حضرت به جا آورد، نوعی از بی ادبی بود و بایستی با اعراض و رو گردانیدن از او تأدیب شود جز اینکه می توان توهم کرد که اعراض از او به واسطه فقر او و اقبال به سایرین برای ریاست آنها بوده که به آنها تعظیم و تجلیلی شده باشد و خداوند برای اینکار او را مورد عتاب قرار داده باشد.

و از امام صادق(ع) مروی است که رسول خدا(ص) چون عبدالله بن امّ مکتوم را می دید می فرمود: **مرحباً مرحباً لا و الله لا يعاتبني الله فيك ابدًا و كان يصنع به من اللطف حتى كان يكف عن النبي(ص) مما يفعل به.**





بعضی مفسرین گفته اند لطف عظیمی از جانب خداوند به پیمبرش (ص) بوده است که در باب عبوس به او خطابی نکرده و فرموده است عبست و چون از مسئله عبوس ردّ شده به آن حضرت خطاب کرده (وَ مَا يُدْرِيكَ - .....). فرموده است (ترجمه نقل از مجمع البیان).

ص: ۲۷۲

سید

علی اکبر قرشی

(متولد

۱۳۰۷)

نویسنده تألیف این تفسیر را از آبان ماه ۱۳۵۵ آغاز کرده و پس از پنج سال و چهار روز به اتمام رسانده است. مؤلف سید علی اکبر قرشی متولد بناب از توابع مراغه (۱۳۰۷ش) است. ایشان از خردسالی نزد پدرش که روحانی و واعظ مشهور بناب و مراغه بود، شروع به تحصیل کرد و پس از فراگیری مقدمات در سال ۱۳۱۲ به شهر قم رفت و نزد استادان به نام و مشهور دروس سطح و سپس خارج را فرا گرفت.

پس از انقلاب در سمت نمایندگی مجلس خبرگان قانون اساسی، خبرگان رهبری، نمایندگی ولی فقیه و امامت جماعت و جمعه فعالیت داشته است. (۲)

سوره عبس در مدینه نازل شده و چهل و دو آیه است.

نظری به سوره مبارکه

۱- سوره مبارکه «عبس» بیست و چهارمین سوره است که بعد از سوره «النجم» در مکه معظمه نازل گردید. به نظر می آید که در سال سوم یا چهارم بعثت، بعد از نزول «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُمَشْرِكِينَ» حجر/۹۴ نازل شده باشد که رسول خدا(ص)، مأمور شد دعوت خویش را علنی کند، زیرا از شأن نزول این سوره معلوم می شود که حضرت دعوت خود را علنی کرده بود، اما از لحاظ ترتیب فعلی قرآن مجید، سوره هشتم است.

۲- عدد آیات آن در قول قارئان کوفه و حجاز، چهل و دو است ولی بصری ها چهل و یک و شامی ها چهل گفته اند. قول کوفی ها به وسیله عاصم بن ابی النجود به امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) می رسد، عدد کلمات این سوره بنا به نقل تفسیر خازن صد و سی و حروف آن پانصد و سی و سه است.

۳- نامگذاری آن به «سوره عبس» ظاهراً به علت آمدن این لفظ در اول آن است و نیز «عبوس شدن» در نزول این سوره موضوعیت داشته است.

طبرسی (ره) فرموده: سوره «سفره» نیز خوانده می شود، آن ظاهراً در زمان رسول خدا(ص) و به زبان آن حضرت «سوره عبس»

خوانده شده است.

۴- این سوره به شهادت آیات و بنا به شأن نزول آن، در مکه نازل گشته و از

سوره های قبل از هجرت می باشد و پیدا است که همه به یک بار نازل شده است.

۵- در علت نزول این سوره مطلبی هست که مفسران اهل سنت به آن اعتماد کرده اند و در بعضی از روایات شیعه نیز به آن اشاره شده است، ما آن را از مجمع البیان نقل می کنیم.

ص: ۲۷۳

---

۱- . تفسیر احسن الحدیث، سید علی اکبر قرشی، به کوشش محمدحسن بکایی، تهران، بعثت، ۱۳۷۱، ج ۱۲، ص ۷۳-۸۳.

۲- . تفسیر احسن الحدیث پشت جلد.

مرحوم طبرسی چنین آورده است: گویند: این آیات دربارهٔ ابن ام مکتوم نازل گشته است. اسم او عبدالله بن شریح بن مالک... می باشد، او نزد رسول خدا(ص) آمد، آن حضرت با عتبه بن ربیع و ابوجهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و ابی و امیه پسران خلف، سخن می گفت و آنها را به خدا دعوت می کرد و امید داشت که اسلام آورند.

□  
ابن ام مکتوم (که نابینا بود) گفت: یا رسول الله بر من قرآن بخوان و از آنچه خدا تعلیمت کرده مرا تعلیم کن، او با صدای بلند آن حضرت را می خواند و حرف خویش را تکرار می کرد و نمی دانست که او مشغول سخن گفتن با دیگری است، تکرار و بلند گفتن او که سبب قطع کلام آن حضرت گردید، موجب آن شد که قیافهٔ آن حضرت تغییر کند و آثار کراهت در آن مشهود گردد آن جناب در دلش گفت: اکنون اینها می گویند: پیروان او فقط نابیناها و بردگانند. (۱)

لذا

حضرت توجهی بر او نکرد و به سخنش با آن پنج نفر ادامه داد، در نتیجه، این آیات (عتاب آمیز) نازل شد، پس از این ماجرا حضرت، ابن ام مکتوم را احترام می کرد و چون او را می دید می فرمود: به به به کسی که پروردگارم مرا درباره او عتاب کرده است و به او می فرمود آیا حاجتی داری؟ و او را دو بار در مدینه چون به جنگ رفت، جانشین خود فرمود.

طبرسی(ره) در ادامه قضیه فرموده است: از حضرت صادق(ع) روایت شده که فرمود: رسول خدا(ص) چون ابن ام مکتوم را می دید می فرمود: مرحبا مرحبا، نه و الله دیگر کاری نمی کنم که خدا درباره تو مرا عتاب کند، آن حضرت به او بسیار تفقد می فرمود تا حدی که او از حضور در محضر آن حضرت خودداری می کرد (یعنی احساس می کرد که رسول خدا هر وقت او را می بیند از یادآوری آن ماجرا ناراحت می شود).

آن گاه طبرسی در ادامهٔ سخن چنین فرموده است: از حضرت صادق(ع) روایت شده که این آیات درباره مردی از بنی امیه نازل گشته که در محضر رسول خدا(ص) بود ابن ام مکتوم آمد، مرد اموی چون او را دید، او را چرکین حساب کرد و خودش را کنار کشید و رو ترش کرد و از او اعراض نمود، خدا در این جریان او را حکایت و این کار را تقبیح فرمود.

آنگاه طبرسی(ره) از سید مرتضی علم الهدی نقل می کند که فرموده است: در ظاهر این آیات دلالتی نیست که عتاب متوجه آن حضرت باشد، نقل بالا فقط یک خبر است که به «منجر به» تصریح نشده است و انگهی دلالت دارند که منظور آن حضرت نیست زیرا رسول خدا با دشمنانش عبوس نبود کجا مانده دوستانش باشد آنگاه اینکه او به اغنیاء توجه کند و از فقراء غفلت نماید، دور از اخلاق نیک آن حضرت است، مؤید این سخن آن است که خدا در وصف او فرموده است «إِنَّكَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ»... پس ظاهر آن است که «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» راجع به کسی غیر از آن حضرت است.

علامه طباطبایی نیز در المیزان قبول ندارد که عتاب در این آیات راجع به آن حضرت باشد، طبرسی(ره) در جوامع الجامع قول اول را بدون اظهار نظر نقل فرموده و به قول سید مرتضی مرحوم اشاره نمی کند.

ناگفته نماند: دقت در آیات نشان می دهد که طرف خطاب یک مقام مسئول و بسیار بزرگ است، بسیار بعید است که این آیات خطاب به یک انسان غیر مسئول و خطاکار باشد، بلکه چنان که خواهیم

ص: ۲۷۴

---

۱- . معلوم نیست ناقل این سخن از درون قلب آن حضرت چطور واقف شده که این سخن را گفته است به هر حال نقل مجمع البیان چنین است.

گفت از آیات فهمیده می شود که این مقام مسئول به مکتب خود بسیار علاقه داشته و آن سبب این پیشامد ناگوار شده است. و الله العالم.

۶- در این ماجرا، پیشامد طوری شده که مؤمن فقیر تحقیر شده و کافر ثروتمند مورد احترام واقع گردیده است و این برخلاف نظام اسلام است، بلکه اهانت از آن کافر و احترام از آن مؤمن باید باشد، آیات از این کار به شدت نهی می کند و می گوید: مردم همه در استفاده از دین خدا یکسانند، کسی را بر کسی مزیتی نیست. می شود گفت فقر و ثروت در نظر نیست بلکه مؤمن تحقیر شده و کافر تکریم.

۷- مطالب سوره مبارکه از این قرار است: یک مقام مسئول و بسیار بزرگ مورد ملامت قرار می گیرد به علت آنکه از آمدن یک نفر نابینا عبوس گشته و به او بی اعتنا شده است، زیرا که همه حق استفاده از دین خدا را دارند نباید کسی را بر کسی مزیت و برتری قائل شد، سپس انسان عنود و لجوج مورد حمله سخت قرار گرفته است که بدون توجه به خلقت خود و اینکه اختیارش در دست خالق است با آیات خدا و رسول او مبارزه می کند.

و نیز انسان قطع نظر از خلقت خویش اگر به طعامی که می خورد توجه نماید و نظامی را که در به وجود آمدن آن طعام از قبیل باریدن باران، روئیدن روئیدنی ها و غیره به کار رفته است، در نظر بگیرد، حتما به پدید آورنده این نظام خاضع خواهد شد، آن وقت فرموده ادامه خلقت به آخرت منتهی خواهد شد که مردم طبق ایمان و عمل و کفر و استکبار خویش، پاداش یا کیفر خواهند دید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى (۴) أَمَّا مَنْ اسْتَعْتَبَ (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَ مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى (۷) وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَ هُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَى (۱۰) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶)

Top of Form به نام خدای رحمان رحیم ۱-

عبوس شد و رو گردانید ۲- از اینکه آن نابینا پیش او آمد ۳- چه چیز تو را دانا کرد شاید که او پاک شود؟! ۴- یا پند گیرد و تذکر به او نفع دهد؟! ۵- کسی که خود را بی نیاز می داند! ۶- تو به او توجه می کنی! ۷- حال آنکه بر تو باکی نیست که از شرک پاک نگردد! ۸- و اما آنکه به شتاب پیش تو می آید! ۹- و از خدا می ترسد! ۱۰- تو از او به دیگران مشغول می شوی! ۱۱- این کار مکن، آیات ما پندی است ۱۲- هر که بخواهد آن را یاد می گیرد ۱۳- (آن آیات) در صفحه های با ارزش است ۱۴- بلند مقام و پاک شده از باطل است ۱۵- در دست نویسندگانی است ۱۶- که محترم و نیکوکارانند.

Bottom of Form

کلمه ها

عبس: عبس (بر وزن فلس): رو ترش کردن و قیافه در هم کشیدن و رو ترش شدن، لازم و متعدی هر دو آمده است «عبس

وجهه عبساً و عبوساً: کلح».

تولی:

تولی اگر با «عن» باشد به معنی اعراض و اگر با «الی» باشد به معنی رو کردن آید، در آیه به معنی اعراض است.

یزکی: آن در اصل «یتزکی» است تاء به زاء عوض شده و در آن ادغام گردیده است «تزکی» از باب تفاعل به معنی پاک شدن است «یزکی»: پاک می شود.

ص: ۲۷۵

یذکر: آن در اصل «یتذکر» است به معنی پند گرفتن و یادآور شدن می باشد تاء به ذال عوض شده و در آن ادغام گردیده است «تذکره» از باب تفعیل: یادآوری.

□  
استغنی: استغناء: طلب بی نیازی «استغنی الله: سئله ان یغنیه» به نظر راغب، آن مانند غنی به معنی بی نیازی است.

تصدی:

تصدیه: رد کردن. توجه کردن، اصل آن «صدو» به معنی کف زدن و دست به هم زدن است (قاموس قرآن)

تلهی:

لهو: مشغول شدن. «تلهی»: مشغول شدن و غفلت کردن.

صحف: (بر وزن عنق): جمع صحیفه، یعنی: صحیفه ای که در آن می نویسند.

مکرمه: «کرم بر وزن شرف»: شرافت. گرانقدری و عزیز بودن مکرمه: گرانقدر و پرارزش. «کرام» جمع کریم به معنی محترم و با ارزش است.

سفره: سفر (بر وزن عقل): آشکار کردن، پرده برداشتن. «السفر: کشف الغطاء» و به کسر سین به معنی کتاب و نامه است که حقائق و مطالب را روشن و آشکار می کند، سافر به معنی کتاب و نویسنده است «سفره»: نویسندگان.

برره: برّ به (فتح اول) نیکوکار و احسان کننده. جمع آن بر ره و ابرار است.

شرح ها

در این آیات ماجرای آن مرد نابینا و موحد و تحقیر او و تکریم کافر نقل شده و این عمل مورد عتاب سخت قرار گرفته است، آن وقت گفته شده که همه در استفاده از دین خدا یکسانند، کسی را بر کسی در این کار مزیتی نیست و در آخر از قرآن و آنان که در ترویج قرآن می کوشند تجلیل شده است.

۱ و ۲- «عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ ۖ اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمَىٰ»

□  
لفظ «اَنْ جَاءَهُ» تقدیرش: «لان جاءه» است و آن تعلیل «عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ» می باشد یعنی به علت آمدن آن نابینا رو ترش کرد و از او اعراض نمود منظور از «لی» اعراض از نابینا و عدم اعتنایی به او است.

۳ و ۴- «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ ۖ اَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَىٰ»

جمله اول در صورتی است که اعمی قبلا- پند گرفته است و با آمدن پیش حضرت عملی یاد می گیرد و با آن عمل خود را پاک می کند یا با یاد گرفتن قلب او از جهل پاک می شود، جمله دوم در صورتی است که قبلا پند نگرفته پند می گیرد و



سپس از آن پند استفاده می کند و با عمل به آن پاک می شود. (۱)

یعنی: تو چه می دانی شاید آن اعمی با آمدن و یاد گرفتن از تو عمل کند و پاک شود و یا پند گیرد و بیاموزد و سپس از آن بهره برد.

در میزان فرموده: در این چهار آیه عتاب شدیدی هست، و بر شدت عتاب می افزاید اینکه دو آیه اول به صورت غیبت است و به علت تشدید انکار عمل، از خطاب اعراض شده است و در دو آیه بعدی به صورت خطاب و روبرو و الزام حجت و توییح و بدون واسطه سخن گفته شده است.

ص: ۲۷۶

---

۱- . «فتنعه» را با نصب خوانده اند که جواب «لعله» با تقدیر «ان» است و با رفع نیز خوانده اند که عطف بر «یذکر» می باشد.

طبرسی (ره) فرموده است: عَلَتْ غَيْتٌ فِي دَوِّ آيَةِ اَوْلِ اَجْلَالِ اَنْ حَضْرَتِ اسْتِ كِه عِبُوسِ شَدْنِ وِ اعْرَاضِ رَا بِه اَوْ نَسْبِتِ نَدَادِه اسْتِ. الميزان فرموده است: اين سخن با خطاب «أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» جور

در نمی آید.

۵ تا ۱۰- «أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَرْكَبُ وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى وَهُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى»

به قرینه «وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ...» به نظر می آید که مراد از «استغنی» بی نیازی در قبول دین است یعنی آنکه در قبول دین خود را بی نیاز می داند، تو به او توجه می کنی با آنکه بر تو باکی نیست که ایمان نیاورد و از شرک پاک نگردد، اما آنکه به شتاب پیش تو می آید تا پند گیرد و پاک شود و در حالی که از خدا می ترسد، تو از او به دیگران مشغول می شوی.

جمله «وَهُوَ يَخْشَى» بیان

آن است که تعلیم تو به او حتما مفید خواهد بود. زیرا به حکم «سَيَذَكُرُ مَنْ يَخْشَى» اعلیٰ/ ۱۰

هر که خشیت دارد متذکر می شود المیزان فرموده است: جلو افتادن «انت» در دو محل و آمدن «له-عنه» همه برای تسجیل عتاب و ملامت است.

بعضی «ما» در «وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَرْكَبُ» را استفهامیه دانسته اند یعنی چه محذوری بر تو لازم می آید اگر اسلام نیاورد و از شرک پاک نگردد؟ طبرسی (ره) درباره «استغنی» فرموده است «استغنی بالمال».

۱۱ تا ۱۶- «كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ»

از این آیات فهمیده می شود (و الله اعلم): توجه آن حضرت به آن چند نفر برای آن بود که ایمان بیاورند و اسلام قوت گیرد و تا حدی عجله به خرج می داده است، گویی مختصر نگرانی هم در قلب مبارکش بوده تا آن قضیه ناگوار واقع شده است.

خدا در این آیات می فرماید: چنین مکن و از آینده اسلام نگران مباش. این آیات از باطل و شک پاک شده اند، در جزوه های با ارزش و والا مقام با دست نویسندگان محترم و نیکوکار ثبت می شود و تبلیغ می گردد و به همه می رسد و در قلب ها جای می گیرد و از بین نمی رود، علی هذا این آیات، هم آن حضرت را از تکرار جریان نابینا منع می کند و هم اطمینان می دهد که دین تو پایدار خواهد بود، نیازی به توجه به سران مشرکان نیست.

این تفسیر در صورتی صحیح است که مراد از «سفره» نویسندگان معمولی قرآن و مبلغین آن باشد چنان که طبرسی از قتاده نقل می کند که گفته است: مراد از «سفره» قارئان قرآنند که آن را می نویسند و می خوانند، باید دانست که قرآن به وسیله همین قارئان، نویسندگان، مفسرین، باقی مانده و به دست دیگران رسیده است، در تفسیر برهان از ابو ایوب حذاء از امام صادق (صلوات الله علیه) نقل کرده که مراد از «سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ» امامان (علیهم السّلام) می باشند «قال هم الأئمة» آری آنها

(عليهم السّلام) فرد اکمل «سفره» هستند.

ابن عباس و مجاهد «سفره» را ملائکه گفته اند. الميزان سفره را جمع سفير به معنی فرستاده و نماينده دانسته که ملائکه می باشند و فرموده: «بایدی سفراء من الملائکه کرام علی ربهم...»

با مراجعه به لغت خواهیم دید: سفیر به این معنی در لغت نیامده است فقط به معنی نماینده ای که برای اصلاح اعزام می شود آمده است، آن هم در آیه مناسب نیست علی هذا معنای اول اصح است.

ص: ۲۷۷

«إِنَّمَا تَذَكَّرَةٌ» یعنی آیات قرآن، و شاید «ها» راجع به قرآن باشد و تأنیث آن به جهت «تذکره» است «فِي ضِعْفٍ مُّكْرَمَةٍ» یعنی: آن تذکره نوشته شده است در صحیفه های با ارزش «مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ» یعنی والا مقام و گرانقدر هستند و پاک شده اند از باطل و شک و تناقض و اختلاف. «لَا- يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا- مِنْ خَلْفِهِ» حم سجده/۴۲ «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضِيلٍ وَ مَاهُ بِالْهَزْلِ» طارق/۱۴.

«بِأَيْدِي سَفَرَةٍ» صفت چهارم «صحف» است یعنی آن صحیفه های پاک در دست نویسندگان کریم و نیکوکار است.

ص: ۲۷۸

اکبر

هاشمی رفسنجانی

(متولد

۱۳۱۳)

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱)

چهره در هم کشید و روی گردانید،

۱- چهره در هم کشیدن یکی از مسلمانان صدر اسلام و روی گردانی اعتراض آمیز او، از مسلمانی که با ظاهری ناخوشایند نزد او حاضر شده بود.

عَبَسَ وَ تَوَلَّى

فاعل «عَبَسَ» در آیه شریفه ذکر نشده است؛ ولی به قرینه نکوهش شدیدی که از او در آیات بعد آمده است؛ وی فردی بود که خداوند از اخلاق او رضایت کامل نداشت.

۲- خداوند، نقاط ضعف مسلمانان صدر اسلام را به آنان گوشزد می کرد و ایشان را با خطاهایشان آشنا می ساخت.

عَبَسَ وَ تَوَلَّى

۳- لزوم آگاهی از شیوه صحیح برخوردهای اجتماعی و پرهیز از برخورد نامناسب با مردم

عَبَسَ وَ تَوَلَّى

۴- «روی عن الصّیادق (ع) أنّها [أی «عَبَسَ وَ تَوَلَّى...»] نزلت فی رجل من بنی امیه کان عند النبی (ص) فجاءه ابن أمّ مکتوم فلما رأه تقدّر منه و جمع نفسه و عبس و أعرض بوجهه عنه فحکى الله سبحانه ذلک و أنکره علیه؛ (۲)

از امام صادق (ع) روایت شده که آیه «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» درباره مردی از بنی امیه نازل شده است. آن مرد نزد پیامبر (ص) بود که ابن امّ مکتوم به حضور ایشان رسید. آن مرد وقتی ابن امّ مکتوم را دید، از او بدش آمد و خود را جمع کرد و چهره در هم کشید و روی از او برتافت. پس خداوند سبحان داستان وی را حکایت کرده، آن را بر وی ناپسند دانسته است.»

خدا

هشدارهای ۲-

روایت ۴

عبدالله بن ام مکتوم

اعراض از - ۴؛ ترشروی با - ۴؛ قصه - ۱، ۴

مسلمانان

هشدار به - صدر اسلام ۲

معاشرت

اهمیت آداب - ۳

ص: ۲۷۹

---

۱- . تفسیر راهنما، اکبر هاشمی رفسنجانی و جمعی از محققان، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۳، ج ۲۰، ص ۱۲۱-۱۳۸.

۲- . مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۶۴؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۰۹.

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲)

که آن نابینا نزد وی آمد.

۱- مسلمانی نابینا، پس از ورود به مجلس وعظ و ارشاد پیامبر(ص)، با ترش رویی و روی گردانی یکی از حاضران مواجه شد.

عَبَسَ وَ تَوَلَّى . أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى

۲- عبدالله بن امّ مکتوم، نابینای مسلمانی که گرفتار ترش رویی و اعراض یکی از حاضران مجلس پیامبر(ص) شد.

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى

برخی از مفسّران، نام شخصی را که «أعمى» بود و آیه شریفه درباره حضور او نازل شده، «عمرو» و اکثریت «عبدالله» نوشته اند؛ ولی همگان بر این اتفاق دارند که او فرزند نابینای «ام مکتوم» بود. در شأن نزول آیه شریفه آمده است که وی در حال ورود به مجلسی که پیامبر(ص)، در آن حضور داشت، مورد اسائه ادب فردی از بنی امیه - که گفته می شود عثمان بن عفان بوده است - قرار گرفت.

۳- خداوند، اعتراض کننده به ابن ام مکتوم را، به دلیل برخورد سرد و حاکی از خشم او، با گفتاری قهرآمیز سرزنش کرد.

عَبَسَ وَ تَوَلَّى . أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى

فعل غایب «عبس» و «تَوَلَّى»، حاکی از لایق نبودن شخص برای خطاب مستقیم است. در جملات بعدی، گرچه ضمیر خطاب به طور مکرر به کار رفته است؛ ولی در این موارد - که فعلی به صورت غایب در آغاز سخن قرار می گیرد - متکلم گاه در ادامه کلام خود، فرد مورد نظر را شنونده گفتار خود فرض می کند، بدون این که با او گفت و گوی مستقیم داشته باشد.

۴- آگاه نشدن شخص از اظهار انزجار و ناراحتی دیگران، مجوّز چنین رفتاری با وی نیست و از زشتی آن نمی کاهد.

عَبَسَ وَ تَوَلَّى . أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى

با آن که فرد نابینا، گرفتگی چهره را مشاهده نمی کرد؛ ولی آیه شریفه آن رفتار را نکوهیده خواننده و فاعل آن را مذمت کرده است.

۵- روشندان مسلمان - هر چند فقیر باشند - شایسته احترام اند و اهانت یا اظهار کدورت از همنشینی با آنان، مجاز نیست.

عَبَسَ وَ تَوَلَّى . أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى

توصیف ابن ام مکتوم به «الأعمى» - با

آن که اگر ثروتمند بود کوری او مایهٔ خشم و قهر دیگران نمی شد - بیانگر این است که در نظام حاکم بر مردم آن زمان، افراد کور به رفاه و ثروت نمی رسیدند؛ به گونه ای که توصیف آنان به «کور»، برای بیان فقر آنها کافی بود. تقابل «الأعمی» با «مَنْ اسْتَعْنَى» در آیات بعد، گفتهٔ یاد شده را تأیید می کند. سرزنش کسی که دیگران را بر شخص کور ترجیح داده بود، گویای لزوم احترام نابینایان است.

۶- نقص عضو، از شخصیت و ارزش انسان نمی کاهد.

عَبَسَ وَ تَوَلَّى . أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى

ص: ۲۸۰



۷- مجلس پیامبر(ص)، پذیرای عموم مردم و آماده بهره بردن حتی برای معلولان و طبقات غیر اشراف

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى

اسلام

تاریخ صدر - ۱، ۲

انسان

ملاک ارزش - ۶ ها

ترشروی

سرزنش - ۴

خدا

سرزنش های - ۳

عبداللّه بن ام مکتوم

اعراض از - ۲؛ ترشروی با - ۲؛ قصه - ۱، ۲، ۳

عضو

آثار نقص - ۶

فقرا

احترام - ۵

کوران

احترام - ۵ -

محمد(ص)

سیره - ۷؛ همنشینان - ۷

روش برخورد صدر اسلام ۱، ۲

معاشرت

آداب - ۴

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّيكَ (۳)

و چه چیز تو را آگاه می سازد؟ شاید او [با شنیدن سخت] پاک شود؛

۱- تلاش برای تزکیه نفس و درست کاری، مایه ارجمندی انسان و شایستگی او برای احترام افزون تر

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّيكَ

«زکاه» در معانی «صلاح»، «پاکیزگی»، «نمو»، «برکت» و «مدح» استعمال شده است (لسان العرب). در این آیه - به قرینه مقام - مراد صلاح (درست کاری) و پاکیزگی درون است.

۲- احتمال علاقه مندی افراد به تزکیه نفس، کافی در لزوم احترام آنان و استقبال از حضورشان در مجالس وعظ و ارشاد

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّيكَ

ص: ۲۸۱

کلمه «لعل»، بر رجا و امیدواری دلالت دارد و جمله «لَعَلَّهُ يَزَكِّي» امید به وجود تزکیه را در لزوم پذیرش مستمعان کافی می داند.

۳- آگاهی از صالح یا ناصالح بودن افراد، برای همگان مقدور نیست.

وَمَا يُدْرِيكَ

«مَا» برای استفهام است و جمله «مَا يُدْرِيكَ...» (چه چیز تو را آگاه می سازد)، نشانگر بسته بودن راه آگاهی برای مخاطب است.

۴- اندام ناقص، مانع تزکیه نفس و پیدایش صلاح و درست کاری در افراد نیست.

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى. وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي

۵- اعتراض کننده به حضور ابن ام مکتوم در مجلس پیامبر(ص)، فردی ناآشنا به صفات نفسانی او و ناتوان از شناخت صالحان

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى. وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي

۶- مبلغان، نباید با ارزیابی های ظاهربینانه و مشاهده ناتوانی های جسمی افراد، از ارشاد آنان دریغ ورزند.

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى. وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي

عبارت «فَأَنْتَ لَهُ تَصِيءُ دِي» - در آیات بعد - حاکی از آن است که فرد اعتراض کننده به ابن ام مکتوم، به وعظ و ارشاد دیگران پرداخته و از اختصاص دادن آن فرصت به وی، دریغ کرده بود.

۷- مداومت بر تصفیه درون و پاکسازی باطن، مؤثر و سودمند در بهره گیری از مجالس پند و اندرز

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى. وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي

فعل مضارع «يَزَكِّي» - نظیر هر مضارع دیگری که از حالت های شخص خبر دهد - بر استمرار دلالت دارد.

احترام

زمینه - ۱؛ شرایط - ۲

ارزش ها

ملاک - ۱

اسلام

تاریخ صدر - ۵

انسان

عجز - ۳

تزکیه

آثار - ۱، ۷؛ موانع - ۴

صالحان

تشخیص - ۳

عبداللہ بن ام مکتوم

جہل معترض بہ - ۵؛ عجز معترض بہ - ۵؛ فضایل - ۵؛ قصہ - ۵

عضو

آثار نقص - ۴

ص: ۲۸۲

علايق

آثار علاقه به تزكیه ۲

عمل صالح

آثار - ۱

فاسدان

تشخيص - ۳

مبلغان

مسئولیت - ۶

معلولان

هدایت - ۶

موعظه

زمینه قبول - ۷؛ شرایط حضور در مجلس - ۲

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرُ ﴿٤﴾

یا متذکر می گردد و تذکر سودش می هد.

۱- وعظ و ارشاد دینی، زمینه ساز از میان رفتن غفلت ها است.

أَوْ يَذَّكَّرُ

ذکر و حفظ به یک معنا است؛ با این تفاوت که به اصل ذخیره سازی اطلاعات «حفظ» و به حاضر ساختن آن در قلب یا زبان - چه پس از فراموشی و چه بدون آن - «ذکر» می گویند (مفردات راغب). «ذکر» اسم مصدر «تذکیر» (تذکر دادن) است و به معنای «ذکر» و «تذکر» و نقیض نسیان نیز آمده است (لسان العرب). این کلمه در آیه - به قرینه «یذکر» - به معنای اثرپذیری از ذکر و برطرف شدن غفلت است که در مورد آیه شریفه، حضور ابن مکتوم در مجلس وعظ و ارشاد پیامبر (ص)، می توانست آن را به دنبال داشته باشد.

۲- امکان بهره گیری انسان از تذکرات و تعالیم دینی حتی در صورتی که خود را تزکیه نکرده باشد.

لَعَلَّهُ يَزَكِّي. أَوْ يَذَكِّرُ

حرف «أَوْ» دلالت دارد که هرگاه یکی از دو ویژگی (تزکیه یا تذکر) محتمل باشد؛ باید شخصی را که می خواهد به مجلس وعظ و ارشاد وارد شود، پذیرفت و نباید او را تا پس از خودسازی و تزکیه از تذکرات دینی محروم کرد.

۳- تذکرات دینی برای انسان، سودمند است و آموختن آن او را برای تزکیه آماده می سازد.

لَعَلَّهُ يَزَكِّي. أَوْ يَذَكِّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرُ

«فاء» در «فَتَنْفَعُهُ» انتفاع را نتیجه تذکرپذیری قرار داده است؛ یعنی، چنانچه با حضور در مجلس پند و اندرز تذکر حاصل شود، نافع بودن آن حتمی است. ارتباط این آیه با آیه قبل، گویای این است که نافع بودن تذکر، در رساندن انسان به تزکیه است.

۴- فراگیران پند و اندرز، انسان هایی ارجمند و شایسته احترامی افزون تر از دیگران

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ... يَذَكِّرُ

ص: ۲۸۳

۵- احتمال تأثیرپذیری مردم از نصیحت ها، کافی در لزوم استقبال از آنان در مجالس پند و اندرز

لَعَلَّهُ ... يَذَّكَّرُ

۶- شایستگی فرد برای ترجیح او بر دیگران در پند و اندرز، به سلامتی کامل، بینایی و فعال بودن تمام قوای جسمی وی وابسته نیست.

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ... وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ ... يَذَّكَّرُ

۷- تنها کسانی شایسته حضور در مجالس وعظ و ارشادند، که خود را در مسیر خودسازی قرار داده یا افرادی توصیه پذیر و نصیحت خواه باشند.

يَزَّكِّي. أَوْ يَذَّكَّرُ

۸- کشف وجود روحیه پندپذیری در افراد، برای همه کس مقدور نیست.

وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ ... يَذَّكَّرُ

۹- رفتار مسلمانی که از حضور ابن ام مکتوم در مجلس پیامبر(ص) ناخشنود بود - به دلیل ناآگاهی او از روحيات نیک و بد وی - رفتاری ناروا و توجیه ناپذیر بود.

عَبَسَ ... وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكِّي ... أَوْ يَذَّكَّرُ

۱۰- ابن ام مکتوم، در تلاش برای تزکیه نفس یا پندآموزی و دارای مقامی ارجمند در پیشگاه خداوند

لَعَلَّهُ يَزَّكِّي. أَوْ يَذَّكَّرُ

هر چند خداوند با کلمه «لعل» تنها احتمال وجود یکی از دو فضیلت را برای ابن ام مکتوم مطرح ساخته است؛ ولی انتقاد او از برخورد ناهنجار با وی و اختصاص آیاتی در قرآن به این موضوع، نشانگر مقام نیک وی نزد خداوند و دور نبودن او از آن فضائل است.

۱۱- خودداری از ارشاد کسانی که در مسیر خودسازی قرار دارند و استنکاف از راهنمایی پندپذیران، کرداری نکوهیده و ناروا است.

عَبَسَ ... وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكِّي. أَوْ يَذَّكَّرُ

۱۲- بهره بردن از پند و اندرز دیگران و سودمندی آن به حال انسان، در گرو داشتن روحیه ای پندپذیر و نصیحت خواه

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرُ ۚ

«فاء» در «فَتَنْفَعَهُ»، نافع بودن تذکر را فرع برخورداری از روحیه تذکرپذیری ساخته است.

۱۳- پاکسازی خویش از آلودگی‌ها، دارای اهمیتی بیشتر از آموختن پند و اندرز است.

لَعَلَّهُ يَرْكَبُ. أَوْ يَذَّكَّرُ

تقدیم «ترکیه» بر «تذکر»، گویای برداشت یاد شده است.

ایمان

زمینه - به تعالیم دین ۲

تبلیغ

شرایط - ۷

ترکیه

اجتناب از هدایت اهل - ۱۱؛ اهمیت - ۱۳؛ زمینه - ۳، ۷

تنبيه

ص: ۲۸۴



زمینه - ۱

دین

نقش - ۳

سلامتی

نقش - ۶

عبدالله بن ام مکتوم

سند معترض به - ۹؛ فضایل - ۱۰؛ قصه - ۹؛ موعظه پذیری - ۱۰

عمل

ناپسند - ۱۱

غفلت

زمینه رفع - ۱

موعظه

آثار - ۱، ۳؛ آثار - پذیری ۱۲؛ اجتناب از هدایت - پذیران ۱۱؛ احترام - پذیران ۴؛ احتمال تأثیر - ۵؛ اهمیت قبول - ۱۳؛ تشخیص - پذیران ۸؛ زمینه قبول - ۲؛ زمینه - پذیری ۱۲؛ شرایط حضور در مجلس - ۵، ۷؛ شرایط - ۶؛ فضایل - پذیران ۴ - پذیران ۷

هدایت

زمینه - ۲؛ پذیران ۷

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَىٰ (۵)

اما آن کس که خود را [از ارشاد] بی نیاز می بیند،

۱- برخی از حاضران مجلس پیامبر(ص) در ماجرای ابن ام مکتوم، خود را از پند و اندرزهای الهی بی نیاز می دیدند و از فرجام خود نگرانی نداشتند.

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَىٰ

به قرینه «جَاءَكَ» و «يُخْشَىٰ» - در

آیات بعد - مراد از جمله «اسْتَعْنَىٰ»، احساس بی نیازی نسبت به حضور در مجلس وعظ و ارشاد و نیز بی خطر دیدن عاقبت خویش است.

۲- پیامبر(ص)، حتی کسانی را که به معارف دینی احساس نیاز نمی کردند، به حضور می پذیرفت و از ارشاد آنان دریغ نمی ورزید.

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَىٰ

با توجه به شأن نزول و جملات قبل و بعد از آیه شریفه، چنین بر می آید که پیامبر(ص) در مجلسی به ارشاد کسانی پرداخته بود که برخی از افراد حاضر در آن، خود را از تعالیم آن حضرت بی نیاز می پنداشتند. فردی از مسلمانان نیز با شرکت در آن مجلس، خود را در مقام وعظ و ارشاد آنان قرار داده بود. پس از حضور ابن ام مکتوم، آثار ناخرسندی در قیافه و رفتار او نمودار گشت و این آیات با نكوهش از دوگانگی برخوردش، وی را فردی نامناسب برای ارشاد معرفی کرده است.

۳- ثروت و امکانات مادی، زمینه ساز بازماندن از تلاش برای درک معارف الهی و غافل سازنده انسان از عاقبت خویش

ص: ۲۸۵

أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ

مراد از «استغناء» ممکن است داشتن مال و ثروت باشد. در این صورت - به قرینه «جَاءَكَ يَسْعَىٰ وَهُوَ يَخْشَىٰ» در

توصیف جبههٔ مقابل - می توان گفت ثروتمندان در معرض ترک حضور در مجالس دینی و خودداری از تلاش برای آموختن دین و دچار محرومیت از خشیت هستند.

امکانات مادی

نقش - ۳

ثروت

نقش - ۳

دین

آسیب شناسی دینی ۳؛ موانع درک - ۳

عبداللّه بن ام مکتوم

قصه - ۱

غفلت

زمینه - ۳

محمد(ص)

بی نیازی حاضران در مجلس - ۱؛ شرایط حضور در مجلس - ۲؛ فرجام حاضران در مجلس - ۱

موعظه

بی نیازی از - ۱

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ (۶)

تو به او می پردازی؛

۱- کسانی که خود را از پند و اندرزهای الهی بی نیاز می پندارند، شایسته بذل توجه کامل از سوی ارشادگران و مبلغان نیستند.

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى □

متصدی کسی است که با کشیدن سر و سینه خود به بالا، در صدد دیدن چیزی برآید (لسان العرب). این تعبیر حاکی از معطوف داشتن تمام توجه و عنایت، به سوی همنشین خود است.

۲- فرد خشمگین از حضور ابن ام مکتوم در مجلس پیامبر(ص)، تمام توجه خود را معطوف کسی ساخته بود که خود را از فراگیری آموزه های آن مجلس بی نیاز می دانست.

أَمَا مِنْ اسْتَعْنَى □. فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى □

۳- بذل توجه کامل ارشادگران به کسانی که نیازی به تعالیم الهی در خود احساس نمی کنند، روشی ناپسند و مذموم است.

أَمَا مِنْ اسْتَعْنَى □. فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى □

آغاز سخن با ضمیر «أنت» و نیز تقدیم «لَهُ» بر «عَنْهُ» در جمله های «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى □» و «أَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى □» - در

آیات بعد - ارشاد کننده را به جهت برخوردش با هر دو نوع مخاطب، نکوهش کرده است.

۴- حضور پیامبر(ص)، مانع اظهار نظر مسلمانان و پرداختن آنان به ارشاد دیگران نبود.

أَمَا مِنْ اسْتَعْنَى □. فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى □

برداشت بالا، با توجه به شأن نزول و سیاق آیات استفاده شده است.

۵- عثمان بن عفان، از حاضران مجلس پیامبر(ص) در ماجرای ابن ام مکتوم و ارشاد کننده کافران مکه در عصر بعثت

﴿أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَىٰ﴾. فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ ﴿۱﴾

در شأن نزول آیه شریفه از تفسیر قمی نقل شده که فرد مورد نظر از ضمیر خطاب در «أَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ ﴿۱﴾»، عثمان بوده است. او در صدد مسلمان ساختن حاضران مجلس - که از چهره های برجسته قریش بودند - برآمده بود.

۶- علاقه شدید برخی از مسلمانان عصر بعثت، به ارشاد کافران سرشناس مکه و مسلمان ساختن آنان

﴿فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ﴾

بر اساس شأن نزول این آیات، افراد معروفی از قریش (نظیر ابوجهل) در مجلسی که ابن ام مکتوم وارد شد، حضور داشتند و تعبیر «مَنْ اسْتَعْنَىٰ ﴿۱﴾» در مورد آنان نازل شده است.

اسلام

تاریخ صدر - ۲، ۵

تبلیغ

روش - ۳

عبداللہ بن ام مکتوم

قصه - ۵؛ معترض به - ۲

عثمان بن عفان

تبلیغ - ۵؛ در مجلس محمد(ص) ۵

علائق

علاقه به هدایت کافران مکه ۶

کافران مکه

هدایت - ۵

مبلغان

محدوده مسئولیت - ۱

محمد(ص)

هدایت در حضور - ۴

مسلمانان

علايق - صدر اسلام ۶

موعظه

بی نیازی از - ۲؛ سرزنش معرضان از - ۱

هدایت

روش - ۳

ص: ۲۸۷

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ (۷)

در حالی که پاک نشدن او، [گناهش] بر تو نیست.

۱- مسلمانان برای تزکیه کسانی که خود را از تعالیم الهی بی نیاز می پندارند، هیچ تکلیف و مسئولیتی ندارند.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ

ما در «وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ» می تواند نافییه باشد که با تقدیر مبتدای محذوف معنای آیه چنین می شود: «نیست بر تو باکی در مورد اقدام نکردن او به تزکیه خویش» و نیز ممکن است استفهامیه و مفاد آن چنین باشد: «چيست بر تو در مورد اقدام نکردن او به تزکیه خویش؟» در هر صورت مراد این است که بی توجهی شخص کافر به تزکیه خویش، برای تو مسئولیت آفرین نیست که هدایت او را بر پذیرش مؤمن مقدم می داری!.

۲- کسانی که شایستگی ارشاد دیگران را ندارند، مسئول ناپاکی آنان نیز نیستند.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ

این احتمال وجود دارد که مفاد جمله «وَمَا عَلَيْكَ...»، بستن راه عذر بر اعتراض کننده به حضور ابن ام مکتوم باشد. با این بیان که اگر خود را در برابر ناپاکی کافران مسئول می دانی خطا کرده ای؛ زیرا همین برخوردی که با آن نایبنا داشتی، نشان می دهد که نمی توانی عهده دار مقام ارشاد دیگران باشی و این تکلیف از تو بر نمی آید.

۳- اعتراض کننده به حضور ابن ام مکتوم در مجلس پیامبر(ص)، شایستگی لازم را برای ارشاد و هدایت دیگران نداشت.\*

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ

سرزنش فردی که در مجلس پیامبر(ص) به ارشاد کافران پرداخته بود و حضور ابن ام مکتوم را در آن مجلس مانع کار خود می دید، از دو جهت بوده است؛ ۱- ترش رویی برای حضور مسلمانی که ممکن است برای تزکیه شدن یا شنیدن تذکرات پیامبر(ص)، خود را به مجلس آن حضرت رسانده بود؛ ۲- پرداختن به کاری که در شأن او نبوده و شایستگی آن را نداشته است.

۴- وظیفه تزکیه و پاکسازی دیگران از آلودگی های معنوی، تکلیفی سنگین و نیازمند برخورداری از کمالاتی ویژه است.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ

نفی تکلیف از مخاطب، در مورد تزکیه کافرانی که در مجلس پیامبر(ص) حضور داشتند، بیانگر آن است که وی در مقامی نبود که این تکلیف از او ساخته باشد و خداوند، از چنین افرادی انجام دادن آن را نخواست است.

۵- معارف و تعالیم دین، مایه پاکی انسان از پلیدی ها است.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ

بر اساس شأن نزول آیه شریفه، حضور کافران سرشناس در مجلس پند و اندرز، مایه برخورد ناهنجار فرد مسلمان با ابن ام مکتوم بوده است. این که آیه از اسلام نیاوردن آنان، با تعبیر «ترکیه نخواستن» یاد کرده است، گویای ثمربخشی تعالیم دین در ترکیه است.

۶- بی نیاز

دیدن خویش از تعالیم دین، مصداق بارز ناپاکی و محرومیت از ترکیه است.

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَىٰ... وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ

ص: ۲۸۸



۷- استقبال مردم از مجالس وعظ و ارشاد، زمینه ساز تکلیف مبلغان به پذیرش آنان و روی گردانی مردم از آن مجالس، مایه رفع تکلیف از ارشادگران است.

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ... لَعَلَّهُ يَزَّكَّى ... مَنْ اسْتَغْنَى ... وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَّكَّى

۸- ثروتمندان، در خطر محرومیت از تزکیه و تصفیة باطن

أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى ... إِلَّا يَزَّكَّى

برداشت یاد شده بر اساس احتمالی است که در معنای «استغنی» داده شده که مراد غنی و ثروتمند بودن است.

انسان

تزکیه - ها ۱، ۴؛ مسئول تزکیه - ها ۲

پاکی

عوامل - ۵

پلیدی ها

عوامل - ۶

تبلیغ

سختی - ۴؛ شرایط - ۳، ۴

تزکیه

زمینه محرومیت از - ۸؛ محرومان از - ۶

ثروتمندان

و تزکیه - ۸

دین

آثار بی نیازی از - ۶؛ نقش - ۵

عبداللہ بن ام مکتوم

ویژگی های معترض به - ۳

مبلغان

زمینه مسئولیت - ۷؛ نیازهای معنوی - ۴

مسلمانان

تکلیف - ۱؛ محدوده مسئولیت - ۱

موعظه

آثار اعراض از - ۷؛ آثار قبول - ۷

نیازها

نیاز به تکامل - ۴

هدایت

آثار - ۲

وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸)

ص: ۲۸۹

و اما آن کس که شتابان نزد تو آمد،

۱- ابن ام مکتوم، با آن که از دیدن عاجز بود، برای رساندن خویش به مجلس وعظ و ارشاد پیامبر(ص)، راه را با شتاب می پیمود.

مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى

۲- ابن ام مکتوم، پس از ورود به مجلس پیامبر(ص)، در کنار مسلمانی قرار گرفت که در حال ارشاد و سخن گفتن با دیگری بود.

أَمَا مِنْ اسْتَعْنَى . فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى... وَأَمَا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى

تعبیر «جاءك» بیانگر

آن است که ابن ام مکتوم در مجلس پیامبر(ص)، نزد همان شخصی جا گرفته بود که با اخم و قهر، ناخرسندی خود را ابراز داشت.

۳- معارف دین، سزاوار جست و جو و تلاش در راه فراگیری آن از محضر عالمان

مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى

۴- درک محضر استاد و تلاش برای حضور در مجلس او، از وظایف دانش اندوزان

جَاءَكَ يَسْعَى

دین

اهمیت تعلیم - ۳؛ اهمیت - ۳

عبدالله بن ام مکتوم

- در مجلس محمد(ص) - ۲؛ عجله - ۱؛ قصه - ۲؛ کوری - ۱

متعلمان

مسئولیت - ۴

معلم

وَهُوَ يَخْشَى ﴿٩﴾

در حالی که [از خدا] می ترسید،

۱- ابن ام مکتوم مسلمانی خداترس بود و خطر محرومیت از تزکیه او را نگران ساخته بود.

وَهُوَ يَخْشَى ﴿٩﴾

حذف بعضی از قیدهای کلام، گاهی به منظور تعمیم است تا مخاطب احتمالات گوناگونی را مدنظر داشته باشد. متعلق «خَشِيتُ» در

این آیه گویا به همین منظور ذکر نشده است تا احتمالاتی از قبیل ترس از خدا، نگرانی از سلب توفیق تزکیه، ترس از فرجام خویش و نظایر آن را در ذهن شنونده ترسیم کند.

۲- خداترسی و حالت خشیت، برانگیزاننده ابن ام مکتوم برای حضور در مجلس پیامبر(ص) بود.

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى ﴿٩﴾. وَهُوَ يَخْشَى ﴿٩﴾

۳- افراد خداترس و نگران از ناکامی در تزکیه و درست کاری، سزاوار ارج نهادن و دریغ نداشتن راهنمایی و ارشاد از آنان

﴿٩﴾ جَاءَكَ ... وَهُوَ يَخْشَى ﴿٩﴾

۴- ترس از خدا و نگرانی از دست نیافتن به تزکیه نفس، ترسی به سزا و حالتی مطلوب در پیشگاه خداوند

وَهُوَ يَخْشَى

۵- احساس بی نیازی از تعالیم دین، زمینه ساز غفلت از خداوند و بی باکی از آلودگی به پلیدی ها است.

أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى ... أَلَّا يَزَّكَّى ... وَهُوَ يَخْشَى

۶- حالت خشیت، حالتی حرکت آفرین و وادارکننده انسان به تلاش در راه آموختن و کسب کمالات

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى. وَهُوَ يَخْشَى

۷- ابن ام مکتوم، از طیف ثروتمندان نبود.

أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى ... وَهُوَ يَخْشَى

در این آیات بین اوصاف دو فرد تقابل شیوایی به نام احتباک پدید آمده است. این گونه سخن گفتن، نوعی بلاغت است که با ذکر وصف ثروتمندی در یک طرف (استغنی) اشاره به نبود ثروت در طرف مقابل شود و با ذکر وصف خشیت در طرف دیگر، به نبود آن وصف در فرد نخست اشاره گردد.

انگیزش

عوامل - ۲، ۶

پلیدی

زمینه - ۵

ترس

پسندیده - ۴

تزکیه

محرومیت از - ۴

تکامل

زمینه - ۶

خدا ترسان

اهمیت شخصیت - ۳؛ فضایل - ۳؛ هدایت - ۳

خشیت

آثار - ۲، ۶؛ فضیلت - ۴

دین

آثار بی نیازی از - ۵

عبداللّه بن ام مکتوم

خدا ترسی - ۱، ۲؛ صفات - ۱؛ عوامل نگرانی - ۱؛ موقعیت اجتماعی - ۷

غفلت

زمینه - ۵

محمد(ص)

زمینه حضور در مجلس - ۲

ص: ۲۹۱

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ﴿١٠﴾

تو از او تغافل می کنی.

۱- فرد خشمگین از حضور ابن ام مکتوم در مجلس پیامبر(ص)، از او اعراض کرده، خود را به گفت و گو با دیگری سرگرم ساخت.

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ﴿١٠﴾

«تَلَهَّى» در اصل «تَلَهَّى» بوده و حذف «تاء» از باب تفعّل در این موارد شایع است. این کلمه از ریشه «لهو» است و راغب در مفردات «لهو» را به معنای چیزی دانسته است که انسان را از آنچه باید مقصد او قرار گیرد و برای او اهمیت دارد، باز دارد.

۲- خداوند، با گوشزد کردن برخورد ناشایست فردی که از ابن ام مکتوم اعراض کرده بود، او را سرزنش کرد.

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ﴿١٠﴾

۳- ترجیح اشراف بر دیگران در تبلیغ دین و برخورد دو گانه تبعیض آمیز در معاشرت با مردم، مذموم است.

﴿أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى﴾ . فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى ... فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ﴿١٠﴾

۴- لزوم استقبال از همنشینی با خداترسان و دین پژوهان و پرهیز از بی اعتنایی به آنان

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ﴿١٠﴾

۵- تقویت ایمان مؤمنان، دارای اهمیتی افزون تر از پافشاری بر هدایت معاندان و کافران پندناپذیر

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى ... فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ﴿١٠﴾

از مجموع این بخش از آیات، استفاده می شود که اصرار بر ارشاد کافران، گرچه کاری پسندیده است؛ ولی هرگاه در تعارض با تقویت ایمان مسلمانی قرار گیرد، باید آن را رها کرد.

۶- لزوم پرهیز مبلغان، از برخوردهای ناهنجاری که زمینه گریز مردم از مجلس وعظ و ارشاد گردد.

لَعَلَّهُ يَزَّكَّى ... فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ﴿١٠﴾

اسلام

اشراف

سرزنش ترجیح - ۳

ایمان

اهمیت تقویت - ۵

تبلیغ

اعراض از برخورد ناپسند در - ۶؛ روش - ۶؛ سرزنش تبعیض در - ۳

خدا

سرزنش های - ۲

خدا ترسان

اهمیت همنشینی با - ۴؛ ترک اعراض از - ۴

عبداللّه بن ام مکتوم

ص: ۲۹۲



اعراض از - ۱؛ روش برخورد معترض به - ۱؛ سرزنش معترض به - ۲؛ قصه - ۱

کافران

هدایت - ۵

مبلغان

مسئولیت - ۶

معاشرت

آداب - ۳

موعظه

هدایت - ناپذیران ۵

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱)

چنین مکن، همانا این آیات وسیله تذکر است.

۱- تأکید خداوند بر ضرورت ترک ترش رویی با اندرز خواهان؛ هر چند آنان، جسمی معلول داشته و از طبقات اشراف نباشند.

□  
كَلَّا

□  
کلمه «كَلَّا» برای ممنوع ساختن و ردّ مطالبی است که پیش از گفتن این کلمه، مطرح شده بود.

۲- آیات قرآن، راهنما و مایه غفلت زدایی و زمینه پندگیری و عبرت

□  
كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ

مراد از ضمیر در «إِنَّهَا»، آیات قرآن است که با توجه به بیان اوصاف آنها در آیات بعد، تصریح به مرجع ضمیر لزومی نداشته است. «تَذْكِرَةٌ» اعم از «دلالت» (راهنمایی) و «اماره» (نشانه) است و به هر چیزی که با آن تذکر حاصل شود، اطلاق می گردد (مفردات راغب). «تذکیر» (مرادف تذکره) به معنای موعظه کردن و «ذکری» (اسم مصدر آن) به معنای عبرت است (قاموس)؛ بنابراین مراد از «تَذْكِرَةٌ» بودن قرآن، راهنمایی، موعظه کردن و مایه عبرت بودن آن است.

۳- شایستگی قرآن برای تذکر و ارشاد همه مردم، دلیل لزوم پرهیز از منحصر ساختن مجالس آموزش آن به قشری خاص

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى... فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى. كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ

تبلیغ

روش - ۱

تنبيه

زمينه - ۲

خدا

توصيه هاى - ۱

عبرت

عوامل - ۲

قرآن

ص: ۲۹۳

عبرت از - ۲؛ عمومیت تعلیم - ۳؛ عمومیت هدایتگری - ۳؛ غفلت زدایی - ۲؛ هدایتگری - ۲

موعظه

اجتناب از ترش روی با - پذیران ۱؛ زمینه - پذیری ۲

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲)

پس هر که بخواهد آن را به خاطر بسپارد.

۱- تنها کسانی توان فراگیری معارف قرآن و به خاطر سپردن آن را دارند که طالب آن بوده و یادگیری آن را بر خود تحریم نکرده باشند.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ

«ذکر» یعنی شناختی که در ذهن حاضر باشد (برگرفته از مفردات راغب). و ضمیر مفعولی در «ذکره» به

«تَذَكَّرْهُ» بازمی گردد. مذكر بودن آن که آخر آیات را هماهنگ ساخته به این اعتبار است که «تَذَكَّرْهُ» و «ذکر» به یک معناست.

۲- آشنایی با معارف قرآن، امری ضروری و مورد ترغیب از سوی خداوند

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ

۳- ابن ام مکتوم، خواهان فراگیری معارف قرآن بود.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ

آیه شریفه تلویحاً حاضران مجلس پیامبر(ص) را به دو دسته تقسیم می کند و - به قرینه آیات پیشین - عبارت «فَمَنْ شَاءَ» به ابن ام مکتوم نظر دارد.

۴- اشراف حاضر در مجلس پیامبر(ص) در ماجرای ابن ام مکتوم، بر اثر بی رغبتی خود، از آموختن و به خاطر سپردن معارف قرآن محروم بودند.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ

۵- انسان، در انتخاب دین، دارای اختیار تکوینی است.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ

۶- همهٔ انسان ها، استعداد شناخت معارف قرآن را دارند.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ

اسلام

تاریخ صدر - ۴

اشراف

محرومیت - صدر اسلام ۴

انسان

اختیار - ۵؛ استعداد - ها ۶

خدا

تشویق های - ۲

دین

آزادی در - ۵؛ زمینهٔ تعلیم - ۶؛ محرومان از تعلیم - ۴

عبداللّه بن ام مکتوم

ص: ۲۹۴

خواسته های - ۳؛ قصه - ۴

علاق

آثار علاقه به قرآن - ۱

قرآن

اهمیت تعلیم - ۲؛ تشویق به تعلیم - ۲؛ تعلیم - ۳؛ زمینه تعلیم - ۱؛ زمینه حفظ - ۱

محمد(ص)

اشراف در مجلس - ۴

ص: ۲۹۵



توضیح - رسول خدا(ص) در موقع اقامت در مکه مجلسی ترتیب داده در آن مجلس از بزرگان قریش (عتبه و شیبه - پسران ربیعہ) و ابوجهل پسر هشام و عباس فرزند عبدالمطلب، و امیه فرزند خلف، ولید فرزند مغیره و غیر از اینها از امرای قریش حاضر بودند رسول خدا آنها را دعوت به اسلام کرده و امیدوار بود که با قبول دین اسلام از طرف اشخاص مزبور سایرین نیز داخل اسلام خواهند شد از این جهت از ورود سایرین به آن مجلس در موقع صحبت با آنها ناخشنودی می نمود روزی موقع صحبت با اشخاص فوق الذکر عبدالله بن شریح معروف به ابن ام مکتوم از قبیله بنی فہر قریشی که در بدو ظهور اسلام داخل دین اسلام شده و کور بوده وارد مجلس شد. مشغول شدن رسول خدا را با جماعت مزبور امر ضروری ندانسته گفت یا رسول اللہ از قرآنی که خدای تعالی به تو تعلیم کرده بخوان و به من تعلیم ده این مطلب را تکراراً از رسول خدا سؤال نمود رسول خدا از سؤال او صورت ترش نمود (آنچنانکه هر شخص در موقع غیظ و تکدر می کند) و از او اعراض کرده جواب نداد و در آن حال از دخول او به آن مجلس رنجیده خاطر گردید آن وقت سوره مبارکه عبس نازل شده در اول سوره خدای تعالی به رسول خدا به سبب عدم اعتنا به ابن ام مکتوم و اعراض کردن از او عتاب می فرماید (یعنی که احترام یک نفر شخص مؤمن کور از کفار و مشرکین زینده تر است برای رضایت کافر و خارج از دین کم اعتنایی و ترش رویی به شخص مسلمان جایز نیست اگرچه شخص کور ترش رویی را نبیند با این همه احترام به هر فرد مسلمان واجب بوده هیچ وقت نباید به مسلمان بی احترامی کرد و این آیات شریفه برای ما سرمشق ابدی است باید مسلمین از آیات بینات قرآن شریف و تعالیم دین حنیف اسلام اهمیت اخوت و مواسات بلکه ایثار را درک کنند به موجب حدیث نبوی که فرماید (مؤمن برای مؤمن دیگر مانند بنای محکمی است که بعضی بعض دیگر را استوار می سازد) و به موجب حدیث دیگر نبوی که فرماید (مؤمنین در حکم ید واحد هستند) باید متدینین به دین اسلام اتفاق و اتحاد را شعار خود سازند و ریشه های شجره خبیثه نفاق را که از چند صد سال پیش در اصل باطنشان جاگیر شده قطع کرده و ریشه کن نمودن آن را از لوازم دین اسلام بدانند آیا برای اتحاد و اتفاق و ملت پرستی و اجماع و شوری زیاده از این آیات شریفه دلیل و برهانی لازم است؟ بعد از نزول سوره مبارکه هر زمان رسول خدا ابن ام مکتوم را می دید می فرمود مرحبا به آن شخصی که در حق او پروردگار من به من عتاب و غیظ نمود آیا حاجتی داری؟ به رموز و نکاتی که از این آیات استنباط می شود دقت نظر لازم است بعد از این به تفسیر سوره مبارکه شروع می شود.

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲)

ابرو در هم کشید و روی بگردانید از اینکه نابینایی به سوی او آمد (ترک خطاب در ابتدا و عتاب غائبانه و بعد از آن رجوع کردن به خطاب دلیل و برهان زیادتی عتاب می باشد فرماید: «محمد» از آمدن شخص کور «ابن ام مکتوم به نزد او روی ترش

کرده از او اعراض نموده جواب نداد که چرا آن

ص: ۲۹۷

---

۱- . تفسیر القرآن: کشف الحقائق عن نکت الآیات والدقائق مشهور به قرآن برای همه، میرزا محمد کریم علوی حسینی موسوی، ترجمه عبدالمجید صادق نوبری، تهران، کتابخانه نور، ۱۳۶۱، ج ۳، ص ۷۵۶-۷۶۰ (عنوان روی جلد تفسیر قرآن الحکیم).



وقت نزد او آمد صدور چنین رفتاری نه تنها از انبیاء بلکه از سایر مسلمین نیز درباره مسلمان دیگر سزاوار نیست. باید متدینین به دین اسلام ملاحظه یکدیگر را بکنند.

خلاصه و تأویل - برای حفظ وحدت کلمه و یگانگی و لزوم احترام به شخص مؤمن، نباید از شخص مسلمان ولو کور اعراض نمود.

وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكِّي (۳)

(یا محمد ص) چه چیز تو را به احوال این شخص کور دانا نمود تو که به احوال او عالم نیستی از تو احکام دین را سؤال نمود شاید به سبب احکامی که از تو یاد گرفته تزکیه نفس می کرد از اوصاف خبیثه پاک می گشت چرا تو از او اعراض کردی و از علومی که می خواست به او تعلیم نمودی.

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴)

و یا از موعظه و نصیحت تو متذکر شده سود می برد (یا اشتغال به جماعت قریش گفتن احکام و موعظه و نصیحت را از کور مضایقه کردی «یا محمد» چنین کارها را ترک کن بعد از این از تو چنین عملی صادر نشود).

خلاصه و تأویل - در هدایت و راهنمایی و تعلیم اشخاص نباید کوتاهی نمود چه بسا که تبلیغ مؤثر شده باعث مزید ایمان می گردد.

أَمَا مِنْ اسْتَعْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶)

اما اشخاصی که از ایمان آوردن به خدای تعالی بی احتیاج شده تکذیب می کنند (جماعت قریش) تو به آنها رو کرده مایل می شوی (و به سخنانشان گوش می دهی و حال آنکه گوش دادن به سخنان چنان معاندینی لازم نیست).

خلاصه و تأویل - اعتنا کردن به اشخاص معاند لازم نیست.

وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَّكِّي (۷)

(یا محمد ص) تو سعی و کوشش داری که آنها داخل ایمان شده پاک شوند (از عدم قبول ایمان و مشرک بودن آنها به تو هیچ ضرری نمی رسد فقط بر تو تبلیغ رسالت لازم است دیگر تأکید کردن و برای قبول ایمان آنها از مؤمنین اعراض نمودن ضروری نیست).

خلاصه و تأویل - از عدم قبول ایمان و مشرک بودن اشخاص، به شخص مؤمن ضرری نمی رسد.

وَ أَمَا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۹)

و اما آن شخصی که (ابن ام مکتوم) در حال ترس از خدای تعالی برای طلب خیر شتاب کرده نزد تو برای تعلیم احکام دین آمد.

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ﴿١٠﴾

(یا محمد(ص)) تو از وی اعراض کرده به او جواب ندادی (و با مشرکین جماعت قریش مشغول می شوی صدور این امور از شخصی بمانند تو که به منصب نبوت نائل شده ای سزاوار نیست).

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ﴿١١﴾

(یا محمد(ص)) بعد از این چنین امری از تو صادر نشود و به مثل چنین کارهایی اقدام مکن متدینین به دین اسلام را عزیز و مکرم بدان (بدان این آیات برای موعظه و نصیحت است برای هر شنونده قبول کردن و عمل نمودن واجب است (تمام ملت اسلام باید به این آیات و به آیات دیگر قرآن که درباره اخوت و مواسات اجماع وارده شده متمسک شده رستگاری خود را در دنیا و آخرت به عمل آنها منوط دانسته و عمل را واجب و لازم بدانند).

ص: ۲۹۸

خلاصه و تأویل: ۱- شخص مؤمن در همه حال محترم می باشد ۲- مراعات اخوت و مواسات بین مسلمین واجب است.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲)

هر شخص بخواهد او پند گیرد (یعنی به اختیار خود این نصایح و مواعظ را متذکر شده و حفظ نموده عمل به آنها را برای خود واجب می نماید. انسان در هر فعل خود مختار است در صورتی که به اختیار خود قبول ایمان نکند آن وقت مستوجب عذاب است).

خلاصه و تأویل - قبول و عدم ایمان به عهده خود شخص می باشد، بدیهی است اگر راه رشد و صلاح اختیار نکند معذب خواهد شد.

فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳)

این نصایح و مواعظ در تمام صحیفه ها که بر انبیاء عزیز و مکرم نازل گشته ثبت شده است (ثبت آنها تنها در قرآن شریف نیست).

مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴)

قدر و منزلت آن صحیفه ها عالی بوده از کلماتی که به خلاف عقل و مروت و انصاف دلالت کنند پاک و منزه هستند.

بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶)

آن صحیفه ها در دست انبیاء متقی و پرهیزکار که نزد ما عزیز و مکرم هستند بوده و با آن صحیفه ها از طرف ما به دعوت مردم مأمور شده اند.

خلاصه و تأویل - نصایح و مواعظ دائر به اتحاد و اتفاق مسلمین که در قرآن ذکر شده در کتب پیشینیان نیز بیان شده است.

ص: ۲۹۹



## تفسیر روان

تفسیر روان (۱)

صدیقه صاحبکار

معرفی سوره:

سوره «عبس» هشتادمین سوره قرآن کریم است و دارای ۴۲ آیه می باشد، این سوره از سُورِ مکی بوده و در سال دَوّم بعثت بعد از سوره «نجم» نازل شده است.

نام سوره:

نام این سوره «عبس» می باشد که از نخستین آیه آن برگرفته شده است، به معنی کسی که چهره در هم کشیده است و نام دیگر سوره عبس «اعمی» به معنای «نابینا» می باشد.

فضیلت سوره:

۱- در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (ص) آمده است (من قرأ سوره «عبس» جاء یوم القیامه وجهه ضاحک مستبشر) کسی که سوره «عبس» را بخواند روز قیامت در حالی وارد محشر می شود که صورتش خندان و بشاش است. (۲)

۲- از حضرت صادق (ع) آورده اند: که هر کسی سوره «عبس» و «کُورِت» را بخواند، در زیر عرش خدا و در بوستان ها و باغ های پر طراوت و زیبا و در سایه لطف و کرامت او، در بهشت پر نعمت خواهد بود و این کار بر پروردگارش سنگین نیست.

محتوای سوره:

از جمله موضوعات مهم این سوره، ذکر داستان شخص نابینا، توجه به خلقت انسان، عنایت به آیات و پدیده های الهی، احوالات قیامت و سرنوشت انسان ها است.

\*\*\*خلاصه تفسیر\*\*\*

آیه (۱): عَبَسَ

وَتَوَلَّى

شأن نزول:

این آیات نشان می دهد که خداوند کسی را مورد عتاب قرار داده است، به خاطر اینکه فرد یا افراد غنی و ثروتمندی را بر

نابینای حق طلبی مقدم داشته است، اما این شخص مورد عتاب کیست؟ در آن اختلاف نظر است.

مشهور در میان مفسران، عامّه و خاصه این است که:

گروهی از سران قریش مانند «عتبه»، «ابوجهل» و «عباس» و جمعی دیگر در حضور پیامبر(ص) نشسته بودند و پیامبر(ص) مشغول تبلیغ و دعوت آنها به سوی اسلام بود، پیامبر(ص) نبض مجلس را در دست گرفته بود و امیدوار بود که سخنانش در دل آنها مؤثر شود و مسلماً اگر این گونه افراد اسلام را می پذیرفتند، هم گروه دیگری از اینان تبعیت می کردند و هم دست از کارشکنی ها برمی داشتند، لذا از هر دو جهت به نفع اسلام بود.

ص: ۳۰۱

---

۱- . تفسیر روان، سیده صدیقه صاحبکار خراسانی، بی جا، انتشارات واسع، ۱۳۸۶، ج ۳۰، ص ۱۱۱-۱۲۷.

۲- . مجمع البیان، ج ۱۶، ص ۷۲۸.

در همین هنگام بود که «عبدالله بن ام مکتوم» که مرد نابینا و ظاهراً فقیری بود وارد مجلس شد و پس از سلام در کنار سران قوم نشست.

او پیامبر(ص) را خطاب قرار داده و می گفت: ای پیغمبر!! (عَلَمَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ) از آنچه خدا به تو آموخته است به من بیاموز و در این مورد شتاب و اصرار ورزید، آن بنده خدا که نابینا و فردی عادی بود و از شرایط مجلس و حساسیت آن خبر نداشت، او آنقدر کلام پیامبر(ص) را قطع کرد که حضرت را آزرده خاطر ساخت و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان شد و در دل گفت: این سران عرب پیش خود می گویند، پیروان محمد(ص) نابینایان و بردگانند و لذا رو از «عبدالله» برگرداند و به سخنانش با آن گروه ادامه داد، در این هنگام آیات فوق نازل شد و از سوی خدا مورد خطاب و عتابی لطیف و سازنده قرار گرفت.

بعد از این ماجرا هرگاه پیامبر(ص) «عبدالله» را می دید، او را گرامی می داشت و می فرمود: (مرحباً بمن عاتبنی ربی... درود به کسی که پروردگام مرا به خاطر او مورد عتاب قرار داد. آنگاه از او دلجویی می کرد و او را مورد لطف قرار می داد و دو بار هم پس از آن جریان، او را به هنگام رفتن به میدان جهاد به جانشینی خود در اداره مدینه گماشت. (۱))

عبدالله بن مکتوم صحابی رسول خدا و از بستگان خدیجه(س) بود.

شان نزول دوّم:

بعضی از مفسرین می گویند که این آیات در مورد مردی از «بنی امیه» نازل شده که نزد پیامبر(ص) نشسته بود، در همان حال «عبدالله بن ام مکتوم» وارد شد، هنگامی که چشمش به «عبدالله» افتاد خود را جمع کرد، مثل اینکه ترسید آلوده شود لذا قیافه اش را در هم کشید و صورت خود را برگرداند.

خداوند در این آیات فوق عمل او را نقل کرده و مورد ملامت و سرزنش قرار داده است، این شان نزول در حدیثی از امام صادق(ع) نقل شده است. (۲)

مرحوم سید مرتضی فقیه نامدار شیعه، این شان نزول را پذیرفته و می گوید: در آیه چیزی وجود ندارد که صریحاً دلالت کند که منظور شخص پیامبر(ص) است، تنها چیزی که می تواند قرینه ای بر این معنی باشد، خطاب هایی است که از آیات ۸ تا ۱۰ این سوره آمده که می گوید: کسی که پیوسته «برای شنیدن آیات خدا» به سرعت سراغ تو می آید و از خدا می ترسد، تو از او غافل می شوی؟

این چیزی است که بهتر از هر کسی در مورد پیامبر(ص) می تواند صادق باشد.

بررسی آیه

اکنون این آیه شریفه را بررسی کرده تا ببینیم آیا این نشانه ها و علائم با شخصیت پیامبر اسلام(ص) منطبق می شود؟ یعنی امکان دارد پیامبر چنین برخوردی را داشته باشد و این چنین مورد خطاب شدید از جانب خداوند باشد یا نه؟

فرمود: (عَبَسَ)

وَ تَوَلَّى) کلمه «عبس» از ماده «عبوست» می آید و عبوس به آن کسی می گویند که چهره را در هم می کند و با بی اعتنایی کردن روی را برمی گرداند.

این شخص مورد عتاب چه کسی می تواند باشد؟ منهای شأن نزول و آنچه مفسران گفته اند، اگر با کلیات و ترتیب نزول آیات قرآن محاسبه کنیم، قطعاً باید گفت هیچ یک از این خصوصیات منطبق بر

ص: ۳۰۲

---

۱- . مجمع البیان، ج ۱۶، ص ۱۳۴.

۲- . مجمع البیان، ج ۱۶، ص ۱۳۶.



وجود مقدس نبی مکرم نخواهد بود، هیچ کدام از این حالات، حالاتی نیست که ما از پیامبر(ص) می شناسیم، شخصیتی که «به حُسن و خُلُق و وفا کس به پای او نرسد».

لذا این خصوصیتی که گفته شده، در هیچ کجای زندگی پیامبر(ص) کسی سراغ ندارد، حال چگونه بعضی غافل شده و این اسناد را به نبی مکرم داده اند، در حالی که خداوند اخلاقیات نبی مکرم را در آیات دیگر قرآن به گونه ای دیگر فرموده است، که از دو بعد بررسی می شود:

بُعد اوّل:

۱- «عبس» حالت عبوس بودن و چهره در هم کردن و روی برگرداندن است که آن را هیچ کس در طول عمر پیامبر(ص) از او، حتّی با دشمنان خویش سراغ نداشته و ندارد.

تاریخ در هیچ جا نقل نمی کند که پیغمبر(ص) در قبال دشمن خود ابرو گره کرده باشد، چه رسد به آنکه مرد نابینای فقیری بیاید و رسول خدا چهره در هم کند، پیغمبری که خداوند او را به (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) می ستاید.

پس باید بگوییم در قرآن تناقض است که خداوند از یک طرف عتاب می کند و از طرف دیگر می فرماید: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) (۱)

مخصوصاً اینکه معروف است که سوره «ن» قبل از سوره «عبس» نازل شده است و دیگر اینکه کلمه «علی» آن استیلا و تسلط کامل پیغمبر را بر اخلاق می رساند، لذا چطور می شود کسی که دارای خلق عظیم است یک نابینای سائل را رد کند و صورت از او برگرداند؟

۲- در سوره مبارکه آل عمران می فرماید:

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَمَأْنَفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) (۲)

پیغمبر شما به سبب رحمت الهی است که این گونه نرمش در برخورد دارید، اگر شما درشت خود و تندخو می بودید، مردم از پیرامون شما پراکنده شده و می رفتند، پس خداوند در این آیه نرم خو بودن پیامبر را امضا می کند.

۳- در اولین آیاتی که بعد از اعلام عمومی بعثت بر پیامبر مکرم نازل شد، بحث انذار عشیره بود. (و انذر عشیرتک الاقربین) پیغمبر! از خانواده و فامیل خود شروع کنید، این آیه اوّل بعثت و در مکه نازل شده است و به دنبال آن می فرماید:

(وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) پیغمبر! وقتی مؤمنین پیش شما می آیند، بال تواضع را بگشائید و با نهایت ادب با آنها برخورد کنید.

سؤال: آیا پیامبر(ص) در اوّل بعثت به این آیه عمل کرده است یا نه؟ اگر نکرده است (نعوذبالله)، متخلف از فرمان الهی است و عصمت ندارد، ولی اگر عمل کرده است پس چطور می شود پیغمبر روی ترش کند و اعتنا نکند؟

آیات و دلایل متعدد دیگری را می شود از خود قرآن اقامه کرد که به هیچ وجه این رویه اخلاقی با پیامبر(ص) نمی سازد، پیامبری که با وحشی قاتل حمزه سیدالشهداء آن معامله را می کند که چهره از

ص: ۳۰۳

---

۱- . قلم (آیه ۴/).

۲- . آل عمران (آیه ۱۵۹/).

او نمی گیرد، پیامبری که با دشمنانش همان گونه که تاریخ نقل می کند، هیچگاه روی ترش نکرده، چطور می تواند با دوستان چنین کند؟

بعد دوم:

۱- «تولی»، در اینجا می فرماید: ای کسی که با اغنیاء مهربانی، ولی مؤمنان را رها کرده ای، آیا چنین از پیامبر (ص) امکان دارد؟ آیا مگر نه این است که خداوند به پیامبر خود امر کرده است (فَأَعْرِضْ عَنْ مَن تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يَرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) پیغمبر روی برگردان از آن کسانی که روی برگرداندند از ذکر ما و اینها اراده نکردند مگر زندگی دنیا را، از این دنیا پرستان و مال پرستان روی برگردان.

سؤال: آیا پیغمبر (ص) به این امر عمل کرده است یا نه؟ اگر عمل نکرده عصیان است و اگر عمل کرده پس با ابوجهل چه کار دارد؟

ابوجهلی که تا آخر ایمان نیاورده است، آیا می شود پیامبر (ص) ابوجهل را بپذیرد و از عبدالله بن مکتوم روی برگرداند؟

۲- در آیات مشابه دیگری، خداوند به نبی مکرم چنین می گوید: (وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا) [\(۱\)](#) پیغمبر! مبادا چشمت را متوجه زر و زیور ظاهری این جماعت کنی، مال و ثروت آنها چشمت را نگیرد، دارایی و اموال آنها نسبت به آنچه تو داری هیچ ارزشی ندارد.

سؤال: وقتی که خداوند این مطلب را به پیغمبر می گوید، آیا این مطلب در پیغمبر اثر گذارده است یا نه؟ خوب مسلم است که اثر گذاشته، پس چطور می شود به ابوجهل توجه کند و به ابن ام مکتوم بی توجهی نماید؟

۳- از ابعاد مختلف دیگر می توان قرائن و نشانه هایی اقامه کرد که این رفتار و این حالات با وجود مقدس نبی مکرم هرگز سازگاری ندارد، اگر کتبی را که سیره عملی پیامبر (ص) را نوشتند مطالعه کنیم، می بینیم که جز این نیست که پیامبر با هیچکس صحبت نمی کرد مگر رو در رو (اقبل الیه رسول الله) و هنگامی هم که با کسی صحبت می کرد، تبسم بر لبش بود، پس چطور می شود که گره در ابروی او باشد و چه کسی حالت غضب و خشم رسول خدا را دیده که این صحنه دوّمش باشد.

لذا تمام قرائن و نشانه ها حاکی از آن است که آن کسی را که خداوند در اینجا مورد عتاب قرار می دهد نمی تواند وجود مقدس نبی مکرم اسلام باشد.

طبیعی است همان گونه که امام صادق (ع) از اهل البیت است (اهل البیت ادری ما فی البیت) و اهل بیت، آگاه تر از همه است که بدانند این آیه در شأن چه کسی نازل شده است، حضرت فرمودند: (ینزل فی رجل من بنی امیه) این آیه در شأن یک فردی از بنی امیه است (شأن نزول دوّم)

آیه (۲): أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ

چهره در هم کشید و روی برگردانید، هنگامی که آن نایبنا نزد او آمد، بحثی که در این آیه پیش می آید این است که در جامعه تمایزها وجود دارد و ما در جامعه بدون تمایز نمی توانیم زندگی کنیم و این طور نیست که همه انسان ها مساوی باشند.

(یا ایها الناس إنا خلقناکم من ذکرٍ وأنثی وجعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا إنا أکرّمکم عندالله)

ص: ۳۰۴

---

۱- طه (آیه / ۱۳۱).

خداوند در قرآن می فرماید: مردم! ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم یعنی تمام انسان ها از یک پدر و مادرند.

بعد خداوند چنین مطرح می کند که ما شما را قبائل و شعبه ها قرار دادیم، از اینجاست که امتیازات اجتماعی و طبقه بندی ها شروع می شود، اما هشداری که می دهد این است که ای انسان ها بدانید، سفید بودن یا سیاه بودن، غنی بودن یا فقیر بودن، چشم داشتن یا نداشتن، جاذبه ظاهری داشتن یا نداشتن، هیچ کدام از اینها در نزد خالق و پروردگار شما امتیاز محسوب نمی شود، آنچه نزد خداوند ارزشمند است (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) کسی است که متزین به تقوای الهی باشد، منتها متأسفانه این جاذبه های ظاهری در جامعه کار خودش را می کند.

لذا خداوند در این آیه به این بُعد اشاره می کند، که یک انسان نابینایی که ممکن است از جهت مالی موقعیتی هم نداشته باشد با انگیزه خیر آمده است.

آیه (۳): **وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَرْكَبُ**

لذا می فرماید: تو چه می دانی شاید او در جستجوی ایمان و پاکی و تقوی باشد.

در اینکه از آن شخص تعبیر به «اعمی - کور» کرد توییح بیشتری استفاده می شود، برای اینکه محتاجی که به انسان مراجعه می کند اگر نابینا باشد و حاجتش هم حاجت دینی باشد و خلاصه ترس از خدا او را وادار کرده باشد که با نداشتن چشم به ما مراجعه کند، ما پیش از سایر مراجعه کنندگان باید به او ترحم کرده و او را مورد عطفوت قرار دهیم، نه اینکه چهره در هم بکشیم و روی از او بگردانیم.

انبیایی که شعارشان این است فرعون ها را هم تزکیه کنند، چطور ممکن است اگر کسی برای تزکیه آمد پیش آنها، دفعش کنند؟

آیه (۴): **أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى**

و یا اینکه آمده است تا از شنیدن سخنان حق متذکر شود و این تذکر به حال او مفید باشد و اگر صد در صد پاک و با تقوی نشود لاقلاً از تذکر پند می گیرد و بیدار می شود و این بیداری در او اجمالاً اثر می گذارد، زیرا امکان ندارد که یک مطلبی را به انسان تذکر و هشدار بدهند و این تذکر در ضمیر ناخودآگاه آدمی کار خودش را نکند، بالاخره امروز نه فردا، اثر این تذکرات درونی، برونی می شود، لذا می فرماید: بدانید این ذکرها نفع خودش را می بخشد.

آیه (۵): **أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى**

سپس این عتاب را ادامه داده و می افزاید: اما آنکه خود را بی نیاز و غنی می داند.

در آیات قبل سخن از جاذبه ظاهری بود که ابن مکتوم نداشت (نابینایی) اما در این آیه سخن از جاذبه اجتماعی و سرمایه است که گروهی مانند ابوجهل و عتبه و... از ثروت بی نیازند.

در مکتب و رویه انبیای الهی هیچ وقت انسان ها را از جهت مال و سرمایه طبقه بندی نکرده اند، سلمان ها و ابوذر ها که پابرهنه های محضر پیامبر (ص) بودند، عزیزترین کسان وجود نبی مکرم اسلام بودند، آنها بر اثر سرمایه هایشان به پیامبر (ص) نزدیک نشده بودند، بلکه آنها سرمایه ای به جز تقوا نداشتند.

آیه (۶): فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى □

اما کسی که استغنا دارد و احساس بی نیازی می کند، تو هم به او رو می آوری و به او توجه می کنی، یعنی اینکه تو خیلی به وضع مستکبران و اعراض کنندگان از پیروی حق، می پردازی و زیاد به وضع

ص: ۳۰۵

آنها اعتنا می کنی و اصرار به هدایت آنها داری، در حالی که آنها گرفتار غرور و ثروت و خودخواهی هستند.

آیه (۷): **وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكُّوا**

در حالیکه اگر او راه تقوی را پیش نگیرد و ایمان نیاورد، چیزی بر تو نیست، شما تمام وقتتان را برای آنها می گذارید، در حالیکه باید این وقت را برای کسی بگذارید که قصد تزکیه دارد، وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است، خواه از آن پند گیرند یا ملال.

بنابراین به خاطر این گونه افراد تو نمی توانی نابینای حق طلبی را نادیده بگیری، یا آزرده خاطر سازی، هر چند هدف تو هدایت این گردنکشان باشد.

آیه (۸): **وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى**

بار دیگر تأکید و عتاب را از سر می گیرد و همچنان به صورت خطاب می فرماید: اما کسی که با زحمت و تلاش به سراغ تو می آید تا چیزی یاد بگیرد.

آیه (۹): **وَهُوَ يَخْشَى**

و او از خدا ترسان است و در دل مایه خشیت دارد و همین انگیزه ترس از خداوند او را به دنبال تو فرستاده تا حقایق بیشتری بشنود و به کار ببندد و خود را پاک و پاکیزه کند.

آیه (۱۰): **فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى**

آنگاه تو از او غافل می شوی و به دیگری می پردازی، تعبیر به «انت» (تو) در حقیقت اشاره به این است که مثل توئی سزاوار نیست، از چنین انسان حق طلبی لحظه ای غافل شوی و به دیگران پردازی، هر چند هدف تو از پرداختن به آنها نیز هدایتشان باشد، چرا که در محاسبه اولویت ها، اولویت از آن گروه مستضعف پاکدل است.

جمعی از مفسرین عامه و اهل سنت این برخورد را به ساحت مقدس نبی مکرم نسبت داده اند، حال این عتاب و خطاب خواه به شخص پیامبر (ص) باشد یا غیر او، بیانگر این واقعیت مهم است که اسلام و قرآن اهمیت و احترام خاصی برای پویندگان راه حق مخصوصاً از طبقات مستضعف قائل است.

ولی برای کافران لجوج ارزشی قائل نیست، هر چند سرکردگان قوم و قبیله ای باشد و همان گونه که در آیات فوق خواندیم، خداوند آن فرد نابینا را بر همه سران عرب ترجیح داد.

این درسی است برای آنهایی که قصد تبلیغ اسلام را دارند که معیار خوبی مخاطب، آمادگی او برای حق پذیری است نه چیز دیگر، پس باید امکانات تبلیغی را در سرزمین هایی به کار گرفت که اهل آنجا مشتاق هدایت باشند، نه اسیر جهالت و غرور.

آیه (۱۱): كَلَّا

إِنَّهَا تَذَكِّرُهُ

در تعقیب آیات گذشته که در آن سخن سرزنش کسی بود که نسبت به نابینای حق طلبی کم توجهی نموده بود، در این آیات به مسئله اهمیت قرآن مجید و مبدأ پاک آن و تأثیرش در نفوس پرداخته، می فرماید: نه! این برخورد صحیح نیست و دیگر تکرار مکن و از آن برای همیشه سخت دوری نما.

ضمیر در «إِنَّهَا» برمی گردد به همین آیات، بدانید این قرآن تذکره است، یعنی تک تک آیات قرآن درس انسان سازی می دهد، هم اکنون برخورد خود را چک کنید و ببینید اگر در زندگی وقتی کسی را



که غنا دارد، ولو دل بیداری هم ندارد تحویل گرفته و اهمیت به او می دهید، ولی به یک انسان مؤمن که دلی شاداب دارد اما دستش از مال و ثروت خالی است بی اعتنایی می کنید، بدانید که شما هم از همین جماعت هستید.

این آیات موجب تذکر و هشدار است که از مستضعفان پاکدل غافل نشوی و به افراد ثروتمند و مغرور روی نیاوری.

این احتمال هم وجود دارد که جمله (كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ) پاسخی باشد به تمام تهمت های مشرکان و دشمنان اسلام در مورد قرآن که گاهی شعر و گاهی سحر و گاه نوعی کهنات می دانستند.

قرآن می گوید: هیچ یک از این نسبت ها صحیح نیست، بلکه این آیات وسیله ای برای بیداری و یادآوری و آگاهی و ایمان، و دلیل آن در خودش نهفته است، چرا که هر کس به آن نزدیک می شود، این اثر را در خود احساس می کند، جز آنان که عناد و لجاج دارند و نمی خواهند حق را بپذیرند.

آیه (۱۲): فَمَنْ شَاءَ ذَكْرُهُ

سپس می فرماید: این درب به روی همگان باز است و هر کس بخواهد می تواند این دستورالعمل زندگی را فرا بگیرد و به آن عمل کند.

این آیه مبارکه هم نشانگر این است که هیچ اکراه و اجباری در کار نیست و انسان حق انتخاب در اندیشه و دین و مذهب را دارد و جبر گرایان در اشتباهند و نیز نشانگر این نکته است که پس از این هشدار، دیگر روی ترش کردن عملی ناپسند و نابخشودنی است، اما پیش از فرود آمدن این آیه تنها ترک «اولی» بوده است.

آیه (۱۳): فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ

سپس در مورد شکوه و عظمت قرآن می فرماید: این واژه ها و آیه های گرانقدر قرآن، در نامه ها و نوشته هایی ارزشمند به ثبت رسیده است، این تعالیم را دست کم نگیرید.

آیه (۱۴): مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ

در ادامه می فرماید: ریشه این کلمات اینجا نیست، اینها ریشه در کتاب مکنون الهی دارد، اینها در صحیفه های بسیار رفیعی می باشد و بالاتر از آن است که دست نااهلان به سوی آن دراز شود و یا قادر بر تحریف آن باشند و پاک تر از آن است که دست ناپاکان آن را آلوده کند و نیز از هر گونه شک و شبهه و تضاد مبرا است، اصل قرآن را دست کم نگیرید، کلام قرآن بسیار رفیع است.

خداوند این کلام را تنزل داده و آنقدر پایین آورده تا ما بتوانیم آن را قرائت کنیم، درس زندگی از آن بیاموزیم و بر اساس آن، رویه حیات و معاش و معاد خود را تنظیم کنیم.

آیات قرآن در یک ضعیف مطهره است، در اوج طهارت و پاکیزگی است، قرآن یک طهارتی دارد که اگر کسی بخواهد ارتباط با قرآن برقرار کند، باید طاهر باشد.

آیه (۱۵): بَأْتِدِي

سَفَرِهِ

می دانید چه کسی این قرآن را آورده است؟ این قرآن در دست سفیران الهی بوده و ملائکه الله این قرآن را آورده اند.

بعضی گفته اند: منظور از «سفره» در اینجا حافظان و قاریان و کاتبان قرآن، علما و دانشمندان هستند که آنها این آیات را در هر عصر و زمانی از دستبرد شیاطین محفوظ می دارند.

ص: ۳۰۷

در حدیثی از امام صادق (ع) می خوانیم که فرمود: (الحافظ للقرآن العامل به مع السفره الکرام البرره)

کسی که حافظ قرآن باشد و به آن عمل کند با سفیران بزرگوار و فرمانبرداران الهی خواهد بود. (۱)

آیه (۱۶): کِرَامِ

بِرَّهٍ

آن گاه در گرامی داشت آنها می فرماید: همان سفیران گرانقدر و شایسته کرداری که فرمانبردار پروردگارند.

اینها کسانی هستند که گاه تمام عمر را به یک سجود یا رکوع گذرانده اند، به این ترتیب خداوند در اینجا فرشتگان را به سه صفت توصیف کرده است:

نخست اینکه آنان سفیران و حاملان وحی اویند.

دیگر اینکه ذاتاً عزیز و گرانمایه اند.

و سومین صفت پاکی اعمال آنها و اطاعت و تسلیم و نیکوکاری است.

اینها کریمانند و اهل برّ و احسان و نیکویی بر بشریتند که چنین پیام هایی را از ناحیه خداوند برای انسان ها به ارمغان آورده اند.

ص: ۳۰۸

الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، مشهد، نشر المرتضی، ۱۴۰۳ق.

الإرشاد للشيخ المفيد، محمد بن محمد مفيد، قم، مكتبة بصيرتي.

اسباب النزول واحدى، علی بن احمد واحدى نیشابوری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳.

الاصفی فی تفسیر القرآن، محمد محسن الفیض الکاشاری، قم، حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، مرکز انتشارات، ۱۴۱۸ق.

اطیب البیان فی تفسیر القرآن، سید عبدالحسین طیب، به کوشش مؤسسه جهانی سبطين، قم، مؤسسه سبطين، ۱۳۹۲.

بحار الأنوار، محمدباقر المجلسی، بنفقه جواد العلوی، محمد الاخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.

البرهان فی تفسیر القرآن، هاشم الحسینی البحرانی، قم، دار التفسیر، ۱۴۱۷ق.

پرتوی از قرآن، سید محمود طالقانی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۱.

تابشی از قرآن، قدرت الله فرقانی، قم، زمزم، ۱۳۹۰.

تاریخ بغداد: او مدینه السلام، لابی بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی، بیروت، دار الکتب العربی، [ ۱۳ = ۱۹م].

تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۲۳ق.

تاویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، تالیف سیدشرف الدین نجفی حسینی، ترجمه

سید محمد رضوی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۹۳.

تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ترجمه اقتباس از ترجمه پرویز اتابکی، احادیث محسن موسوی، قم، دارالحديث، ۱۳۸۳.

تخریج الاحادیث و الاثار الواقعه فی منهاج البیضاوی، لابی الفضل زین الدین عبدالرحیم بن حسین العراقی، بیروت، دارالبشائر الاسلامیه، ۱۴۰۹ق.

ترجمه الامام الحسین و مقتله من القسم غیرالمطبوع من کتاب الطبقات الکبیر، لابن سعد، تحقیق السید عبدالعزیز الطباطبائی، بیروت، مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، ۱۹۹۵م = ۱۴۱۶ق.

ترجمه الملل و النحل، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۵.

ترجمه تفسیر المیزان، علامه سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، امین الاسلام ابو علی فضل بن حسن طبرسی، ترجمه گروه مترجمین بنیاد به مدیریت عبدالعلی صاحبی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۷.

ترجمه تفسیر روایی البرهان، سید هاشم بحرانی (درگذشت ۱۱۰۷ق)، ترجمه رضا ناظمیان و دیگران، تهران، کتاب صبح، ۱۳۸۸.

ترجمه تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ترجمه جابر رضوانی، قم، انتشارات بنی الزهراء، ۱۳۹۲.

ترجمه تفسیر مجمع البیان، ابو علی الفضل بن الحسن الطبرسی (ره)، ترجمه و نگارش علی کاظمی، تهران، فراهانی، ۱۳۵۸.

ترجمه تفسیر مجمع البیان، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ترجمه علی کرمی، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۷۸.

ترجمه روان و تفسیر ساده قرآن کریم، محمدعلی تاجپور، به کوشش علی اکبر زارعیان، تهران، دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۴.

ترجمه نهج البلاغه، سیدرضی، ترجمه حسین انصاریان، قم، دارالعرفان، ۱۳۸۸.

تفسیر اثنی عشری، حسین بن احمد حسینی شاه عبدالعظیمی، تهران، میقات، ۱۳۶۴.

تفسیر احسن الحدیث، سید علی اکبر قرشی، به کوشش محمدحسن بکایی، تهران، بعثت، ۱۳۷۱.

تفسیر التبیان، شیخ الطوسی، بی جا، دارالاندلس.

تفسیر السمرقندی، نصر بن محمد سمرقندی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۶ق.

تفسیر القرآن: کشف الحقائق عن نکت الآیات والدقائق مشهور به قرآن برای همه، میرزا محمدکریم علوی حسینی موسوی، ترجمه عبدالمجید صادق نوبری، تهران، کتابخانه نور، ۱۳۶۱.

التفسیر الکبیر، فخرالدین رازی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.

تفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، وهبه زحیلی، بیروت، دار الفکر المعاصر، ۱۴۱۸ق.

تفسیر اهل بیت(ع)، زیر نظر علیرضا برازش (متولد ۱۳۳۴)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۹۴.

تفسیر آسان، محمدجواد نجفی، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۹.

تفسیر بیان الرحمن: تفسیر ساده و روان قرآن، سید کاظم ارفع، تهران، فیض کاشانی، ۱۳۹۲.

تفسیر جامع، سید ابراهیم بروجردی، تهران، انتشارات کتابخانه صدر، ۱۳۴۰.

تفسیر خسروی، مرحوم شاهزاده علیرضا میرزا خسروانی، به کوشش سید مهدی بدیعی، تهران، داروخانه بدیعی قلهک، بی تا.

تفسیر خلاصه منهج الصادقین مسمی به خلاصه المنهج، ملافتح الله کاشانی، به کوشش ابوالحسن شعرانی، تهران، انتشارات اسلامیه معروف به انتشارات کتابچی، ۱۳۶۳.

تفسیر راهنما، اکبر هاشمی رفسنجانی و جمعی از محققان، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۳.

تفسیر روان، سیده صدیقه صاحبکار خراسانی، بی جا، انتشارات واسع، ۱۳۸۶.

تفسیر روشن، حسن مصطفوی، تهران، نشر کتاب، ۱۳۸۰.

تفسیر شریف لاهیجی، محمد بن اشکوری لاهیجی، به کوشش جعفر پژوم، تهران، علمی، ۱۳۹۰.

تفسیر صافی، الفیض الکاشانی، تهران، مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ق.

تفسیر عاملی، ابراهیم عاملی (موتوق)، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، کتابخانه صدوق، ۱۳۴۴.

تفسیر قرآن کریم (روی جلد تفسیر قرآن مهر)، محمدعلی رضایی و دیگران، قم، عصر ظهور، ۱۳۸۹.

تفسیر قرطبی، ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی،

تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۳.

تفسیر کبیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، فتح الله کاشانی، با مقدمه و پاورقی و تصحیح کامل ابوالحسن شعرانی، تهران، اسلامیة، ۱۳۷۸.

تفسیر کشاف، محمود بن عمر بن محمد زمخشری، ترجمه مسعود انصاری، تهران، ققنوس، ۱۳۸۹.

تفسیر کنز الدقایق و بحر الغرائب، محمد بن محمد رضا القمی المشهدی؛ تحقیق حسین درگاهی، تهران، وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، مؤسسه الطباعه و النشر، ۱۳۶۶.

تفسیر گازر جلاء الاذهان و جلاء الاحزان، ابوالمحاسن حسین بن حسن الجرجانی، به کوشش میر جلال الدین حسینی ارموی، بی جا، بی نا، ۱۳۳۷.

تفسیر مقاتل بن سلیمان، عبدالله محمود شحاته، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

تفسیر نسیم حیات، ابوالفضل بهرام پور، قم، آوای قرآن، بی تا.

تفسیر نسیم رحمت، اکبر دهقان (متولد ۱۳۴۵)، قم، انتشارات حرم، ۱۳۹۱.

تفسیر نفحات الرحمن، شیخ محمد نهاوندی (۱۲۵۲-۱۳۳۰ش)، به کوشش پژوهشگران مدرسه حضرت ولی عصر (عج) و دفتر تبلیغات مشهد، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۱.

تفسیر نمونه، جمعی از نویسندگان و ناصر مکارم شیرازی (متولد ۱۳۰۵)، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶.

تفسیر نورالثقلین، عبد علی عروسی حویزی، ترجمه محمد مهدی سازندگی و دیگران، مقدمه عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم، دفتر نشر نوید اسلام و نشر عقیق، ۱۳۹۱.

تفسیر نوین، محمد تقی شریعتی، ویرایش محمد بدیعی، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۴.

تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، محمد رشید رضا، مصر، هیئته العامه للکتاب، ۱۹۹۰م.

التفسیر الکبیر الفخر الرازی، محمد بن عمر فخر رازی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.

تنزیه الانبیاء تمییز الاوصیاء، حاج زین العابدین خان کرمانی، تبریز، حاجی میرزا علی اکبر، ۱۳۴۴.

التوحد، محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، تهران، مکتبه البوذرجمهری، ۱۳۷۵.

تهذیب الأحکام، ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۴.

ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی، ترجمه محمدرضا انصاری محلاتی، قم، نسیم کوثر، ۱۳۸۲.

الجامع الاحکام القرآن: تفسیر قرطبی، لابی عبدالله محمد بن احمد الانصاری القرطبی، ریاض، دار عالم الکتب، ۱۴۲۳ق.

جامع السعادات، محمد مهدی النراقی، قم، دارالتفسیر، ۱۴۱۷ق.

الخرائج و الجرائح، قطب الدین الراوندی، قم، مؤسسه الامام المهدی (ع)، ۱۴۰۹ق.

الخصال، الصدوق الی جعفر محمد بن الحسین بن بابویه القمی، قم، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، ۱۴۲۴ق.

الدر المختار شرح تنویر الأبصار و جامع البحار، محمد بن علی بن محمد الحطینی المعروف بعلاء الدین الحصکفی الحنفی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۳ق.

راز آفرینش انسان، کرسی مورسین، ترجمه محمد سعیدی، تهران، سازمان کتاب های جیبی، مؤسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۵.

روان جاوید در تفسیر قرآن مجید، میرزا محمد تقی تهرانی، تهران، انتشارات برهان، ۱۴۰۰ق.

روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ابی الفضل شهاب الدین السید محمود الالوسی البغدادی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.



روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، حسین بن علی خزاعی نیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۸.

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، حسین بن علی ابوالفتوح رازی، آستان قدس رضوی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۱.

زیده التفاسیر، فتح الله بن شکرالله الکاشانی، تحقیق موسسه المعارف الاسلامیه، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۲۰ق.

سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، عباس القمی، تهران، فراهانی.

سیر أعلام النبلاء، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، قاهره، مکتبه التوفیقیه.

شجره طوبی، محمدمهدی حائری، قم، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۲.

شرح الأسماء الحسنی، حسین الهمدانی الدورو آبادی، تهران، بوذرجمهری (مصطفوی)، ۱۳۳۵.

شرح جامع: تفسیر عرفانی و منظوم صفی علیشاه، میرزا حسن بن محمدباقر مشهور به صفی علیشاه (۱۲۵۱-۱۳۱۶ق)، به کوشش علیرضا منجمی، تهران، مؤسسه اباصالح، ۱۳۸۵.

الصفافی فی تفسیر القرآن، محمد محسن بن شاه مرتضی مشهور به فیض کاشانی، ترجمه جمعی از فضلالی دوره عالی مرکز تخصصی تفسیر و علوم قرآن، زیر نظر عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم، نشر نوید اسلام.

عدّه الداعى و نجاح الساعى، جمال الدين احمد بن محمد بن فهد الحلى، قم، مؤسسه المعارف الاسلاميه، ١٤٢٠ق.

علل الشرايع، شيخ صدوق؛ ترجمه و تحقيق سيد محمد جواد ذهنى تهرانى، قم، مومنين، اندیشه هادى، ١٣٩١.

عيون اخبار الرضا(ع)، الصدوق ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بابويه القمى، قم، مؤسسه آل البيت(ع) لإحياء التراث، ١٤٣١ق.

فتح البارى بشرح صحيح البخارى، احمد بن على بن حجر العسقلانى، بيروت، دارالفكر، ١٤٢٠ق.

فتح القدير، محمد بن على بن عبدالله شوكانى، دمشق، دار ابن كثير، ١٤١٤ق.

فرائد الاصول، مرتضى بن محمد امين انصارى، قم، مجمع الفكر الاسلامى.

الكنى و الألقاب، عباس القمى، نجف، مطبعه الحيدريه، ١٣٨٩ق.

مجمع البحرين، فخرالدين الطريحي، تحقيق احمد الحسينى، تهران، المكتبه المرتضويه، ١٣٧٥.

المحاسن و الاضداد، ابى عثمان عمرو بن بحر الحافظ البصرى؛ على بتصحيحه محمد امين الخانجى الكتبى، مصر، مطبعه السعاده، ١٣٢٤ق.

المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، لابي محمد عبدالحق بن عطيه الغرناطى، تحقيق احمد صادق الملاح، قاهره.

مختصر بصائر: عزالدين الحسن بن سليمان الحلى، قم، جماعه المدرسين فى الحوزه العلميه، ١٤٢١ق.

مخزن العرفان در تفسير قرآن مجيد، نصرت بيگم امين معروف به خانم امين يا بانوى ايرانى يا بانوى اصفهانى (١٢٦٥-١٣٦٢ش)، اصفهان، نشاط، بى تا.

مستدرک الوسائل، ميرزا حسين النورى الطبرسى، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، الاحياء التراث، ١٤ق.

مصباح الشريعه، عبدالرزاق گيلانى، تهران، برگا، ١٣٩٣.

مصباح كفعمى: جنّه الامان الواقيه و جنه الايمان الباقيه، تقى الدين ابراهيم بن على كفعمى، بيروت، مؤسسه النعمان.

من لا يحضره الفقيه، ابى جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى الصدوق، تحقيق على اكبر الغفارى، قم، جماعه المدرسين فى الحوزه العلميه، ١٤٢٩ق / ١٣٨٧ش.

مواهب عليه يا تفسير حسينى، كمال الدين حسين كاشفى، تهران، اقبال، ١٣٢٩.

موسوعه طبقات الفقهاء: المقدمه الفقه الاسلامى منابعه و ادواره، جعفر السبحانى، قم، موسسه الامام الصادق(ع)، ۱۴۱۸ق.

نسيم حيات: تفسير قرآن كريم، ابوالفضل بهرام پور، قم، هجرت، ۱۳۹۵.

وسائل الشيعه، محمد بن الحسن الحر العاملى، حسين النورى؛ اعداد رحمه الله الرحمتى، قم، جماعه المدرسين فى الحوزه العلميه، ۱۴۲۶ق.

هديه الزائرين و بهجه الناظرين، عباس قمى؛ تنظيم و ويرايش داود رضاى، تصحيح محمدتقى كشفى، تهران، دهقان، ۱۳۷۹.

همگام با وحى: تفسير تنزيلى (به ترتيب نزول)، عبدالكريم بهجت پور (متولد ۱۳۴۴)، قم، مؤسسه تمهيد، ۱۳۹۰.

ص: ۳۱۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

